

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده مهربان «١» [قوله تعالى:

[سوره الأعراف (٧): آیات ١٧١ تا ١٨٨]

وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَآنَهُ ظُلْمَةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (١٧١) وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (١٧٢) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (١٧٣) وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (١٧٤) وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (١٧٥)

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَمَثَّلَ لَكُمَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (١٧٦) سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (١٧٧) مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يَضِلَّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (١٧٨) وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (١٧٩) وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٨٠)

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (١٨١) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (١٨٢) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (١٨٣) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (١٨٤) أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (١٨٥)

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (١٨٦) يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (١٨٧) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (١٨٨)

و که برکنندیم «۲» کوه «۳» زیر ایشان چنان که سایه بان، و چنان داشتند که آن افتد بر ایشان بگیرید آنچه بدادیم شما را به نیرو «۴» و یاد کنید آنچه اندر آن است تا مگر شما بترسید «۵».

و چون بگرفت «۶» خدای تو از فرزندان آدم از پشته‌هایشان فرزندانشان و گواه کردشان بر تنه‌هایشان، آیا نیستم خدای شما «۷»؟ گفتند: آری، گواهی دهیم تا گوئید روز رستاخیز که ما بودیم از غافلان.

یا گوئید که شرک آوردند «۸» پدران ما از پیش، و بودیم فرزندان از پس ایشان، همی هلاک کنی ما را بدانچه کردند تباهاکاران؟

و همچنین فصل کنیم «۹» آیتها تا مگر

(۱). آو: افتادگی دارد؛ از لب، آورده شد.

(۲). آج، مج، لب، لت: برداشتیم.

(۳). آج، لب + طور.

(۴). آن: نیرو/ نیرو.

(۵). آج، مج، لب، لت: پرهیزگار شوید.

(۶). مج، لت: ها گرفت.

(۷). آج، لب: ای نهام من پروردگار شما؛ مج، لت: نه من خدای شمایم.

(۸). آو: کافر بودند؛ به قیاس با نسخه لب، آورده شد.

(۹). آج، لب: تمیز می‌کنیم.

ص: ۲

ایشان برگردند.

؛ و برخوان بر ایشان خبر آن که بداده بودیم او را نام [آیتهای] «۱» بزرگ ما، بیرون کشید خویشتن از آن متابع او کرد دیو و بود از بی راهان.

؛ و اگر خواهیم برداشتیمی «۲» او را بدان و لکن او بست به سوی «۳» زمین و متابع شد هوای خویش را، مانند «۴» او چون مانند سگ است اگر برنهی «۵» چیزی بر وی زبان فرو هلد یا دست بازداری «۶» زبان فرو هلد، این است مثل «۷» این قوم آنان که به دروغ داشتند آیتهای ما، پس بازگوی خبر تا مگر فکر کنند.

بد «۸» مثل «۹» آن قوم، آن کسانی که به دروغ داشتند حجتهای [ما را] «۱۰» و بر تنهای خویشان «۱۱» بودند ستمکاران.

هر که راه نماید او را خدای، اوست راه راست یافته، و هر که بی گردد «۱۲» اینانند زیانکاران.

«۱۳»

؛ و بدرستی که بیافریدیم دوزخ را بسیاری از پریان و مردم، ایشان را دلهایی کن که اندر نیابند بدان و ایشان را چشمها نبینند بدان، و ایشان را گوشها که نشنوند به آن، ایشان چون چهارپایان اند، بل ایشان گمراهتراند، ایشانند که بی خبرانند.

(۱). آو: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۲). مج: لت: خواستمانی بلند کردمانی.

(۳). مج: لت: ساکن شد در، آج، لب: میل می کرد سوی.

(۴-۷-۹). آج، لب: داستان، مج: لت: مثل.

(۵). آج، لب: حمله آری، مج: لت: حمله کنی.

(۶). مج: رهاس کنی.

(۸). مج: لب: بدا آرزوی.

(۱۰). آو: ندارد، ازلت افزوده شد.

(۱۱). آن: خودشان.

(۱۲). کذا در آو و بم، بی گردد / بگردد (با یای مجهول)، آن: برگردد، مج: لت: را گمراه کند.

(۱۳). اساس تا این جا افتادگی دارد، از آو، آورده شد.

؛ و خدای راست نامهای نیکو، پس بخوانی او را به آن و رها کنی «۱» آنان را که میل کنند از راستی در نامهای او، که پاداشت دهند ایشان را به آنچه کرده باشند.

و از آنان که آفریدیم جماعتی هستند که راه نمایند به راستی و به آن داد دهند.

آنان که به دروغ داشتند آیتهای ما را، در نوردیم «۲» ایشان را [از] «۳» آن جا که ندانند.

و فرو گذارم «۴» ایشان را که کید من قوی است.

[۱-ر]

؛ [همی نکنند اندیشه] «۵» که نیست به صاحب ایشان از دیوانگی، نیست او مگر ترسانده‌ای بیان کننده.

نمی‌نگرند در پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه آفرید خدای از چیزی و آن که که باشد «۶» که نزدیک رسید وقت مرگ ایشان به کدام حدیث پس «۷» او بگردند؟

هر که را گمراه کند خدای او را راهنمای نباشد و بگذارشان «۸» در جهالتشان تا متحیر می‌باشند.

می‌پرسند تو را از قیامت «۹» کی باشد وقت بودنش «۱۰»؟ بگو که: علم آن بنزدیک خدای من است، روشن

(۱). آو، بم، آن: دست باز داری.

(۲). آج، لب: فرا گیریم.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن: زمان دهیم.

(۵). اساس: افتادگی دارد، از قم، آورده شد.

(۶). آو، بم، آن: و اگر نباشد که باشد.

(۷). آو، بم، آن: از پس.

(۸). اساس: رها کنیم ایشان، به قیاس نسخه بم، تصحیح شد.

(۹). آو، بم: روستاخیز / رستاخیز، آن: روختاخیز.

(۱۰). آو، بم: برخاستن آن.

ص: ۴

باز نکند آن را [مگر او گران شده] «۱» در آسمانها و زمین نیاید به شما مگر ناگاه.

می‌پرسند از تو پنداری تو پرسیده‌ای «۲» از آن، بگو که: علم آن نزدیک خدای است و لکن بیشتر مردمان ندانند.

بگو که: قادر نباشم «۳» برای خود سودی و نه زبانی مگر آنچه خواهد خدای و اگر دانستمی غیب، بسیار کردمی از نیکی و نرسیدی مرا بدی، نیستم من مگر ترساننده و بشارت دهنده گروهی مؤمنان را.

قوله تعالی: **وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْفَهُمْ** - الایة، بیان کردیم که هر کجا «إذ» باشد و در کلام عاملی ظاهر نباشد لا بد عاملی مضمّر باید، و تقدیر آن است که: اذکر، یاد کن ای محمد چون ما برداشتیم کوه را از بالای سر ایشان، **كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ**، پنداشتی سایه بانی است. ابن الاعرابی گفت: التتق، الفتق و الرفع و البسط جمیعا، نتق، برداشتن باشد و شکافتن و گستردن و هر سه معنی محتمل است این جا، قال العجاج:

ينتق انتقا «۴» السلیل نتقا،

[یروی: اقتاد السلیل] «۵». یعنی، یرفعه علی ظهره و قال آخر:

و نتقوا احلامنا الا ثاقلا

و امرأة منتقا و ناتق، کنیره الولد، قال النابغة:

دحقت عليك بناتق مذکار

لم یحرموا حسن الغذاء و امهم

و التتق «التحریک بقوة»، یقال: نتقنی الكثير «۶» إذا حرّکه.

ابان بن تغلب گفت: از عربی فصیح شنیدم که غلامش را می‌گفت:

خذ الجوالق فانتهه [۲-ر]، ای نکسه، و قولهم: انتق برجلک، مثل: ارْکُضْ بِرِجْلِكَ «۷»، یعنی پای به چهارپای فرو زن «۸» تا برود و اصل کلمه جنبانیدن باشد به قوت، کَأَنَّهُ

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). آو، بم، آن: آگاهی؛ آج: دانایی.

(۳). آو، بم، آن: نه پادشاهی.

(۴). آو، آج، بم: ائتاق.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، مل: المسیر؛ آج، مج: السیر.

(۷). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲.

(۸). آج: فرازن.

ص: ۵

ظُلَّةٌ، پنداشتی سایه بانی است. عطا گفت: سقیفه باشد. مفسران گفتند: چون بنی اسرائیل احکام تورات قبول نمی‌کردند و کار نمی‌بستند، خدای تعالی کوهی از جای برکند و بر بالای سر ایشان بداشت به مقدار لشکرگاه ایشان یک فرسنگ در یک فرسنگ به مقدار قامت مردی، گفت: اگر قبول نکنی، این کوه بر شما فگنم «۱». حسن بصری گفت: چون بدیدند که کوه بر بالای سر ایشان آمد، به سجده در افتادند بر یک روی، ابروی چپ بر زمین نهادند و به نیمه روی سجده کردند و به نیمه روی در کوه می‌نگریدند ترس آن را که بر ایشان افتد، و ذلک قوله: وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ؛ و گمان بردند که بر ایشان خواهد افتادن، ازین کار را جهودان همه سجده بر ابروی چپ کنند، و گویند: این سجده‌ای است مبارک؛ آن «۲» سجده است که به آن سجده عذاب از ما برداشتند و آن سجده‌ای بود از صدق دل که خدای تعالی بیسندید از ایشان و آن عذاب از ایشان برداشت. خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ، یعنی و قلنا لهم؛ و گفتیم ایشان را، و عرب قول بسیار بیفکنند از کلام چون در کلام دلیل باشد بر او. و گفتیم: ایشان را بگیری آنچه ما دادیم شما را به قوت، یعنی تورت بجد و اجتهاد و عزم عمل بستانی، و گفته‌اند: به نشاط و گشادگی.

مفسران گفتند: چون موسی - علیه السلام - آن الواح که تورات بر او نوشته بود اظهار کرد، هیچ سنگی و درختی و کوهی نماند الا اهتزاز کرد لا جرم هیچ جهود نباشد که تورات بر او خوانند الا اهتزاز کند و به نشاط شود و سر بجنباند. **وَ اذْكُرُوا مَا فِيْهِ؛** و آنچه در تورات است یاد داری تا همانا متقی و پرهیزگار باشی و از معاصی مجتنب شوی، عین لطف باشد شما را در ادای واجبات و اجتناب مقبّحات.

قوله: **وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ،** جماعتی مفسران سلف و اصحاب حدیث گفتند که: معنی آیت آن است که، خدای تعالی پشت آدم بمالید و جمله فرزندان او را بیرون آورد بر صورت ذرّ «۳»، اعنی مورچه خرد، و خلاف کردند که این کجا بود، بعضی گفتند: به بطن نعمان وادی است در پهلوی عرفات «۴»، و گفته‌اند: به دهننا بود از زمین هند. و آن، آن جا بود که آدم آن جا فرود آمد از آسمان. کلبی گفت: از میان مکه و طایف بود، و سدّی گفت: در آسمان بود که

(۱). آو، بم، آج، لب، آن: افگنم.

(۲). آو، بم، آج، آن، لت: از آن.

(۳). آج: ذره.

(۴). آو، بم، آج، لب، آن: عرفات.

ص: ۶

خدای تعالی پشت آدم بمالید جانب راست و فرزندان او را از آن جا «۱» بیرون آورد چون مروارید سپید و ایشان را گفت: به رحمت من به بهشت شوی، و از جانب چپ، پشتش بمالید و فرزندان او را بیرون آورد سیاه، و گفت: به دوزخ شوی، و لا ابالی؛ باک ندارم. و با ایشان خطاب کرد و گفت: بدانی که جز من خدای نیست و من خدای شمایم، به من شرک میاری و من پیغامبرانی خواهم فرستادن به شما تا عهد من با یاد دهند و با شما بیان کنند و بر شما کتابها خواهم فرستادن، بگوی «۲» تا چه می‌گوی «۳»؟ ایشان گفتند: گوی «۴» می‌دهیم که تو خدای مایی «۵» و آفریدگار مایی «۶»، و ما را خدای نیست جز تو. گروهی آن روز این اقرار دادند بطوع و گروهی بر وجه تقیّه.

خدای تعالی از ایشان بر این عهد بستند «۷». آنکه آجال و ارزاق و مصایب ایشان بنوشت. آدم در ایشان نگرید «۸»، ایشان را دید مختلف اشکال و الوان و متفاوت الصور، بعضی نکو و بعضی زشت و بعضی کوتاه و بعضی دراز و بعضی توانگر و بعضی درویش، گفت: بار خدایا! چرا اینان را متساوی نیافریدی؟ گفت: خواستم تا ایشان شکر من زیادت کنند. سدّی گفت: و در میان ایشان پیغامبران بودند به مانند چراغ رخشان. آدم از آن میانه نوری دید بلند، گفت: بار خدایا، این کیست؟ گفت:

این پیغامبری است از فرزندان تو نام او داود، گفت: بار خدایا! عمر او چند است؟

گفت: شست «۹» سال، گفت [۲-پ]: بار خدایا! بیفزای. گفت: قلم برفت به آجال «۱۰» بندگان. گفت: بار خدایا! از عمر من چهل سال در عمر او فزای «۱۱»، و عمر آدم هزار سال بود، چون چهل سال بدو داد «۱۲» هزار سال «۱۳» کم چهل سال باشد، چون عمر او به نهصد و شست «۱۴» رسید ملک الموت به او آمد. آدم گفت: چه کار را آمده‌ای؟ گفت:

تا جانت بردارم. گفت: مرا چهل سال عمر مانده است. گفت: نه به داود دادی؟

(۱). آج، لب: جانب.

(۲). مل، میج: بگویند.

(۳). مل، میج: گویند.

(۴). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۵-۶). اساس، لت: ما ای / مایی.

(۷). آو، آج، بم، آن: بست.

(۸). آج، میج، لب: نگریست.

(۹). همه نسخه بدلها: شصت.

(۱۰). آو، بم: با حال.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز میج: افزای.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: به داود، مل: بداد.

(۱۳). آن + شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: شصت.

ص: ۷

انکار کرد و جحود پیش آورد و گفت: ندادم، لا جرم فرزندانش جاحد شدند و نسیان افتاد و فراموش کرد عهد خدای تا فرزندانش فراموشکار شدند، و خطا کرد تا فرزندانش مخطی شدند، نعوذ باللّه من مثل هذه المقالات المحالات و التُّرّهات

الشَّيْعَات! ملك الموت با پیش خدای آمد و گفت: بار خدایا! آدم چهل سال دعوی می‌کند. گفت: برو بگو او را، نه به داود دادی؟ گفت: بگفتم. جحود می‌کند.

گفت: برو و جانش بردار و بگو که: آنکه که قلم تر «۱» بود بدادی و ما در عمر او نوشتیم، با ما جحود از پیش بنشود «۲». حوشی - علیه السَّلام - من ذلک، او برفت و آدم را جان برداشت آنکه چون عهد فرزندان آدم بستده بود، ایشان را گفت: با پشت آدم شوی که من قیامت بر نه انگیزم تا از شما یکی مانده باشد تا در وجود نیاید و عمر و روزی خود مستوفی بنستاند. این خیر «ذرّ» است که مخالفان ما و بعضی موافقان از اهل اخبار گفتند و این درست نیست برای مخالفت او دلیل عقل و ظاهر قرآن را. اما مخالفت او دلیل عقل را از آن جاست که حال این فرزندان که دعوی می‌کنند که خدای تعالی ایشان را بیرون آورد بر صورت ذرّ «۳» و با ایشان خطاب کرد و تقریر کرد ایشان را بقوله: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** از دو بیرون نبود: یا کامل عقل بودند یا نبودند، اگر کامل عقل نبودند، از حکیم نیکو نیاید خطاب با ایشان و تقریر با ایشان، و اگر کامل عقل بودند، لا محال «۴» باید تا آن حال یاد دارند و فراموش نکنند که عاقل مثل این حال و کمتر آن در شهرت و نادرگی با کمال عقل فراموش نکند. چون هر دو قسمت باطل است، دلیل کند بر بطلان این قول. اگر گویند طول مدّت و تخلّل مرگ در این میانه از یاد ایشان ببرد، گوئیم: طول مدّت اگر نسیان آرد از تفصیل آن باشد، آن «۵» جمله به یک بار ناسی نشوند، آنکه همه خلائق به یک بار حالی چنان غریب و نادر «۶» رفته و ایشان کامل عقل با کمال عقل چگونه فراموش کنند آن را؛ و اما تخلّل مرگ را اگر در این تأثیر بودی، بایستی که تخلّل نوم و سکر و جنون و اغماء و زوال عقل را در این اثر بودی، که این جمله مزیل عقل است، و ما دانیم که خفته چون بیدار شود و مغمی علیه چون با هوش آید و مست چون هشیار شود آنچه دانسته باشد

(۱). آج: تو.

(۲). اساس: بنه شود/ بنشود.

(۳). آج، آن: ذرّه.

(۴). آو، آج، بم، آن، لت: لا محاله.

(۵). همه نسخه بدلها: از.

(۶). همه نسخه بدلها: نادره.

ص: ۸

یادش آید و علمش «۱» به آن حاصل شود، نبینی که اصحاب الکهف با آن که سیصد و نه سال خفته بودند، چون برخاستند «۲»، هر چه دانستند همه را یاد آمد و هیچ خلل نبود و این حال به اوقات و اشخاص مختلف نشود. [دیگر آن که خدای

تعالی بیان کرد که: غرض من از این آن است تا فردای قیامت نگویند: **إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**، و اگر این جا ندانند یا فراموش کرده باشند اولیتر که در قیامت ندانند [«۳»]. اگر گویند نه کودک آنچه کرده باشد در حال طفولیت یاد ندارد؟ گوییم: ما از این احتراز کردیم به آنکه گفتیم: عاقل با کمال عقل، و طفل عاقل نباشد. اما خلاف از ظاهر قرآن را آن است که خدای تعالی گفت: **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ، وَ نَكَفَتْ: مِنْ آدَمَ، وَ نَكَفَتْ: مِنْ ظُهُورِهِمْ، وَ نَكَفَتْ: مِنْ ظَهْرِهِ، وَ نَكَفَتْ: ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ نَكَفَتْ:** ذرّيته. دگر آن که گفت: **أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، وَ الْمَعْنَى لِنَلَّا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ،** تا روز قیامت نگویند که ما از این غافل بودیم، باز نمود که این برای آن کردم تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجّت بر ایشان قایم شود. اگر فراموش کنند و غافل شوند، حجّت ساقط شود از ایشان و این غرض حاصل نباشد.

دیگر آن که گفت: **أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ؛** تا نگویند که پدران ما مشرک بودند، به شرک پدران عذر نیارند و این در حقّ کسانی صورت بندد که ایشان را پدران مشرک بوده باشند. اما آنان را که از پشت آدم بیرون آرند «۴» ایشان را چگونه گویند: **أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ،** اگر گویند چون تأویل مخالفان و اخباریان باطل بکردی تأویل صحیح چیست آیت را بنزدیک شما؟

گوییم: ما را در تأویل آیت دو وجه است؛ یکی آن که: مراد به این جماعتی‌اند از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بر زبان پیغامبران با ایشان تقریر کرد که: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ،** ایشان از پس نظر در ادله و تحصیل علم و معرفت به خدای تعالی گفتند: بلی، و ایشان را بر یکدیگر گواه کرد «۵» تا فردای قیامت نگویند که، ما از این غافل بودیم یا تعلیل «۶» کنند به شرک پدران، و گویند: ما را پدران مشرک بودند، ما نیز به آن شرک

(۱). لب، لت: عملش.

(۲). آج، لب، لت: برخواستند.

(۳). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۴). آج، لب: آمده باشند، او، بم: آمدند.

(۵). همه نسخه بدلهای، بجز مل و لت: گرفت.

(۶). اساس: لعیل، به قیاس با نسخه او، تصحیح شد.

آوردیم که ما اطفال بودیم و به ایشان اقتدا کردیم و ایشان را شبهت از آن افتاد که گمان بردند که لفظ «ذریّه» متناول نباشد الا اطفال صغار را و پنداشتند که اشتقاق آن از «ذر» است، و این اندیشه‌ای خطاست برای آن که جمله بشر را ذریت آدم خوانند از کوچک و بزرگ و بالغ و نابالغ، قال الله تعالى: رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ ﴿١﴾...، و لفظ صالح واقع نباشد الا بر بالغان و عاقلان دون اطفال. و وجه دوم در تأویل آیت آن است که:

چون خدای تعالی ایشان را از بدیع فطرت و از کمال صنعت چنان آفرید و ترکیب عجیب و آیات و دلایل و عبر در خلق ایشان که دلیل کند «۲» بر آن که ایشان را خالقی است قادر، عالم، حی، موجود، حکیم، سمیع، بصیر، مرید، کاره مدرک. حاصل بر صفات کمال در این خلق بمنزلت کسی بود که گواه بر ایشان گیرد «۳» تا انکار نتوانند کردن که این جمله را خالقی و آفریدگاری و مقدری و مدبری باید و ایشان در این باب بمنزلت معترفی «۴» باشند و اگر چه آن جا اشهادی و اعترافی حقیقی نباشد چنان که خدای تعالی گفت: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿٥﴾، و بر حقیقت نه از خدای تعالی قولی بود و نه از آسمان و زمین، و مثله قوله: شاهدین علی انفسهم بالكفر... «۶»، و ما دانیم که هیچ کس به کفر بر خود گواهی ندهد، و مراد آن است که فعلی کند که دلیل کفر کند و مانند این قول قایل است: جوارحی تشهد بنعمتک و حالی معترفة باحسانک، و مثله فی التوسع قول الشاعر:

فلسان حالی بالشکایة انطق

فلئن نطقت بشکر بربک جاهدا

و آنچه روایت کرده‌اند از بعضی خطبا مانند این است: سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و جنی ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا، و این بابی واسع است و این را استشهاد بسیار باشد از نظم و نثر. مردی نظام را پرسید «۷»:

ما الامور الصّامته النّاطقة؟ قال: الدّلائل المخبرة و العبر الواعظة، قوله: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز مل: دلیل اند.

(۳). آو، بم، مل، لت: کرد.

(۴). اساس: متعرفی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۶). سوره توبه (۹) آیه ۱۷.

(۷). اساس: پرسیدند، با توجه به اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۱۰

مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ، [گفت: یاد کن چون فرا گرفت خدای تو از بنی آدم] «۱» از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را، و این کنایت باشد از خلق ایشان و ایجاد ایشان و اخراج و نقل ایشان از اصلاص آبا و ارحام امهات. وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، و گواه کرد ایشان را بر خود بر آن تفسیر که دادیم تا «۲» بعضی را بر بعضی که، هم كَنَفْسٍ وَاحِدَةً «۳» ...، و قوله: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، تقریری است با عقلا و کاملان، نه من خدای شما؟ قَالُوا بَلَى جواب ایشان است که دادند، و بَلَى، جواب استفهامی باشد متضمن نفی و نعم جواب کلامی مثبت باشد، شَهْدْنَا، گواه «۴» شدیم و گوی دادیم، أَنْ تَقُولُوا تَقْدِيرَ آن است که، لَثَلَا تَقُولُوا او حذرا من ان تقولوا، و این جا مقدری محذوف «۵» باشد، و المعنى: انما فعلنا ذلك لثلا تقولوا، و کلام بر نظایر این برفته است، من قوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا ... «۶»، و المعنى لثلا تضلوا، و قوله: وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ ... «۷»، و المعنى [۴-ر] لثلا تميد بكم، او حذرا من أن تميد بكم، أَوْ تَقُولُوا، عطف است علی قوله: أَنْ تَقُولُوا، که گویی «۸»: ما برای آن شرک آوردیم که پدران ما مشرک بودند، وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ، و ما فرزندان بودیم از پس ایشان. و اشتقاق «ذُرِّيَّةً»، من ذرأ الله «۹» الخلق، ای خلقهم باشد، و وزن او فعلیه باشد، [و قول آن کس که گفت: اصل او «ذُرْوَه» است من الذر، درست نیست، و ایشان گفتند: فرزند طفل را ذریه خوانند تشبیها بالذر، و این قول درست نیست، لقوله تعالى: وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ «۱۰» ...، و اطفال را به صلاح وصف نکنند.] «۱۱» أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ، این نیز دلیل است بر آن که قول به ذر باطل است برای آن که بیان کرد که: این آنان گفتند که ایشان را پدرانی مبطل بودند و گویندگان به ذر، نخواهند گفتن که ایشان را جز آدم پدری بود یا آدم مبطل بود. أبو الهذیل در بعضی کتب خود گفت: حسن بصری به ذر گفتی، و گفتی:

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم: یا.

(۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۸.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ما گواه.

(۵). آو، آج، لب، آن: محذوفی مقدر.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵.

(۸). اساس: گویند، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آو، آج، بم، مل، آن: ذرّ الله.

(۱۰). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

(۱۱). اساس: ندارد، از نسخه مج، آورده شد.

ص: ۱۱

خدای تعالی اطفال را که به بهشت برد به ثواب ایمان ایشان برد در ذرّ، و رمّانی حکایت کرد از ابن الاخشاد «۱»، که او به خبر ذرّ گفتمی، و لکن نه از آیت از خبر. و از جمله ادلّه بر فساد این قول، قوله تعالی: وَاللّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً «۲»...، گفت: شما را از شکم مادر بیرون آوردم، چیزی ندانستی، اگر آن که از شکم مادر به در «۳» آید چیزی نداند آن که از صلب پدر بیرون آید اولی و احری که چیزی نداند.

ابن کثیر و اهل کوفه خواندند: ذرّیّتهم علی التّوحید و باقی قرّاء بر جمع، ذرّیّاتهم. و ذرّیّت لفظی است صالح واحد را و جمع را، و چون واحد باشد او را دو جمع بود، یکی: سلامت و هو ذرّیّات، و یکی: تکسیر و آن ذرّاریّ است. و ابو عمرو «۴» خواند: یقولوا، بالیا فیهما جمیعا خیرا عن الغائب، و باقی قرّاء، به «تا» ی خطاب خواندند.

وَكَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ، حق تعالی: گفت: ما تفصیل آیات و بیّنات و ادلّه چنین کنیم. و تفصیل آیات، تمیز و جدا باز کردن آن باشد تا ممکن بود که مستدلّ به آن استدلال کند. آنگه بیان کرد که: غرض من از این آن است تا این گمراهان با راه راست آیند. [وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، قیل المعنی لکی یرجعوا، «لعلّ» به معنی «لام» غرض است، و محققان گفتند: بر اصل خود است و معنی ترجی، جز که بر سبیل توسّع. و برای آن به لفظ «لعلّ» گفت تا مبنی باشد از آن که این ادلّه موجب رجوع نیست، بل مقرّب و مسهّل «۵» است] «۶».

قوله: وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا - الاية، حق تعالی در این آیت گفت رسول را - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بر خوان بر ایشان یعنی بر امت «۷» خبر آن کس که ما آیات خود به او دادیم، او از آن بیرون آمد چون مار که از پوست بیرون آید. خلاف کردند در آن که که بود، عبد الله مسعود گفت: بلعم بن ابر «۸» بود. عبد الله عباس گفت از بنی اسرائیل بود. علی بن ابی طلحه گفت: از کنعانیان بود از مدینه

(۱). آج، لب: ابن الرّشاد.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۸.

(۳). همه نسخه بدلها: برون / بیرون.

(۴). آج، بم، مل، لب: ابو عمر.

(۵). اساس: مستهل، به قیاس نسخه لب، تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، از میج آورده شد.

(۷). میج، لب + خود.

(۸). کذا در اکثر نسخه‌ها، آج، امر، میج: افتر.

ص: ۱۲

جباران، مقاتل گفت: بلعام بن باعور بن مار بن «۱» لوط. مقاتل گفت: از مدینه بلقا بود، و آن شهر را برای آن بلقا خواندند که او را پادشاهی بود نام او بالقی و قصه او به روایت عبد الله عباس و محمد بن اسحاق و سدی آن بود که: چون موسی - علیه السلام - قصد کارزار جباران کرد و به زمین کنعان فرود آمد از زمین شام، قوم بلعم به بلعم آمدند و او مردی مجاب «۲» الدعوه بود و او را گفتند: تو دانی که موسی مردی تیز است و لشکر بسیار دارد و به کارزار ما می‌آید تا مردمان «۳» ما را بکشد و زنان ما را به بردگی ببرد و شهر ما به دست فروگیرد و ما را قوت او نباشد، و تو مردی مجاب «۴» الدعوه‌ای و نام اعظم بنزدیک تو است و پسر عم مایی، بیرون آی و دعای کن برای ما تا خدای تعالی او را دفع کند از ما، او گفت: و یلکم، او پیغامبر خدای است و به فرمان خدای می‌آید و مدد او فرشتگان‌اند، من بر او چگونه دعا کنم، و اگر من این کنم دین و دنیا بشود مرا، و من از خدای آن دانم که ندانی شما. الحاح کردند و مراجعت کردند. او گفت: تا من دستوری با خدای برم و به طریقی که او را بود مؤامرت کرد با خدای تعالی، هیچ جواب نیامد. ایشان گفتند: دیدی اگر خدای کاره بودی دعای تو را، تو را نهی کردی، و این که نهی نکرد تو را دلیل آن است که خدای کاره نیست دعای تو را، و چندان «۵» تملق و چاپلوسی کردند تا او را بفریفتند و مفتون کردند. برخاست و بر خری نشست و بر کوهی آمد که از آن جا بر لشکر موسی مطلع توانستی بود. آن کوه را حسابان «۶» گفتند. چون پاره‌ای برفت، خر فرو خفت، فرو آمد و بزد آن چهار پای را بسیار «۷»، [برخاست، او بر] «۸» نشست [۴-ر] و پاره‌ای دگر برفت، دگر باره فرو خفت.

دگر باره بزد او را، برخاست و پاره‌ای برفت و فرو خفت. به بار سهام «۹» خدای تعالی او را به آواز «۱۰» آورد تا با او سخن گفت. گفت: و یحک یا بلعم! کجا می‌روی و مرا چه «۱۱» می‌زنی؟ نمی‌بینی که فریشتگان بر روی من می‌زنند؟ تو خرد رها کرده‌ای می‌روی تا بر پیغامبر خدای دعا کنی. او این بشنید هم متعظ نشد و خدای تعالی

(۱). آب، آج، بم، آن: داب بن.

(۴-۲). آج، لب: مستجاب.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: مردان که به نظر مرجح می‌رسد.

(۵). همه نسخه بدلها: چندانی.

(۶). مل: حسان.

(۷). مل، لت + تا.

(۸). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۹). آج، مج، لب: سیوم.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: سخن.

(۱۱). همه نسخه بدلها: چرا.

ص: ۱۳

چون به این معنی بر او حجّت انگیزخته بود او را تخلیت کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او، چون لشکر موسی را دید دست برداشت و دعا کردن گرفت، خواست تا قوم خود را دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند، خدای تعالی زبان او برگردانید تا موسی را دعا کرد و قوم خود را نفرین کرد. قوم او، او را گفتند: یا بلعم! این چیست که می‌گویی؟ ما تو را به این آوردیم تا ما را لعنت کنی و موسی را دعا کنی؟ گفت:

من نخواستم تا چنین گویم، قصد من خلاف این بود و لکن «۱» زبانم چنین رفت که شنیدی، این کاری است خدایی و خدای را غلبه نتوان کردن بر کارش. حق تعالی فرمان داد تا زبانش از دهن بیرون افتاد و بر سینه افتاد، گفت: نه من گفتم که دین و دنیا از من بشود! اکنون رفت و هیچ چاره نماند مگر مکر و حیلت. گفتند: چه حیلت سازیم؟ گفت زنان را بیارایی «۲» و متاعها و چیزها به ایشان دهی تا به لشکرگاه موسی برند و خویشان بر ایشان عرض کنند و اگر کسی مراودت کند ایشان را منع نکنند که «۳» اگر یک تن از ایشان زنا کند ایشان را نصرت و ظفر نباشد. ایشان همچنین کردند، زنان را بیاراستند و متاعها «۴» در دست ایشان دادند و این وصایت کردند و آن جا فرستادند. چون زنان آن جا رفتند، زنی بجمال نام او گتی «۵» بنت صور، به مردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل نام او زمیری بن سلوم و او پسر «۶» سبط شمعون بن یعقوب بود، او را بدید از جمال او متعجب بماند او را استدعا کرد، او اجابت کرد و او دست آن زن گرفت و آورد تا پیش موسی، و گفت: یا موسی! دانم تا خواهی گفتن که این زن با این جمال بر ما حرام است. گفت: ای و الله! حرام است، دست بدار از او. گفت:

لا و الله، که هرگز فرمان تو نبرم در این باب و دست او گرفت و او را به خیمه خود برد و با او خلوت کرد و همچنین دیگر مردان با دیگر زنان کنعانیان خلوت کردند و زنا کردند. خدای تعالی طاعونی را فرستاد بر ایشان و مردی بود در لشکر موسی نام او فنحاص بن العیزار «۷» بن هارون، او مردی بود قوی و با شوکت و قوّت و اسفهلار «۸»

(۱). آو، بم، لت + بر.

(۲). اساس: بیاری / بیارایی / بیارایی.

(۳). همه نسخه بدلها: چه.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن + و چیزها.

(۵). آو، آج، بم، آن: کستی، مل: ستی، مج: کشتی، لب: کسی.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: پسر پسر.

(۷). آج: فیحاص بن العزار.

(۸). آن: اسپهلار، مج: اسفهلار.

ص: ۱۴

لشکر موسی بود و در این وقت که زمی این سخن گفت موسی را «۱»، او غایب بود، چون باز آمد آن طاعون دید در بنی اسرائیل افتاده، گفت: چه رسید اینان را و چه کردند اینان؟ قصّه با او بگفتند. او پیامد و حربهای برداشت و آمد و حربه او جمله از آهن بود و به خیمه زمی آمد و ایشان را - آن زن را و مرد را - به یک جای خفته دید.

حربه‌ای فرو کرد و هر دو را در هم دوخت و هر دو را برگرفت و بر هوا داشت و در لشکرگاه می‌گردانید و می‌گفت: «۲»
هذا جزاء من يعصيك، خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت.

اصحاب اخبار گفتند از آنکه که طاعون در ایشان افتاد، تا آن گه که فنحاص «۳» این عمل کرد با آن فاسق شمرند هفتاد هزار مرد به طاعون هلاک شده بودند و این در یک ساعت از روز بود. از این جاست که بنی اسرائیل هنوز عادت دارند و رسم نهاده‌اند که از هر ذبیحه‌ای که بکشند فرزندان فنحاص را نصیبی کنند. خدای تعالی این آیت در بلعم بن باعور انزله کرد و طرفی از حدیث او با رسول بگفت. مقاتل گفت: قصه او چنان بود که پادشاه جبّاران او را بخواند و گفت: بر موسی دعا کن.

گفت: او پیغامبر خدای است. او گفت: اگر نکنی تو را بردار کنم. او را تهدید کرد، او [بیامد و] «۴» دعا کرد، گفت: بار خدایا! تمکین مکن موسی را از آن که در شهر ما آید. موسی به دعای او در تیه افتاد چهل سال، گفت: [۴- پ] بار خدایا! این چه حال است؟ گفت: تو به دعای بلعم در این جا افتادی. گفت: بار خدایا! چنان که دعای او بر من شنیدی، دعای من بر او بشنو. گفت: بگو. گفت: بار خدایا! اسم اعظم و ایمان از او بستان. ایمان از سینه او بپرید چنان به مانند کبوتری سپید «۵»، فذلک قوله: فَأَنْسَلِخَ مِنْهَا، و این از جمله آن خرافات است که اصحاب حدیث گویند و روا دارند، و این محال است و مخالف عقل و شرع است، و لکن من برای آن آوردم تا مردم مقالات مخالفان و محالات ایشان نیز بشنوند و بدانند. عبد الله بن عمرو «۶» و سعید بن المسيّب و زید بن اسلم و ابو روق گفتند: آیت در امیّه بن «۷» الصّلت

(۱). آو، بم + از.

(۲). همه نسخه بدلها + اللهمّ.

(۳). آو، بم، آج: فیحاص.

(۴). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۵). مج، لب: سفید.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: عبد الله بن عمر.

(۷). مج، لب + ابی.

ص: ۱۵

التّقفی آمد، و او مردی بود که کتب اوایل برخواند «۱» و علم حکمت شناخت «۲» و در کتب خوانده بود که: خدای تعالی در آن عهد پیغامبری خواهد فرستادن و طمع او داشت که او باشد. او در آن وقت که خدای تعالی پیغامبر را فرستاد بنزدیک بعضی ملوک بود، چون باز آمد به بدر بگذشت و آن کشتگان را دید، گفت: اینان را که کشت؟ گفتند: محمد که به پیغامبری آمده است. گفت: اگر او پیغامبر بودی خویشان خود را نکشتی. چون بمرد، خواهرش فارعه بنزدیک رسول آمد، رسول - علیه السّلام - گفت:

اخبرینی عن وفات اخیک،

مرا خبر ده از وفات برادرت. گفت: او شبی از شبها خفته بود و من بر بالین او بودم سقف خانه شکافته شد و دو شخص فرود آمدند و یکی بر بالین او بنشست و یکی بر پایین او. آن که بنزدیک پایین بود، آن را گفت که بر بالین بود: اوعی؟ قال: وعی، قال: از کی؟ قال: ابی، گفت: بدانست؟ گفت:

بلی بدانست گفت: زکی شد؟ گفت: نه ابا کرد و سر باز زد. از خواب در آمد من او را خبر دادم «۳» از آن حال، گفت: خیری بود که از من بگردانیدند «۴»، آنکه از هوش بشد، چون با هوش آمد این بیتها بگفت:

کلّ عیش و ان تطاول دهرًا صائر امره «۵» الی ان یزولا

لیتینی کنت قبل ما قد بدا لی فی قلال الجبال ارعی الوعولا

إنّ [یوم «۶»] الحساب یوم شدید شابّ فیهِ الصّغیر یوماً ثقیلاً

نصب علی تقدیر فعل، کأنّه قال: اعنی یوما. رسول - علیه السّلام - او را گفت:

چیزی بخوان از شعر او، گفت:

لک الحمد و النّعماء و الفضل ربّنا و لا شیء اعلیٰ منک جدّاً و امجد

ملیک علی عرش السّماء مهیمین لعزّته تعنو الوجوه و تسجد

این قصیده‌ای دراز است تا به آخر بخواند، آنکه قصیده‌ای دیگر بخواند که در او می‌گوید:

-
- (۱). آو، آج، بم، لب، آن: خوانده، مج: خوانده بود.
 - (۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: شناخته.
 - (۳). آو، آج، بم، لب، آن، لت: خبر کردم.
 - (۴). آو، آج، بم، مل، لب، آن: بگردانیدن / بگردانیدند.
 - (۵). اساس: مرّه، به قیاس با نسخه آج تصحیح شد.
 - (۶). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 - (۷). آو، آج، مل، آن: توقف.

ص: ۱۶

آنکه قصیده‌ای دیگر بخواند که در او می‌گوید:

يعلم الجهر و السرّار الخفياً

عند ذی العرش يعرضون عليه

أنّه كان وعده مأتياً

يوم نأتی الرحمن و هو رحيم

ثمّ لا بدّ راشدا او غویاً

يوم نأتیه مثل ما قال فردا

اسعیدا سعاده انا ارجوا

ام مهانا بما اکتسبت شقیّا

او اؤاخذ بما اجترمت فانّی

سوف القی من العذاب فریّا

ربّ إنّ تعفّ فالمعافاة ظنّی

او تعاقب فلم تعاقب بریّا

رسول گفت - صلّی اللّٰه علیه و آله:

امن شعره و کفر قلبه،

گفت: شعرش مؤمن بود و دلش کافر. حق تعالی در او این آیت بفرستاد.

بعضی دگر از مفسّران گفتند: آیت در مردی آمد نام او بسوس «۱»، و او مردی بود که او را سه دعای مستجاب دادند؛ و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت، او را گفت: از این دعاها تو یکی در کار من کن. گفت: روا باشد، یکی در کار تو کردم «۲»، چه خواهی؟ گفت: دعا کن تا خدای تعالی مرا نکوتر زنی کند در بنی اسرائیل. دعا کرد، خدای تعالی او را جمالی داد که نکوتر اهل زمانه شد و مردم به او فتنه [۵-ر] شدند، و او چون جمال خود بدید، گفت: تو را نخواهم و از او رغبت نمود، مرد را خشم آمد. خدای را دعا کرد تا او را باز سگی «۳» کرد گزنده، بانگ دارنده. دو دعا در کار او شد. فرزندان بیامند و پدر را ملامت کردند و گفتند: ما را بر این صبر نیست که مادر ما سگی نباحه «۴» باشد، دعا کن تا خدای تعالی او را با حال اوّل برد. او دعا کرد، خدای تعالی او را با حال اوّل برد. پس هر سه دعا در کار او شد.

سعید بن المسیب گفت: آیت در ابو عامر بن النّعمان بن الصیفی آمد، و او از جمله زهّاد ترسایان بود، و او آن بود که رسول - صلّی اللّٰه علیه و آله - او را فاسق خواند، و او در جاهلیّت زاهد بود و پلاس پوش. برخاست و به مدینه آمد و رسول را - علیه السّلام - گفت: تو به کدام دین آمده‌ای و چه آورده‌ای؟ گفت: دین ابراهیم و ملّت مسلمانی، گفت: من بر آن دینم. رسول - علیه السّلام - گفت: تو بر این دین نه‌ای

(۱). آج: یونس؛ او، بم: پوس؛ آن: نسوس.

(۲). همه نسخه بدلها: کنم.

(۳). مل، میج: به سگی.

(۴). آو، آج، بم، آن: ساخته.

ص: ۱۷

که چیزهایی در دین ابراهیم آورده‌ای که از آن نیست، ابو عامر گفت: خدای از میان من و تو آن را که دروغ می‌گوید طریّد وحید جان بردارد. آنگه برخاست و به شام شد و کسی فرستاد به منافقان که بچارده و مستعد باشی که من لشکری می‌آرم که با محمّد کارزار کند و برای من مسجدی بنا کنی. آنگه بر قیصر روم رفت و از او لشکری خواست تا محمّد را و اصحابش را از مدینه بیرون کنم «۱»، فذلک قوله. وَ إِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ ... «۲»، قیصر لشکر نداد او را، و او با شام رفت و آن جا طریّد «۳» وحید بمرد. عبادة بن الصّامت «۴» گفت: آیت در قریش آمد که خدای تعالی کتاب قرآن به ایشان داد از آن منسلخ شدند و قبول نکردند. حسن بصری و ابن کیسان گفتند: آیت در منافقان اهل کتاب آمد که رسول را می‌شناختند چنان که فرزندان خویش و ایمان نیاوردند. عکرمه گفت: آیت عامّ است در حقّ همه کافران.

فناده گفت: این مثلی است که خدای تعالی بزد در حقّ آنان که هدی بر ایشان عرضه کنند، ایشان اعراض کنند از آن و قبول نکنند آن را. عبد الله بن عبّاس و سدّی گفتند:

مراد به آیات نام مهمترین «۵» خدای است. روایتی دیگر از او آن است که: کتابی از کتابها به او دادند. فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا، ای خرج منها کانسلاخ الحیة من جلدھا.

فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ، يقال: تبعة و اتبعه و اتبعه بمعنی واحد، و بعضی دیگر گفتند: تبعة و اتبعه، اذا قفاه و اتبعه اذا اقتدى به. فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، و الغیّ ها هنا ضدّ الرشد، و این، قول آن کس است که گفت: آیت بر سبیل مثل است. از باقر- علیه السلام- روایت کرده‌اند: فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ؛ از جمله ضالّان «۶» گمراهان جاهلان بود.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا، اگر خواستمانی «۷» او را به آن آیت رفیع کردمانی، به معنی «۸» به آن آیات اگر در او تأمل و تدبّر کردی و به آن ایمان آوردی؛ برای آن که رفعت به آیات بر حقیقت نباشد، برای آن که آیات، فعل خدای بود- جلّ جلاله- و خدای به فعل خود کس را رفع نکند، چه اگر چنین بودی این رفعت مبتدا بکردی یا عند

(۱). همه نسخه بدلها: کند.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۷.

(۳). آو، بم + و.

(۴). آو، آج، بم، آن، لت: عبادین الصّامت.

(۵). بم، آج، لب: بهترین.

(۶). مل، لت + و.

(۷). همه نسخه بدلها بجز، مل و لت: خواستمی که.

(۸). همه نسخه بدلها: یعنی.

ص: ۱۸

بعضی دیگر از افعال چون معلّل نخواهد بودن **وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ**، سعید جبیر گفت: رکن. مجاهد گفت: سکن. مقاتل گفت: رضی بالدنیا، و عرب «مخلد» گویند کسی را که دیر پیر شود. زجاج گفت: خلد و اخلد بمعنی واحد، و اصل کلمه از «خلود» باشد و آن دوام است، يقال: اخلد «۱» فلان بالمکان اذا اقام «۲» به، و منه قول زهیر:

لمن الدّيار غشيتها «۳» بالغرقد کالوحی فی حجر المسیل «۴» المخلد

یعنی المقیم، و قال مالک بن نویره:

بابناء حیّ من قبائل مالک و عمرو بن یربوع اقاموا فاخلدوا

و لکن او در زمینی «۵» مقام کرد، مقام کسی که گمان برد که همیشه بخواهد ماندن، و گفته‌اند: این کنایت است از عمر دراز، کانه قال: اقام فیها طویلا. **وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ**؛ و به دنبال هوای نفس برفت. ابو روق گفت: [۵-پ] اختیار کرد دنیا را بر آخرت. عطا گفت: طلب الدنیا و اطاع الشیطان. یمان گفت: اتبع هواه، ای امرأته؛ آنکه مشتبهی را به شهوت نام کرد، چنان که شاعر گفت:

هوای مع الرّكب الیمانین مصعد

ای محبوبی. مجاهد گفت: این مثل کسی است که کتاب خواند و بر آن کار نکند.

انگه حق تعالی، آن را که آیات او ترک کند و از آن عدول و اعراض نماید، او را مثل زد به خسیس تر چیزی و پلیدتر چیزی در جمله احوالش، گفت: مثل او، چون مثل سگ است «۶» اگر بار بر او نهی و اگر نهی زبان بیرون افکند «۷» فی حالة الرَّاحَةِ و الكَدِّ و العطش و الرَّيِّ، دگر حیوانات در حال رنج و تشنگی و ماندگی زبان بیرون افکند مگر سگ که بر جمیع احوال زبان بیرون افکند. و وجه تمثّل و جای شبه «۸» آن است که: اگر وعظ کنی، این کافر را سود ندارد، و اگر نکنی همان؛ هر دو به یک مثبت باشد، چون سگ اگر برایش زبان بیرون کند و اگر رهاس کنی همان کند. و بر این

(۱). بم: اخلده.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: اذا قام.

(۳). آو، بم، آج، لب: عشیشها.

(۴). اساس: المسیر، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: زمین.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن، لت + که.

(۷). همه نسخه بدلها + یعنی.

(۸). آو، بم، آج، مج، لب، آن: شبهه.

ص: ۱۹

قول، تَحْمِلُ عَلَيْهِ مَحْمُولٌ بِشَدِّ عَلَى الْحَمْلَةِ الَّتِي هِيَ الصَّوْلَةُ وَالطَّرْدُ. و وجهی دگر آن که من الحمل باشد، اگر باری بر او نهی، یعنی اگر او را بر کاری حمل کنی که کار او باشد چون رفتن و تاختن و صید کردن لهت کند، و اگر رهایش کنی همان کند.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، اگر کلمت حکمت بر او حمل کنی بر نگیرد و اگر رهایش کنی مهتدی نشود چون سگ که اگر مطرود باشد و اگر رابض، لهت کند و به یک منزلت باشد، حسن بصری گفت: مثل منافق است که اگر دعوت کنی و اگر نه با حق رجوع نکند، و این در معنی مانند آن است که گفت: **وَإِنْ تَدْعُوهُمْ «۱» إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدْعُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ «۲»**.

ذَلِكَ، اشارت است به این مثل که زد، گفت: این مثل آن قوم است که آیات ما دروغ داشتند. فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ، تو که محمدی، قصه گذشتگان با ایشان بگویی تا باشد که تفکر کنند. محمد بن اسحاق گفت، معنی آن است که: خبر اسلاف با این اهل کتاب بگو تا چون بشنوند بدانند که این خبرها موافق کتابهای ایشان است و تو مرد کتاب خوان «۳» نه‌ای، باشد که اندیشه کند و بدانند که این به وحی خدای و پیغام جبریل می‌گویی.

سَاءَ مَثَلًا، تقدیر آن است که: ساء المثل مثلاً مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا، و مانند این قول جریر است:

فنعلم الزاد زاد ابیک زاد

اگر کلام مفسر و مشروح آمدی چنین بودی که در بیت هست، برای آن که «نعم» و «بئس» و «ساء» از حق ایشان آن است که اسنادشان با اسمی کنند که در او «الف» و «لام» جنس باشد، آنگه اسمی دگر باید معرفه که مخصوص بالمدح و الذم باشد؛ آنگه باشد که آن اسم که در او «لام» جنس باشد بیفکنند و نصب کنند آن را بر تمییز، چنان که این جا هست. و مثله: نعم رجلا زید و بئس غلاما عمرو، و

(۱). اساس: تدعهم، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۳.

(۳). مج: خوانده.

ص: ۲۰

این تمیزی باشد بعد تمام الکلام، و تمیز «۱» که از این قسمت باشد به لفظ منصوب بود و به معنی مرفوع، کقولهم: طاب زید نفسا و قربه عینا و ضاق به ذرعا و تصبب عرفا، و المعنی؛ طابت نفسه و قرّت عینه و ضاق ذرعه و تصبب عرقه. و برای آن گفتیم که، مثلی دیگر اضمار باید کردن، برای آن که باید که مخصوص بالمدح و الذم از جنس آن باشد که «نعم» و «بئس» با آن مسند بود، تا اگر گویی: نعم الرجل حمار، مستقیم نباشد، پس مضاف را حذف کردند و مضاف الیه به جای او بنهادند؛ کما قال: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ «۲» ...، وَ جَاءَ رَبُّكَ «۳» ...، گفت: بد مثل است مثل آن قوم که به آیات من تکذیب کردند و آن را دروغ داشتند و بر خود ظلم کردند و نقصان حظّ خود کردند. و نصب أَنفُسُهُمْ، به يَظْلِمُونَ است.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي، اجماع قرأ است که در همه قرآن «مهدی»، این جا به «یا» باید نوشتن و خواندن و دگر جایها بی «یا». این بر اصل باشد و آن بر تخفیف، اكتفاء بالكسرة عن الياء. و در آیت سه وجه گفتند از «۴» معنی؛ جیائی گفت: معنی

آن است که هر که را هدایت کند خدای تعالی به ثواب و نعیم بهشت، او مهتدی باشد به «۵» اسلام و ایمان، بمثابت آن که گنتی: من دخل الجنة [فهو مؤمن] «۶» مطیع، [۶- ر] و هر که را گمراه کنند از ره ثواب و بهشت، ایشان آنانند که خویشتن زیانکار کردند به کفر و حظّ نفس خویشتن بر خود تباه کردند.

ابو القاسم بلخی گفت: معنی آن است که، حق تعالی گفت: «مهتدی» آن باشد که خدای هدایت کند او را به الطاف و تمکین و او قبول هدایت کند و اجابت کند دعوت او را؛ و آن را که خدای اضلال کند بمعنی التخلية بينه و بین الضلال و ترک المنع بالجبر، او خاسر و زیانکار است با آن که روا باشد که چون ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد او را که نسبت و اضافت با خدای کند، کزیادة الايمان و الکفر الى السورة «۷». فی قوله: فزادتهم «۸» إيماناً و هم يستبشرون «۹»،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تمیزی.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج + این.

(۵). آو، بم، آج، بر؛ مل، مج، لب، لت: به ره.

(۶). اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). آو، بم، آن، لت: السوئية.

(۸). اساس: زادتهم؛ با توجه به متن قرآن مجید اصلاح شد.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴.

ص: ۲۱

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزادتهم رجساً إلى رجسهم ... «۱»، ای، ازدادوا عند نزول السورة ایمانا او کفرا. و این طریقه را تربیت کرده‌ایم در آیات دیگر.

و وجه سهام «۲» در آیت آن است که: هر که را خدای به هدایت او حکم کند مهتدی باشد، و هر که را به ضلال او حکم کند، او خاسر و خایب و زیانکار باشد و تا محکوم چنان نباشد، حاکم به او حکم نکند که حکم حاکم تبع حال محکوم له او علیه باشد. آنگاه گفت: گروهی بسیار هستند که ایشان بر کفر اصرار کردند و با دعوت رسول اصغا نکردند و حجّت عقل را کار

نستند؛ و در سابق علم من چنان بود که، ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند و لا محال از این جهت را مرجع و مآب ایشان دوزخ باشد. پس در حکم چنان بودند که پنداشتی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریدند تا اگر خواهند «۳» که ایشان را از آن محیص و معدلی بود، نبود. پس علی سبیل المبالغة فی التشبیه، «لام» غرض آورد و گفت:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ؛ ما بیافریدیم برای دوزخ بسیاری از جنیان و انسیان، و این «لام» را گروهی مفسران و متکلمان، «لام» عاقبت می خوانند و تحقیق و اصل او این است که بیان کرده شد تا اصل وضع مراعی باشد و نیز طاعنی را نبود که طعن زند که: عرب، «لام» عاقبت نشناسد، و این را مثالها بسیار است در قرآن و کلام عرب، منها قوله: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ... «۴»، چون مآل کار لا بد با عداوت و حزن خواست بودن، گفت: پنداری که او را برای عداوت و حزن برگرفتند، و منها قوله: إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا ... «۵»، و منها قوله: رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ ... «۶»، و منله قول القائل: أعددت «۷» هذه الخشبة ليميل الحائط فاسنده بها. و «لام» در میل دیوار نه برای [آن] «۸» آورد که او مرید باشد میل دیوار را؛ و اما اشعار بر این هم بسیار آمد، منها قول الشاعر:

كما لخراب الدهر تبنى المساكن

و للموت تغذوا الوالدات سخالها

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵.

(۲). آو، بم، لب، آن: سیم، آج: سیوم؛ بل، مج: سوم.

(۳). آو، بم، آج، لب، آن: لت: خواهد.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

(۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۸۸.

(۷). آو، بم، آج، آن: أعدت.

(۸). اساس: ندارد، از آو افزوده شد.

و قال آخر:

اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدّهر نبینها

و قال آخر:

و امّ سمّاک فلا تجزعی فللموت ما تلد «۱» الوالدة

و قال آخر:

له ملک ینادی کلّ یوم لدوا للموت و ابنوا للخراب

و قال آخر:

الا کلّ مولود فللموت یولد «۲» و لست اری حیّا لحيّ یخلّد

آنکه ایشان را وصف کرد به بلادت و بعد فهم و قلّت فکر و نفی انتفاع به محلّ علم و حواسّ بر وجه مبالغت گفت: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا**؛ ایشان را دلها هست که به آن چیزی نمی‌دانند و چشمها دارند و به کار نمی‌دارند، و به آن چیزی نمی‌بینند و گوشها دارند و چیزی نمی‌شنوند به آن، و این مانند آن است که گفت:

صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ «۳». چون حواسّ و جوارح هست و انتفاع نیست، به مثابت آن است که نیست. هم چنین در آیت ما چون سماع و ابصار و علم نه بر وجه انتفاع دینی است، انگار که نیست؛ و الاّ معلوم است به ضرورت که ایشان می‌دانند و می‌بینند و می‌شنوند، و لکن چون بدیدن و شنیدن و دانستن منتفع نه‌اند، گفت:

هم چنان است که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌دانند؛ و مانند این، قول مسکین دارمی است:

اعمى اذا ما جارتى خرجت

حتى يوارى جارتى الخدر

و يصمّ عمّا كان بينهما

سمعى و مالى غيره و قر [٦-٦] پ]

چون نمى شنود و گوش نمى دارد و نگاه نمى کند به زنان همسايگان، خود را از آن کور و کر مى خواند، و قال آخر:

و كلام ساءنى «٤» قد و قرت

أذنى عنه و ما بى من صمم

(١). آو، بم، آج: يلد.

(٢). اساس: تولد؛ به قياس نسخه آو، و اتفاق جميع نسخ، تصحيح شد.

(٣). سوره بقره (٢) آيه ١٨.

(٤). اساس، مل، مج: سيئنى؛ كه به قياس با نسخه آج، و معنى بيت تصحيح شد.

ص: ٢٣

و قال آخر:

صمّ اذا سمعوا خيرا ذكرت به

و ان ذكرت بسوء عندهم أذنوا

و مانند این بسیار است. و بعضی اهل تأویل وجهی گفتند در آیت و اگر چه در او بعدی هست، گفتند: هذا من قولهم: ذريت الطعام و ذريت الشعير اذا حثوته ليتميز منه التين، و منه المذرة «١» للاله التي يذرى بها، و منه قوله: وَ الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا «٢»، و منه قوله: ... تَذُرُّوهُ الرِّيَاحُ ... «٣»، يعنى ما بسيارى «٤» از اهل دوزخ جدا كنيم - از جنّيان و انسيان - از اهل بهشت، چنان

که گفت: ما كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «٥» ... و این وجهی بودی در تاویل آیت اگر نه آنستی که این لفظ اعنی ذریت و ذرات، این از مهموز است و آن از ناقص، لام الفعل این همزه است، و لام «٦» او «واو» است و «یا» هم لغت است در او، یقال: ذروته و ذریته اذروه و اذریه و ذریا. و آنچه مهموز باشد تخفیف همزه کنند نه تنقیل. در آیت وجهی دیگر گفتند، و آن وجهی قریب است؛ و آن، آن است که ماضی به معنی مستقبل است و ذرأنا به معنی سنذراً باشد، چنان که، وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ... «٧»، وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ ... «٨»، وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ ... «٩»، المعنی، سینادی؛ آنکه معنی آن باشد که، در نشأت اخری خدای تعالی اینان را باز آفریند و برای آن باز آفریند ایشان را تا به دوزخ بردشان و عقوبت کند به جزای کفر و معاصی که در دنیا کرده باشند و اعتراض، کثیرا. [و کس را] «١٠» بر این وجه طعن نباشد برای آن که خدای تعالی بسیاری مستحقان دوزخ را عفو خواهد کرد. پس این وجهی باشد در آیت از قدح و اعتراض دور «١١»، و استعمال ماضی به معنی مستقبل در کلام عرب شایع و جایز است و در قرآن و اشعار بسیار است. اما آن که «لام»، برای غرض

(١). اساس: الذّاره؛ که با توجّه به نسخه آج، تصحیح شد.

(٢). سوره ذاریات (٥١) آیه ١.

(٣). سوره کهف (١٨) آیه ٤٥.

(٤). آو، بم، آج، لب، لت + را.

(٥). سوره آل عمران (٣) آیه ١٧٩.

(٦). آو، بم، آج، لب، آن: لام الفعل.

(٧). سوره اعراف (٧) آیه ٤٤.

(٨). سوره اعراف (٧) آیه ٥٠.

(٩). سوره اعراف (٧) آیه ٤٨.

(١٠). اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

(١١). معج، لب، لت: در او.

باشد بر حقیقت چنان که خدای تعالی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریده باشد و برای آن تا کفر آرند و معصیت کنند تا ایشان را به آن علت به دوزخ برد و از ایشان کفر و معاصی خواهد، این نشاید برای آن که این قبیح باشد و قدیم «۱» از فعل قبیح و ارادت قبیح متعالی است، برای آن که عالم است به قبیح و مستغنی است از فعل قبیح و عالم است به آن که مستغنی است. دگر آن که، فاعل قبیح منقوص باشد و بر صفت نقص حاصل بود. دگر آن که، قرآن سراسر به خلاف این است و هر کجا «لام» غرض گفت بر حقیقت تعلیق کرد به ایمان و طاعت، گفت: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۲»، گفت جن و انس را بر عموم جز برای عبادت نیافریدم، دگر گفت: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ... «۳»، دگر گفت: وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَكَّرُوا ... «۴»، دگر گفت: لَقَدْ «۵» أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... «۶»، دگر آن که: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ «۷»- الایة، و مانند این بسیار است اگر این لامها غرض را باشد و آن لام نیز غرض باشد مناقضه باشد و قرآن منزّه است از آن که در او تناقض باشد. آنکه گفت: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**؛ اینان، اینانند که تدبّر نکنند و تأمل نکنند در آیات من و از آن عدول و اعراض نمایند، ایشان به نادانی و قلت تأمل و تدبّر با چهار پایان و بهایم مانند که چیزی ندانند و فرق نکنند میان خیر و شر و نیک و بد. آنکه گفت: ایشان از بهایم و چهارپای گمراشته و نادانتراند برای آن که بهایم به زجر منجر شوند و به هدایت مهتدی [شوند] «۸» و از «۹» الهام [۷-۷] اشارت بشناسند و ایشان از کفر و قساوت قلب تا آن جااند که به وعظ متعظ نمی شوند و به زجر منجر نمی شوند و به آیات منتفع نمی شوند، پس ایشان از بهایم بتر باشند. آنکه گفت: **أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ**؛ ایشان غافلانند از آیات و حجج و بینات و از تأمل و تدبّر آن.

(۱). آو، بم، آج، لب، آن، لت: خدای تعالی.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۶۴.

(۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۰.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: و لقد، که با توجه به متن قرآن مجید «واو» حذف شد.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

(۷). سوره فتح (۴۸) آیات ۸ و ۹.

(۸). اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز میج و لب: با.

قوله: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**، چون ذکر کافران و مذمّت و ملامت ایشان بگفت، استدعا کرد مؤمنان را و ترغیب افگند، گفت: خدای راست نامهای نیکو [او را به آن نامها] «۱»، بخوانید. و این دلیل است بر آن که اسم جز مسمی باشد «۲»، برای آن که خدای تعالی یکی است و او را نامهای بسیار است تا نود و نه «۳» و تا هزار و یک، **وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ**، حمزه خواند: يلحدون [به فتح «یا» و «حا» از بنای ثلاثی از لحد يلحد، و دگر قرأء يلحدون] «۴» من الالحاد، و در سورة النحل، کسائی و خلف موافقت کنند با حمزه در فتح «یا» و «حا». ابو الحسن اخفش گفت: لحد و الحد، لغتان؛ إلا آن که الحد در استعمال بیشتر است، قال الله تعالی: **وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ ... «۵»**، و اسم فاعل از این بنا و از آن در استعمال شایعتر است، قال الشاعر:

لیس الامام بالشحیح الملحد

و ابو عبیده گفت عن الاحمر «۶» که: لحد اذا مال، و الحد اذا جادل «۷»، و معنی کلمه عدول باشد از سنن استقامت، و از این جا گویند: لحد، گور را برای آن که از استقامت و راستی منحرف باشد، و معنی آن که: **يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ**، یعنی میل می کنند در نامهای او از حق و او را به اوصافی وصف می کنند که به او لایق نباشد.

ابن جریج گفت: مراد آن است که، ایشان در برابر نام الله بتی را «لات» خواندند و در برابر عزیز بتی را «عزی» خواندند و در برابر منان «۸»، «منات» گفتند. عبد الله عباس گفت: الحاد ایشان تکذیب ایشان بود. قتاده گفت: شرک ایشان بود. بعضی دگر گفتند: آن بود که بتان را خدای خواندند. اهل معانی گفتند: الحاد در اسماء خدای آن بود که او را به نامی خواند که او خود را به آن نام خوانده نباشد و در کتاب و سنت آمده نباشد؛ و آیت دلیل است بر آن که، خدای را تعالی جز به نامی نشاید خواندن که سمعی وارد باشد به آن مقطوع به از آیتی و خبری معلوم. **سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ جزا کنند ایشان را و پاداشت دهند ایشان را به آنچه کرده باشند.

(۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۲). مع: نباشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مع + نام.

(۴). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۵). سورة حج (۲۲)، آیه ۲۵.

(۶). اساس: الاصل، به قیاس با نسخه مل، مج، لب، تصحیح شد؛ آو، بم، آج، آن، لت: العاصم.

(۷). آو، بم، آج، لب، آن: عدل.

(۸). آو، آج، بم، مل، لب، آن + بتی را.

ص: ۲۶

مقاتل گفت: سبب نزول آیت آن بود که، بعضی مشرکان عرب شنیدند که [رسول - علیه السلام - خلق را دعوت می‌کند با خدایی به نام «الله». آنکه شنیدند که] «۱» او خدای را می‌خواند به «رحمان» و «رحیم». گفتند: نه محمد دعوی می‌کند که من یک خدای را می‌خوانم و یک خدای را می‌پرستم که الله است؟ اکنون رحمان کیست و رحیم؟ خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: خدای را نامهای نیکوست او را به آن بخوانی. و «حسنى» تأنیث احسن باشد که افعال تفضیل بود، کالکبری و الصغری فی «۲» تأنیث الاکبر و الاصغر.

و ابو هریره روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت:

ان لله تسعة و تسعين اسماء مائة غير واحد من احصاها كلها دخل الجنة

، گفت: خدای را - جل جلاله - نود و نه نام است - صد کم یک - هر که آن را بر شمارد و او را به آن بخواند به بهشت شود. اکنون بدان که آن اسماء که خدای را به آن بخوانند، بعضی صفات است و بعضی نه صفات است. آنچه صفات است، چون: قادر است و عالم و حی و موجود و مرید و کاره و مدرک، و بعضی [را] «۳» مرجع با این صفات است، چون: سمیع و بصیر و حکیم و مالک، که سمیعی و بصیری را مرجع با حی است و حکیمی را با عالمی و مالکی را با قادری. و بعضی را صفات افعال گویند؛ یعنی «۴» از آن نام صفت فعل را باشد نه او را، و آن چون: خالق و رازق «۵» و منعم و مفضل «۶» و محیی و ممیت است.

قوله: **وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ**، حق تعالی در این آیت وصف قومی کرد که ایشان راهنمایان به حق و عادلانند، گفت: از آنان که ما بیافریدیم ایشان را، امتی و گروهی و طایفه‌ای هستند و «من»، تبعیض را باشد، و «من» موصوله است و ضمیری که با «من» عاید باشد محذوف است. و تقدیر آن است که: و مِمَّنْ [۷- پ] خَلَقْنَا هُمْ؛ و از آنان که ما آفریدیم ایشان را. و امت، این جا فرقت است. **يَهْدُونَ بِالْحَقِّ**؛ به حق هدایت کنند و راه نمایند. قتاده و ابن جریج

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: و، که با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). اساس و مل: بعضی، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: خالق و رازقی.

(۶). همه نسخه بدلها: مفضل.

ص: ۲۷

گفتند: روایت کردند ما را که - رسول صلی الله علیه و آله - این آیت بخواند، گفت:

این آیات امت مراست که ایشان به حق گیرند و به حق دهند و به حق حکم کنند، و از پیش شما قومی بوده‌اند چنین. آنچه این آیت بر خواند:

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَّهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱﴾. ربیع انس گفت، رسول - علیه السلام - این آیت بر خواند و گفت: از امت من قومی باشند بر حق ثبات کرده و ایستاده باشند تا آنچه که عیسی مریم ﴿۲﴾ فرود آید. و رسول - علیه السلام - گفت:

لا يزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین حتی یأتی امر الله لا یضربهم من خذلهم و لا من خالفهم،

گفت: زایل نشدند گروهی از امت من بر حق ایستاده و اظهار کنند تا فرمان خدای آید و ایشان را زبان ندارد خذلان خاذلی یا خلاف مخالفی. عطا گفت:

مهاجر و انصارند، و آنان که به احسان اتباع ایشان‌اند. و در تفسیر اهل البیت - علیهم السلام - آمد که: آیت مخصوص است به ائمه معصوم - علیهم السلام - برای آن که این صفات به ایشان لایق است. **يَهْدُونَ بِالْحَقِّ**؛ [هدایت کنند به حق، و چون قدیم تعالی اطلاق فرمود هدایت به حق] «**۳**» حمل کردن بر کسانی که مأمون الجانب باشند و مقطوع علی عصمتهم اولیتر باشد. آنچه گفت: **وَبِهِ يَعْدِلُونَ**؛ و عدل کنند در احکام [به حق] «**۴**» و مانند این آیت، قوله: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَّهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... «۵»**، و استدلال به این آیت نزدیک اجماع اهل هر عصری حجّت است؛ جز چنین نرود که گویند: هیچ عصری خالی نباشد از شخصی که قول او حجّت بود در دین، و اما از این قاعده گذشته در آیت دلیل نیست بر این؛ برای آن که خدای تعالی گفت: از خلقان ما گروهی هستند که به حق راه نمایند و به آن عدل کنند، و این دلیل نکند بر آن که باید که در هر عصری باشند، چه اگر در یک عصر باشند فایده آیت حاصل بود جز بر آن طریقه که گویند به ادله عقل و سمع درست شده است که هیچ عصری خالی نباشد از حجّتی از حجّتان خدای «**۶**».

حق تعالی پس از این گفت: آنان که به آیات من تکذیب کنند و دروغ دارند

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

(۲). مج: عیسی بن مریم.

(۳-۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷۳.

(۶). آو، بم، آن: حق.

ص: ۲۸

من ایشان را استدراج کنم از آن جا که ایشان ندانند «۱». عطا گفت: یعنی مکر کنم با ایشان از آن جا که ایشان ندانند. کلبی گفت: اعمال ایشان مزین کنم ایشان را تا وقت هلاکشان. ضحاک گفت: معنی آن است که، هر گاه ایشان معصیتی نو کنند من ایشان را نعمتی نودهم. خلیل احمد گفت: عمر ایشان در نوردم بر غفلت ایشان.

ابو عبیده و مؤرّج گفتند: بگیرم ایشان را از آن جا که ایشان ندانند. اهل معانی گفتند:

«استدراج»، طلب درج «۲» و «۳» در نوشتن باشد یعنی چنان سازم که کار ایشان در خفیه ایشان، اندک اندک پایه پایه می درنوردم و مجاهره نکنم با ایشان به عذاب، و اشتقاق او من درج الصّحیفة باشد که اندک اندک نوردند «۴». او من درج المرقاة، که پایه پایه برشوند و فرود آیند. و درج القوم اذا مات بعضهم فی اثر بعض. و درج الصّبی اذا قارب بین خطاه. و منه قولهم: کلّ ما دبّ و درج. و این آیت از جمله معجزات است برای آن که اخبار است از غیب در آنچه خواهد بودن در مستقبل ایام و مخبر بر وفق خبر آمد.

آنکه گفت: **وَ أُمْلِي لَهُمْ**؛ بگذارم ایشان را روزگاری دراز، ای اترکهم ملاوة من الدّهر. و ملاوة، و هی الحین، یقال: تملّینه حینا و دهرًا و ایامًا، ای عشت معه ملیًا، قال الشّاعر:

لاقتناء العزّ او ولدوا

لو تملّتهم عشیرتهم

هان من بعض الّذی اجد

هان من بعض الرّزیة او

این لفظ هم نزدیک است به معنی استدراج، گفت: فرا «۵» گذارم اینان را و مهلت دهم و تعجیل نکنم بر اینان به عقاب، که انّ الله یمهل و لا یهمل؛ خدای تعالی امهال کند و اهمال نکنند؛ مهلت دهد و لکن مهمل فرو نگذارد، حلیم «۶» است تعجیل نفرماید، انّما یعجل من یراه الفوت؛ تعجیل آن کند که ترسد که فایت شود و هیچ چیز از قبضه قدرت او فوت نیست. انّ کیدی متین، ای عذابی شدید، که عذاب من

(۱). عبارت مربوط است به معنای آیه شماره ۱۸۲ در همین سوره و الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ - الآية.

(۲). آو، بم، آج، لب، آن + بود.

(۳). آو، بم، آج، لب، آن + درج.

(۴). آو، بم، آج، مج، لب: در نوردند.

(۵). آو، بم، آج، لب، آن: فرو گذارم؛ مل، لت: واگذارم.

(۶). آو، بم، آج، آن: حکیم.

ص: ۲۹

سخت است. [۸- ر] و عذاب بر این وجه استدراج و امهال و انظار و اتراف در ملک و نعمت را کید خواند، برای آن که صورت کید دارد، و دگر جایها عذاب را مکر خواند بر این تأویل. و المتین، القوی و المتانة، القوة و الشدة، و منه المتن لجانب الصلّب لمتانته، ای لقوته، و كذلك سَمِيَ الصلّب لصلابته. و «کید» و «مکر»، قتل باشد یا مکروه در خفیه. و کاد یکید کیدا، نزدیک است، من کاد یکاد کیدودة اذا قارب الشیء، برای آن که آن را نیز وقت پوشیده است «۱». و آنکه گفت: این کافران «۲» مکذبان اندیشه نمی کنند که «۳» صاحب ایشان را یعنی محمد را- صلی الله علیه و آله- هیچ اثر دیوانگی نیست به او؛ و صورت استفهام است و معنی تقریب و توبیخ. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، رسول- علیه السلام- در وقت موسم بر کوه صفا بایستاد و قبایل و بطون و افخاذ «۴» قریش را و جز قریش را یک یک را به نام می خواند و دعوت می کرد: یا بنی فلان و یا بنی فلان! اتقوا الله؛ از خدای بترسی. و ایشان را تخویف و تحذیر می کرد. گروهی از ایشان گفتند: انّ صاحبکم لمجنون یصیح صیاح المجانین؛ این صاحب شما همانا دیوانه است که بانگ می دارد چو دیوانگان. خدای تعالی این آیت فرستاد که: صاحب ایشان یعنی محمد دیوانه نیست. و الجنّة؛ الجنون، و الجنّة؛ الجن، و الجنّة؛ الترس، و الجنّة؛ البستان. و اصل کلمه از ستر است، و بیان این رفته است. و روا باشد که از قلّت فهم و فکر ایشان، دیوانه ایشان را خوانند چون او شخصی را با حلم و سکینت و وقار و کمال عقل و وفور فضل و اجتماع «۵» خصال خیر، او را دیوانه نخوانند «۶»، به آن جمع کردند در حق او میان دو وصف متناقض، گاه گفتند: دیوانه است، گاه گفتند:

ساحر است و کاهن. و سحر و کهانت از کسی آید که او به غایت کمال باشد در ذکاء و دهاء، و هیچ عاقل چگونه روا دارد که این دو لفظ به یک جای بگوید؛ و لکن از سر تحیر گفتند چون اخبار غیب شنیدند از او. گفتند: کاهن است، چون

(۱). مج + او لم یتفکروا.

(۲). آج، لب + و.

(۳). آو، بم، آن + ما.

(۴). لت: احفاد.

(۵). اساس: اجتمالی؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: خوانند.

ص: ۳۰

معجزات خارق عادت دیدند «۱». گفتند «۲»: ساحر است، چون نظم قرآن دیدند که عرب و عجم از نظم آن عاجز بودند. گفتند: شاعر است، چون خدای را بی چون، بی چگونه، بی مثل، بی مانند، بی ضد، بی ند، بی جای، بی مکان، مخالف اشیاء گفت. گفتند:

دیوانه است، که این که او می‌گوید نتواند بودن. آنگه حق تعالی ردّ بر ایشان گفت:

إِنَّ هُوَ، و المعنى ما هو، «ان» به معنی مای نافییه است؛ نیست او یعنی رسول - علیه السلام - مگر نذیری و ترساننده‌ای بیان کننده. و «انذار»، اعلام با تخویف باشد.

آنگه گفت: أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا؛ نظر و تفکر نمی‌کنند؟ و «نظر»، به معنی فکر است، فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، «ملکوت» فعلوت باشد من الملک، و این بنا مبالغت بود، کالجبروت و الرغبوت و الرهبوت، گفت: نظر نمی‌کنید در ملک این آسمانها که من چگونه آفریده‌ام آنرا با عظم خلق و ثقل جرمش در هوا معلق بداشتم ام بی عمادی و ستونی که از زیر او هست و بی علاقه‌ای که از بالای او هست، و آنگه آن را به زینت ستاره «۳» بیاراسته‌ام تا بر حسابی «۴» مقدر که این هفت ستاره را در این دوازده برج می‌گردانم به حسابی راست به سیری متفاوت و در این زمین گسترده با انواع نبات و خلائق و اصناف بدایع از جماد و حیوان. و مَا خَلَقَ اللَّهُ، «ما» موصوله است؛ و آنچه آفریده است از چیزی، یعنی از همه چیزی که نام شیء بر او واقع باشد، یعنی هر چه این نام بر اوست آفریده اوست اما بنفسه و اما بواسطه. و نیز تفکر و اندیشه نمی‌کنند در آن که باشد که اجل مرگ ایشان نزدیک رسیده است تا این اندیشه داعی باشد ایشان را با آن که در دین احتیاطی به جای آرند و مال و

مرجع خود را نگرند و از دنیا و حرص بر او دور شوند، و اندیشه با آن صرف کنند که ایشان را عزّ ابدی و فخر جاودانگی «۵» بار آرد. آنکه گفت: **فَبَأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ**؛ پس از این قرآن، به کدام [۸- پ] حدیث ایمان خواهند آوردن اگر فصاحتش گویند و بلاغتش «۶» و اسلوبش که معجز است و عالمیان از اتیان به مانند آن عاجزاند؛ از او گذشته به

(۱). آو، بم، آج، لب، آن: دیدندی.

(۲). آو، بم، آن: گفتندی.

(۳). آن: ستارگان.

(۴). آو، بم، آن: جایی.

(۵). آو، بم، آج، لب، آن: جاویدانگی.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن + گویند.

ص: ۳۱

کدام حدیث ایمان خواهند آوردن «۱»! و این دلیل است بر آن که، قرآن محدث است برای آن که اگر قدیم بودی نگفتی، **فَبَأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ**، و تقدیر آن که: فبایّ حدیث بعد هذا الحدیث؛ پس از این حدیث، به کدام حدیث ایمان خواهند آوردن «۲»! و «حدیث»، ضدّ قدیم باشد، و در آیت دلیل است بر وجوب نظر برای آن که حق تعالی بر سبیل تقریب و ملامت و مذمّت [گفت حدیث آنان که ترک نظر کنند و ملامت و مذمّت] «۳» بر ترک واجب باشد و فعل قبیح، و چون آیت حثّ باشد بر وجوب نظر، دلیل بود بر فساد تقلید.

مَنْ يُضَلِّلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، گفت: هر که را خدای اضلال کند، او را هادی نباشد که راه نماید. معنی آن است که، آن را که خدای تعالی به تکلیف امتحان کند تا او عند آن ضالّ شود، او را هادی نباشد، یعنی کسی نباشد که او را دلیلی آرد و برهانی انگیزد به مانند آن ادله که خدای نصب کرده است برای او یا مقارب آن یا پیش از آن، و رها کند ایشان را در جهالتشان و نادانی و بی نوایی‌شان تا سر در نهاده می‌روند متحیر و از «۴» آن «۵» که ایشان را با خود رها کند و منع نکند ایشان را به قهر و جبر و الطافی که با مؤمنان کرد با ایشان نکند، چه معلوم بود که آن، ایشان را لطف نخواهد بودن. و وجهی دیگر در آیت آن است که، محتمل است که مراد آن بود که آن را که خدای راه نماید به بهشت بر سبیل استحقاق عقاب بر کفرش، بدون خدای او را راهنمای نباشد و او را رها کند تا در ظلمات قیامت و عرصات موقف متحیر و متردّد می‌گردد تا فریشتگان عذاب به او رسند که او را به دوزخ برند. و وجه سوم «۶» در آیت آن باشد که، آن را که خدای تعالی حکم کند به ضلال او و او را ضالّ خواند در همه عالم کس نباشد که این حکم از او زایل کند و این نام از او بردارد. اهل عراق، حمزه و کسائی و

خلف خواندند: و یذرهم، به «یا» و جزم «را»؛ و باقی قراء به «نون» خواندند و ضمّ «را». وجه قراءت اول آن بود که معطوف است [بر جمله] «۷» که محلّ او جزم است به جزای شرط برای آن که تقدیر این است: من یضلل الله فلا

(۱). بم، لب، آن: خواهند آوردند.

(۲). همه نسخه بدلها: خواهی آوردن.

(۳). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۴). او، آج، مج، لب، لت، آن: متخیروار.

(۵). او، آج، مج، لب، لت: به آن؛ بم: از آنان.

(۶). او، بم، آج، لب، لت، آن: سیم؛ مج: سیوم.

(۷). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

ص: ۳۲

بیده احد و یذرهم الله، و نظیر او قوله: ... لَوْ لَا أُخْرَتِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ «۱»، جزم کرد فعل دوم را برای آن که عطف است علی فعل منصوب اللفظ بالفاء، و اگر «فا» نبودی او مجزوم بودی، چون «فا» آمد او به «فا» باضمار «ان» منصوب شد لَوْ لَا أُخْرَتِي، و المعنى: هَلَّا أُخْرَتِي اصْدَقَ و اكن و این عطف بر محل باشد. و اما قراءت آن کسی که به رفع خواند و «نون» در نذرهم بر استیناف حمل کند و این را به جواب لو لا تخصیصی «۲» نکند. و «طغیان»، از حد در گذشتن باشد در کفر. و «عمه»؛ تحیر و تردد باشد در ضلال و گمراهی.

آنکه گفت، این کافران و منکران بعث و نشور از تو می پرسند که: قیامت کی خواهد بودن؟ يقال: سألته «۳» عن کذا به مفعول اول متعدی شود بی «۴» حرف جرّ، و به دوم متعدی شود به حرف جرّ. و «الساعة»، اسم القيامة «۵» بمنزلة العلم لها. «ایان»، سؤال باشد از زمان به منزله «متی» و نصب او بر ظرف است. مُرْسَاهَا، ای مثبتها، ای متی وقت قیامها و ثباتها، قال الرَّاجِز:

اما تری لنجحها ابانا

ایان تقضی حاجتی ایانا

و «مرسی» مصدر است این جا، و بیان کردیم که، مفعول مصدر باشد و مفعول باشد و موضع باشد، این جا مصدر است، ای متی وقوعها و ثبوتها؛ کی خواهد بودن که واقع شود و در وجود آید. و ساعت، عبارت باشد از وقت نفع صور اول و دوم که خلاق «۶» همه بمیرند و باز همه زنده شوند. حق تعالی گفت: جواب ده ای محمد و بگو که، علم آن بنزدیک خدای من است. **لَا يُجَلِّئُهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ؛** آن را اظهار نکند و پدید نیارد در وقت خود جز خدای تعالی. و حکمت در آن که خدای تعالی وقت قیام ساعت از خلقان بیوشید آن است که، تا ایشان مجوز باشند و روا دارند [۹-ر] که هر وقت و هر روز و هر شب خواهد بودن ایمن نباشند و پشت باز نگذارند و مستعد باشند و بر سر توبه و طاعت باشند؛ چه اگر وقت آن با وقت مرگ و اجل خود معین دانستندی به اول مغری بودندی به قبیح و به آخر ملجأ بودندی به توبه و طاعت؛ و این هر دو منافی تکلیف است. **تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،** در او دو قول

(۱). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱۰.

(۲). آو، بم، آج، آن: مخصّص.

(۳). آو، بم، آن: سألت؛ آج: سألتک.

(۴). لب: نه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج: للقیامة.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن: خلق.

ص: ۳۳

گفتند؛ یکی آن که: علم او بر اهل آسمان و زمین گران است، و دگر آن که: وقوع او بر اهل آسمان و زمین گران است. قول اول سدّی گفت و جماعتی مفسران، و دوم ابن جریح و جماعتی مفسران. آنکه حق تعالی خبر داد به کیفیت وقوع آن، گفت:

لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ به شما نیاید جز به ناگاه. آنگاه گفت: از تو می پرسند مادام تا وقت قیامت، **كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا،** در او سه قول گفتند؛ یکی آن که: پنداری تو آن را که این علم داند سؤال بلیغ کرده‌ای و علم تمام حاصل کرده‌ای به این، من قولهم «۱»:

احفی فلان فی المسئلة اذا بالغ فيه، و این قول مجاهد است. و دگر آن که: **كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا،** ای عالم بها. و این قول را مرجع با قول اول است و الّا حفیّ به معنی علم نیامد. قول سه دیگر، **كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا،** ای مسرور فرح بسؤالهم من قولهم:

تحفیت بفلان اذا سألته سؤالا يظهر فيه المحبة و المسرة، قال الشاعر:

و این هم راجع است با قول اوّل، و آن که گفتند: «حَفِيٍّ»، مهربان باشد، این قول از آن جاست. و اصل همه من احفی فی المسئلة و تحفی «۲» اذا بالغ فی المسئلة. و مبالغت در مسئله [از] «۳» مهربانی باشد. و بعضی دگر گفتند: سؤالی که از سر رقت قلب و فرط اشتیاق باشد، آن را احفاء و تحفی گویند، من قولهم: حفیت الذّابة تحفی حفا، چون بی نعل بسیار برود سمش سوده گردد. و الوحا ابلغ من الحفا، آنکه گفت:

قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ، يا مُحَمَّد! بگو که: علم آن بنزدیک من است که خدایم؛ و لکن بیشتر مردم ندانند که این علم جز خدای نداند، و گمان برند که این علم پیغامبران دانند. اگر گویند: چرا تکرار کرد؟ فی قوله: إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي به اوّل گفت، و «۴» دوم بار: عِنْدَ اللَّهِ، جواب گفتند از این که: به اوّل علم وقوع و وقت وجود خواست، و به دوم: علم به کیفیت و احوال و احوال آن، چون متعلّق علم مختلف باشد، فایده مختلف بود و تکرار نباشد. قتاده گفت، این سؤال قریش کردند [عبد الله عباس گفت: جهودان کردند. قتاده گفت روایت کردند] «۵» ما را از رسول - علیه السلام - که او گفت: قیامت برخیزد به ناگاه و مردم هر کسی به شغل خود

(۱). آو، بهم، آج، آن: قوله.

(۲). همه نسخه بدلها+ است.

(۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بهم، آج، لب، آن: به.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۳۴

مشغول؛ یکی حوض را اصلاح می کند و یکی چهار پای را آب می دهد و یکی در بازار قیمت «۱» متاع می کند و یکی میراث بر گرفتن «۲» را ترتیب «۳» می کند و جای می سازد.

زید ارقم روایت نکرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت: جبریل مرا گفت، قیامت برنخیزد تا سه خصلت پیدا نشود؛ قول بسیار شود و عمل اندک شود و مردم وصیت نکنند و هر کس به آن که دارد بخل کند و چون مجالسی باشد که آن جا ذکر خدای کنند، گویند: این بدعت است.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، اهل مکه رسول را گفتند: خدای تو، تو را خبر ندهد که نرخ گران کی خواهد بود و ارزان کی؟ تا تو در وقت ارزانی برای وقت گرانی بخری تا بر آن سود کنی؟

خدای تعالی این آیت فرستاد که، بگو: ای محمد! که من مالک نهام برای نفس خود نفعی و ضرری را و سودی و زیانی را از خیر و شر [و نفع و ضرر، خیر و شر] «۴» من و نفع و ضرر من که «۵» به خدای تعلق دارد، به دست من چیزی نیست، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، مگر آنچه خدای خواهد که من مالک باشم آن را به تملیک او. به اول نفی کرد آن که او مالک باشد هیچ نفع و ضرر را، آنکه استثناء کرد از آن میانه آن را که او مالک باشد از منافع و مضار خود به انواع تصرف به تملیک «۶» و تمکین او، وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ، اگر من غیب دانستمی که متاعی کی ارزان باشد و کی گران خواهد شدن، خیر بسیار بکردمی خود را در باب تجارت، به آن که ارزان بخریدمی و گران بفروختمی [۹-پ] تا سود و خیرم بسیار شدی و هیچ بدی و زیانی به من نرسیدی؛ و لکن ندانم و مرا به این راه نیست. و وجه اتصال آیت به آیت مقدم آن است که، چون آنچه راجع است با منافع و مضار عاجل «۷» در باب معاش نمی دانم الا باعلام الله، احوال قیامت و وقت «۸» قیام ساعت از کجا دانم، چون خدای مرا اعلام نکند! إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ من نیستم الا ترساننده و مژده دهنده ای آنان را که ایمان دارند و مرا تصدیق کنند و قول من «۹» باور دارند. و در آیت، دلیل است بر آن که قدرت قبل الفعل

(۱). بم، آج، لت: قسمت.

(۲). همه نسخه بدلها: بر گرفته.

(۳). آو، بم، آج: تربیت.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). کذا: در اساس، میج، لب، لت؛ مل: که آن.

(۶). آو، بم، آج، آن، لت: تملک.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز میج و لت: عاجلا.

(۸). آو، بم، آن: وجه.

(۹). میج + اول.

است، فی قوله: **وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ**؛ اگر من غیب دانستمی خیر بسیار کردمی باید تا قادر باشد بر آن چه «۱» اگر قدرت مع الفعل بودی اگر نیز «۲» غیب دانستی «۳» استکثار خیر نتوانستی کردن «۴».

[قوله تعالى] «۵»:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۹ تا ۲۰۶]

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبُّهَا لَئِن آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) أ يُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدْعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳)

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ (۱۹۵) إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۷) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۱۹۸)

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳)

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)

[ترجمه]

؛ او آن است که بیافرید شما را از یک تن و کرد از او جفت او تا ساکن شود با او چون خلوت کرد با او برداشت باری سبک، مستمر شد به او. چون گران شد «۶» بخواندند «۷» خدای را که خدای ایشان است، اگر بدهی ما را فرزندی نیک، باشیم از جمله شکر کنندگان «۸».

چون بداد ایشان را فرزندی نیک، کردند او را انبازان در آنچه دادشان، بزرگوار است خدای [از آنچه او را انباز گیرند] «۹» [۱۰-ر].

انباز «۱۰» می‌گرداند «۱۱» آنچه نیافریند چیزی و ایشان را آفرینند؟

و نتوانند ایشان را یاری دادن و نه خود را یاری دهند.

؛ و اگر بخوانی ایشان را با راه راست پی شما نگیرند. راست «۱۲» است بر شما اگر بخوانی ایشان یا شما خاموش باشی.

(۱). مل، میج، آن: آن وجه.

(۲). مل: من.

(۳). مل، لب، آن: دانستمی.

(۴). مل: توانستمی کردن.

(۵). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۶). آج، لب، لت: گرانبار شد.

(۷). اساس: بخواند؛ به قیاس نسخه میج، تصحیح شد.

(۸). آج، لب: سپاس داران.

(۹). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۱۰). آو، آن: هنباز؛ بم: همباز.

(۱۱). اساس: می گیری / می گیرید؛ به قیاس با نسخه آج و معنی آیه تصحیح شد.

(۱۲). آو، بم، آج، لب، آن: یکسان.

ص: ۳۶

؛ آنان را که می خوانی بدون خدای بندگانی اند مانند شما، بخوانی ایشان را و بگوی تا اجابت کنند شما را اگر راست می گویی.

ایشان را هست پایها که بروند به آن یا هست ایشان را دستهایی که بگیرند به آن یا هست ایشان را [چشمها که ببینند بدان] «۱» یا هست ایشان را گوشهایی که بشنوند به آن بگو بخوانی انبازانتان را پس آنگه کید کنی با من و مهلت مدهی مرا.

یار من خدای است آن که بفرستاد کتاب قرآن و او توّل کند نیکان را «۲».

و آنان [را که] «۳» می‌خوانی فرود او نتوانند یاری شما و نه خود را یاری کنند.

و اگر بخوانی شان با راه راست نشوند و بینی ایشان را می‌نگرند به تو و ایشان نمی‌بینند.

بگیر عفو و بفرمای به معروف و بگرد «۴» از نادانان.

[۱۱-ر]

و اگر تباه کند تو را از دیو تباهی، پناه جوی [به خدای که او شنوا و داناست] «۵».

که آنان که ترسند «۶»، چون برسد به ایشان خیالی از دیو، یاد کنند خدای را، چه «۷» بینی ایشان را می‌بینند.

و برادرانشان می‌کشند ایشان را در نادانی، پس باز نمی‌استند «۸».

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). او، بم: یار نیکویان است.

(۳). اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن: برگرد.

(۵). اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: بیرهزیدند؛ آج، لب: پرهیزگاری نمودند.

(۷). مج: که.

(۸). آو، بم، آن: نه سستی کنند؛ آج، لب: نقصان نمی‌کنند.

ص: ۳۷

؛ و چون نیاری به ایشان آیتی گویند: چرا برنگزیدی آن را؟ بگو که: من پیروی می‌کنم آن را که وحی کنند به من از خدای من، این حجت‌هاست «۱» از خدایتان و بیان و بخشایش برای گروهی که بگروند.

و چون خوانند قرآن، بشنوی آن را و خاموش باشی [تا مگر شما را بیخشایند] «۲».

؛ و یاد کن خدای تو را در تنت به لابه و ترس بی‌آواز بلند «۳» از گفتار به بامداد و شبانگاه، و مباحث از غافلان.

که آنان که بنزدیک خدای تواند تکبر نکنند «۴» از پرستش او و تسبیح کنند او را و او را سجده کنند.

قوله تعالی: **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ**، قدیم تعالی - جلّ جلاله - در این آیت منت نهاد بر خلقان و یاد داد ایشان را نعمت خویشتن به خلق او ایشان را از آدم و حوا، گفت:

او آن خدای است که بیافرید شما را از یک تن، یعنی آدم - علیه السلام - که پدر ماست. **وَ جَعَلَ «۵» مِنْهَا زَوْجَهَا**، و هم از آدم جفت او را که حواست بیافرید، چنان که در اخبار آمد که: حوا را از پهلوئی چپ آدم بیافرید، و ظاهر آیت دلیل این می‌کند، **لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا**؛ تا آدم به او ساکن شود و آرام گیرد و سکن او باشد. **فَلَمَّا تَغَشَّاهَا؛** چون خلوت کرد با او. و **تَغَشَّى** کنایت باشد از جماع، **حَمَلَتْ؛** بار برگرفت حوا از آدم، **حَمْلًا خَفِيًّا؛** باری سبک برای آن که هنوز آب «۶» بود در رحم او. **فَمَرَّتْ بِهِ،** ای استمرت به، مستمر گشت به آن حمل و روزگار «۷» بر او برآمد، **فَلَمَّا أَثْقَلَتْ؛** چون گران شد، ای صارت ذات ثقل چنان که: اثمرت الشجرة ای صارت ذات ثمره و

(۱). آو، بم، آن: بیناهاست.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). آو، بم، آن: بیرون از آشکارا.

(۴). آو، بم، آن: نه گردن کشی کنند.

(۵). اساس: خلق؛ که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لت: آبی.

(۷). آج، لب: روزگاری.

ص: ۳۸

امر الشیء اذا صارت «۱» ذا مرارة، **دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا؛** خدای را بخواندند، که پروردگار ایشان است، و گفتند: **لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا؛** اگر ما را فرزندی صالح دهی، **لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ،** ما از جمله شاکران و معترفان نعمت تو باشیم.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا؛ چون بداد ایشان را [فرزند] «۲» صالح [صفت موصوفی محذوف است، ای ولدا صالحا، جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ] «۳»؛ کردند او را همتایان و انبازان در آنچه داد، فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ متعالی است خدای ما - جلّ جلاله - از آنچه «۴» به او شرک آرند. اما مخالفان ما آیت را تفسیر چنین دادند که: چون حوّا بار برگرفت، ابلیس پیش او آمد بر صورت مردی، او را گفت: تو دانی که این که در شکم تو است چیست؟ گفت: [نه، گفت: «۵»] چه ایمن باشی که حیوانی باشد نه از جنس شما؛ بل حیوانی باشد از جنس سگ و خرس و خوک و سباع که در زمین می‌بینی نه همه زمین از این مملو است و از [جنس شما کس] «۶» نیست؟ [۱۲- ر]. گفت: پس چه باید کردن؟ گفت: من مردی‌ام که مرا از خدای من منزلی هست و دعای مستجاب، اگر من دعا کنم فرزند تو «۷» از جنس شما باشد، گفت: پس دعا کن. گفت: نکنم، تا با من شرط کنی که عبد الحارثش نام کنی؛ و ابلیس را نام حارث بود. شرط کردند که چنین کنند، چون بزاد، عبد الحارثش نام کردند، فذلک «۸» قوله: فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا، یعنی فی التّسمیة، و این روایت کلبی است.

سدّی گفت: آدم و حوّا را فرزند نمی‌ماند، چند فرزند بزادند، بمرود. یک روز ابلیس بیامد و ایشان را وسوسه کرد و گفت: من درمانی دانم که فرزند شما بماند و هلاک نشود. گفتند: آن چیست؟ گفت: عبد الحارثش نام کنی تا بماند که این مجرب است مرا. عبد الحارثش نام نهادند. و روایاتی دگر آوردند که اگر چه در آن جا بعضی اختلاف و کما بیش هست، مرجع با این است که ما گفتیم، و این از جمله فریت «۹» عظیم باشد بر آدم و حوّا که حوالت شرک کنند بدیشان که ایشان کافر شدند و مشرک، و دروغ است بر خدای تعالی، [و خدای تعالی] «۱۰» به آیت نه این خواست

(۱). آو، بم، مج، لب، آن: صار.

(۲-۳-۵-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لت: آن که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج، مل: فرزندان شما.

(۸). آو، بم، آج، لب، آن + معنی.

(۹). آو، آج، بم، لب، آن، لت: فریه، مل: فریب.

(۱۰). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۳۹

که ایشان گمان بردند؛ بل مراد خدای تعالی به آیت آن باشد که مطابق ادله عقل است از نفی شرک و سایر معاصی از آدم و جمله پیغامبران - علیهم السّلام. و ما در این کتاب بیان کرده‌ایم که هیچ کبیره و صغیره بر پیغامبران روا نیست از آنجا که

مؤدّی بود بانفار طبع از قبول قولشان و استماع و عطفشان و امتثال امرشان. و چون صغیره و کبیره منفر باشند «۱»، کفر و شرک چگونه باشد؟ و کفر در حق پیغامبران جز کافر روا ندارد.

أما تأويل صحيح آيت را آن است که: شرک مضاف است با فرزندان آدم دو «۲» جنس يا دو قبيل از جمله ايشان يا با ذکور و اناث ايشان، و به هيچ حال منسوب نباشد با آدم و حوّا. اگر گویند: در آيت ذکری رفته نيست فرزندان آدم را تا ردّ کنانيت کنند با ايشان و انما ذکر آدم و حوّا رفته است، گوييم روا باشد که: [ردّ ضمير کنند با آن که او را ذکر نرفته باشد، و اين طريقي است عرب را که] «۳» «ضمير قبل الذکر گویند، قال الله تعالى: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ «۴»، يعنى الشمس و آفتاب را ذکری نرفته است، [و قال الله تعالى: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «۵»، و قرآن را ذکری نرفته است] «۶» که اين اول سورت است، و قال الشّاعر:

إذا حشرجت يوما و ضاق بها الصّدّر

لعمرك ما تغنى الثّراء عن الفتى

و نفس را ذکری نرفته است.

جوابی دیگر از اين سؤال آن است که: ذکر فرزندان آدم رفته است در آيت فى قوله: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، و «کم» خطاب است با جمله فرزندان آدم ذکور و اناث. و دگر جای ذکر ايشان رفت، فى قوله: فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا، و المعنى ولدا صالحا. و ولد، جنس را باشد صالح بود واحد را و جمع را، و چون در کلام ذکر دو مذکور برود آنکه عقيب آن چیزی آيد که به يکی از ايشان لايق بود به دیگری لايق نبود ردّش با آن بايد کردن که به او لايق بود. چون در کلام ذکر آدم و حوّا رفته است و ذکر فرزندان ايشان، و کفر و شرک لايق نيست به آدم و حوّا، و به اولاد ايشان لايق است ردّ بايد کردن با ايشان دون آدم و حوّا. اگر گویند: نظم آيت

(۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۲). آو، بم، آج، آن: در.

(۳-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). سوره ص (۳۸) آيه ۳۲.

(۵). سوره قدر (۹۷) آيه ۱.

و معنی او چگونه باشد بر این وجه که گفتی؟ گوئیم: تقدیر کلام این باشد که **فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا**، چون خدای تعالی آدم و حوّا را بداد آن فرزند نرینه صالح که خواستند و تمنا کردند، کفار «۱» اولاد ایشان آن را اضافه کردند با خدای؛ و آنچه مقوی این تأویل است، قوله تعالی: **فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**، به لفظ جمع گفت، و نگفت: عمّا یشرکان. اما در تشبیه ضمیر در چند جای از آیت آن است که گفتیم که راجع است با دو جنس از مشرکان اولاد ایشان یا با ذکور و اناث ایشان. و فصیح را عادت بود که انتقال کند از کلامی به کلامی و از خطاب مخاطبی به خطابی دیگری «۲» و از کنایتی به کنایتی، قال الله تعالی: **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** «۳» ... [۱۲-پ] **أَوَّلَ خُطَابٍ كَرَّدَ بِرَسُولٍ كَه: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ،** آنکه عدول کرد از خطاب رسول به خطاب مرسل الیهم از امت او، آنکه گفت: **وَتُعَزَّرُوهُ وَتُقَرَّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا** «۴»، در دو جا ردّ کنایت کرد با رسول - علیه السلام - و در تسبیح ردّ کنایت کرد با قدیم تعالی، که تسبیح بر رسول لایق نباشد، و قال الیهذلی:

یا لهف نفسی کان جدّة خالد و بیاض وجهک للتراب الاعفر «۵»

و نگفت: «بیاض وجهه»، با آن که بیت را بنا بر خبر از غیب نهاد، و قال کثیر:

أسیئی بنا او احسنی لا ملومة «۶» لدینا و لا مقلیة ان تقلت

و نگفت: «ان تقلیت»، با آن که بیت را بنا بر خطاب نهاد از خطاب به مغایبه رفت، و قال آخر:

فدی لک ناقتی و جمیع اهلی و مالی انه منه اتانی

و لم یقل: منک اتانی.

وجهی دگر در آیت آن است که، محمد بن بحر الاصفهانی گفت که: کنایت در جمله متعلق است به فرزندان آدم و حوّا و از آن هیچ به آدم و حوّا متعلق نیست الا قوله تعالی: **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ**، به اول آیت خطاب کرد با جمله خلقان

(۲). آو، آج، بهم، مل، آن: دیگر.

(۳). سوره فتح (۴۸) آیات ۸ و ۹.

(۴). سوره فتح (۴۸) آیه ۹.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز، لب و لت: اغفر.

(۶). لت: ملوثة.

ص: ۴۱

مؤمن و کافر و برّ و فاجر، آنکه از او در گذشته تخصیص کرد کافران را و خیر داد از ایشان به آنچه کردند و گفتند، چنان که گفت: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ «۱» ...، خطاب کرد با راکب برّ و بحر، آنکه تخصیص کرد راکب بحر را گفت: حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ «۲» ...، و وجهی دیگر گفت؛ و آن، آن است که گفت: روا باشد که خَلَقَكُمْ، خطاب است با مشرکان برای آن که همه فرزندان آدم را از حواّ آفریده‌اند، و تقدیر در خَلَقَكُمْ، آن باشد که خلق کلّ واحد منکم، و نظایر این در قرآن و کلام عرب بسیار بود، قال الله تعالى: وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً «۳» ... و المعنى: فاجلدوا كل واحد منهم، چه اگر نه چنین باشد و هشتاد تازیانه بر جمله قاذبان جهان ببخشند به هر یکی هیچ نرسد. وجهی دگر آن است که: «ها» ی ضمیر راجع نیست با نام خدای؛ بل راجع است با فرزند «۴»، و معنی آن است که: جعلاً للولد شرکاء، یعنی فی الطلب، معنی آن است که: ایشان از خدای تعالی فرزندی طلب کردند، چون بداد طلب دیگری کردند؛ ای جعلاً للولد شرکاء فی الطلب. اگر گویند، بر این تأویل چه معنی باشد این را که گفت:

فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ، و خدای متعالی نیست از آن که از او طلب فرزندی کنند پس از دیگر؟ گوییم، ممتنع نباشد که این کلام منقطع باشد از حکم کلام اول و این مستأنف چیزی دیگر باشد و متصل باشد بما بعده من قوله: أَيْشُرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ، پس حق تعالی تنزیه نفس [خود] «۵» کرد از آن که به او شرک آرند چون در کلام لفظ شرک رفت، و این چنان باشد که رسول را- علیه السلام- از عقیقه پرسیدند، گفت:

أَمَا أَنَا فَلَا أَحِبُّ الْعُقُوقَةَ فَمَنْ ارَادَ أَنْ يَعُقَّ عَنِّي وَلَدَهُ فَلْيَفْعَلْ

؛ چون ذکر عقیقه رفت، ذکر عقوقه کرد برای تجنیس لفظ. اهل مدینه و ابو بکر خواندند و عکرمه و اعرج در شاذ: «شرکا» به کسر الشین و اسکان الراء علی المصدر. آنکه آن را چند تقدیر بود، یکی آن که: شرک، به معنی شریک بود، کالصّوم بمعنی الصائم «۶»، و الفطر بمعنی المفطر. و تقدیری دیگر آن بود که: ذا شرک، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه

(۲-۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۴.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: فرزندان؛ مل: فرزندی.

(۵). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۶). او، بم، آن: الصّیام.

ص: ۴۲

مقامه. آنچه در «له» خلاف کردند با این قراءت «۱»؛ بعضی گفتند: جعلاً لله شرکا، ای نصیبا. و قیل جعلاً لغير «۲» الله شرکا، ای نصیبا. و هر دو را معنی یکی باشد، برای آن که شرک غیري با خدای همان باشد که شرک خدای با غیري. اما اقوالی که از این پیش گفتیم و اخباری که در این باب مخالفان ما آوردند، بجز آنکه مخالف ادله عقل است و هر چه چنین باشد مقبول نبود «۳»، مطعون است در سندش برای آن که از قتاده روایت [۱۳-ر] کرده‌اند «۴»، از حسن از سمره- و حسن سمره را ندید و از وی چیزی نشنید- علی قول البغدادیین. دگر آن که، حسن بخلاف این گفت در روایت عروه از او، نیز از سعید جبیر و عکرمة روایت کردند که: «شرک» منسوب نیست با آدم و حوا؛ بل منسوب است الی غیرهما من کفار «۵» اولادهما.

قوله: **أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ**؛ با خدای انباز می‌گردانند «۶» آن را که چیزی نتواند آفریدن از این بتان جماد، و آن را آفریدگاری و موجدی و مقدری می‌باید؛ و مورد کلام استفهام است و معنی تقریع و انکار است بر مشرکان که جماداتی را می‌پرستند که ایشان قادر نه‌اند بر اصول نعم که به آن مستحقّ عبادت شوند؛ و از آن که «۷» ایشان عبادت خدای تعالی که قادر الذات است و بر همه مقدورات قادر است رها کرده‌اند. و عبادت اصنامی می‌کنند که او مخلوق و محدث است و بر هیچ خالق قادر نیست.

آنکه گفت بر سبیل ملامت و تقریع که: ایشان را به چه امید و طمع می‌پرستند و آن بتان ایشان را یاری نمی‌توانند کردن و نه نیز خویشان را یاری می‌توانند کردن! و آن که چونین بود در غایت عجز و مذلت و مهانت بود، الهیت را و عبادت را نشاید، قوله: **وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى**. در این ضمیر خلاف کردند، بهری گفتند: راجع است با بتان و برای آن «هم» گفت، «ها» نگفت به لفظ کنایت جمادات که کافران آن را معبود ساخته بودند بمنزلة الاحیاء العالمین، چنان که گفت: **وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** «۸»، و لم يقل: ساجدة لانه جعل لها فعل العقلاء. و قولی دیگر آن است که: کنایت است از بت پرستان، گفت: اگر ایشان را که بتانند دعوت کنی با

(۱). اساس: قراة.

(۲). اساس: لعن، که به قیاس با نسخه آ و تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل، لت + و.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: کردند.

(۵). آج، لب + و.

(۶). اساس: می‌گیری / می‌گیرید؛ به قیاس با نسخه آج و ترجمه آیه در صفحات پیشین تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها؛ و آن که.

(۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

ص: ۴۳

هدی و راه راست، متابعت نکنند شما را، از آن جا که جماداتند و عاقل نه‌اند. و سمع و بصر ندارند. و بر قول دیگر: اگر این بت پرستان را دعوت کنی، فرمان نبرند و متابعت نکنند [شما را] «۱»؛ از آن جا که بعید الفهم قلیل الفکراند. پس، از بعد فهم و قلت فکر ایشان و غفلت و نادانی ایشان، بر ایشان یکی است اگر دعوت کنی و اگر نکنی که ایمان نیارند که در سابق علم من آن است که ایشان بر کفر میرند، و مثله قوله تعالی: **وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** «۲»، و برای آن که مطابقت لفظ نگاه نداشت، فی قوله: **سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ**، و نگفت: ام صمت «۳»، تا مطابق بودی با سر آیت نگاه داشته بود، که رءوس الآی فی القرآن بمثابة القوافی فی الشعر. و آن جا که عذر نباشد هم این مراعات نمی‌کنند، یک بار چنان می‌گویند و یک بار چنین، کما قال الشاعر:

علینا ادثر ما لهم ام اصارم

سواء اذا ما اصلح الله امرهم

و قال الآخر:

باهل القباب من نمیر بن عامر

سواء علیک النفر ام بت لیلۃ

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ؛ آنکه خطاب کرد با بت پرستان و ایشان را تفریع و ملامت کرد. گفت آنان را که شما می‌خوانی و عبادت می‌کنی، بندگانند هم چون شما عاجزاند و اسیر و محتاج، و اگر باور نداری ایشان را بخوانی تا اجابت کنند شما را و التماس اجابت کنید اگر راست می‌گویید. و برای آن بتان را «عباد» گفت که اشتقاق عبد و عبودیت از مذلت است، یعنی ذلیلان‌اند، من قولهم: طریق معبد، ای موطؤ مدلل، و بعیر معبد اذا كان مطليًا بالقطران فهو اذا ذليل.

و جبائی گفت: معنی آن است که: ملک خدای‌اند - جلّ جلاله - چنان که بنده ملک مالک باشد، چون می‌دانند «۴» که ایشان عیب‌اند و ممالیک‌اند و مالک نه‌اند، از عقل چگونه روا می‌دارند «۵» که ایشان را پرستند «۶»، [قال الشاعر] «۷»:

[لا اعبدُك يوما لا ابتغي منك رفا] «۸»] فانت مثلي عبد ففيم اعبد عبدا

و قوله: فَلَيْسَتْ جَبِيئُوا لَكُمْ، لام امر غایب است، بگویند تا اجابت کنند شما را

(۱). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۱۰.

(۳). اساس: صمتم، با توجه به آو، تصحیح شد.

(۴). آو، بم، مل، لب، آن، لت: می‌دانی.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن، لت: داری.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن، لت: پرستی.

(۷). اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

(۸). اساس: ندارد؛ از مل، آورده شد.

ص: ۴۴

اگر راست می‌گویید چون اجابت خواهید به دعوت و نیاید بدانید که از آن است که نشنوند و نبینند و ندانند [۱۳- پ] و قادر و عالم نه‌اند، و غنا و کفاف نکنند.

آنکه ایشان را بر وجه دیگر تنبیه کرد، گفت: **أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا**، گفت:

ایشان پای دارند که به آن بروند! **أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطُّشُونَ بِهَا**؛ یا دست دارند که به آن بگیرند! ابو جعفر، «بیطشون» خواند هر کجا باشد، به ضمّ الطاء، و این هر دو لغت است و کسر فصیحتر است؛ یا چشم دارند که به آن ببینند! یا گوش دارند که به آن بشنوند! و این جمله را صورت استفهام است و معنی انکار و تفریع، یعنی نه پای رونده و نه دست گیرنده و نه چشم بینا و نه گوش شنوا «۱». و آن که جسم «۲» باشد، او ادراک چیزها به این حواس کند و فعل به این آلت کند چون دانند که ایشان این آلت ندارند- از آن جا که جماداند- بدانند که قادر نه‌اند و مدرک نه‌اند، و آن که چنین باشد صلاحیت الهیت ندارد و سزای عبادت نباشد. و شما را این همه آلات هست و بر این اوصاف حاصل «۳»، پس عابد از معبود به باشد. آنکه رسول را- علیه السلام- می‌گوید: بگو این کافران را تا شریکان خود را بخوانند، یعنی این بتان را که می‌پرستند و دعوی الهیت ایشان می‌کنند، و آنکه همه یکی شوید و با من کید سازید و در مضرت من رای زنید و مرا مهلت «۴» دهید و بنگرید تا چه زیان دارد مرا.

حلوانی عن هشام «کیدونی» به «یا» خواند فی حالتی الوصل و الوقف، و یعقوب هم چنین. و ابو عمرو و ابو جعفر و اسماعیل و داجونی عن هشام در وصل موافقت کردند و در وقف «یا» بیفگندند و باقی قراء بی «یا» خواندند در هر دو حال، و یعقوب «تنظرونی» خواند به یا در هر دو حال و باقی قراء بی یا [«۵»].

ابو علی گفت: رؤوس الایات در باب وقف بمثابت قوافی شعر بود در آن باب که بر او وقف باید کردن، و چون «یا» افتد در اواخر آیات و ایات می‌بیفگندند، یعنی «یا» «۶» ی اضافت [الی نفس المتکلم] «۷». نبینی که شاعر چگونه گفت:

من قدر الموت ان یأتین

فهل یمنعی ارتیاد «۸» البلاد

(۱). او، بم، آن: اشنوا.

(۲). او، آج، بم، لب، آن: آنک او را چشم باشد؛ مل، مج: آنک چشم باشد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل: حاصلی.

(۴). نسخه اساس: مهلت؛ با توجه به او، تصحیح شد.

(۵). نسخه اساس ندارد از او افزوده شد.

(۶). مج: باء اضافت.

(۷). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۸). اساس: ارتیادی؛ با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

ص: ۴۵

و التقدیر: آن یأتینی، و آن «یا» که از پس «لام» آید با او هم این معاملت کردند و اگر چه «یا» نه اضافت باشد، چنان که گفت:

بیدیه کالیهودی المصلّ

یلمس الاحلاس فی منزله

اراد المصلّی.

إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ، آنکه گفت: بگو ای محمد که: ولی من و اولیتر به کار من و خداوندگار من خدای است، آن که او تولّای کار صالحان کند، و کتاب قرآن او فرستاد؛ و تولّای کار آن باشد که مباشرت آن کنند به نفس خود و با کسی دیگر نگذارند.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ؛ و آنان که شما ایشان را می خوانید و می پرستید بدون خدای - عزّ و جلّ - نصرت شما نتوانند کردن، و نه نیز نصرت خویشان، از آن جا که جماداند صلاحیت حیّی و قادری ندارند. و این بر سبیل توبیخ و تقریع می گویند ایشان را در پرستیدن چیزها که ایشان چنین عاجز و درمانده و مضطّرّاند.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا؛ و «۱» اگر چنان که ایشان را با هدی و دین مسلمانی و راه راست خوانید، نشنوند از آن که آلت شنیدن ندارند. و گفته اند: سماع، به معنی قبول است، یعنی نپذیرند. وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ؛ و بینی ایشان را که در تو می نگرند و نمی بینند یعنی بر آن جمله که ایشان را کرده اند و پیراسته اند از آنچه هستند، چشمها درست به شکل کرده «۲» و صورت ناظران و نگرندگان دارند و نمی بینند، جز آن که لفظ نظر این جا مجاز باشد، برای آن که نظر به چشم تقلیب الحدقة الصّحیحة نحو المرئی طلبا لرؤیته باشد و ایشان حدقه صحیح ندارند و نه طالب رؤیت اند، و لکن چون شکل ناظران دارند و صورت حدقه درست دارند ایشان را ناظر خواند. پس شکل نظر هست به صورت و ابصار نیست به هیچ وجه. بعضی دگر گفتند: مراد به نظر، مقابله است، یعنی و ترهیم یقابلونک باعینهم و هم لا یبصرون، چنان که گفت: اما رأیت الجبل ینظر الیک، و دور بنی فلان متناظرة «۳»، ای متقابله، قال الشّاعر:

لعینی او بلاد بنی صباح

إذا نظرت بلاد بنی تمیم

(۱). همه نسخه بدلها: گفت و.

(۲). آو، آج، بم: بکرده؛ مج، لت: نکرده.

(۳). آو، آج، بم، آن: مناظره.

ص: ۴۶

برید یقابلی، و قول اول درست تر است. و گفته‌اند: مراد آن است که، [وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ]، [۱۴- ر] الیک، کما قال [الله] «۱» تعالی: وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى «۲» ... ای کانهم سکاری، و به این تقدیر حاجت نیست برای آن که وَ تَرَاهُمْ، معنی آن است که: و تَنْظُهُمْ یَنْظُرُونَ الیک. چون رویت به معنی ظن باشد، به این تقدیر حاجت نبود. و گفته‌اند: مراد به «هم»، مشرکان اند و کنایت از عقلاست، و چون چنین باشد نظر حقیقت باشد. وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ، مجاز بود و المعنی: و هم لا یعلمون، برای آن که ایشان بر حقیقت می‌بینند و لکن منتفع نیستند به دیدن چنان که گفت: وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا «۳» ... و بر قول اول برای آن از بتان به «هم»، کنایت کرد که ایشان مصور بودند به صورت بنی آدم و از ایشان خبر داد به افعال بنی آدم چنان که: رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ «۴»، و لم یقل ساجدة.

خُذِ الْعَفْوَ، حق تعالی در این آیت رسول را- علیه السّلام- می‌فرماید که: عفو بستان. مجاهد گفت: مراد به عفو، مسامحت و مساهلت است در معاملات و معاشرت و مکارم اخلاق کار بستن و ترک تشدید و تعسیر. و معنی «اخذ»، عمل باشد، چنان که گویند: انا اخذ بقولک؛ من قول تو خواهم گرفتن، یعنی بر آن کار خواهم کردن.

عبد الله بن عباس و سدّی و ضحاک و کلبی گفتند: مراد آن است که، آنچه به تو دهند از زکات اموال و صدقات برای درویشان و حقوقی که واجب باشد بر ایشان؛ آنچه عفو باشد و سهل، از ایشان بستان و استقصا و مبالغت در تقدیر و تشدید مکن. و گفتند: این، پیش از نزول [آیت] «۵» صدقات بود و وجوب زکات؛ چون آیت زکات آمد، این آیت منسوخ شد و چون زکات واجب شد سندن آن بطوع و کره فرمودند از این کار رسول- علیه السّلام- عمال را بر گماشت به سندن آن. وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ، ای بالمعروف. و این فعل باشد به معنی مفعول، کالخبز بمعنی المخبوز. و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: بالعرف، به دو «ضمّه»، و هو لغة فيه، کالحلم و الحلم و الخلق و الخلق و العرف و العرف و المعروف و العارفة کلّ فعل حسن فی العقل و الشرع؛ و نقیضه

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). سوره حج (۲۲) آیه ۲.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

(۵). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

ص: ۴۷

النَّكَرُ وَ الْمُنْكَرُ. گفتا «۱»: نیز امر به معروف «۲» که مردمان را طاعت فرمای از واجبات و مندوبات، و قال الشَّاعِرُ فِي الْعَرَفِ:

من يفعل الخير لا يعدم جوازيه
لن يذهب العرف بين الله و الناس

عطا گفت: وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ، یعنی به لا اله الا الله. و روایت کرده اند از رسول - علیه السَّلام - که گفت: جبرئیل - علیه السَّلام - مرا گفت در این آیت که: وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ، معنی آن است؛

ان تصل من قطعك و تعطى من حرمك و تصفح عمّن ظلمك

؛ آن که ببیوندى با آن که از تو ببرد، و بدهی آن را که تو را ندهد، و عفو کنی آن را که بر تو ظلم کند؛ پس شاعری آن را نظم کرد و گفت:

[مكارم الاخلاق فى ثلاثة «۳»]
من كملت فيه فذا كلّ الفتى

اعطاء من تحرمه و وصل من
تقطعته و العفو عمّن اعتدى

صادق - علیه السَّلام - گفت: خدای تعالی مكارم اخلاق فرمود و در همه قرآن آیتی نیست جامعتر مكارم اخلاق را از این آیت. و رسول - علیه السَّلام - گفت:

بعثت لا تمّم مكارم الاخلاق.

و بعضی گفتند «۴» زنان رسول گفتند «۵». مکارم اخلاق ده چیز است: آن که راست گوید، و مسلمانان را به راست دارد، و سائل را عطا دهد، و مکافات نیکوی کند، و صلت رحم کند، و ادای امانت کند، و همسایه را حرمت دارد، و رفیق را با پناه گیرد، و مهمان را طعام دهد؛ و سر همه مکارم اخلاق شرم است، ابو جعفر القرشی گفت:

كُلُّ الْأُمُورِ تَزُولُ عِنْدَكَ وَ تَنْقُضِي
أَلَّا التَّنَاءُ فَإِنَّهُ لَكَ بَاقٍ

و لو اُنْتِي خَيْرَتِ كُلِّ فَضِيلَةٍ
ما اخترت غير مكارم الاخلاق

وَ أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ؛ بگرد از جاهلان و با ایشان مخالفت مکن، یعنی با کافران. مفسران گفتند: ابو جهل را خواست و اصحابش را و این منسوخ کرد به آیه السَّيْفِ.

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ، عبد الرحمن بن زید گفت: چون آیت اول آمد خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ، رسول - علیه السلام - گفت: یا رب: با خشم چه

(۱). آو، آن، لب: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها + کن.

(۳). اساس: مصراع دوم همین بیت را به صورت تکرار در مصراع اول آورده؛ از آو، آورده شد.

(۴). همه نسخه بدلها + از.

(۵). آو، بم، آن: گفت.

ص: ۴۸

کنیم «۱»؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ، ای یصیبَنَّک و ینالَنَّک؛ اگر به تو [۱۴-پ] رسد از شیطان نزعی؛ و اصل آن حرکت باشد، يقال: نزع [ینزع] «۲» اذا حرَّکَه، و نزع «۳» عرقه اذا نبض و هاج. و فیه لغتان: نزع و نغز، يقال: ایتاک و النَّزاع و النَّغاز، و هو الولوع بالفساد. قال الله تعالی: مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي «۴» ... ای افسد. حق

تعالی گفت اگر چنان باشد که از شیطان وسواسی و تحریکی و فسادی به تو رسد و تو را بجنباند، پناه با خدای ده و با او گریز که او سمیع و علیم است، شنوا و داناست؛ شنو است و سواس شیطان را و داناست به احوال او و شما.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ - الآية؛ ابن کثیر و کسائی و ابو عمرو خواندند و اهل بصره: طیف بی «الف» و باقی قراء طائف به «الف»، و این هر دو لغت است؛ کالمیت و المائت. و بعضی اهل علم فرق کردند؛ ابو زید گفت:

طاف الرجل اذا اقبل و ادبر، و اطاف يطيف اذا جعل يستدير بالقوم و ياتيهم من نواحيهم. و طاف الخيال يطيف طيفا اذا الم في المنام. بعضی دگر گفتند: الطائف ما طاف بك من وسوسة الباطل. طایف آن وسوسه‌ای باشد که تو را در دل آید از باطلی، و طیف دیوانگی باشد، و طیف نیز خیال باشد، قال [الشاعر] «۵»:

و مرّ طيف على الاهوال طراق. «۶»

و قال الاعشى:

المّ بها من طائف الجنّ اولق

و تصبح من غبّ «۷» السرى و كأنما

حق تعالی گفت: آنان که متقی و پرهیزکار باشند و خدای ترس، چون وسوسه‌ای از شیطان به ایشان رسد یا رنجی که جنس سودا و جنون باشد، تَدَكَّرُوا، خدای را یاد کنند و نام خدای برند. عبد الله عباس گفت: طایف نَزَغَتِي باشد از نَزَغَاتِ شَيْطَانِ. کلبی گفت: گناهی. مجاهد گفت: خشمی، تَدَكَّرُوا، خدای را یاد

(۱). همه نسخه بدلها، چه کنم.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: نَزَغ؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آو، آج، بم، مج، آن: طرّاف.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: غیب؛ به قیاس با نسخه چایی مرحوم شعرانی و منابع و شواهد مربوط به شعر و لغت تصحیح شد.

ص: ۴۹

بعضی دگر گفتند: تفکر کنند در آلاء و نعماء خدای. ابو روق گفت: ابتهاال و تضرّع کنند با خدای تعالی. سعید جبیر گفت: این مردی باشد که او خشم گیرد خدای را یاد کند و خشم فرو برد. مجاهد گفت: آن مردی باشد که معصیتی خواهد کردن خدای را یاد کند، رها کند آن معصیت. سدّی گفت: چون یاد کند توبه کند.

بعضی دگر گفتند: اندیشه کند در آنچه خلاص او در آن بود، و آن توبه است، و توبه کند، فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ، «اذا» مفاجات راست؛ که نگاه کنی ایشان مبصر و مستبصر باشند، و این عبارت بود از سرعت. و بعضی علما گفتند: المتقی من یشتهی فینتهی و یبصر فیقصر.

آنکه ذکر کفار کرد و گفت: وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ؛ و برادران ایشان، یعنی برادران شیطان، شیطان «۱» ایشان را در نادانی و غوایت و جهالت می‌کشند «۲».

من المدّ. و بعضی دگر گفتند: یزیدونهم؛ ایشان را در غوایت مدد می‌کنند «۳» و زیادت می‌گردانند. و نافع خواند: یمدّونهم من الامداد، و باقی قرآء یمدّونهم من المدّ. و فرق گفته‌ایم میان مدّ و آمدّ، و در او چند وجه گفتیم «۴». ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ، آنکه باز نمی‌ایستند «۵» چنان که متقیان باز می‌ایستند «۶» از گناه؛ بل که اصرار می‌کنند، این قوله عبد الله عباس و سدّی و ابن جریج است. قتاده گفت: یعنی «۷» شیاطین باز نمی‌ایستند و اقصار نمی‌کنند از استغواء ایشان، يقال: قصرت عن الشيء و اقصرت اذا احتبست عنه. و وجه قرآءت نافع و عذر او از آن که «آمدّ» در خیر گویند و «مدّ» در شرّ، چنان که فرمود: وَ أَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ «۸»، أَمَّا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنِينَ «۹»، و قوله:

وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «۱۰»، آن است که توسّع کرد و این معنی در جای آن به

(۱). کذا در اساس دیگر نسخه بدلها فاقد این کلمه است؛ محتمل است کلمه «شیاطین» یا نوع شیطان مراد باشد.

(۲). آج: می‌کشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و لب: می‌دهند.

(۴). اساس: گفتند؛ به قیاس با آو، تصحیح شد.

(۵). آج، مج: استند.

(۶). همه نسخه بدلها: باز می آیند.

(۷). ساس: بعضی؛ به قیاس با او، تصحیح شد.

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶.

(۹). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۵.

ص: ۵۰

کار داشت چنان که حق تعالی بشارت در عذاب استعمال کرد، فی قوله: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۱»، و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: یقصرن، من القصر و لغت معروف اقصار است [۱۵-ر]، قال امرؤ القیس:

و حلت سلیمی بطن خبت فعرعرا

سمالک شوق بعد ما کان اقصررا

و قوله: وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ؛ حق تعالی در این آیت با رسول - علیه السلام - خطاب کرد و گفت: چون آیتی بدیشان نیاری اقتراح کنند و گویند: لَوْلَا، و المعنی «هلاً» بمعنی تحضیض؛ چرا اجتناء نکردی، یعنی انشا نکردی و ارتجال من قبل نفسک از خویشتن؛ این قول زجاج و فراء است، قال الفراء: اجتناب الکلام، ای اختلقته، و این قول حسن و ضحاک و قتاده و ابن زید است و یک روایت از عبد الله عباس، [روایتی دگر از عبد الله عباس] «۲» آن است که: هَلَّا تَلَقَّيْتَهَا و اخذتها من ربك و سألتها؛ چرا تلقی نکردی و تقبل و سؤال از خدای تعالی تا بفرستادی. آنکه گفت: بگو ای محمد! و جواب ده که من متابعت آن کنم که بر من وحی کنند از خدای تعالی، مرا نباشد که اقتراح کنم و سؤال کنم یا اختلاق کنم و فرو بافم دروغ بر خدای تعالی.

ابو زید گفت: لفظ اجتناء در کلام جایی استعمال کنند که کسی کلامی نا- اندیشیده گوید، و اصل اجتناء اختیار بود. آنکه گفت: مبتدا. هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ این قرآن بصیرت‌هاست از خدای تعالی. و واحد او «بصیرت» باشد، و آن دلیلی باشد که عند او حق از باطل ببیند و بداند «۳»، و البصيرة، الترس لأنها تبصر، و البصيرة «۴» بقية الدم على القاتل لأنها تبصر و تراعی، قال [شعر] «۵»:

وَهْدَى؛ و بیان و حجت است و رحمتی است جماعتی مؤمنان را برای آن که منتفع ایشان بودند دون کافران، ایشان را تخصیص کردند به ذکر.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ؛ عبد الله مسعود گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در ابتدای شرع در نماز روا بودی که بر یکدیگر سلام کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد و حرام کرد. و ابو هریره گفت: سبب نزولش آن بود که، مردم در نماز سخن گفتندی، این آیت آمد و سخن گفتن در نماز حرام شد. زهری گفت: آیت در مردی انصاری

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

(۲). اساس: ندارد؛ از مل، آورده شد.

(۳). همه نسخه بدالها: ببینند و بدانند.

(۴). آج، مل، مج: تبصروا البصيرة.

(۵). اساس: ندارد؛ از مج، آورده شد.

ص: ۵۱

آمد که چون رسول - علیه السلام - در نماز آیتی خواندی، او با رسول - علیه السلام - می خواندی به آوازی بلند، خدای تعالی این آیت فرستاد و او را و دیگران را فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قراءت امام کنند. بشیر بن جابر روایت کرد که:

روزی در قفای عبد الله مسعود نماز می کردم، بعضی مردمان قراءت «۱» می خواندند، چون سلام باز داد، روی در ایشان نهاد و گفت: (اما آن لکم ان تفقهوا اما آن لکم ان تعقلوا)؛ وقت نیامد شما را که فقیه و عاقل شوید؟ نشنودید «۲». که خدای تعالی چگونه گفت: وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا.

ابو هریره گفت «۳»: آیت برای آن آمد که، جماعتی در قفای رسول چون او نماز کردی آواز به قرآن بلند کردند، خدای این آیت فرستاد. کلبی گفت: چون ذکر دوزخ شنیدندی، جزع «۴» کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد. قتاده گفت: در نماز به حوائج خود سخن گفتندی و از یکدیگر پرسیدندی که: نماز چند رکعت کردی؟ و جواب دادندی، خدای تعالی حرام

کرد و این آیت فرستاد. و بیشتر مفسران و اهل علم بر آنند که، استماع و انصات در نماز فرمود برای آن که اوامر قرآن بر وجوب باشد و اتفاق است که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست. سعید بن المسيّب گفت:

آیت به مکه آمد چون قریش و کفار دیگر گفتند: لا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ «۵» ...، یعنی چنان مکنید که مشرکان کنند؛ شما گوش با قرآن کنی تا معانی او بدانید و به آن منتفع شوید و به مواعظش متعظ شوید.

سعید جبیر و مجاهد و عطا و عمرو بن دینار و زید بن اسلم و القاسم بن مخیمه «۶» و شهر بن حوشب و مسلم بن یسار «۷» گفتند: این در خطبه روز آدینه است که امام خواند و در آن جا «۸» قوارع قرآن خواند گوش باز [۱۵-پ] کردن بدان واجب بود و اگر چه قرآن گفت در آیت به سنت و اجماع معلوم شده است که استماع خطبه واجب است مأموم را، برای آن که دو خطبه به جای دو رکعت نماز است. و مجاهد و عطا گفتند: آن جا که کسی قرآن خواند استماع آن واجب است، و این قول شاذ است. و

(۱). آج، لب+ قرآن.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز مج: نشنوی؛ مج: بشنوی.

(۳). آج، لب+ این.

(۴). لت: فرع.

(۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶.

(۶). آو، آج، لت: القسم بن یحمر.

(۷). آو، آج، بم، آن، لت: مسلم بن کبار.

(۸). آو، آج، آن، لت: آنچه.

ص: ۵۲

علما جمله بر آنند که: استماع سنت است. سعید جبیر گفت: خطبه روز آدینه است و عیدین، و انصات؛ اصغاء و گوش باز کردن باشد و نگاه داشتن و محافظت کردن، قال الشاعر:

فلم نخالف و انصتنا لما قالا

قال الامام علیکم امر سیدکم

زجاج گفت: روا باشد که معنی آن بود که، عمل کنی بدانچه در قرآن هست و از او تعدی مکنید، من قول القايل «۱»: سمع الله لمن حمده، ای اجاب الله من دعاه، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ تا بر شما رحمت کنند.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ، آنکه حق تعالی خطاب کرد با رسول و گفت: یاد کن خدایت را در خویشتن به تضرع، و نصب او «۲» بر مفعول است و شاید که در جای حال بود، و التَّقْدِيرُ: متضرعا و خيفة «۳»، ای خوفا من عذاب الله، و اگر چه خطاب است با رسول، مراد امت‌اند.

عبد الله عباس گفت: مراد قراءت در نماز است که مأوم در قفای امام قراءت خواند فیما بینه و بین نفسه، و این محمول باشد بر آن جا که امام به قراءت جهر نکند اما آن جا که امام جهر کند به قراءت، به اتفاق استماع واجب است،

نقوله - علیه السلام -: من صلی خلف امام موافق قفراء الامام «۴» له قراءه

؛ هر که در قفای امامی موافق نماز کند، قراءت امام قراءت اوست؛ اما چون امام جهر نکند در قراءت، و حال حال اخفات باشد، مأوم بنزدیک ما الحمد «۵» بخواند فیما بینه و بین نفسه؛ نه به جهر و سورت نخواند «۶». و اگر به امام نزدیک باشد و همهمه او شنود هم استماع باید کردن. مجاهد و ابن جریح گفتند: خدای تعالی فرمود تا مکلفان او را یاد کنند در دل و فراموش نکنند و تضرع کنند در دعا و استکانت و خضوع کنند و به دعا و حاجت که خواهند آواز بر ندارند، چه با کسی می‌گویند که بر او پوشیده نیست احوال ایشان. اهل معانی گفتند: معنی آن است که به قرآن متعظ شو و به آیاتش معتبر شو و خدای را یاد کن به طاعت در اوامر او به تضرع و تواضع و تخشع و تملق و بر

(۱). آو، آج، بهم، لب، آن + قد.

(۲). آو، آج، بهم، لب، آن، لت: تضرعا.

(۳). اساس: خفیه؛ با توجه به نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بهم، آن + قراءته.

(۵). آو، آج، بهم، لت: بنزدیک مأوم الحمد.

(۶). بهم، لت: بخواند.

سبیل خوف از عقاب او. و چون قرآن خوانی و دعا کنی جهر مکن و آواز بلند بر- مدار. آنگه وقتش معین کرد، گفت: بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ؛ بامداد «۱» و شبانگاه و «آصال» جمع اصیل باشد:، کایمان و یمین. و اهل لغت گفتند: از نماز دیگر باشد تا نماز شام، آنگه آن را مؤکد کرد و بند زد بقوله: وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ گفت از جمله غافلان مباش.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ؛ که آنان که بنزدیک خدای توانا از فریشتگان، و مراد به «عند»: نه قرب مسافت است، بل قرب ایشان است از فضل و رحمت خدای.

استکبار و بزرگواری نمایند از عبادت و پرستش او، و او را تسبیح و تنزیه می‌کنند و او را سجده می‌کنند. و معنی آیت، حثّ است بندگان خدای را بر طاعت خدای و آن که اخلال نکند در اوامر و امثال آنچه فریشتگان با رفعت منزلتشان و قرب مقامشان به رحمت او این استکبار و استعظام نکنند و نیارند، بل بنده‌وار به شب و روز تسبیح و تهلیل او می‌کنند و او را سجده و خشوع می‌نمایند، چنان که گفت:

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ «۲».

(۱). آو، آن: به بامدا/ به بامداد.

(۲). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۰.

ص: ۵۴

[سورة الانفال]

«۱» بدان که این سورت مدنی است در قول قتاده و مجاهد، و عبد الله عباس گفت «۲»: این اوّل سورتی است که به مدینه فرود آمد. [۱۶- ر] و روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که: سورت مکی است، مگر هفت آیت که به مدینه فرود آمد، اولها قوله: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا «۳»...؛ تا آخر «۴» هفت آیت.

و این سورت هفتاد و پنج آیت است در عدد کوفیان، و هفتاد و هفت به شامی، و هفتاد و شش به مدنی و بصری؛ و هزار و نود و پنج کلمت است و پنج هزار و هشتاد حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که گفت، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هر که سورة الانفال و براءت بخواند، من شفیع او باشم روز قیامت و گواه او باشم که او بیزار است از نفاق و او را به عدد هر منافق و منافقه‌ای که در دار دنیا بودند و باشند ده حسنه بنویسند و ده سیئه بسترند و ده درجه ترفیع کنند «۵»، و تا در دنیا زنده باشند حاملان عرش بر او صلوات «۶» می‌فرستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْنِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸) إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ (۹)

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رَجَزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱) إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بَأْتَاهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكَمُ فَدُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان] «۷»

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: و گفت؛ با توجه به اتفاق نسخ و سیاق عبارت، «واو» حذف شد.

(۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۰.

(۴). همه نسخه بدلها: تا به آخر.

(۵). آو، آج، بم، مج، لب، آن: رفیع؛ مل، لت: رفع.

(۶). مل، آن: صلوات.

(۷). اساس: ندارد؛ از بم، افزوده شد.

ص: ۵۵

؛ می‌پرسند تو را از غنیمتها، بگو که غنیمتها خدای راست و رسول را، بترسی از خدای و به اصلاح آری «۱» آنچه میان شماسست و فرمان بری خدای را و رسول را اگر ایمان آورده‌ای.

[۱۶-پ]

؛ ای «۲»، گرویدگان آنان باشند که چون یاد کنند خدای را، بترسد دل‌های ایشان و چون بخوانند «۳» بر ایشان آیت‌های او، بیفزاید ایشان را ایمان و بر خدایشان توکل کنند.

آنان که به پای دارند نماز و از آنچه روزی داده باشیم ایشان را هزینه کنند «۴».

ایشان‌اند که گروندگانند براستی ایشان را پایه‌ها باشد نزدیک خدای ایشان و آمرزشی و روزی با کرامت.

چنان که بیرون آورد تو را خدای تو از خانه تو بدرستی، و گروهی از مؤمنان کاره بودند.

جدل می‌کنند با تو در حق پس از آن که روشن شد، پنداری می‌رانند ایشان را به مرگ و ایشان می‌نگرند.

[۱۷-ر]

؛ [و چون وعده دهد شما را] «۵» خدای، یک گروه «۶» که آن شما راست و خواستی که جز خداوند سلاح باشد شما را، و می‌خواهد خدای که درست کند حق به سخن‌هاش، ببرد اصل کافران.

(۱). آج، لب: به سامان آری.

(۲). آج، لب: بدرستی که.

(۳). آج، لب: خوانده شود؛ آج، لب: برسد.

(۴). آج، لب: نفقه می‌کنند.

(۵). اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آج: یکی از دو گروه.

تا درست کند حق را و باطل کند باطل «۱» را و اگر چه نخواهند گناهکاران.

چون فریاد می‌خواستی از خدایتان، پاسخ داد شما را که من مدد فرستم «۲» شما را به هزار از فریشتگان از «۳» پس یکدیگر «۴».

؛ نکرد آن را خدای مگر مزدگان تا ساکن بود به آن [دل‌های شما] «۵» و نیست یاری مگر از نزدیک خدای که خدای بازدارنده «۶» محکم کار است [۱۷-پ].

؛ چون در شما پوشید «۷» خواب به ایمنی از وی «۸» و فرو فرستاد «۹» بر شما از آسمان آبی تا پاک کند شما را به وی و ببرد از شما پلیدی دیو و تا باز بندد بر دل‌های شما و بر جای دارد به آن پایها «۱۰».

؛ چون وحی کرد «۱۱» خدای تو به فریشتگان که من با شماام بر جای داری آن مؤمنان را، در افگنم «۱۲» در دل‌های آنان که کافر شدند ترس، بزنی بالای «۱۳» گردنها و بزنی از ایشان هر «۱۴» سر انگشتی.

؛ آن «۱۵» به آن است که ایشان نا فرمانی کردند خدای را و [رسولش را و هر

(۱). آج، لب: خلاف راستی.

(۲). آج، لب: مدد نماینده‌ام.

(۳). آج، لب+ پی در آوردگان امثال خود را.

(۴). مج+ برنشسته.

(۵). اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: غالب.

(۷). آو، بم، آن: پوشند.

(۸). آج، لب: برای ایمنی از او.

(۹). آو، آن: فرستد؛ بم: فرستند؛ آج، لب: می‌فرستد.

(۱۰). آج، لب: قدمها را.

(۱۱). آج، لب: وحی می فرستاد.

(۱۲). آج، لب: زود باشد که افکنم.

(۱۳). آج، لب: بالاها.

(۱۴). آو، بم: همه؛ او، بم، آن + انگشتی.

(۱۵). آج، لب + عقاب.

ص: ۵۷

که] «۱» نافرمانی کند خدای را و رسولش را، خدای سخت عقوبت است.

آن را بچشی و کافران راست عذاب دوزخ.

[قوله تعالی: **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ - الْآيَةَ**] «۲» عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، رسول - علیه السلام - گفت: هر که به فلان جای شود وی را از نفل چندین باشد، و هر که کسی را بکشد او را چندین باشد، و هر که اسیری بیارد او را چندین باشد. چون قوم روی به هم آوردند، جوانان بشتافتند و پیران و مردمان معروف با رسول - علیه السلام - بایستادند در زیر رایت. چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر کافران، آمدند و آنچه رسول گفته بود طلب کردند. پیران و بزرگان که با رسول بودند و با رایت بودند، گفتند: چنین نباشد، ما نه برای آن نشتافتیم که ما را این قوت و هنر نبود، و لکن ما خدمت رسول و مراعات رایت اولیتر شناختیم چه اگر رسول «۳» تنها بودی امن نشایستی بودن که جماعتی مشرکان بر او حمله آوردندی و رنجی به او رسانیدندی و یا رایت بیفکندندی، و ما در این مقام که ایستاده بودیم مدد شما بودیم و مردی «۴» ما کمتر از مردی «۵» شما نباشد، ما رها نکنیم تا شما غنیمت ببری بی ما. مردی از انصاریان از بنی سلمه برخاست نام او ابو ایسر «۶» بن عمرو، و گفت: یا رسول الله! تو گفتی هر که مردی را بکشد او را چندین غنیمت باشد، و هر که اسیری بیارد او را چندینی باشد، ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد مرد را اسیر آوردیم. سعد معاذ گفت: یا رسول الله! آن مزد که ایشان طلب کردند ما را نبایست یا ما از ایشان بد - دلتر بودیم؟ و لکن ما نخواستیم که صف تو تنها و خالی رها کنیم. رسول - علیه السلام - در آن کار توقف کرد، مردم در این گفت و گوی افتادند، سعد گفت: یا رسول الله! مردم بسیارند و غنیمت کم از مردم است، اگر آنچه وعده داده‌ای اینان را به اینان دهی برای این دگر قوم چیزی نماند و متشکمی شوند. خدای تعالی این آیت بفرستاد و رسول - علیه السلام - غنیمت «۷» از میان ایشان بسوئت قسمت کرد.

(۱). اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد؛ از لت، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها+ را تنها رها کردمانی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لت+ از.

(۵). مل، میج: مردمان؛ آو، بم، آج، لب: مردان.

(۶). آو، آج، لب: ابو یسر.

(۷). اساس: قسمت؛ با توجه به آو، و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۵۸

مکحول روایت کرد از ابو امامه، که او گفت، من عبادۀ صامت را پرسیدم از این آیت، گفت: آیت در اهل بدر «۱» آمد، چون ما خلاف کردیم در آن و بدخویی کردیم، خدای تعالی از ما بستند «۲» و قسمت آن با رسول افگند، و در این، تقوی بود و طاعت خدای و رسول و صلاح ذات البین. رسول - علیه السّلام - میان ما بسویّت قسمت کرد.

سعد ابو وقاصّ گفت: آیت در من آمد، و سبب آن بود که برادرم را بکشند روز بدر - عمیر را - و من سعید بن العاص بن امیّه را بکشتم و تیغ او را برگرفتم - و آن تیغی نیکو بود معروف آن را «ذوا الکتیفه» «۳» گفتند - پیش رسول آوردم و گفتم: یا رسول الله! این تیغ مرا ده که من خداوندش را بکشتم. گفت: این تیغ مرا نیست و تو را نیست، مسلمانان راست، برو و بر سر غنایم نه. من بیامدم و آن بر سر دگر غنایم نهادم و رنجی عظیم به دل من رسید، گفتم: باشد که آن تیغ به کسی افتد [۱۸- پ] که این رنج نبرده باشد که من. خدای تعالی آیت [این] «۴» فرستاد و رسول - علیه السّلام - قسمت غنایم بکرد و آن تیغ با رسول افتاد به من بخشید.

ابو اسید مالک بن ربیعہ گفت: روز بدر تیغی گرانمایه به دست من افتاد که آن را «مرزبان» گفتند. رسول - علیه السّلام - بفرمود تا هر کس که چیزی دارد از غنیمت باز جای آرد، من آن تیغ با سر غنیمت نهادم، ارقم بن ارقم از رسول - علیه السّلام - بخواست، به او بخشید.

ابن جریح گفت: آیت در مهاجر و انصار آمد که بر سه فرقه شدند و [در] «۵» غنیمت خلاف کردند، خدای تعالی کار آن با رسول افگند تا چنان که صواب داند قسمت کند بسویّه. قوله: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ*، گفت: تو را می پرسند ای رسول من از انفال که، که راست بگو که خدای راست و پیغامبر را. بعضی مفسران گفتند: «عن»، به معنی «من» است، من تبعیض، ای من الانفال، یعنی بعض الانفال. آنگه سؤال، نه سؤال استفادت باشد، سؤال استماحت باشد. و بعضی دگر گفتند: «عن»، صله است و زیادت، و التّقدیر: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ*، و قراءت عبد الله مسعود بر این است.

(۱). اساس: بیت؛ با توجه به آو، و اکثر نسخ تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: نپسندید.

(۳). آو، آج، بم: ذوی الکثیف.

(۴-۵). از آو، افزوده شد.

ص: ۵۹

مفسران در معنی انفال خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن غنایم است که رسول - علیه السلام - روز بدر برگرفت، صحابه گفتند: این که راست؟ خدای تعالی گفت: خدای و پیغامبر راست. و این قول عبد الله بن عباس است و عکرمه و مجاهد و ضحاک و قتاده و ابن زید. علی بن صالح بن حی «۱» گفت: آن انفال سرایاست که رسول - علیه السلام - سریتی را، ای جماعتی را، به جایی فرستادی، آمدندی و غنیمتی آوردندی، آنگه پرسیدند که: آن که راست؟ خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت:

خدای راست و پیغامبر را.

عطا گفت: آن چیزی باشد که از «۲» مشرکان به دست مسلمانان افتادی بی‌قتالی، از بنده‌ای و پرستاری و اسپی و مانند این، گفت: آن خاص پیغامبر را باشد.

روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که: انفال، آن بود که از غنایم فرو افتد از درعی و رمحی و مانند آن. و روایتی دگر آن است که: آن «۳» سلب و سلاح و جامه و اسپ که مرد مقتول را باشد، رسول را بودی، به آن «۴» دادی که او خواستی.

مجاهد گفت: خمس است، برای آن که مهاجر گفتند: این خمس مال که از ما باز می‌گیرند که را خواهد بودن؟ خدای تعالی گفت: خدای و پیغامبر را.

اما آنچه روایت کرده‌اند از باقر و صادق - علیهما السلام - آن است که، انفال چند چیز است: هر زمینی خراب که آن را اهلی و مستحق نباشد، یا اگر باشد بمیرند بجمله و هر زمینی که بی‌قتالی اهلیش بسپارند، و سر کوهها و میان رودها و بیشه‌ها و زمینهای موات که بر آن زرع نکرده باشند و آن را ارباب نباشد، و اقطاعهای پادشاهان که در دست ایشان نه بر وجه غضب باشد، و میراث کسی که او را وارث نباشد. از جمله غنایم پیش از قسمت آن کنیزکی نیکو و اسبی قیمتی و جامه گران مایه از آنچه آن را نظیری نباشد در غنیمت از هر جنس متاع. و چون قومی قتال کنند بی‌دستوری امام، هر غنیمت که آرند از آن جا جمله امام را باشد. این جمله آن است که رسول را باشد - علیه السلام - و از پس او قائم مقام او را که ناظر باشد در کار مسلمانان به فرمان او، چون ظاهر باشد. فاما در حال غیبت امام شیعه «۵» را مرخص

(۱). اساس: حی؛ با توجه به نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۲). اساس: آن؛ با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). مل، میج: از.

(۴). لب + کس.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز لت + او.

ص: ۶۰

کرده‌اند «۱» که در آن تصرف کنند «۲» از آنچه ایشان را از آن چاره نباشد از متاجر و مناکح و مساکن. و چون پیغامبر - علیه السلام - یا امام زمینی از این زمینها به کسی دهد به اجارته معلوم یا به ربع دخل آن یا به ثلث و کمتر و بیشتر آن «۳» مال اجارت بدهد، باقی او را حلال باشد. و در قراءت اهل البیت نیز چنین آمد که قراءت عبد الله مسعود است. **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ؛** از تو می‌خواهند «۴» انفال، بگو: انفال خدای راست و پیغامبر را. [و اگر ایشان مستحق آن بودند، خدای نگفتی: **فَأَنْتَقُوا اللَّهَ؛** از خدای بترسی] «۵»، و انفال، جمع «نفل» باشد، و نفل، در لغت زیادت باشد، و منه النافلة لأنها زيادة على الفرض «۶»، قال لبید:

و باذن الله ريشي و العجل [۱۹- ر]

ان تقوى ربنا خير نفل

و فرزندزاده را نیز نافله برای آن گویند که زیادت باشد [بر فرزند] «۷»، قال الله تعالى: **وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً** «۸» ...، خلاف کردند در آن که آیت منسوخ است یا نه، بعضی گفتند: منسوخ است بقوله: **وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ** «۹» - الاية، این قول مجاهد و سدی و عکرمه و عامر الشعبي است و اختیار جبائی. و دیگر مفسران گفتند: منسوخ نیست؛ و درست آن است که منسوخ نیست، برای آن که نسخ محتاج بود به دلیل، و چیزی نیست که دلیل نسخ او می‌کند. و دیگر آن که تنافی نیست میان این آیت و آیت خمس، و نسخ آن جا باشد که تنافی بود میان ناسخ و منسوخ، و جمع نتوان کردن میان ایشان.

و خلاف کردند در آن که پس از رسول - علیه السلام - کسی را «۱۰» انفال باشد؛ سعید بن المسيب و عمرو بن شعیب گفتند: لا نفل بعد رسول الله. این در عهد رسول بود، پس از او کسی را نیست. و بنزدیک ما و بنزدیک جماعتی فقها، آن است که،

انفال رسول را باشد در «۱۱» حیات او و ائمه را از پس او که قائم باشند مقام او. آنکه گفت: **فَاتَّقُوا اللَّهَ؛** از خدای بترسی و طاعت او را کار بندید و از معاصی او اجتناب

(۱). همه نسخه بدلها، بجز لت: است.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: کند.

(۳). همه نسخه بدلها: او.

(۴). لت: می‌پرسند.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، آورده شد.

(۶). آو، آج، بم، آن: الفرایض.

(۷). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۸). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷۲.

(۹). سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

(۱۰). لت + از.

(۱۱). آو، بم، آج، لب، آن + حال.

ص: ۶۱

کنید و اصلاح ذات البین کنید. و در معنی او خلاف کردند، قتاده و ابن جریح گفتند: آن خواست که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب و سلاحش [آن] «۱» مرد را بودی. چون این آیت آمد، رسول بفرمود تا بعضی [بر بعضی] «۲» رد می‌کردند بر وجه مصالحت و توسط. مجاهد گفت: این امر به اصلاح ذات البین در معنی «۳» نهی است از آن اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت؛ و این، قول عبد الله عباس و سفیان و سدی است. و خلاف کردند در آن که چرا به لفظ تأنیث گفت «ذات» و «بین» «۴» مذکر است! بعضی گفتند: ذهب الی الحال الّتی کانت بینهم؛ و حال مؤنث است، چنان که گویند: جاءنی فلان ذات العشاء، ای السّاعة الّتی فیها العشاء. زجاج گفت: آن حال خواست که کار مسلمانان به آن به اصلاح آید. و اخفش گفت: این از جمله آن است که، تأنیث او به سماع دانند نه به قیاس، کالدّار و النّار و الدّلو و العصا و غیرها. و این را علّتی نباشد که ایشان گویند، «بیت» مذکر باشد و «دار» مؤنث، و «رمح» مذکر باشد و «عصا» مؤنث، و آب

مذکر باشد و آتش مؤنث، و ماه مذکر باشد و آفتاب مؤنث. **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**؛ و طاعت خدای دارید و طاعت رسول و اوامر ایشان را امتثال کنید و از نواهی ایشان منتهی شوید اگر از آن که گرویده‌اید و ایمان دارید، که آن به که ایمان دارد به خدای و ثواب و عقاب، ایمان ایشان را حامل و باعث باشد بر طاعت خدای و رسول داشتن.

آنکه درآمد و وصف کرد مؤمنان مخلص مستکمل شرایط ایمان را و اسلام را، گفت: **إِنَّمَا**، و بیان کردیم که او، لاثبات الشیء «۵» و نفی ما سواه باشد، جز که در این آیت بر وجه مبالغت است نه بر طریق حقیقت. گفت: مؤمنان آنان باشند که، چون ذکر خدای کنند پیش ایشان و نام خدای برند دلهای ایشان بترسد. و در مصحف عبد الله مسعود هست که: فرقت قلوبهم، و معنی یکی باشد. الخوف و الخشية و الوجل و الفرق و الفزع و الروع، همه ترس باشد. **وَ إِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ**؛ و چون آیات او بر ایشان خوانند، ایشان را ایمان بیفزاید و ایشان بر خدای توکل کنند، و به این آیت تمسک کردند آنان که گفتند: ایمان زیادت و نقصان پذیرد، و افعال جوارح از جمله ایمان باشد، به آن که گفتند نبینی که خدای تعالی گفت: چون آیات خدای

(۲-۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: به معنی.

(۴). آو، آج، بم، مل، آن: ذات البین.

(۵). آو، بم، آن + الا.

ص: ۶۲

بر ایشان خوانی، ایشان را ایمان بیفزاید آنکه گفت: نماز به پای دارند و نفقه کنند، و از پس این جمله شرایط و افعال گفت: ایشان مؤمنانند بر حقیقت، دلیل کند بر آن که هر که نه چنین باشد مؤمن نبود، جواب گوئیم: **أَوَلَا كَفْتُمْ** «۱» که هر که نه چنین بود مؤمن نبود، قول به دلیل الخطاب باشد؛ و دلیل الخطاب درست نیست بنزدیک محققان اهل علم. دگر آن که، خدای تعالی در این آیت وصف افاضل و خیار مؤمنان کرد، و ممتنع نباشد که مؤمنان در طاعات متفاضل باشند و اگر چه در ایمان [۱۹-پ] متساوی باشند؛ دلیل بر این آن است که، در آیت گفت: **وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ**، و به اجماع امت و جل «۲» القلب در ایمان شرط نیست؛ نه بینی که در دگر آیت گفت: **الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ** «۳» ...، گفت: آنان که ایمان آرند و دلهای ایشان به ذکر خدای ساکن شود؛ و اگر هر دو از شرط صحّت ایمان بود متناقض باشد، و آنما مراد آن است که: از فضل مؤمن آن است که عند ذکر خدای از عقاب او بترسد و از وعید او، [و] «۴» به وعدهای او و ثواب او دلش ایمن و واثق شود، و چون آیات خدای بر او خوانند، در آن تأمل کند؛ شک نیست که معارفش بیفزاید، و آن زیادت در ادله و طرق ایمان باشد؛ و الا ایمان عبارت است از: مجموع علمی که تا مجتمع نشود [ایمانش نخوانند، چون عقل که عبارت است از: مجموع علمی که تا مجتمع نشود] «۵» عقلش نخوانند.

اما قوله: **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**، این هر دو، اعنی نماز و انفاق، از فضل ایمان است نه از شرط ایمان. دلیل بر آن که چنین است، آن است که: نماز و انفاق هر یکی از آن مشتمل است بر فریضه و سنت، و در آیت مطلق است، و گفتن که: اخلال به نماز سنت و ترک نفقه سنت، ایمان را خلل و نقصان کند خلاف اجماع باشد، پس به آیت تمسکی نیست ایشان را از این وجه که گفتیم.

اما قوله: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**، دلیل نکند بر آن که آنان که نه چنین باشند نه مؤمن باشند حقا، که این دلیل الخطاب بود و آن باطل بود. و اما نصب «حقا»، نصب آن بر مصدر است، کانه قال: او حق «۶» ذلک لهم حقا، اوحقوا فی ایمانهم

(۱). مل، لت: گفتی.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: وجلت.

(۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

(۴-۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: قال الحق.

ص: ۶۳

حقا، کما تقول: صدقوا صدقا. عبد الله عباس گفت: یعنی، برئوا من الکفر؛ از کفر بیزار شدند، فهذه حقيقة ایمانهم. مقاتل گفت: معنی آن است که، در ایمانشان شککی نیست چنان که در ایمان منافقان. قتاده گفت: ایشان مستحق نام و حکم ایمانند بحق و درستی. و عبد الله عباس گفت: هر که منافق نباشد او مؤمن است حقا.

ابن ابی نجیح گفت: مردی حسن بصری را گفت: تو مؤمن هستی؟ گفت: ایمان دو است، اگر ایمان به خدای و فریشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی، من بدین جمله مؤمنم و ایمان دارم؛ و اگر آن خواستی که آیت متضمن آن است، اعنی قوله: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ** - الایة، من نمی‌دانم «۱» که من از ایشان هستم یا نه! و این قول از حسن بصری دلیل صحت مذهب ما می‌کند که به اول، مجرد ایمان خواست که باتفاق ایمان است، و دوم فضل ایمان خواست و فضیلت او. علقمه گفت «۲»: ما در سفری بودیم جماعتی را دیدیم گفتیم ایشان را: شما چه مردمانی؟

گفتند: ما مؤمنانیم حقا، ما ندانستیم که ایشان را چه جواب دهیم، تا عبد الله مسعود را دیدیم، گفتیم: چنین حال «۳» افتاد، گفت: بایستی گفتن ایشان را که، اگر راست می‌گوی «۴» قطع کنی که از اهل بهشتی، که مؤمن حقیقی بهشتی بود لا محال.

سفیان ثوری گفت: هر که او گواهی دهد که او مؤمن است حَقًّا و قطع نکند بر آن که از اهل بهشت است [او مؤمن باشد] «۵» به نیم آیت و به نیمه دیگر مؤمن نباشد.

و بیشتر مقریان «۶» وقف کردند عند قوله: حَقًّا، و بعضی مقریان «۷» وقف کردند عند قوله: أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، آنکه ابتدا کردند: حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ؛ ای لهم درجات عند رَبِّهِمْ حَقًّا. مجاهد گفت: اعمال رفیعة؛ این درجات اعمالی رفیع مقبول است.

عطا گفت: درجات بهشت خواست. هشام بن عروه گفت: مراد آن است که، خدای

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: چه دانم.

(۲). آو، آج، بم، آن: فضیل از علقمه گفت؛ فضیل و علقمه گفتند.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز لت: حالی.

(۴). می گوی / می گویی / می گوید.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آن: مفسران.

(۷). آو، آج، بم، آن: صوفیان.

ص: ۶۴

تعالی برای ایشان بجارده «۱» است در بهشت از نعیم و لذات مآكل «۲» و مشارب «۳» و هنأت عیش. ابن صخر «۴» گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ؛ ایشان را درجاتی باشد بنزدیک خدای تعالی یعنی در بهشت، و آن هفتاد درجه باشد هر درجتی چندان که اسپ نیکرو هفتاد سال تاختن کند. و اصل درجه، نردبان پایه باشد، و منه التدریج.

و مَغْفِرَةٌ؛ و آمرزش گناهان ایشان، [۲۰- ر] و این دلیل است بر صحت قول ما که اگر ایشان را گناه نبودی، مغفرت در حق ایشان مصور نبودی، و اگر ایشان به گناه کافر بودند یا ناقص ایمان بودند، مغفرت به ایشان نرسیدی؛ پس دلیل می کند ظاهر آیت بر آن که، گناهکار به گناه از آن بنشود «۵» که مؤمن باشد «۶» حَقًّا. و آنان که آن مقالت گفتند از معتزله و اصحاب اخبار، گفتند که: گناه کبیره. و بعضی گفتند:

صغیره نیز، و ترک «۷» نوافل ایمان را خلل و نقصان کند، و این قولی است ظاهر الفساد؛ چه بر این قاعده هیچ پیغامبر و امام و صدیق و شهید تمام ایمان نباشند- نعوذ بالله من مثل هذه المقالات و تجویز هذه المحالات. وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ؛ و روزی با کرامت. قتاده گفت: بهشت است، و بعضی دگر گفتند: لا حساب علیهم فی ذلک؛ حساب نباشد ایشان را بر آن.

قوله: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ، خلاف کردند مفسران در این «کاف» تشبیه تا اخراج رسول - علیه السلام - از خانه‌اش به چه مشبّه است! عکرمه گفت وجه تشبیه آن است که: فَاتَّقُوا [اللَّهَ] «۸» و اصلحوا ذات بینکم فان ذلک خیر لکم کما کان اخراج الله محمداً من بینه بالحق خیرا له و لکم و ان کرهتم ذلک، گفت:

از خدای بترسی و اصلاح ذات البین کنی که شما را آن به بود چنان که خدای تعالی رسول را از خانه خود بیرون آورد و او را آن به بود؛ و اگر چه گروهی آن را کاره بود «۹»، مجاهد گفت وجه تشبیه آن است که: چنان که خدای تعالی تو را از خانه بیرون آورد

(۱). لت: بچارده / بچارده / بچارده.

(۲). مج: ما اکل.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: مشرب.

(۴). اساس: ابن صحین؛ به نظر می‌رسد کلمه تحریف شده است، لذا با توجه به نسخه لت، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: نبوشند.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: باشند.

(۷). آو، آج، بم، آن: و نیز ترک.

(۸). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۹). آج، لب، لت: بودند.

ص: ۶۵

و مسلمانان آن را کاره بودند، همچنین قتال خواهد فرمودن شما را و جماعتی آن را کاره. زجاج گفت: مردود است، الی قوله: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ؛ برای آن که خدای تعالی انفال را تخصیص کرد به خدای و رسول و صحابه آن را کاره، همچنین تو را از خانه بیرون آورد و جماعتی آن را کاره. بعضی دگر گفتند، وجه تشبیه آن است که: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ مجادله کما

جادلوک فی اخراج اللّٰه ایاک من بیتک؛ تو را بر سبیل مجادله می‌پرسند از انفال، همچنان که جدل کردند با تو آنکه که خدای گفت: از خانه بیرون شو به طلب غیر «۱» و گفتند: ما را نگفتی که ما را کارزار می‌باید کردن تا ما سازکرده بودیمان «۲». بعضی دگر گفتند وجه تشبیه در حق، آن است [که] «۳» خدای تعالی گفت: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ... كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ**. مجاهد گفت: کما اخراجک ربک من بیتک بالحقّ یجادلونک فی الحقّ، یعنی چنان که آن حق بود و در آن جدل کردند، همچنین در حق جدل کنند با تو پس از آن که حق «۴» روشن باشد. فراء گفت: وجه تشبیه آن است که: چنان که خدای تو را از خانه بیرون آورد و ایشان کاره، تو با کراهت ایشان ننگریدی و بر آن برفتی، [هم] «۵» در باب غنایم بر فرمان خدای برو و با کراهت ایشان منگر. و کسائی گفت: «ما»، موصوله است و در جای قسم است، و تقدیر آن است که: و الّذی اخراجک من بیتک بالحقّ [انهم] «۶» یجادلونک فی الحقّ. و در این مخالفت ظاهر است در چند جای، و این قولی بعید است. و ابو عبیده معمر بن المثنیّ گفت: «ما» مصدریه است، ای کاخراجک ربک من بیتک بالحقّ، و درست آن است که «ما» کافه است که در «کاف» تشبیه پیوسته است، چنان که «انما» و «کأنما» «۷». حق تعالی گفت: چنان که بیرون آورد تو را خدای تو از خانه‌یت «۸» در مدینه برای غیر «۹» قریش. **وَإِنَّ فَرِيقًا**؛ گروهی از مؤمنان آن را کاره بودند و این قول بیشتر مفسران است.

(۹-۱). همه نسخه بدلهها، بجز مج: غیر.

(۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: بودمانی؛ لت: سامان کرده‌مانی.

(۳). اساس: ندارد؛ از لت، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن+ تو.

(۶-۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). اساس: کلمه؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخه‌ها تصحیح شد.

(۸). خانه‌یت / خانه‌ات؛ آو، آج، بم، لب، آن: خانه تو.

ص: ۶۶

يُجَادِلُونَكَ؛ جدل می‌کردند با تو، **فِي الْحَقِّ**، ای فی القتال، در قول مجاهد و جماعتی مفسران. و **يُجَادِلُونَكَ**، حکایت حال است، ای مجادلین لک **فِي الْحَقِّ**.

و اصل جدل در لغت، سختی باشد، من قولهم: جدلت الحبل اذا احکمت فتله؛ و الاجدل الصّقر لشدّته، و الجدالة الارض لصلابتها، و الجدیل الزّمام من الادیم «۱» لشدّته و احکامه. **بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ**؛ پس از آن که روشن شد که آن حق است و از قبل

خدای است و به فرمان اوست. **كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَىٰ [۲۰- پ] الْمَوْتِ**؛ بغایت کراحت و شدت مجادلت با کسی مانند که پنداری ایشان را به مرگ می‌رانند، و ایشان در آن می‌نگرند یعنی بکام و ناکام، اگر خواهند و اگر نه، می‌باید رفتن ایشان را چنان که مرد را «۲» به ره مرگ بیاید رفتن، اگر خواهد و اگر نه.

قوله: **وَ إِذِ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ؛** یاد کن ای محمد! چون خدای تعالی وعده داد که از این دو طایفه و دو گروه یکی شما را اند؛ **أَمَّا عَيْرٍ وَّ أَمَّا قَرِيشٍ، وَ تَوَدُّونَ «۳» أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ؛** و شما خواستید که آن باشد شما را که نه خداوند شوکت و سلاح بود، یعنی عیر و کاروان [حسن بصری گفت: مسلمانان عیر خواستند و رسول- علیه السلام- قریش را خواست. و اگر چه با شوکت و حدت و شدت بودند و خدای تعالی رسول را- علیه السلام- وعده داد از دو گانه یکی: **أَمَّا عَيْرٍ وَّ أَمَّا قَرِيشٍ [۴]** و قوله: **إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ،** در محلّ نصب است بدان که «۵» مفعول دوم وعد است، و **أَنَّهَا لَكُمْ،** در محلّ نصب است به آن که بدل احدی الطائفتین است. **وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ؛** و شما آن دوست داشتید که شما را آن بود که در او حدتی و شوکتی و سلاحی نباشد. وددت الشیء اذا تمنّيته اوده و دادة، و وددت الرجل اذا احببته اوده ودا و مودة، و هو ودي و ودیدی، و هر دو معنی محتمل است این جا، هم محبت و هم تمنا، و برای آن **ذَاتِ الشُّوْكَةِ** گفت «۶»، صفت احدی الطائفتین «۷». و سلاح را شوکت برای تیزی خواند، من الشوک الذی هو النبت تشبیه [به خار نبت] «۸»؛ و شوکت، کنایت باشد از حدت، يقال: لفلان شوكة، ای حدة؛ و الشوكة

(۱). همه نسخه بدلها، بجز لت: الأدم.

(۲). آج، لب: مرده را.

(۳). اساس: تریدون؛ با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: به آن که.

(۶). همه نسخه بدلها+ که.

(۷). همه نسخه بدلها+ است.

(۸). اساس: ناخواناست؛ از آو، افزوده شد؛ لت: به تیه و خار نبت کرد.

ص: ۶۷

و الشُّكَّةُ السَّلَاحُ، يقال: فلان شاک فی السَّلَاحِ و شائک فی السَّلَاحِ، و شاک من الشُّكَّةِ، قال الشَّاعر:

وَأُیْرِبِدُ اللّٰهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ، یعنی محمّداً. خدای تعالی می‌خواهد تا حقی «۱» محمّد آشکارا کند و او را ظفر دهد بر دشمن بِكَلِمَاتِهِ، قیل: بامرہ، و قیل: بوعده؛ به فرمانی که داد شما را به قتل کفّار یا به وعده‌ای که داد شما را به ظفر. وَ یَقْطَعُ دَابِرَ الْکَافِرِیْنَ؛ و برید اصل کافران، و استیصال کند ایشان را و نیز تا حق به حق کند یعنی تا حق آشکارا بکند به ادلّه چنان که مردمان بدانند که حقّ است، و باطل به باطل کند، یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و الاّ خود حق، حق باشد و باطل باطل؛ نه این به حق باید کردن نه آن به باطل، و اگر چه کافران و گناهکاران آن را کاره باشند.

قصه آیت آن است که، عبد اللّٰه عبّاس و عبد اللّٰه زبیر و سدّی و ابن یسار روایت کردند که: مردی نام او کرز بن جابر القرشیّ غارت کرد بر گله مدینه و براند تا به منزلی که آن را صفرا خوانند. خیر به «۲» رسول - علیه السّلام - رسید بر اثر او برفت، او رفته بود، او را در نیافت، باز آمد و آن سال مقام کرد. آنکه خبر آوردند که ابو سفیان از شام می‌آید با کاروانی از آن قریش. عمرو بن عاص با ایشان بود و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل الزّهّری با چهل سوار از بزرگان قریش، و مالی عظیم با خویشتن داشتند از مال و تجارت و مبلغی عطر داشتند. چون بنزدیک بدر رسیدند - و آن نام چاهی است - خیر به «۳» رسول رسید از آمدن ایشان. رسول - علیه السّلام - اصحابان «۴» را حتّ کرد و خبر داد به قلت قوم و کثرت مال و گفت: اینک کاروان قریش با مال جهان، بیرون شوید تا باشد که خدای تعالی مال ایشان به غنیمت «۵» شما کند. صحابه که این بشنیدند بشتافتند به طمع مال و غنیمت با سلاح و بی سلاح و چنان که اتّفاق افتاد و ایشان را گمان چنان بود که کارزاری «۶» نباشد آن جا. چون ابو سفیان بشنید که

(۱). حقی / حقّ، (یای مجهول به جای کسره): بم، مج، آن، لت: حقّ.

(۲-۳). همه نسخه بدلهای، بجز آو، مل: بر.

(۴). همه نسخه بدلهای، بجز مج: اصحاب.

(۵). آج: قسمت؛ مل: نعمت.

(۶). آو، بم: کارزاری.

رسول - علیه السلام - به راه ایشان آمد، ضمضم بن عمرو الغفاری را به مکه فرستاد تا مکیان را «۱» خبر کرد و بگفت که: محمد به راه کاروان آمده است و اگر تقاعد و تکاسل کنید مالها ببرند و ایشان توانگر شوند و ما درویش مانیم. و ابلیس «۲» پیامد به مکه بر صورت سراقه بن جعشم و این خبر بداد و گفت: لا غالبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي [۲۱- ر] جَارٌ لَكُمْ «۳» ... نگر! نترسید که امروز شما را در جهان کس غالب نباشد و من یار و همسایه شما. اهل مکه که این بشنیدند مجتمع شدند و حمیت جاهلیت را کار بستند و بانگ بزدند که: هر کس که باز پس استند «۴»، سرایش ویران کنیم و ثقلش بغارتیم. و رسول - علیه السلام - از مدینه با لشکر بیرون «۵» آمد تا به وادی رسید که آن را ذفران «۶» گویند، آن جا خبر یافت که قریش از رفتن او خبر یافته‌اند، و ساز کرده و می‌آیند «۷» تا کاروان را حمایت کنند و ببرند. رسول - علیه السلام - از آن جا برگرفت «۸» و به روءاء آمد، جاسوسی را از آن قریش بگرفت و او خبر قوم بگفت و رسول - علیه السلام - نیز جاسوسی را فرستاد مردی را از جهینه که حلیف انصاریان بود - او را عبد الله بن اریقظ گفتند - او باز آمد و خبر قوم باز آورد و کاروان در پیش افتاد. جبریل آمد و گفت: یا رسول الله! خدای تعالی تو را وعده می‌دهد که یک طایفه از این دو گروه یعنی، عیر یا قریش تو را خواهد بودن، و صحابه اختیار عیر و کاروان می‌کردند. رسول - علیه السلام - با اصحابان «۹» مشورت کرد، گفت: اکنون چه صلاح باشد، از پس عیر رویم یا با نفیر کارزار کنیم؟ و نفیر، آن قوم بودند که از مکه می‌آمدند از جمله قریش به حمایت کاروان، و قوم این دو گروه بودند، بعضی با کاروان و بعضی با نفیر، اعنی قریش. و هر که او آن روز نه با این بود و نه با آن بود، او در شمار نبود تا مثل شد این حدیث و در حق کسی که او را باز نیابند به خیر و شر و نیک و بد، این مثل بگفتند: لا فی العیر و لا فی النّفیر.

(۱). آج، لب: تا مکه و مکیان را استار؛ او، بم: تا مکه و استار.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج و لت + علیه اللّعه.

(۳). سوره انفال (۸) آیه ۴۸.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: ایستد؛ لت: استد؛ مل: بایستد.

(۵). مج، آن، لت: بیران.

(۶). آو، آج، بم، آن: ذفرا.

(۷). لت: ساز کرده‌اند و می‌آیند؛ دیگر نسخه بدلها بجز مج: ساز کرده می‌آیند.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: برفت.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج: صحابه.

صحابه هر کسی «۱» برخاستند و سخنی نکو گفتند و ابو بکر و عمر «۲» سخنهاى نکو گفتند. مقداد بن عمرو، برخاست و گفت: یا رسول الله! آن جا که می‌روی برو و آنچه تو را فرموده‌اند به جای آر که ما در خدمت توایم، به خدای که ما تو را آن نخواهیم گفتن که بنی اسرائیل پیغامبرشان را گفتند: فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ «۳». به خدای که اگر ما را فرمایی «۴» در آتش شویم، و اگر به مدینه حبشه روی با تو بیاییم. رسول - علیه السلام - دگر باره مشورت با سرگرفت. سعد معاذ گفت: یا رسول الله! همانا ما را می‌خواهی که انصاریانیم به این تعریض؟ گفت:

بلی، گفت: یا رسول الله! ما به بیعت به تو داده‌ایم و به خدای، و به تو ایمان آورده‌ایم و با تو بر سر آن عهد و پیمانیم و ما را از آن پشیمانی نیست؛ اگر فرمایی که در دریا شویم «۵» طاعت داریم و فرمانبردار باشیم «۶». رسول - علیه السلام - شادمانه شد، و برای آن انصار را تخصیص کرد به این معنی که ایشان چون با رسول به عقبه بیعت کردند، گفتند: یا رسول الله! تو هنوز در ذمام ما نه‌ای تا به سرای ما نرسی؛ چون به سرای ما فرود آمده باشی تو را حمایت کنیم، از آنچه زنان و فرزندان خود را از آن حمایت کنیم. رسول - علیه السلام - اندیشه کرد که، نباید که برای آن که ما از مدینه بیرونیم انصاریان گمان برند که این ذمام و رعایت او بر ایشان واجب نیست از آنچه اول در عقبه گفته بودند! چون سعد معاذ آن بگفت: رسول - علیه السلام - واثق شد. سعد گفت: یا رسول الله! ما را ببر هر کجا می‌روی «۷» که - ان شاء الله - خدای با تو نماید در ما آنچه چشم تو به آن روشن شود؛ فَاَنَا صَبْرٌ فِي الْحَرْبِ صَدَقَ فِي الْوَلَاءِ. آنکه لشکر را گفت:

سیروا علی بركة الله و ابشروا؛

بروید بر برکت خدای و بشارت باد شما را که خدای تعالی از این دو طایفه [یکی] «۸» - یعنی، «عیر» یا «نفیر» - مرا وعده داده است.

اما در «عیر» ابو سفیان بود و جماعتی، و در «نفیر» ابو جهل بود با لشکری، صحابه رسول را کاروان به دل بود و برگ و ساز کارزار نمی‌داشتند، و دل بر آن نهاده بودند «۹»

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: هر کس.

(۲). اساس + رضی الله عنهما.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۲۴.

(۴). همه نسخه بدلهایم، بجز مج+ که.

(۵). آو، آج، بم، آن: شوی / شوید.

(۶). مل: شویم.

(۷). آو، آج، بم، لب، آن: هر کجا خواهی و می‌روی.

(۸). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: نهاده نبودند؛ مل: نهاده بودند.

ص: ۷۰

و اندیشه نمی‌کردند که [اگر] «۱» ایشان از پس کاروان روند، قریش از پس ایشان درآید و کاروانیان روی با پس کنند «۲» و ایشان را در میان گیرند، و رسول را - علیه السّلام - قریش بایست، از آن جا که دانست که، چون قریش را کشته و اسیر کرده باشد «۳»، مال و اموال ایشان جمله او را بود [۲۱-پ]. پس حق تعالی در این آیت خبر داد که: شما که مسلمانانید، آن دوست «۴» می‌دارید که کاروان و مال و کار آسانتر و به نفع نزدیکتر «۵» شما را باشد؛ و آنچه مراد خدای است، خلاف این است، درست کردن حقّ است و باطل کردن باطل، یعنی ذلیل کردن قریش به کارزار بدر تا مسلمانی «۶» ظاهر شود، و رسول - علیه السّلام - قوّت گیرد و کافران مستأصل شوند.

آنکه گفت: **إِذْ تَسْتَعْثِنُ رَبَّكَ**؛ یاد کنید ای مسلمانان چون استغاثت می‌کردید و فریاد می‌خواستید از خدای تعالی، راوی خبر گوید که: چون رسول - علیه السّلام - به بدر رسید، در نگرید آن «۷» کثرت و شوکت و ساز و عدّت مشرکان دید و قلّت مسلمانان - چنان که طرفی شرح داده‌ایم در سورت آل عمران - در عریش شد و روی به قبله کرد و جماعتی صحابه با او، و دست برداشت و می‌گفت:

اللّهم انجز لی ما وعدتني

؛ بار خدایا! به رواکن «۸» آنچه مرا وعده دادی! بار خدایا! تو دانی که اگر این گروه اندک هلاک شوند، تو را در زمین عابدی نباشد که تو را پرستند. چندانی تضرّع نکرد تا ردا از دوشش بیفتاد. یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله! مناشدت تو با خدای چنین باشد! هیچ اندیشه مدار که خدای تعالی وعده تو را انجام کند. و استغاثت، طلب غوث باشد و فریاد، و اغاثت فریاد رسیدن باشد، و مستغیث فریاد - خواه باشد، و مغیث فریاد رس، یقال: استغاثه و استغاث به. و در آیت به نفس خود متعدّی است. **فَاسْتَجَابَ لَكُمْ**، ای اجاب و استفعل اول به معنی طلب الفعل است و دوم به معنی افعال؛ اجابت کرد شما را. **أَنِّي**، متعلّق باشد به استجاب. و گفتند: تقدیر آن است که، بانّی. و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: **أَنِّي**، به کسر «الف» علی تقدیر و

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، باز پس کنند.

(۳). آج، میج، لب: باشند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز میج و لت: دوستر / دوست تر.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به نفعتر.

(۶). آو، آن: مسلمانانی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: از.

(۸). لت: رواکن.

ص: ۷۱

قال: أنّی. مُمِدُّكُمْ، ای زایدکم؛ من شما را مدد فرستم. و امداد، مدد فرستادن باشد.

و اصل کلمه از زیادت است، و «مادّة» و «مدّه» از این جاست و «مدّت» نیز از این جاست و «مدّ» نیز از این جاست که کشیدن باشد. بِالْفِ؛ به هزار فریشته، مِنَ الْمَلَائِكَةِ، «من»، تبیین است. مُرْدِفِينَ، اهل مدینه و یعقوب خواندند: مردفین، به فتح «دال»، و باقی قراء به کسر «دال».

ابو علی گفت: هر که او مردفین خواند به کسر، قراءت او محتمل بود دو وجه را:

یکی آن که، مردفین مثلهم؛ به ردیف برگرفته دیگران را، یقال: أردفت فلانا اذا جعلته ردیفاً لک. و وجه دوم آن که: مردفین به معنی تابعین. اخفش گفت، یقول العرب: بنو فلانا یردفوننا؛ ای یجیئون بعدنا. و بر این قول ردفنی و اردفنی واحد، قال الشّاعر:

ظننت بآل فاطمة الظنونا

اذا الجوزاء اردفت الثریا

و بیشتر عرب بر آنند که ردفه اذا تبعه، و اردفه [و ردفه] «۱» اذا جعله ردیفاً تابعا له.

و اما بر قراءت آن که مردفین خواند [به فتح «دال»] «۲» معنی آن باشد که: مجعولین ردیفاً. و در معنی او سه قول گفتند: عبد الله عباس گفت: هر فریشته دیگری را ردیف است «۳»، جبائی گفت: فریشته دو هزار بودند، لکن خدای تعالی ردیفان را در این حساب نیاورد. وجه دوم، سدّی و قتاده گفتند: متتابعین «۴» از پس یکدیگر می آمدند.

قول سهام «۵» مجاهد گفت: ممدین «۶» بالارداف؛ مدد داده به توابع، و یقول العرب: هذه دابة لا تردف و لا ترادف اذا لم تحمل رديفا. خدای تعالی گفت: یاد کنید چون اندک بودید روز بدر، استغاثت کردید به من و فریاد خواستید، من دعای شما را اجابت کردم و هزار فریشته را به مدد به شما فرستادم «۷».

راوی خبر گوید که: روز بدر، جبریل فرود آمد با پانصد فریشته و میکائیل فرود آمد با پانصد فریشته. جبریل با این گروه به میمنه رسول رفت و میکائیل با آن جماعت با میسر رسول رفت، همه با جامه‌های «۸» سپید و عمامه‌های سپید دنبال

(۲-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: داشت.

(۴). آو، آج، بم، مج، آن: متابین.

(۵). بم، آن: سیم؛ مل، مج: سیوم.

(۶). اساس: ممتدین، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). مج: فرو فرستادم.

(۸). اساس: جامها/ جامه‌ها.

ص: ۷۲

دستارها میان کتفها فرو گذاشته و کارزار کردند با مشرکان و پیش از آن [۲۲-ر] نکرده بودند و پس از آن نکردند. و چون فرود آمدندی عدد «۱» را مدد کردند و قتال نکردندی. عبد الله عباس گفت که «۲»: مردی از مشرکان حمله بردی بر مردی از مسلمانان، از بالای سر آن مشرک آواز تازیانه برآمدی، مرد مسلمان که نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر سر و روی او پیدا. و مرد کس را ندیدی جز که او را مرده یافتندی. پیامدند و رسول را این حال بگفتند، گفت: راست می‌گویید، آن فریشتگان اند که خدای تعالی ایشان را به یاری ما فرستاده است. و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - پرسید رسول را - علیه السلام - که: یا رسول الله! فرق میان کشتگان ما و کشتگان فریشتگان چیست؟ گفت: آن که کشته شما را خون و جراحت و زخم پیدا باشد و کشته فریشتگان زخم ندارد و اثر جراحتش پیدا نشود. و این روز هفتاد مرد را بکشتند و هفتاد را اسیر کردند، و قوله: *إِذْ تَسْتَعِينُونَ*، اگر چه به لفظ جمع است، مراد رسول است - علیه السلام. از قول عمر خطاب و عبد الله عباس و سدی و ابو صالح و روایت باقر - علیه السلام - حسن بصری گفت: این هزار با آن که در آل عمران گفت، پنج هزار بودند که روز بدر به مدد آمدند. و بعضی دگر گفتند: اول سه هزار بودند، آنکه این هزار که این جا گفت و هزار

ردیفان ایشان تا جمله پنج هزار شدند. و بعضی دگر گفتند: پنج هزار جدا بودند و سه هزار جدا، جمله هشت هزار بودند- و الله اعلم بذلك.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ؛ نکرد خدای آن را. در ضمیر خلاف کردند که عاید با چیست؟

فراء گفت: با امداد است، مدد فرستادن. بعضی دگر گفتند: راجع است با اخبار از امداد برای آن که این خبر بر سبیل بشارت متقدم شده بود. حق تعالی گفت: نکرد خدای آن را مگر بشارت، یعنی آن مدد یا آن خبر که داد بفرستادن مدد نبود الا بر وجه بشارت، و جعل خلق باشد و به معنی تصییر «۳» باشد و بمعنی الحکم باشد، مثال اول: وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ ... «۴»، و قوله: وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا «۵» ...، و مثال دوم:

جعلت الطين خزفا. و مثال سهام «۶»: جعل القاضي فلانا مفلسا، ای حکم بافلاسه. و

(۱). مج: عدو.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن + بیننا؛ مج، لت + بینا.

(۳). مل: بصیر.

(۴). سوره انعام (۶) آیه ۱.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۹.

(۶). آو، بم، آن، لت: سیم؛ مل، مج، لب: سیوم.

ص: ۷۳

این [را] «۱» قسمتی «۲» چهارم باشد، و آن به معنی تسمیه بود، کقوله تعالی: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانًا «۳».

وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ؛ و تا دل‌های شما به آن بیارامد و ساکن شود، و الاطمینان، السكون، و تقيضه الانزعاج. وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، و نصرت و یاری و ظفر نباشد مگر از نزدیک خدای، یعنی به توفیق و تأیید او، نه به بأس و شدت شما. و برای آن با خدای اضافت کرد تا گمان نبرند که از جهت فریشتگان بود که اگر نه فرمان خدای بودی فریشتگان فرو نیامدندی، و مؤمنان همیشه منصور باشند [من قبل الله، اگر غالب باشند و اگر مغلوب؛ چه اگر مغلوب باشند منصور باشند] «۴» به حجت پس یک بار به حجت منصور باشند و یک بار به قهر و غلبه، و برای آن گفت که: إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ «۵» ...، یعنی این عدد برای بشارت و اطمینان مؤمنان گفت و الا به یک فریشته دمار «۶» جمله کفار اهل زمین بر توان آوردن، نه بینی که جبریل - علیه

السّلام- آن هفت شهرستان قوم لوط از جای برکند و بر گوشه پر نهاد و چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند، آنگه سرنگون کرد آن را. فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا «۷» ...، و چه رنج آید بر آن قوی «۸» که قومی ضعیفان را غلبه کند از جایی که ایشان او را نبینند.

عبد الله مسعود گفت: چون أبو جهل را می‌کشتم، مرا گفت «۹»: آن ضربات که از هوا می‌آمد و ما کسی را نمی‌دیدیم، که می‌زد؟ من گفتم: فریشتگان بودند. گفت: ما را ایشان غلبه کردند نه شما.

قوله: إِذْ يُغَشِّبِكُمُ النَّعَاسَ أَمْنَةً مِنْهُ، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: اذ يغشاكم النعاس، من غشى يغشى، على فعل يفعل، و بر این قراءت فعلی ثلاثی بود متعدی به یک مفعول، و بر قراءت باقی قراء، إِذْ يُغَشِّبِكُمُ النَّعَاسَ به ضمّ «با» و تشدید «شین» از افعال مزید باشد، من التغشبية فعل متعدی الی مفعولين. معنی قراءت عامه آن است که: یاد کنی چون در شما پوشانید خوابی. و معنی قراءت ابو عمرو و ابن کثیر آن است

(۱). اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

(۲). مل: قسمی.

(۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۶.

(۶). آج، مل، لب، آن + از.

(۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۷۴.

(۸). آو، بم، مل، آن، لت: قومی؛ آج، لب: قوم.

(۹). آج، مل: می‌گفت.

ص: ۷۴

که: یاد کنی چون باز پوشید شما را خوابی، یعنی [۲۲- پ] چون به شما رسید خوابی، يقال: غشیه الامر اذا أصابه و غشى الرجل امرأته اذا وطئها، و غشى على الرجل اذا اغمى عليه، و الغشيان؛ النکاح، و الغشاوة؛ الغطاء، و غاشية السّرح؛ ما یستره، و

نعاس ابتدای خواب باشد، و نعس یعنی نعاسا، فهو ناعس و نعیسان. **أَمَنَةٌ مِّنْهُ**، مصدر امن باشد، يقال: امن یا من امنا و امنة و امانا، و نصب او بر مفعول له است.

مفسران گفتند: خدای تعالی خوابی و نعاسی بر مؤمنان افکند تا از آنچه کافران می‌کردند غافل بودند و خوفی به دل ایشان نرسید. عبد الله مسعود گفت: [نعاس] «۱» در قتال مؤمنان را امنی باشد از خدای تعالی، و در نماز غفلتی از قبل شیطان. **و يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يُدْهَبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ؛** و فرو فرستاد «۲» شما را از آسمان آبی تا شما را به آن آب پاک کند و کید و وسوسه شیطان از شما ببرد و دل‌های شما بر جای بدارد و پایهای شما ثابت گرداند و بر جای بدارد. سبب [نزول] «۳» این آن بود که، مسلمانان چون برسیدند، مشرکان بر سر چاه بدر فرود آمده بودند و آب به دست گرفته بودند، مسلمانان بر اثر ایشان بر پشته‌ای «۴» فرود آمدند از ریگی سرخ که پای بنمی داشت و سم اسپ بر او نمی‌استاد، و آب نداشتند و بعضی را جنابت رسیده بود و بعضی را حدث، و تشنگی غالب شد بر ایشان و شیطان وسواس آورد «۵» ایشان را و گفت: شما دعوی می‌کنی که پیغامبر خدای در میان شماست و شما اولیای خدایی و مشرکان شما را بر آب غلبه کردند و شما این جاماندی بر زمین خارکه قرار «۶» قدم نیست «۷» بر او «۸»؛ بعضی جنب و بعضی محدث و تشنه و متحیر، چگونه اومید داری که شما را بر ایشان ظفر و غلبه باشد! خدای تعالی باران فرستاد که چندان سیل خاست از او که وادی مملو شد و مسلمانان آنها «۹» برگرفتند و

(۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۲). اساس: فرو فرستادم؛ به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

(۴). اساس: تشنه؛ با توجه به او و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۵). او، آج، بم، لب، آن: وسوسه کرد.

(۶). او، آج، بم، لب: جای.

(۷). آج، لب: نی / نه.

(۸). مل + برای آن که.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: آب.

طهارت و غسل بکردند، فذلک [قوله] «**۱**» و يُنَزَّلُ **«۲»** عَلَیْکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَکُمْ بِهِ، من الحدث و الجنابة، و يُدْهَبَ عَنْکُمْ رَجَزَ الشَّيْطَانِ، ای عذابه بوسوسته.

وَلِيُرْبِطَ عَلَى قُلُوبِکُمْ؛ و تا دل‌های شما ببندد و به آن **«۳»** باران زمین سخت شد تا ثبات قدم ایشان و چهار پایان پدید آمد، فذلک قوله: وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ. و ابن محیصن **«۴»** در شاذّ خواند: رجز [به ضمّ «را»] **«۵»**، و هما لغتان، و ابو العالیه رجز خواند به «سین» هم در شاذّ؛ و عرب معاقبه کنند میان «سین» و «زا»، فی قولهم: بسق و رزق **«۶»** و السَّراط و الزَّراط، و گفتند: ثبات قدم به تأیید و توفیق و صبر کرد که ایشان را داد.

إِذْ يُوحَى رُبُّکَ، و یاد کن ای محمد چون وحی کرد خدای [تو] **«۷»** به فریشتگان که، من با شماام به معاونت و یاری دادن و نصرت، یقال: فلان مع فلان علی عدوّه؛ وحی کرد به ایشان که: مؤمنان را بر جای داری، یعنی به قوت دل و صحت عزیمت و نیت در جهاد کفار، و گفتند: به حضور با ایشان در کارزار. و گفته‌اند: به معونت ایشان مؤمنان را در حرب ابو روق گفت فریشته‌ای آمد بر صورت مردی و با اصحابان رسول می‌گفت: واثق باشی به فتح و ظفر که ایشان با یکدیگر می‌گویند که، اگر مسلمانان بر ما حمله آرند **«۸»**، از ما کس بر جای بنماند. مسلمانان قوی دل می‌شدند، آنکه بشارتی دیگر این بود که می‌گفت: من ترس در دل کافران افکنم، رسول - علیه السلام - گفت:

نصرت بالرعب مسيرة شهر

، [گفت:] **«۹»** مرا به ترس یاری دادند یک ماهه راه، آنکه کیفیت ضرب و تیغ زدن و مبارزت کردن باز آموخت ایشان را، گفت: فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ؛ گردن‌هاشان بزنید. این قول عطیّه و ضحاک است. و گفتند: «فوق»، صله است و المعنی فاضربوا الاعناق. و بعضی دگر گفتند: «فوق»، به معنی «علی» است. رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی مرا نه برای آن فرستاد تا عذاب خدای کنم، انما **«۱۰»** عذاب من، ضرب الاعناق و شدّ الوثاق [باشد] **«۱۱»**، یعنی قتل و اسر، دون سوختن به آتش. عبد الله [۲۳- ر] عباس

(۱۱- ۹- ۷- ۵- ۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: و انزل، به قیاس با نسخه مل و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: آب.

(۴). اساس: محیص، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: نسق و نرزق.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل، و مج: ظفر یابند.

(۱۰). همه نسخه بدلهای، بجز مل و مج: و انما.

ص: ۷۶

گفت: معنی آن است که: فاضربوا الاعناق و ما فوقها من الرؤوس، کقوله: فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ «۱» ...، یعنی اثنتین فما فوقهما. و بر این قول: مراد سر و گردن باشد. وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ، عطیه گفت: کلّ مفصل، مراد هر بند و گشادی «۲» است. عبد الله عباس و ابن جریح و ضحاک گفتند: مراد اطراف است، و اصل او سر انگشتان دست و پای باشد، و اشتقاق او من ابن بالمكان اذا اقام به و لزمه باشد، برای آن که ملازم باشد بر جای خود [یا] «۳» بر آنچه قبض کند بر او، قال الشاعر:

الا ليتني قطعت منه «۴» بنانة
و لا قيته في البيت يقظان حاذرا

یمان بن رباب گفت: فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ، کنایت است از صناید و رؤوس، و كُلَّ بَنَانٍ، کنایت است از سفله، و این قولی لطیف است. سهل بن حنیف گفت. روز بدر ما تیغ بنزدیک سر کافران می بردیم، تیغ بدو نارسیده سر ایشان از تن می بیوفتاد، دانستیم که آن کار ما نیست، فریشتگان می کنند. عبد الله عباس گفت: مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد، گفت: من و پسر عمی از آن من روز بدر بیامدیم و بر بالای کوهی شدید منتظر آن تا دست که را باشد و کجا غارت کنند تا ما «۵» چیزی برابیم، گفت: ابری برآمد و نزدیک ما آمد و «۶» ما در میان آن ابر خمخمه «۷» اسپان شنیدیم و آواز سواران که می گفتند: اقدم حیزوم «۸». اما پسر عمم از آن ترس بر جای بیوفتاد و بمرد، و اما من تماسک کردم پس از آن که مرا هیچ قوت نماند و نزدیک بود تا هلاک شوم. عکرمه گفت که، از ابو رافع شنیدم - مولى رسول الله صلى الله عليه وآله - که گفت: من غلام عباس عبد المطلب بودم و اسلام در خانه ما آمده بود، من اسلام آورده بودم و امّ الفضل زن عباس بن عبد المطلب ایمان آورده بود و عباس نیز مایل بود به اسلام و اظهار نمی یارست کردن برای قومش که مخالفت ایشان نمی خواست چه او را مالی بسیار بر مردمان بود پراگنده و ابو لهب به بدر نرفته بود و بدل خود عاصم بن هشام بن المغیره را بفرستاده بود، و همچنین هر مردی که

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

(۲). همه نسخه بدلهای: بند گشایی.

(۳). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۴). اساس: منی، به قیاس با نسخه مل تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز میج و مل + نیز.

(۶). اساس: از، با توجه به نسخه آو، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). اساس: بدون نقطه؛ آو، آج، میج، لب، آن: خمجمه؛ بم: حمجه؛ مل: جمجمه.

(۸). اساس: حزم؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

ص: ۷۷

نرفته بود، بدلی فرستاده بود. چون خبر آمد که خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر مشرکان، آن قوم که به مکه بودند از ابو لهب و جز او ذلیل و مهین و دل شکسته شدند و ما در خویشتن قوتی و منعتی بیافتیم، و من مردی ضعیف بودم و تیر تراشیدمی و این روز بنزدیک زمزم خیمه‌ای زده بودم «۱» و امّ الفضل در آن خیمه بود و من در کسر «۲» خیمه تیر می‌تراشیدم و ما شادمانه بودیم به آن خبر که به ما رسیده بود از ظفر رسول - علیه السلام - که نگاه کردم «۳» ابو لهب بیامد و در پس آن خیمه بنشست و پشت او با پشت من بود [و من در خیمه بودم] «۴» خبر آمد که ابو سفیان رسید، گفت: بگوی رنجه شو «۵» تا من از او خبری پرسم. او بیامد و «۶» بر او بنشست. ابو لهب گفت: یا برادر! بگو تا این حال چگونه افتاد؟ گفت: چه گویم، چندان بود که ما ایشان را بدیدیم پشت به هزیمت دادیم و ایشان تیغ در ما نهادند از ما می‌کشتند و اسیر می‌کردند چنان که خواستند و من مردم را ملامت نمی‌کنم که ما جماعتی را بدیدیم مردانی سپید روی بر اسپانی ابلق «۷» از میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان نمی‌توانست ایستادن.

ابو رافع گفت: من دامن خیمه برداشتم و گفتم آن فریشتگان بودند. ابو لهب دست برآورد و تپانجه‌ای «۸» بر روی من زد، برخاستم در او جستم و او در من آویخت و مرا بر زمین زد و در «۹» سر من افتاد و مرا می‌زد. امّ الفضل از خیمه بیرون آمد و عمودی از عمودهای خیمه به دست گرفت و بزد بر سر ابو لهب و سر او بشکست شجّه‌ای منکر، و گفت: او را زبون گرفته‌ای برای آن که سید او غایب است! او برخاست و برفت ذلیل و مهین. به خدای که بعد از آن بیشتر از هفت روز زنده نماند تا خدای تعالی طاعونی بر او افگند و او در آن بمرد. و او دو پسر داشت [۲۳ - پ]، آن پسران او را در خانه رها کردند و از او بگریختند ترس تعدی آن طاعون را که ایشان از طاعون سخت ترسیدندی تا در خانه بگنجد. مردم ایشان را ملامت کردند، آخر تنی چند را به مزد بستند تا بیامدند و آبی بر او ریختند از دور و او را بیاوردند و او را در زیر دیواری

(۱). اساس: بود؛ به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). مل: پس؛ لب: درک.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: کردیم.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تا رنجه شود.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + ذر.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل + بنشسته.

(۸). مل: تینچه؛ آج، لب، مج: طیانچه.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بر.

ص: ۷۸

بنهادند و سنگ بر او انبار کردند. مقسم روایت کند از عبد الله عباس که گفت: آن مرد که پدر مرا - عباس را - به اسیری بگرفت، او را ابو الیسر «۱» کعب بن عمرو گفتند از بنو سلمه، و این مردی بود کوتاه بالا، و عباس مردی بلند بالا قوی فربه بود. رسول - علیه السلام - گفت او را: عباس را چگونه اسیر گرفتی؟ گفت: با من یار بود بر اسر «۲» او مردی، که آن مرد را پیش از آن ندیده بودم، و نیز دگر ندیدم او را بر این شکل و بر این هیأت. رسول - علیه السلام - گفت:

لقد اعانک علیه ملک کریم

؛ آن فریشته کریم بوده است که یار تو بود بر اسیر کردن او.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ذلک اشارت است بدان قتل و اسر. گفت:

آن برای آن بود که ایشان مشاقت «۳» و مخالفت کردند با خدای و پیغامبر. و مشاقّه، مفاعله باشد من الشَّقِّ و الشَّقِّ، یعنی ایشان در شقی بودند و خدای و پیغامبر در شقی و جانبی دگر از مخالفت ایشان خدای و پیغامبر را، و هر کس که با خدای و پیغامبر مشاقت و مخالفت کند، خدای تعالی سخت عقوبت است.

ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ، اشارت است به فرمان تعجیل عقوبت از قتل و اسر، گفت:

بچشی این که می بینید از کشتن و اسیر کردن در عاجل! اما عامل «ذلکم»، در او دو قول گفتند: یکی آن که، محلّ رفع باشد علی آنه خبر مبتداً محذوف، و التقدير:

الامر ذلکم. زجاج گفت: نشاید که «ذلکم»، مبتدا باشد و «فذوقوه»، خبر او برای «فا»، چه آنچه از پس «فا» آید نشاید تا خبر مبتدا بود، لا يجوز زيد فمنطلق و لا زيد فاضربه الا علی تقدير هذا زيد فاضربه، و كما قال الشاعر:

ای هذه خولان. و وجه دوم آن است که: محلّ او نصب باشد به فعلی مقدر، چنان که زیدا فاضربه، ای اضرب زیدا فاضربه. و ذوق در باب عذاب توسّع باشد برای آن که متألّم چون ادراک الم کند، بمثابت ذائق باشد؛ و ذوق، طلب ادراک طعم باشد به تناول اندکی از مذوق، و به نفس خود معنی «۴» نباشد و ادراک نباشد، برای آن گویند: ذقته فلم اجد له طعما، و برای آن ذوق گفت که، این که در دنیا رفت با ایشان به اضافه آنچه در قیامت خواهد رفتن بمثابت ذوق است مر آکل را، و

(۱). اساس و مل: ابو البشر؛ دیگر نسخه بدلها: ابو البیسیر؛ با توجه به کتب رجال تصحیح شد.

(۲). آج، لب: اثر.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مناقشه.

(۴). آو، بم، مل، آن: مغنی.

ص: ۷۹

معظم طعمه عذاب پس از این خواهد بودن. **وَ أَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ**، موضع آن محتمل است دو وجه را از اعراب: یکی، رفع به تقدیر تکریر «۱» «ذلکم»، ای ذلکم فذوقوه و ذلکم انّ للکافرین. و وجه دوم نصب، اما به فعلی مضمر، چنان که:

فاعلموا انّ الله، و اما به تقدیر «با» ای، بانّ الله، چون «با» بیفگند منصوب بکرد آن را.

[قوله تعالى] «۲»

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۳۵]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَذْبَارَ (۱۵) وَ مَنْ يُؤَلِّهْمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ يُبَلِّغِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُهِينٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبِعُوا أَسْمَاعِيْنَ (٢٠) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (٢١) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْأُبْكُمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (٢٢) وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (٢٣) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٢٤)

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٢٥) وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَخطفَكُمُ النَّاسُ فَأَواكُمُ وَ أَيْدِيكُمُ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٢٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٢٧) وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (٢٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٢٩)

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (٣٠) وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٣١) وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٣٢) وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْجِرُونَ (٣٣) وَ مَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّفِقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٣٤)

وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيحَةً فَدَوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٣٥)

[ترجمه]

؛ ای آنان که ایمان آورده‌ای، چون بینی آنان را که کافر شدند جمع شده، مکنی بر ایشان پشتهایتان.

؛ و هر که دهد ایشان را آن روز پشتش [مگر ساز کننده] «٣» کارزار را، یا باز شونده با گروهی باز آید به خشمی از خدای، و جای او دوزخ بود و بد جایی «٤» آن.

نکستی شما ایشان «٥» و لکن خدای بکشت ایشان را و نه انداختی تو «٦» چون انداختی و لکن خدای انداخت تا بیازماید مؤمنان را از وی آزمایش نیکو که خدای شنواست و دانا.

آن برای آن است که خدای ضعیف کننده کید کافران است.

؛ اگر فتح می‌خواستی، آمد به شما فتح و اگر باز استی «٧» وی بهتر بود [شما را] «٨» و اگر باز آبی «٩» ما باز آییم و غنا نکنند از شما گروه شما چیزی و اگر چه بسیار بود و خدای با «١٠» مؤمنان است.

(۸-۳-۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن+ است.

(۵). همه نسخه بدلها+ را.

(۶). لب+ سنگریزه در روی ایشان.

(۷). آو، بم، آن: ایستی / ایستید.

(۹). اساس: باز آی.

(۱۰). آو، بم: وا/ با.

ص: ۸۰

ای آنان که بگرویدند، طاعت داری خدای را و رسول را و برمگردی از وی و شما می شنوی.

و مباحی چنان که آنان که گفتند شنیدیم و ایشان نشنوند.

بترین جانوران بنزدیک خدای، کراناند، گنگاناند آنان که ندانند.

و اگر دانستی خدای در ایشان خیری بشنوانیدی ایشان را و اگر شنوانیدی [ایشان را] «۱» برگردیدندی «۲» و ایشان برگشته بودند.

[۲۵-ر]

ای آنان که گرویدی، اجابت کنی خدای را و رسول را [چون بخواند شما را] «۳» برای آنچه زنده گرداند شما را و بدانید که خدای تعالی جدایی افگند «۴» میان مرد و دل او، و آن که سوی او گرد کنند «۵» شما را.

؛ و بترسید و پرهیزید از فتنه‌ای که نرسد آنان را که ستم کردند از شما خاصه، و بدانید که خدای سخت عقوبت است.

؛ و یاد کنید چون شما اندک بودید ضعیف و سست شمرده در زمین می ترسیدید که برابند «۶» شما را مردمان پس جای داد شما را و نیرومند گردانید شما را به نصرت و یاری خویش و روزی کرد شما را از پاکبها «۷» تا مگر شما شکر گزارید.

ای

(۳-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). آو، بم، آن: پشت ور کردندی.

(۴). لب: حجاب می شود.

(۵). آو، بم: به او جمع کند.

(۶). آو، بم: برانند.

(۷). آو، بم، مج: خوشیها.

ص: ۸۱

آنان که بگرویدی، خیانت مکنید خدای [را و رسول را] «۱» و خیانت مکنید امانتهای شما را، و شما می دانید.

و بدانید که خواسته های «۲» شما و فرزندان شما فتنه است و بدرستی که خدای بنزدیک اوست مزد «۳» بزرگ.

؛ ای آنان که بگرویده ای اگر پرهیزید از خدای، کند شما را حجّتی و پوشاند از شما بدیهای شما و بیامزد شما را و خدای خداوند فضل و افزونی بزرگ است.

؛ و یاد کن ای محمد چون می سگالیدند «۴» تو را از آنان که کافر شدند تا باز دارند تو را یاد بکشند تو را یا بیرون کنند تو را و می سگالیدند «۵» ایشان و می سگالید «۶» خدای تعالی و خدای تعالی بهترین سگالندگان «۷» است.

[۲۶-ر]

؛ و چون برخوانند بر ایشان آیتهای ما، گویند بدرستی که بشنیدیم اگر خواهیم ما هر آینه بگوییم ما مانند این نیست این مگر افسانه های [پیشینیان] «۸».

؛ و چون گفتند بار خدای اگر هست این راست و حق از نزدیک تو، فرو باران «۹» بر ما «۱۰» سنگها از آسمان یا بیاور به ما عذابی دردناک.

و نه

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: خواستهاء.

(۳). لب، میج: مزدی.

(۴). بم، میج، آن: مکر کردند؛ آو: مکر کنند.

(۵). آو، بم، میج، آن: مکر می‌کنند؛ آج: فریب می‌نمایند.

(۶). آو، بم، آن: مکر می‌کند؛ آج: فریب می‌دهد.

(۷). آو، بم، میج، آن: مکر کنندگان؛ آج، لب: جزا دهندگان مکر.

(۸). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد؛ بم، میج: پیشینگان.

(۹). آو، بم، میج، لب: بیاران.

(۱۰). آو، بم: ورما/ برما.

ص: ۸۲

باشد خدای که عذاب کند ایشان را و تو یا محمد در میان ایشان باشی، و نه باشد «۱» خدای سبحانه و تعالی عذاب کننده ایشان، و ایشان آمرزش می‌خواهند.

؛ و چُبُود «۲» ایشان [را] «۳» که عذاب نکند ایشان را خدای تعالی و ایشان می‌بگردانند و می‌بگردند از مزکت «۴» حرام «۵» و نبودند و نیستند دوستان او، نباشد دوستان او مگر پرهیزکاران و لکن بیشتر ایشان ندانند.

[و نبود] «۶» نماز ایشان نزدیک خانه مگر صغیر و دست بر هم زدن، بچشی عذاب به آنچه کافر شدی.

قوله [تعالی] «۷»: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ - الآية - . حق تعالی در این آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت ایشان را: ای گروهیدگان و باوردارندگان من و رسولان من! چون بینی کافران را که به یک بار «۸» به سر شما فرود آیند، نگر تا پشت بر نکنی و به هزیمت نروی. و الزَّحَفُ، الزَّحْمَةُ، و قوله: زحفا، ای مجتمعین متزاحفین «۹». و اصل او تدانی و تقارب باشد، قال الاعشى:

و زحف، مصدر است، برای این تشبیه و جمع نکرد او را، و نصب او محتمل است دو وجه را؛ یکی: مصدر علی تقدیر زاحفین زحفا، و دوم: مصدری در موضع حال ای متزاحمین. **فَلَا تُؤَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ؛** پشتهای خود را به ایشان مدهی، و معنی آن که [به] «۱۳» هزیمت مروی. لفظ دبر برای استقباح حال گفت تا باشد که ایشان استنکاف کنند از آن که بگریزند و همه مبالات نکردند.

(۱). آو، بم، مج، آن: نکند؛ آج: نسزد.

(۲). آج، لب: چیست؛ آو، بم، آن: نباید؛ مج: نباشد.

(۳-۶-۷-۱۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: مسجد.

(۵). همه نسخه بدلها: مکه.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: یکبارگی.

(۹). آو، بم، آن: مزاحفین؛ آج: مزاحمین به هزیمت.

(۱۰). اساس: ان؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۱). اساس: عوم السَّقین؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۲). اساس: تحذف؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

ص: ۸۳

آنکه گفت: **وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ؛** و هر که پشت به ایشان دهد بهزیمت جز که به کاری از کارهای کارزار، بر جای خود رها کند تا سازی و آلتی و سلاحی و عدتی به دست آرد. **أَوْ مُنَحِيْرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ؛** یا خواهد تا نزد جماعتی رود که ایشان به او محتاجتر باشند هر که بیرون از این دو وجه صف کارزار رها کند و پشت بر دشمن کند، **فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ؛** به خشم

خدای تعالی باز آید و مستحقّ خشم خدای شود و جای او دوزخ باشد و آن بد جای است. و اصل زحف، تقارب باشد،
یقال:

زحف للعدوّ اذا تقارب منه، و منه الزّحف فی الشّعر تقارب الحروف علی وجه ینخرج من الطّبع. و امّا «تولیه»، جعل چیزی باشد بحیث یلی غیره، و او متعدّی باشد به دو مفعول، یقال: ولّاه کذا و ولّاه قفاه و ولّاه البلد و غیره. و یومئذ، هم اعرابش روا باشد هم بنایش، امّا اعراب و علّت او برای آن که او اسمی است متمکّن بر تقدیر اضافت، و نصب او بر ظرف باشد؛ و امّا بنا، برای آن که دو اسم است مرکّب، کخمسة عشر و معدیکرب و بعلیک. و «متحرّف»، و منحرف؛ زایل باشد از جهت استواء و حرف الشّیء حدّه. و الحرفه، الصّنعَة لِأنّه ینحرف الیها. و الحرفه؛ الحرمان لانحراف الرّزق عنه، و قد حورف الرّجل اذا حرم فهو محارف «۱»، و منه حروف الهجاء لِأنّها اطراف الکلمة، و حرف الجبل، جانبه، و حرف السّیف؛ حدّه، و الحرف البعیر الضّامر تشبیها بحرف الهجاء، و الحرف «۲» البعیر الصّلب، تشبیها بحرف الجبل. و «تحیّز»، طلب چیزی باشد تا در او متمکّن نشود، و انحاز الیه اذا انضمّ الیه، و حاز الشّیء اذا جمعه، و الحیّز، المكان الّذی فیهِ الجواهر. و «فتة»، جماعتی باشند از مردمان منقطع از دیگران. و گفتند: اشتقاق او من «فاء» اذا رجع باشد، و گفته‌اند: من فأوت رأسه بالسّیف اذا قطعته.

علما خلاف کردند در حکم آیت که خاصّ است به روز بدر، یا عامّ در جمیع مواضع؛ ابو سعید خدری گفت و حسن بصری و قتاده و ضحاک: این آیت مخصوص است و این حکم به روز بدر، برای آن که در زمین، مسلمانان همان بودند که با پیغامبر حاضر بودند، اگر کسی از آن جا بگریختی او را جای نبودی جز که با مشرکان گریختی، اگر امروز برود هم با جماعت مسلمانان شود این حکم در حق او ثابت نباشد. یزید بن ابی حبیب گفت: این حکم روز بدر بود امّا روز احد چون

(۱). آج، بم: محارم.

(۲). اساس: الحرب؛ به قیاس با نسخه او، تصحیح شد.

ص: ۸۴

بگریختند خدای تعالی عذر خواست [۲۷- ر] برای ایشان، گفت: **إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ** «۱»... و عطا گفت، آیت منسوخ است بقوله: **الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا** «۲»...، و کلبی گفت: هر که را در کارزار بکشند اگر مقبل باشد و اگر مدبر، شهید است. و درست آن است که فرار از زحف معصیتی کبیره است، و این قول عبد الله عباس است، و او گفت: اعظم الكبائر الشّرك بالله ثمّ الفرار من الزّحف؛ و این قول صادق و باقر است - علیهما السّلام - و دلیل بر این عموم آیت است. و الفاظ عموم را در قرآن واجب بود حمل کردن بر عموم الا که دلیلی باشد مخصّص [که آن را تخصیص کنند و آن جا لفظ عموم است و دلیل مخصّص] «۳» نیست و آن آیت که در روز احد آورد، حجّت ماست برای آن که گفت: **عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ** «۴»...، و عفو از گناه باشد، اگر فرار از زحف گناه نبودی عفو نبایستی از خدای. و امّا قول «۵» عطا که گفت منسوخ است، اگر تخصیص به دلیل محتاج باشد نسخ اولیتر، و لا دلیل علی نسخه. دگر آن که: جمع از میان هر دو آیت ممکن است از کجا دعوی نسخ توان کردن در آیت، و آن خلاف قول جمله علماست. و قوله: **فَقَدْ بَاءَ**، ای رجع، و باء

بكذا اقرّبه، و البواء، الكفو في الدّم، و قوله: **مُتَحَرِّفًا، أَوْ مُتَحَيِّرًا**، نصب ایشان بر حال باشد و روا بود که بر استثنا بود، کانه قال: **أَلَّا رَجُلًا مُتَحَرِّفًا أَوْ مُتَحَيِّرًا**، آنکه صفت موصوفی محذوف باشد و هر دو وجه محتمل است.

قوله: **فَلَمْ يَتَّقُوا اللَّهَ قَتَلَهُمْ،** ابن [عامر و] «**٦**» کسائی و حمزه «**٧**» و خلف خواندند: و لكنّ الله، به تخفیف «نون» و رفع «الله»، برای آن که حرف «ان» و «ان» و «كأن» و «لكن»، این هر چهار را چون تخفیف کنند «**٨**» عملشان باطل شود.

حق تعالی در این آیت باز نمود بر سبیل مبالغت که آنچه رفت روز بدر نه به قوّت و

(٤-١). سوره آل عمران (٣) آیه ١٥٥.

(٢). سوره انفال (٨) آیه ٦٦.

(٦-٣). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(٥). آو، آج، بم، لب، آن+ آن کس که گفت- عطا و جز او- که آیت منسوخ است.

(٧). اساس+ و کسائی؛ به قیاس دیگر نسخه بدلها زاید می نماید، لذا از متن حذف گردید.

(٨). اساس: کند؛ به قیاس آو و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ٨٥

عزّت و منعت تو بود، بل به فضل و رحمت و تقویت و تأیید و نصرت من بود و تسبیب من [آن را] «**١**» از مدد فریشتگان، تا مبالغت به حدّی رسانید که از او نفی کرد و با خود حوالت کرد، چنان که یکی از ما چون کسی را به دست یا به حجّت نصرت کند، گوید: خصم را نه تو غلبه کردی، بل من غلبه کردم او را. و این ظاهر و شایع است در استعمال که فعل از متولّی فعل نفی کند و به مسبّب اضافه کند علی سبیل المبالغة فی التّوسّع، چنان که یکی از ما گوید: این کار در قدرت قوّت تو نبود، و اگر نه عنایت من بودی و یاری و نصرت من تو را این کار برنیامدی. و باشد که او در آن کار کلمتی گفته باشد بیان این قول شاعر که گفت:

إذا ردّ عافی القدر من يستعيرها

و العافی؛ بقیة المرق فی القدر، و یقال: له العفوة و العفاوة، حواله ردّ با بقیة مرق کرد، و بر حقیقت آن فعل صاحب قدر باشد [و لکن] «۲» چون سبب ردّ او بود اضافه با او کرد. و قوله: **وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ، مَفْسَرَانِ** خلاف کردند در این «رمی» که چی بود و کی بود؟ بعضی گفتند: چون رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به بدر آمد، گفت:

هذه «۳» مصارع القوم ان شاء الله،

گفت: این فتادنگاههای قوم است - ان شاء الله. چون برآمدند، گفت:

هذه قریش تجرّ بخيلائها و فخرها يكذبون رسولك اللهمّ انى اسألك ما وعدتني،

گفت: این قریش اند که جامه به کبر و فخر می‌کشند و رسول تو را به دروغ می‌دارند، بار خدایا! من از تو می‌خواهم آنچه مرا وعده دادی. جبریل آمد و گفت: قبضه‌ای خاک بردار «۴» و در روی ایشان انداز. چون صفها راست کردند، رسول - علیه السلام - امیر المؤمنین علی را گفت: پاره‌ای خاک مرا ده. امیر المؤمنین - علیه السلام - دست کرد «۵» و کفی خاک و سنگ ریزه به رسول داد، رسول - علیه السلام - در روی ایشان انداخت و گفت: شاهدت الوجوه، زشت باد این رویها، هیچ مشرک نماند و آلا خدای تعالی از آن خاک و سنگ ریزه پاره‌ای به چشم او رسانید و به دهن و بینی اش. آنگه مؤمنان روی فرو نهادند «۶» و ایشان را کشتن و اسیرکردن گرفتند. آن سبب هزیمت قوم بود.

(۲-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: هو؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: برگیر.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فراز کرد.

(۶). آو، بم، آج: در ایشان.

ص: ۸۶

حکیم بن حزام گفت: چون روز بدر بود، ما از آسمان آوازی شنیدیم که پنداشتیم که آواز سنگ ریزه است [۲۷-پ] که در تشتی «۱» اندازند، و رسول - علیه السلام - آن قبضه خاک در روی ما انداخت و ما هزیمت شدیم. قتاده و انس و ابن زید گفتند، ما را چنین روایت کردند که: رسول - علیه السلام - روز بدر سه کف ریگ برگرفت و یکی در میمنه قریش انداخت و یکی در میسر و یکی در قلب، و گفت: شاهدت الوجوه؛ زشت باد این رویها، [و] «۲» «۳» مشرکان [به] «۳» هزیمت رفتند.

سعید بن المسيّب گفت: این آیت در قتل ابی بن خلف الجمحی آمد، و آن، آن بود که: او روزی استخوانی پوسیده پیش رسول آورد و به دست خرد کرد آن را، و گفت:

تو می‌گویی که، خدای این را زنده خواهد کرد! و ذلک قوله: وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ «۴». چون روز بدر بود او را به اسیری بگرفتند: او فدا «۵» کرد و خویشتن باز خرید. چون بخواست رفتن، گفت: یا محمد! اسپ دارم که هر روز «۶» فرقی گاورس می‌دهم او را به علف، تو را بر آن اسپ خواهم کشتن. رسول - علیه السلام - گفت: بل من تو را بکشم - ان شاء الله. چون روز احد بود، ابی خلف در آمد «۷» بر آن اسپ، می‌تاخت تا بنزدیک رسول رسید. جماعتی مسلمانان پیش او رفتند تا بکشند او را، رسول - علیه السلام - گفت: رها کنی. ایشان دور شدند. رسول - علیه السلام - حربه‌ای به دست داشت بینداخت بر پهلویش زد چند استخوان پهلویش بشکست. او را از آن جا برگرفتند و می‌گفتند: باکی نیست، این زخم کارگر نیامده است، گفت: با من می‌گویی! به خدای که طعنه‌ای زد مرا محمد که اگر بیخشند بر اهل زمین همه را هلاک کند، و من از این جا نبرم، نشنیدی که روز بدر گفت: من تو را بکشم - ان شاء الله - و او دروغ نگوید. او را بر دست گرفتند و می‌بردند، بر دست مردان بمرد، هم آن جا بر راه دفنش کردند، این آیت آمد.

صفوان بن عمرو گفت: از عبد العزیز بن جبیر که: رسول - صلی الله علیه و آله - روز خیبر کمانی بخواست، کمانی دراز پیش او بردند، نپسندید، کمانی دیگر بیاوردند، رسول - علیه السلام - تیری در کمان نهاد و بینداخت به جانب حصن خیبر. تیر بیامد تا

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: طشتی.

(۲-۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۷۸.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: فدیة.

(۶). مل + ارتوعی علف.

(۷). آج، لب: برآمد.

ص: ۸۷

بر کنانه بن ابی الحقیق آمد و او بر بستر خفته بود و او را بکشت، خدای تعالی این آیت فرستاد: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. پس حق تعالی اضافت این فعل با خود کرد از آن جا که توفیق و تسدید «۱» و تسبیب و تأیید از او بود، چنان که

مثال گفته شد. بعضی دگر گفتند: برای آن گفت تا ایشان اعجاب نکنند و عجب نیارند و نگویند این ما کردیم و دهن به فخر پر کنند «۲».

مجاهد گفت: سبب آن بود که، جماعتی [صحابه] «۳» در جماعتی کشتگان خلاف کردند؛ این گفت: من کشتم و آن گفت: من کشتم، خدای تعالی این آیت فرستاد: **فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ**. حسین بن الفضل گفت: آنچه شما کردی جراحت بود، اماتت و قبض روح از من بود، و این قول معتمد نباشد. **وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ؛** نه تو انداختی آنچه انداختی و لکن خدای انداخت، یعنی آن اجزای خاک و سنگ ریزه نه تو رسانیده‌ای به چشمهای ایشان، خدای برسانید؛ و آن تیر که به خیبر انداختی، خدای برسانید، و این بر وجه معجز باشد «۴».

محمد بن اسحاق گفت: آن کسر و هزم ایشان نه به انداختی تو بود، بل به آن بود که خدای ترس تو در دل ایشان افکند.

ابو عبیده گفت: «رمی»، کنایت باشد از نصرت و خذلان، و عرب گوید:

رمی «۵» **اللَّهُ لَكَ،** ای نصرک، و رماک الله، ای خذلک. **وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا؛** و تا امتحان کند مؤمنان را به آن امتحان و ابتلائی نکو. و گفته‌اند: تا نعمت کند به آن بر مؤمنان نعمتی نیکو به نصرت و غنیمت و اجر و مثبت.

محمد بن اسحاق گفت: معنی آن است تا مؤمنان بدانند که خدای چه نعمت کرد با ایشان در فتح و ظفر و مثل آن حال که ایشان اندک بودند و دشمن بسیار تا شکر این نعمت بگزارند «۶». **وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ،** ای سمیع لأقوالهم، علیم باحوالهم، و قیل: سمیع لاسرارهم، علیم باضمارهم.

ذَلِكُمْ؛ آن، اشارت است [۲۸-] به آن که رفت از قتل و اسر. و او در محل رفع

(۱). آو، آج، بم، مل، آن: تشدید.

(۲). آج، بم، مج، لب، آن: برکنند.

(۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: رسانید.

(۵). اساس: رضی؛ به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). اساس: بگذارد؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

است علی قول الزَّجَّاج به خبر مبتدای محذوف، التَّقْدِير: الامر ذلکم؛ کار آن بود که شما دیدی. **وَ أَنْ اللَّهَ**، در او دو قول گفتند: زَجَّاج گفت: محلّ او رفع است به خبر مبتدای محذوف، و التَّقْدِير: و الامر انّ الله، و دیگران گفتند: محلّ او نصب است به اضمار فعلی مقدّر، و التَّقْدِير: و اعلموا انّ الله، **مُوْهِنٌ** [ابن عامر و حمزه و کسائی و ابو بکر و حفص عن عاصم خواندند: «موهن»] «**۱**»، به تخفیف و به تنوین و نصب «کید»، من الایهان، یقال: اوهنه یوهنه ایهانا. و ابو عمرو و ابن کثیر و نافع خواندند: موهن، مشدّد منوّن من التّوهین به نصب «کید». و حفص عن عاصم خواند به تخفیف و اضافت و جرّ «کید»: **مُوْهِنٌ کَیْدِ الْکَافِرِیْنَ**، یقال: و هن الشّیء یهن وهنا، و هو واهن، و اوهنته و وهنته ایهانا و توهینا، بر قیاس افعال لازم و متعدّی که چون تعدیه خواهی تا کنی به همزه کنی یا به تضعیف عین. و حقّ تعالی گفت: این برای آن است تا بدانی که خدای تعالی آنچه کرد به آن «**۲**» کرد تا کید و مکر کافران ضعیف کند.

آنکه گفت: **إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ**؛ اگر طلب فتح می کنی، فتح آمد شما را. خلاف کردند مفسّران در آن که خطاب با کی است و سبب نزول آیت چه بود؛ بعضی گفتند: سبب آن بود که ابو جهل گفت روز بدر: **اللّهُمَّ اَیْنَا کَانَ الْفَجْرُ و اقطع للرحم و اتانا بما لا نعرف فاجبهه الغداة**. بار خدایا! هر که از ما فاجتر است و قاطعتر است رحم را و چیزی آورده است [به ما] «**۳**» که ما نمی شناسیم او را باز زن فردا، خدای تعالی این آیت فرستاد و دعای ایشان بر ایشان بنشیند «**۴**»: و ابو جهل را دو مرد زدند: نام ایشان عوف و معوّذ «**۵**» - ابناء عفراء، دو برادر بودند - و عبد الله مسعودش تمام بکشت «**۶**». سدّی و کلبی گفتند: مشرکان چون از مکّه بیرون می آمدند به خانه کعبه آمدند و به آستار «**۷**» کعبه در آویختند، و گفتند: **اللّهُمَّ انصر اعلى الجندين و اهدی الفئتين و اکرم الحزبين و افضل الدینين**؛ بار خدایا! نصرت کن از این دو لشکر آن را که بلندتر است و از این دو گروه آن را که راه یافته تر است و از این دو جماعت آن را که گرامیتر است و از این دو دین آن را که فاضلتر است. خدای تعالی رسول را نصرت کرد بر ایشان و این آیت فرستاد.

(۳-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، مل، لب، آن: برای آن.

(۴). همه نسخه بدلها: بشنید.

(۵). مل، میج، لب: معوذ؛ آو، آج، بم، آن: مسعود.

(۶). آو، آج، بم: تمام کرد.

(۷). آو، بم، مل، آن: آستان.

عکرمه گفت، گفتند: بار خدایا! ما نمی‌دانیم که این دین که محمد آورده است چه دین است؟ بار خدایا! میان ما و محمد حاکم تو باش و حکم بکن میان ما بحق. فتح، در آیت به معنی حکم است، و الفتح، الحاکم. ابی بن کعب و عطا الخراسانی «۱» گفتند: این خطاب با اصحاب رسول است، خدای تعالی ایشان را گفت بر سبیل منت که: اگر فتح می‌خواستی، فتح آمد شما را از خدای. خباب بن الأرت گفت، ما پیغامبر را گفتیم: یا رسول الله! برای ما از خدای فتح نخواهی؟ روی رسول سرخ شد و گفت: آنان که پیش شما «۲» بودند ایشان را انواع عذاب کردند و به دستره «۳» به دو نیمه کردند و از دین خود برنگشتند «۴» و اعضای ایشان مفصل «۵» می‌کردند و ایشان از دین خود برنگشتند. آنگه چنان شد که سواری از صنعا «۶» به حضرموت آمدی آن کس نترسیدی مگر از خدای، و گوسپند از گرگ نترسیدی، شما را تعجیل است به فتح و نصرت، خدای تعالی این آیت فرستاد. آنگه از خطاب مؤمنان عدول کرد به خطاب کافران، و گفت: **وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ؛** اگر باز ایستید از این کفر «۷» و تعدی، شما را به باشد، يقال: نهیته فانتهی، افتعال مطاوع فعل باشد قیاسی مطرد.

وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ؛ و اگر شما با حرب محمد آید، ما با سر فتح و نصرت او شویم.

وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئْتِكُمْ شَيْئاً؛ و گروه و جمع شما، از شما اغنایی «۸» نکرد و اگر چه بسیار بودند. **وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ؛** نافع و ابن عامر و حفص خواندند: و ان الله؛ به فتح «الف» و علت آن باشد که گفتند: حرف جرّ مقدر است این جا و محذوف، و التقدير: و لأن الله مع المؤمنين. و باقی قرآء خواندند: و ان الله، به کسر «الف» بر ابتدا؛ و خدای - جلّ جلاله - به نصرت با مؤمنان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ آنگه حق [۲۸-پ] تعالی خطاب کرد با مؤمنان، گفت: ای گروه‌یادگان و ایمان آوردگان! طاعت دارید خدای را و پیغامبر را و امتثال فرمان ایشان کنید. **وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ؛** و از او بر مگردید، **وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ؛** و شما

(۱). خورآسانی / خراسانی.

(۲). پیش شما / پیش از شما.

(۳). آج، لب: دست اره؛ آن: استره.

(۴). آو، بم، آن: بنگشتند.

(۵). لب: منفصل.

(۶). لب: صنعان.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: کفران.

(۸). همه نسخه بدلها: غنا.

ص: ۹۰

دعوت او می‌شنوید و کلام خدای می‌شنوید، «واو» «۱» اول عطف است و دوم حال.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؛ و چنان «۲» ماباشید که آنان که گفتند ما می‌شنویم و نمی‌شنیدند، یعنی به شنیدن منتفع نبودند؛ بمنزلت آنان بودند که نشنوند «۳» و «واو» هم حال راست. ابو علی گفت: مراد به نفی سمع، نفی قبول است. بعضی گفتند: مراد منافقان‌اند، و این قول محمد بن اسحاق است. حسن بصری گفت: مشرکانند، بعضی دگر گفتند: اهل کتاب‌اند - جهودان و ترسایان.

قوله: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ، گفت: بترین جانوران، و کلّ ما دبّ علی الارض فهو دابة، و الدّیب؛ نرم رفتن باشد. این جا کنایت است از جمله جانوران. گفت:

بترین جانوران بنزدیک خدای کرّان [و] «۴» گنگان باشند که عقل را کار نیندند و اندیشه نکنند. و مراد به کرّ و گنگ، آنان‌اند که حق نشنوند و نگویند، نه آنان که ایشان را آفتی و خللی باشد در گوش و زبان، چنان که گفت: صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ فَهَمُّ لَا يَرْجَعُونَ «۵». و کلام در این معنی به استقصار رفته است.

آنکه گفت: وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ؛ و اگر خدای در ایشان خیری دانستی، بشنوانیدی ایشان را، یعنی اگر خدای از ایشان اختیار ایمان خیر و طاعت شناختی با ایشان لطف کردی تا بشنیدندی و کار بستندی؛ و لکن از ایشان اختیار ایشان و اصرار ایشان بر کفران می‌داند که اگر ایشان را بشنواند نشنوند، و لکن از او برگردند و اعراض کنند و کار نیندند. ابن جریح و ابن زید «۶» گفتند:

لاسمعهم الحجج و المواعظ «۷». و ابو علی گفت: سبب نزول آیت آن بود، که ایشان گفتند: ما تو را آنکه باور داریم که جماعتی من «۸» قصی بن کلاب که سالهاست تا بمرده‌اند ایشان را زنده کنی تا با ما سخن گویند و ما سخن ایشان را بشنویم، خدای تعالی آیت فرستاد که: وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ؛ که اگر خدای در ایشان دانستی، یعنی از ایشان ایمان شناختی، لاسمعهم کلام الموتی؛ کلام آن مردگان بشنوانیدی ایشان را، و اگر نیز بشنواند اعراض کنند و برگردند و عدول

(۶-۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آیت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چون آنان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آن بودند که نشنوند.

(۴). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۸.

(۷). آج: الموعظة.

(۸). او، آج، بم، لب، آن: از.

ص: ۹۱

نمایند. حسن گفت این اخبار است از علم او، چنان که گفت: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ «۱» ...، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آن کس که گفت: شاید که در او مقدور «۲» لطفی باشد که خدای تعالی اگر با کافر، آن بکند «۳» ایمان آرد «۴»؛ و بس بنکند، چه اگر چنین بودی مؤدّی بودی با نقض غرضش - تعالی علواً کبیرا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ - الایه، خدای تعالی در این آیت خطاب با مؤمنان کرد و گفت: ای گرویدگان! اجابت کنید خدای و پیغامبر را. و استجابت و اجابت یکی باشد، و آن طلب موافقت داعی باشد در آنچه با آن دعوت کند. و فرق میان امر و دعوت آن است که، رتبت در امر معتبر است و در دعوت معتبر نیست، إِذَا دَعَاكُمْ؛ چون شما را دعوت کند یعنی رسول - علیه السّلام - با کاری که شما را زنده کند.

مفسّران خلاف کردند؛ سدّی گفت: لِمَا يُحْيِيكُمْ، ای للإیمان؛ چون شما را با ایمان دعوت کند. آنکه ایمان را حیات خواندن از دو وجه نیکو باشد؛ یکی آن که، کافر را مرده خوانده فی قوله: إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى «۵» ...، و دگر آن که: ایمان، سبب حیات ابد باشد، فی قوله: وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً «۶» ...، مجاهد گفت: یعنی بالحق «۷»، چون شما را با حق دعوت کند. و حق را به حیات تشبیه کرد از آن که مفضی باشد با حیات. قتاده گفت: مراد قرآن است که در او حیات است و نجات است و عصمت است. محمّد بن اسحاق گفت: مراد جهاد است، برای آن که جهاد سبب حیات است، من قوله تعالی: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ [۲۹- ر] عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ. فَرِحِينَ «۸» ...، و مراد به استجابت در آیت، طاعت است.

ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السّلام - بگذشت به ابی کعب - و او در نماز بود - او را آواز داد و گفت: یا ابی! تعال. ابی نماز تخفیف کرد و پیش رسول شد، رسول - علیه السّلام - گفت: یا ابی! چرا جواب ندادی مرا چون تو را بخواندم؟ الم

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۲۸.

(۲). او: مقدّمه.

(۳). مل، مج: کافر بکنند.

(۴). آب، آج، بم، لب، آن: آرند.

(۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۰.

(۶). سوره نمل (۱۶) آیه ۹۷.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: للحق.

(۸). سوره آل عمران (۳) ۱۶۹ و ۱۷۰.

ص: ۹۲

تسمع الله تعالى يقول: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ، گفت: ندانستم یا رسول الله! لا جرم از این پس هر گه که مرا بخوانی اجابت کنم تو را، و اگر چه در نماز باشم. آنکه گفت: خواهی که خبر دهم تو را به سورتی که در توریت و انجیل و زبور و قرآن مثل آن سورت نفرستادند؟ گفت: بلی یا رسول الله! گفت: از مسجد بیرون نشوم تا تو را خبر ندهم. چون ساعتی برآمد، رسول برخاست تا بیرون شود. چون به در مسجد رسید، ابی گفت: یا رسول الله! آنچه مرا وعده دادی! گفت: آری در نماز چه خواندی؟ گفت: فاتحة الكتاب. گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که مثل این سورت در توریت و انجیل و زبور و قرآن نفرستادند، و آن سبع المثانی است، و خدای تعالی جز به من نداد «۱». **وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ،** و بدانید که خدای تعالی منع کند میان مرد و دلش. در او چند قول گفتند:

یکی آن که، معنی آن است که خدای منع کند میان مرد و دلش به مرگ یا به جنون و زوال عقل، پس منتفع نباشد به دل خود و به آن تدارک فایت نتواند کردن. و آیت بر وجه تحریص باشد، علی مبادرة التوبة قبل هذه الحالة؛ به توبه بشتابید پیش از آن که این حال پیدا شود.

و وجهی دیگر آن است که: منع کند به ازاله عقل، و عقل را قلب خواند؛ لما كان فيه. قال الله تعالى: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ** «۲» ...، و قال الشاعر:

و لكن بلا قلب الی این اذهب

و لی الف وجه قد عرفت مکانه

و این بر سبیل مبالغت باشد که آن را که دل نبود که محل عقل است، عقل چگونه بود! و این وجه قریب است به وجه اول برای آن که مورد او هم حت بر طاعت است و تدارک کار به توبه پیش زوال «۳» عقل.

سهام «۴» آن که: عبارت باشد این از آن که، به بندگان نزدیک است و عالم است به احوال ایشان چنان که گفت: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ «۵»، کانه قال:

انا الحائل بين المرء و قلبه و انا بينه و بين قلبه، بمعنى القرب، و معنى القرب؛ العلم.

(۱). لب: ندادی.

(۲). سوره ق (۵۰) آیه ۳۷.

(۳). پیش زوال / پیش از زوال.

(۴). آج، مل، لب: سیوم؛ آو، بم، آن: سیم.

(۵). سوره ق (۵۰) آیه ۱۶.

ص: ۹۳

وجه چهارم آن است که: قادر است که منع کند میان دل و افعال او از اعتقادات و ارادات و کراهات و آنچه افعال دل است، و معنی آیت آن بود که:

افعال جوارح شما تابع افعال قلوب است، و افعال قلوب اگر من خواهم حایل و مانع باشم میان آن و میان شما.

و وجه پنجم آن است که: گفتند مؤمنان هر وقتی اندیشه کردند در آن که دشمن بسیار است و ایشان را عدد اندک است خوفی در دل ایشان آمدی، خدای تعالی باز گفت که: منع کنم میان دل ایشان و میان «۱» خوف تا خایف نباشند و خوفشان به امن بدل کنم، و کافران را ظنّ ظفر و غلبه به ترس و بد دلی بدل کنم.

وجه ششم در او آن است که: من منع کنم میان بنده و دواعی او از آنچه او را دعوت کند با کفر و قبایح به امر و نهی و وعده و وعید، و خلافی نیست که تکلیف حایل است و مانع میان بنده و آنچه خواهد که کند از بسیاری فعلها و مکلف خدای است - جلّ جلاله - پس حایل او باشد میان دل بنده و دواعی قبایح، و این حیلولت منع و وعظ باشد نه حیلولت قهر و جبر، چنان که عبد الله بن قیس الرقیات گفت:

و سیاط علی اکف رجال تقلّب

حال دون الهوی و دون سری اللیل مصعب

و ما دانیم که این منع به تخویف و ترهیب است نه به الجاء.

وجه هفتم آن است که: خدای تعالی منع کند میان دل مؤمن و ارتداد و کفر به ادله و حجج و میان آن، حالا بعد حال از الطاف و آنچه او را بدان تقریب کند، و این وجه مخصوص باشد، بالدلیل دون القهر و بالكفر دون الایمان. و انما «۲» مجبّره را [۲۹- پ] در این آیت «۳» تمسّکی نیست، برای آن که در آیت آن است که، خدای تعالی حیولت کند میان بنده و دلش؛ نگفته میان بنده و ایمان، و اگر آیت را ظاهر [ی] «۴» بودی که اقتضای این کردی، واجب بودی عدول کردن از او به دلیل، فکیف و لا ظاهر لها یقتضی ما ظنّوه، چه از حکیم نیکو نبود که منع کند میان بنده و آنچه او را فرموده باشند و او را تکلیف کرده که این قبیح بود و قبیح بر او روان نیست.

وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ و شما را با او حشر و جمع کنند. «ها»، ضمیر شأن و کار

(۱). همه نسخه بدلهای: آن.

(۲). همه نسخه بدلهای: اما.

(۳). مل + دلیل و.

(۴). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

ص: ۹۴

است، و التّقدیر: انّ الشّان و الامر انکم «۱» تحشرون الیه.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً، اصل فتنه اختبار و امتحان باشد و آزمایش، و آن بلیت را که باطن آدمی بدان پیدا شود آن را فتنه خوانند [و خصلتی و حالتی که پدید آید که مردمان بر یکدیگر ظلم کنند، آن را فتنه خوانند] «۲».

و در آن که مراد به فتنه چیست در آیت، مفسران خلاف کردند: عبد الله عباس گفت: معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: بر منکر خاموش مباشید و اعضا «۳» مکنید و رضا مدهید «۴»، عذاب خدای که بیاید ظالم را از ناظالم تمیز نکند، و این قول بیشتر مفسران است که «فتنه» در آیت عذاب است، پس عذاب چون بیاید ظالمان را بر ظلم «۵» باشد، و آنان را که آن ظلم نکرده باشند بر ترک امر معروف و نهی منکر، و آنان را که نامکلف باشند از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان.

و تقدیر آیت آن است: و اتَّقُوا فِتْنَةً عَامَّةً غَيْرَ خَاصَّةٍ بِالظَّالِمِينَ.

قوله: لَا تُصِيبَنَّ، محتمل است دو وجه را: یکی، نفی «۶»؛ یکی، نهی غایب بر قول عامه مفسران. و عبد الله عباس گفت: نفی «۷» است و در جای صفت فتنه افتاده است. اگر گویند فعل مضارع را که جواب قسم نباشد و شرط نباشد به قرینه ما، نون

تأکید در او نشود، لا یقال: رأیت رجلا [لا] «۸» تفعلن کذا، انما یقال: و الله تفعلن «۹» کذا، گوئیم. اما فرأ و کسائی گفتند: کلام متضمن تحذیر است برای آن نون در آورد، کما قالوا: اتق الاسد لا یأکلنک، و در این وجه ضعفی هست برای آن که در این مثال که آورد فعل مضارع در جای جواب امر است نه در جای صفت، و جواب درست از او آن است که: کلام متضمن شرط و جزاست و تقدیر آن است که: و اتقوا فتنة لئن لم تتقوها تصیبکم ظالمین و غیر ظالمین؛ بپرهیزید از فتنه و بترسید از عذابی که چون بیاید [به ظالم و ناظالم و به خاص و عام برسد، یعنی از صفت او این باشد که چون بیاید]

(۱). آج، مل، مج، لب، آن + الیه تحشرون.

(۸-۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، آن: اصغا.

(۴). همه نسخه بدلها + که.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: از کردن ظلم.

(۶). اساس: نهی؛ به قیاس آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۷). اساس: نصب؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۹). اساس: تفعل، با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

ص: ۹۵

عام بود به همه کس برسد چون عذاب استیصال که امت سلف را بود بر آن تأویل که ذکر کردیم، فلما اوقعه موقع الشرط و الجزاء ادخل علیه نون التأکید. وجه دیگر آن است که: لا تصیب منهم نهی غایب است و در ظاهر نهی است فتنه را و در معنی مکلف را، چنان که یکی از ما گوید: لا ارینک «۱» هاهنا؛ نبینما «۲» تو را این جا، یعنی نباید تا این جا باشی که من تو را این جا بینم! و مثله قوله فی قصه سلیمان - علیه السلام: یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده «۳» ...، و ظاهر نهی متعلق است به سلیمان و در معنی به نمل، و بر این وجه این دو کلام باشد هر یکی مفید و مستقل: و اتقوا فتنة، کلامی باشد و، لا تصیب کلامی دیگر، یعنی و اتقوا فتنة مبهمه غیر موصوفه، و فایده تنکیر آن که: فتنه‌ای که آن را وصف نتوان کرد. آنکه گفت لا تصیب؛ نبادا که آن فتنه به ظالمان رسد خاص، و بر این قول، مغنی بر عکس معنی اول باشد، چه اول را معنی آن بود که: فتنه عامه تصیب الظالم و غیر الظالم، و بر این وجه آن که: تصیب الظالم خاصه دون من لیس بظالم، گفت: بترسید از فتنه عظیم و نبادا که آن فتنه به ظالمان رسد از جمله شما - فسبحان من تحیر فی نظم کلامه بدایة العقول و ان تعاطی القول فی تفسیره بکل سمین و غت اهل الفضل و اصحاب الفصول.

بدان که: موقع نون تأکید، اگر ثقیل باشد و اگر خفیف، جایی بود که کلامی بود متوقّع غیر واقع کالامر و النهی و جواب القسم و الشرط و الجزاء فی قولک: افعلنّ کذا و لا تفعلنّ کذا، و الله لافعلنّ کذا و امّا تفعلنّ کذا افعل و لئن تفعل کذا لافعلنّ بک کذا، جز آن است که شرط را تا «ما» در او نبود، نون تأکید در او نبرند، نحو قوله:

فَأِمَّا تَرِينَ ... «۴»؛ وَإِمَّا تَخَافَنَّ ... «۵»، وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ «۶» ...، [۳۰-ر] و این «ما» به جای «لام» است در جواب قسم، که تا به «لام» نباشد «۷» «نون» در او نیارند. و کسائی و فرّاء در جواب سؤال برای آن به تحذیر تعلّل کردند، که تحذیر انّما یکون عن امر متوقّع

(۱). آو، آج، بم، آن: رأیتک.

(۲). همه نسخه بدلها: نبینام.

(۳). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۸.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۶.

(۵). سوره انفال (۸) آیه ۵۸.

(۶). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۸.

(۷). اساس: باشد؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

ص: ۹۶

غیر واقع - و الله اعلم بمراده و «۱» کلامه.

حسن بصری گفت: آیت در صحابه رسول آمد - طلحه و زبیر و عمار - و گفت، زبیر این آیت می‌خواند و می‌گفت: ما سالها این آیت می‌خواندیم و ندانستیم که از اهل این آیت‌ایم «۲» تا بدیدیم خود آیت در حق ما بوده است. سدّی گفت: آیت در اهل بدر آمد آنان که ایشان مفتون «۳» شدند روز جمل، مراد هم طلحه و زبیر باشند. بر این قول عبد الله بن مسعود گفت: هیچ کس نیست از ما و الا مفتون است به فتنه‌ای، الا تری الی قوله: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ «۴»** ...، پس هر که از شما پناه با خدای دهد، باید تا از مضلّات فتن پناه با خدای دهد. حذیفه بن الیمان گفت از رسول - علیه السّلام «۵» - که او گفت: گروهی اصحابان من از پس من چیزهایی کنند «۶» که باشد که خدای بیامرزد ایشان را آن به صحبت من، و جماعتی بر آن کار کنند و بر آن بروند و به دوزخ شوند. و ابو هریره گفت که، رسول - علیه السّلام - گفت: قیامت برنخیزد تا فتنه‌ای پیدا نشود عمیاء مظلّمه؛ کور تاریک، که آن کس که در آن فتنه خفته باشد به از آن باشد که نشست، و آن که نشسته باشد به از

ایستاده باشد، و آن که ایستاده باشد به از رونده باشد، و آن که رونده باشد به از دونده باشد. یکی از جمله اصحاب، رسول را- علیه السّلام- گفت: یا رسول الله! اگر این فتنه مرا دریابد و من در تاختن باشم؟ گفت: تاختن مکن، با رفتن آی. گفت: اگر در رفتن باشم؟

گفت: بایست. گفت: اگر ایستاده باشم؟ گفت: بنشین. گفت: اگر نشسته باشم؟

گفت: دستها با خویشتن گیر و نگاه دار که بنده مظلوم باشی به از آن باشد که بنده ظالم باشی.

و حذیفة بن الیمان گفت: رسول- علیه السّلام- گفت: فتنه‌ای بیاید چو پاره‌های «۷» شب تاریک، در او هلاک شود هر شجاعی سخت و هر سواری نکیر و نیک‌تاز، و هر خطیبی فصیح. و رسول- علیه السّلام- گفت:

[انّ الفتنة تجيء فتنسف العباد نسفا]

(۱). همه نسخه بدلها: من.

(۲). مل: هستیم.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مج و لب: مقتول.

(۴). سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۵.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج+ شنیدم.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج، مل، لب: می گفتند.

(۷). اساس: پارها/ پاره‌ها، با ادغام دو حرف همجنس.

ص: ۹۷

فینجوا العالم منها بعلمه] «۱»»»

فتنه بیاید و بندگان خدای را نیست «۲» کند، عالم از آن به علم نجات یابد، وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ و بدانی که خدای سخت عقوبت است.

وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ؛ حق تعالی به این آیت خطاب کرد با مهاجر، گفت: یاد کنید چون شما در زمین مکه اندک عدد بودید و ضعیف قوت بودید در ابتدای اسلام، تَخَافُونَ؛ می ترسید «۳» از آن که مردمان در ربایند «۴» شما را، یعنی اهل یارس و روم، فَأَوَاكُمُ؛ شما را با مدینه برد، وَ اَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ؛ و دست شما قوی بکرد به نصرت و فتح که داد شما را روز بدر و مدد فریشتگان، وَ رَزَقَكُمْ؛ و روزی داد شما را از روزیهای حلال پاکیزه، و آن غنیمت است که شما را حلال کرد که پیش از شما حلال نبود امتان دیگر را، و این برای آن کرد تا شما شاکر نعمت او باشید. قتاده گفت: مراد جمله عرب است که پیش از آمدن رسول - علیه السلام - از همه جهان ذلیلتر بودند و به شکم گرسنه تر و به تن برهنه تر و به زندگانی شقی تر و به دیانت گمتر «۵» تر تا زنده بودند با شقاوت و شدت بودند و چون بمردند مستحق دوزخ بودند، موقوف بودند بر دو دشمن سخت: پارسیان و رومیان، خورده همه جهان بودند و در همه زمین ایشان را چیزی نبود که کسی را بر ایشان به آن حسد آمدی، و در همه زمین از ایشان ذلیلتر کسی نبود تا خدای تعالی رسول [را] «۶» بفرستاد و اسلام ظاهر کرد، بدو ممکن شدند و محترم و فراخ روزی و پادشاه و مسلط بر مردمان، بر چنین حال شکر باید کردن که این برای آن کرد تا شکر کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ؛ خدای تعالی، به این آیت خطاب کرد با مؤمنان و بگفت: ای گرویدگان! با خدای و پیغامبر خیانت مکنید. عطاء بن ابی رباح گفت از جابر بن عبد الله الانصاری که گفت: سبب نزول آیت آن بود [۳۰- پ] که، جبریل آمد و رسول را خبر داد که: ابو سفیان فلان جای فرود آمد با جماعتی مشرکان. و ساز بکنید و خبر پوشیده دارید و ناگاه به سر ایشان شوید. یکی از جمله منافقان نامه‌ای نوشت و خبر داد ابو سفیان را از آمدن مسلمانان، و گفت: بر حذر

(۳-۱). آج، می ترسیدی.

(۲). همه نسخه بدلها: پست.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: دریابند.

(۵-۶). آو: گمراه تر.

ص: ۹۸

باشید «۱» از محمد و اصحاب او! خدای - تعالی - این آیت فرستاد. سدی گفت: آیت در جماعتی آمد که ایشان سری بشنیدندی از رسول - علیه السلام - [افشا کردند] تا به مشرکان رسیدی. زهری و کلبی گفتند: آیت در ابو لبابه آمد و در هارون بن عبد المنذر الانصاری من بنی عوف بن مالک، و این آن گاه بود که «۲» «جهودان بنی قریظه را حصار می داد [رسول - علیه السلام -] بیست و یک روز. کس فرستادند و طلب صلح کردند بر آنچه بنو النضیر کرده بودند، و جای خود باز گذارند و به اذرع و اریحا شوند از زمین شام. رسول - علیه السلام - گفت: صلح نکنم الا بر آن که بر حکم سعد معاذ فرود آید. گفتند: نکنیم تا ابو لبابه را بر ما نفرستی «۴» تا با او مشورتی کنیم. رسول - علیه السلام - ابو لبابه را آن جا فرستاد و او را با ایشان مناصحتی بود برای آن که مال او و فرزندان او در دست ایشان بود. او را گفتند: چه گویی در «۵»

حدیث سعد معاذ و آن که ما را می‌فرمایند که بر حکم او فرود آیید؟ گفت: نباید، و اشارت کرد به دست فرا حلق و گفت: ذبح و کشتن باشد. ایشان گفتند: ما فرو نیاییم بر حکم او، خدای تعالی این آیت فرستاد که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ**. ابو لبابه گفت:

من هنوز آیت ناشنیده و قدم من از جای خود زایل نشده که من دانستم که من خیانت کرده‌ام با خدای و رسول، پشیمان شدم و فرود آمدم «۶». چون بیامدم، این آیت در باب من آمده بود.

راوی خبر گوید که: ابو لبابه بیامد و خویشتن در ستون مسجد بست و سوگند بخورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم، یا خدای توبه‌ام قبول کند. هفت شبان روز طعام و شراب نخورد تا بیوفتاد و ضعیف شد و بی‌هوش گشت، خدای تعالی توبه او پذیرفت. او را گفتند: خدای تعالی توبه تو پذیرفت، گفت: و الله که من خود را باز نگشایم جز که رسول مرا باز گشاید. رسول - علیه السلام - بیامد و او را باز گشود.

ابو لبابه گفت: تمام «۷» توبه من آن است که، از زمینی و سرایی که در او این گناه کردم بروم و از جمله مال خود بیرون آیم. رسول - علیه السلام - گفت: نه ثلثی از مال

(۱). همه نسخه بدلها: بجز مج، مل، آن: باش.

(۲-۳). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۴). مل، مج: فرستی.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + این.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + و بیامدم.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تمامی.

ص: ۹۹

به صدقه بده تا کفارت گناهت باشد، و این روایت کرده‌اند از باقر و صادق - علیهما السلام.

محمد بن اسحاق گفت: معنی آیت آن است که، اظهار حق مکنید «۱» رسول را تا به شما گمان نیک برد آنگه در سر مخالفت کنید او را، پس این قول خطاب با منافقان باشد. عبد الله عباس گفت: با خدای خیانت مکنید به ترک فرایض و با رسول به ترک سنن. قوله: **وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ**، در او دو قول گفتند؛ یکی آن که: «واو» عطف است و محلّ او جزم است علی النهی، و المعنی لا تخونوا، ایضا اماناتکم **وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**، «واو»، حال است؛ و نیز با امانات خود خیانت مکنی و شما دانی که آنچه

می‌کنی خیانت است. وجه دیگر آن است که: «واو» جمع است و محلّ او نصب است، و التّقدیر: و ان تخونوا اماناتکم، علی معنی مع ان تخونوا اماناتکم، با آن که خیانت کنی با امانات خود، و مثال او چنان باشد از کلام بر دو وجه که: لا تأکل السّمک و تشرب اللّبن، و تشرب اللّبن، در اوّل نهی باشد از هر دو، و در دوم نهی باشد عن الجمع منهما. قال الشّاعر فی الوجه الثّانی الذی هو الجمع بینهما:

لا تنه عن خلق و تأتی مثله
عار علیک اذا فعلت عظیم

ای، مع ان تأتی مثله.

عبد الله عباس گفت: مراد به امانات ایشان، هر چیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض خدای، چون: غسل جنابت و روزه و نماز و زکات. ابن زید گفت: معنی امانات، دیانات است این جا، و این خطاب با منافقان است که: در سرّمداری آنچه به علانیه خلاف آن گویی! قتاده گفت: مراد، دین خدای است [۳۱- ر]، یعنی این دین که از خدای به امانت‌داری نگاه‌داری تا با او سپاری که ادای امانت واجب بود. و خیانت در تعارف «۲» منع حقّی باشد که ادای آن واجب بود، و او ضدّ امانت باشد، و اصل او در لغت نقصان بود،

قال النّبی - علیه السّلام: اذّ الامانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک

؛ امانت با آن ده که تو را امین دارد و خیانت مکن با آن که با تو خیانت کند.

جبائی گفت: نهی است از خیانت در غنیمت. و امانت از امن باشد و آن حالتی بود

(۱). آن: می‌کنی.

(۲). اساس: تفاوت، به قیاس نسخه آج و اتّفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

ص: ۱۰۰

که با آن ایمن باشند از منع حق کردن از اداء. **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**، در او دو قول است؛ یکی آن که: تعلمونها امانة؛ و شما دانی که آن امانت است، و دوم آن که: شما دانی که عقاب آن چه باشد، بخلاف آنان که ندانند.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ، یعنی آن مالها و فرزندان که بنزدیک بنی قریظه است. گفت: بدانی که آن مالها و فرزندان فتنه و بلای شماسست، و بر این قول آیت مخصوص باشد به ابو لبابه و ممتنع نباشد که آیت در حقّ او آمده باشد و دیگران

داخل باشند در آن حکم و مراد به آن خطاب. و بیان کردیم که: «فتنه»، اصل او، اختبار و امتحان باشد. و مورد و معنی آیت آن است که: زنهار تا به مال و فرزندان مفتون نشوی که آن سبب فتنه شماسست! و در این منگری و آن یاد کنی که بنزدیک خدای تعالی مزدی عظیم هست و ثوابی جزیل، آن را که متابعت حق کند در این باب و مخالفت هوا.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، حق تعالی گفت، در این آیت: ای گرویدگان! اگر از خدای بترسی و از معاصی او اجتناب کنی و از خیانت دور باشی، **يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا**، خدای تعالی شما را [فرقانی] «۱» و مفارقتی کند. مجاهد گفت: مخرجاً فی الدنیا و الآخرة، ای مخلصاً؛ خدای شما را در دنیا و آخرت خلاص و رستگاری دهد. ابن زید و ابن اسحاق گفتند: هدایت دهد شما را در دلهایتان که به آن فرق کنی میان حق و باطل. سدی گفت: نجات و رستگاری دهد شما را. فرأء گفت:

فتحا و نصراً؛ شما را فتح و نصرت دهد، کتوله «۲»: یوم الفرقان، ای یوم بدر و هو یوم الفتح و الظفر. جبائی گفت: فرقی کند میان شما و دشمنان شما در ظاهر و در حکم به نصرت شما و خذلان ایشان به اعزاز شما و اذلال ایشان به ثواب شما و عقاب ایشان.

و «فرقان» مصدر باشد، کالسبحان و العفران و الرجحان. **وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**؛ و سیئات شما مکفر کند و آن تقوی و پرهیزکاری به کفارت گناهان شما کند، **وَ يَغْفِرُ لَكُمْ**؛ و بیامرزد شما را، و خدای تعالی خداوند فضل و نعمت عظیم است.

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ و یاد کن ای محمد چون مکر کردند به تو کافران. و المکر؛ الفتل الی جهة الشر فی خفیه؛ مکر کسی را با جهت شر پیختن

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: لقلوله.

ص: ۱۰۱

باشد در خفیه و پوشیدگی، من قولهم: امرأة ممكورة، ای مفتولة الخلق محکمه. تا باز دارند تو را یا بکشندت یا از شهر «۱» بیرون کنند. و عبد الله عباس و جماعتی مفسران گفتند که: چون انصاریان ایمان آوردند و با رسول - علیه السلام - بیعت کردند، قریش از آن بشکوهیدند «۲» و ترسیدند که کار رسول - علیه السلام - بلند شود «۳». مشایخ ایشان مجتمع شدند در سرای ندوه تا مشورتی کنند در کار او. و رؤسای ایشان آن روز عتبه بود و شیبه - پسران ربیع - و ابو جهل و ابو سفیان بود و طعیمه بن عدی و النضر بن الحارث و ابو البختری بن هشام و زمعة بن الاسود و حکیم بن حزام و نبیه و منبه - پسران حجاج - و امیه بن خلف چون، مجتمع شدند و بنشستند ابلیس - علیه اللعنه - پیامد بر صورت پیری. چون او را دیدند گفتند: تو کیستی؟ گفت: من مردی از اهل نجد، شنیدم که شما رای خواهید زدن در حق این محمد، خواستم تا من نیز حاضر باشم و

رای شما بشنوم و اگر صواب باشد از پیش ببریم و اگر خطا باشد من نیز رای زنم که شما از من نصیحت بینید و شنوید. گفتند: روا باشد.

ابو البختریّ گفت: رای من در او آن است که، او را بگیری و در خانه‌ای محبوس کنی و بند برنهی و در خانه برآری و سوراخی رها کنی که طعامی و شرابی به او می‌دهید، و او را آن جا رها کنید [۳۱- پ] تا بمردن چنان که با دگر شاعران کردند از زهیر و نابغه. ابلیس بانگ بر او زد و گفت: بد رای است این که دیدی، این با کسی توان کردن که او را اهلی و عسیرتی و عزّتی «۴» و منعتی نباشد، امّا محمّد که از بنی هاشم باشد و از قوم خود اتباع دارد و از برون اتباع دارد [اگر] «۵» او را یک دو روز محبوس کنید خویشان او بر شما بیرون آیند و مدد خواهند از انصاریان و با شما قتال کنند و او را بیرون آرند و رای شما باطل شود. از سر آن برفتند و گفتند: راست گفت این شیخ نجدی. هاشم بن عمرو من بنی عامر بن لویّ گفت: رای «۶» آن است که این مرد را بیارید و بر شتری نشانید و سر شتر در بیابان نهید «۷» و از میان خودش «۸» بیرون

(۱). همه نسخه بدلها: شهرت.

(۲). آو، بم: بشکوهیدن/ بشکوهیدند.

(۳). آو، آج، لب، آن: بلند شد.

(۴). آو، آج، بم: غوثی؛ آن: دعوتی.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + من.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: دهید.

(۸). خودش / خود او را.

ص: ۱۰۲

کنید تا برود و از وی گفتاگوی «۱» او برهید. ابلیس گفت: بئس الرأی ما رأیتم «۲»؛ بد رای است این که دیدی! مردی به این صفت که اوست با حسن خلق و خلق و حلاوت منطق و ذلاقت لسان و فصاحت تمام از میان شما بشود، هر کجا شود و هر که را دعوت کند اجابت کنند و مفتون شوند، تا نه بس، لشکری جمع کند و بیاید و جهان بر شما تنگ کند و مردانتان را بکشد و زنانتان را آواره کند. گفتند: صدق الشیخ النّجدیّ. ابو جهل گفت: رای من آن است که، ده مرد را از بطون امّهات «۳»

قریش اختیار کنند «۴» و نصب کنند تا او را بکشند آشکارا، چنان که مردمان دانند که او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرق شود، طلب قصاص نتوانند کردن لا بد به دیت راضی شوند. شیخ گفت: نعم ما رأیت، الرَّأى رأیک؛ نیک رای است این که دیدی «۵»! و روایت دیگر آن است که: این رای ابلیس زد، و این درست تر است، همه با رأی او آمدند و گفتند: الرَّأى رأی الشَّيْخِ النَّجْدِيِّ؛ رای، رای پیر نجدی است، و بر آن اتفاق کردند و ده مرد را از قریش اختیار کردند و نصب کردند بدان کار.

جبریل آمد و این آیت آورد، رسول را - علیه السَّلام - خبر داد از آن احوال و گفت، خدای تعالی می‌فرماید که: مضجع خود رها کن و از شهر بیرون شو. رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - امیر المؤمنین علی را بخواند و گفت: خدای امر فرموده «۶» است که: از این شهر برو «۷»، تو را امشب بر جای من می‌باید خفتن تا قریش اگر تعرض من کنند، جای من خالی نبینند که بر سر «۸» بر اثر من بیایند، و اگر مکروهی به من خواهند رسانیدن به من نرسد، و جامه خود برکشید و بدو داد و گفت: جامه من درپوش و بر جای من بخشب. امیر المؤمنین - علیه السَّلام - همچنان کرد، و رسول - علیه السَّلام - از سرای بیرون آمد و این جماعت بر در سرای بودند این آیات می‌خواند: *إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ* - الی قوله: *فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ* «۹»، و هر یکی را پاره‌ای خاک بر سر کرد و بگذشت و به غار رفت و امیر المؤمنین را به مکّه

(۱). آو، آج، بهم، مل، آن: گفت و گوی.

(۲). آو؛ رأیت.

(۳). دیگر نسخه بدلها، ندارد.

(۴). آو، آج، لب، آن: کنی / کنید؛ بم: کردند.

(۵). آو، آج، لب، آن: تو کردی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: می‌فرماید.

(۷). آو، آج، بهم، لب: بیرون شو.

(۸). مل: بس.

(۹). سوره یس (۳۶) آیات ۸ و ۹.

رها کرد بر سر اهل و خانه و آنچه او را بود و آنچه از ودائع مردمان بنزدیک او بود، که مردمان مکه ودائع پیش او بنهادندی برای صدق و امانتش، و مشرکان همه شب علی را مراقبت می‌کردند بر گمان آن که او محمد است، تا صبح برآمد، در سرای رفتند با تیغها تا رسول را بکشند. امیر المؤمنین - علیه السلام - از آن جا برخاست و گفت «۱»: چه کار را آمده‌اید و چه می‌خواهید؟ گفتند: محمد کجاست «۲»؟ گفت: کجاست «۳»، گفت: (ما کنت علیه رقیبا)؛ من رقیب او نبودم. ایشان از سرای بیرون آمدند، پی دیدند، گفتند: محمد رفته است و همانا این خاک بر سر ما او کرده است! و پی آوردند تا به در غار که رسول - علیه السلام - در آن جا بود، و خدای تعالی عنکبوت را برگماشت تا در غار را نسج «۴» کرد، ایشان گفتند: پی تا این جاست؛ در این غار نشده است، چه اگر در غار شده بودی این نسج عنکبوت دریده شده بودی، از این جا به زمین فرو شده است یا به آسمانش برده‌اند، و خدای تعالی در حق امیر المؤمنین [این آیت بفرستاد: *وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ* «۵» ...! و در این قصه این آیت] «۶» بفرستاد: *وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ، أَي لِيُوتِقُوكَ، فِي قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَمَجَاهِدٍ وَالسَّدِيِّ. وَمَقْسَمٌ «۷»* گفت: تا بندت برنهند. عطا گفت و عبد الله بن کنیر: تا تو را محبوس کنند. ابو حاتم و ابان بن تغلب گفت: لیبختوک بالجراحات و الضرب؛ تا [۳۲- ر] تو را بزنند و مجروح کنند، قال [الشاعر، شعر] «۸»:

قالوا الخليفة امسى مثبتا وجعا.

فقلت ويحك ماذا في صحيفتكم

ابراهیم النخعی در شاذ خواند: لیبختوک؛ تا بر تو شیبختون آرند، و این قراءت لایق است؛ جز آن است که شاذ است، و نیز معنی او داخل باشد فی قوله:

أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ؛ تا تو را از شهر بیرون کنند - چنان که برفت. *وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ؛* ایشان مکر می‌کردند «۹» و خدای مکر می‌کرد «۱۰». در او چند قول گفتند؛ یکی آن که: جزای مکر ایشان کند «۱۱»؛ آنگه «جزا» را به لفظ مجزی برخواند برای ازدواج

(۱). آج، لب+ چه کسانید.

(۲-۳). دیگر نسخه بدلها، عبارت «گفت کجاست» را ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بتنید.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

(۶). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۷). آج، آن: مقیم.

(۸). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مکر می‌کنند.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: می‌کند.

(۱۱). آو، آج، لب، آن: می‌کند؛ بم: می‌کنند.

ص: ۱۰۴

را، کفوله: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا «۱» ...، و کفوله: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ «۲» ...، و کقول عمرو بن کلثوم:

فنجهل فوق جهل الجاهلینا

الا لا یجهلن احد علینا

و معلوم است که هیچ عاقل به جهل فخر نیارد و جز او مقابله جهل خواست.

قولی دگر آن است که: با ایشان معاملات مکاران کند، فعلی که صورت مکر دارد و اگر چه در معنی عدل باشد مکر نباشد، وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ؛ و خدای بهترین مکر - کنندگان است برای آن که مکر ایشان بیفتاد و آنچه خدای کرد موافق خواست و رضای او آمد.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا - الایه، حق تعالی در این آیت حکایت کرد از عناد و جحود کافران، گفت: چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند، گویند: بشنیدیم این قرآن را اگر ما نیز خواهیم مانند این بگوییم، که این نیست الا فسانه «۳» پیشینگان. خدای تعالی تکذیب ایشان کرد به تحدی «۴» تا عاجز شدند، و آنکه خبر داد که: نه عرب تنها، اگر جنّ و انس جمع شوند بر آن که مثل این قرآن بیارند نتوانند آوردن، و اگر چه بعضی را معاونت کنند، فی قوله: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ «۵» - الایه. بعضی مفسران گفتند: این آیت در نظر بن الحارث بن کلهده. آمد که او به پارس و حیره رفته بود به تجارت، و کلام ایشان شنیده بود، و ذکر اخبار عجم و جهودان و ترسایان را دیده بود که توریت و انجیل خواندندی و نماز کردندی، چون به مکه آمد، رسول را یافت که قرآن می‌خواند و نماز می‌کرد، گمان برد که این جنس آن است گفت: این اخبار اوایل است و قصه امم پیشین. سدی گفت: اساطیر الاولین، ای، اساجیع اهل الحیره؛ سجعیهای اهل حیره است. و اساطیر، جمع اسطوره و اسطارة «۶» باشد، و گفتند: جمع جمع است، سطر و اسطار و اساطیر. و اصل او من السطر باشد، و هو الكتابة.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ - الآية، این آیت «۷» در

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

(۳). آج، لب: افسانه.

(۴). آج، مل: به حدی.

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۸.

(۶). اساس: اساطره؛ به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها + نیز.

ص: ۱۰۵

النَّضْرِبْنَ «۱» الحارث آمد، چون گفتند: لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا؛ اگر ما خواهیم، مثل این بگوییم، و این اساطیر اولینان است. عثمان بن مظعون گفت: اتق الله، از خدای بترسی که محمد حق می گوید. گفت: من نیز حق می گویم. گفت: محمد می گوید:

لا اله الا الله؛ گفت: من نیز می گویم: لا اله الا الله؛ و لكن می گویم: هؤلاء بنات الله [یعنی] «۲» بتان را، و «حق» منصوب است به خبر «کان» و «هو»، عماد است و توکید «۳».

آنکه این کافر گفت: بار خدایا! اگر چنان که این کلام تو است و حق است و از نزدیک تو است بیاران بر ما سنگ از آسمان. ابو عبیده گفت: در رحمت مطر گویند، و در عذاب امطر گویند، قال الله تعالی: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً ... «۴»، وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ... «۵»، و در حق او آمد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ «۶». عطا گفت، در حق او آمد: سَأَلَ سَائِلٌ، ده آیت و بسی «۷» از قرآن فرود آمد. سعید جبیر گفت: رسول - علیه السلام - روز بدر سه کس را بکشت به صبر، و کشتن صبر آن باشد که، کسی را محبوس بکنند و طعامش ندهند و شراب تا بمیرد - مطعم بن عدی را و عقبه بن ابی معیط را و نضر بن الحارث را - و نضر، اسیر مقداد بود، چون رسول - علیه السلام - فرمود تا او را بکشند، مقداد گفت: یا رسول الله! اسیر من است. رسول - علیه السلام - گفت: دانی که او در کتاب خدای چه گفت: مقداد دگر باره شفاعت کرد. رسول همان باز گفت: بار «۸» سوم رسول - علیه السلام - گفت:

اللهم اغن «۹» المقداد من فضلك

؛ بار خدایا! مدد فضل از مقدار باز مگیر. مقدار گفت: یا رسول الله! [۳۲-پ] من نیز این دعا طمع داشتم.

قوله: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ** - الاية. مفسران خلاف کردند؛ محمد بن اسحاق گفت: این حکایت کلام مشرکان است، و معنی مردود است بر کلام اول که از ایشان حکایت کرد که ایشان گفتند: ما از عذاب ایمنیم اگر محمد

(۱). همه نسخه بدلها: نضر بن.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). بم: توکیل.

(۴). سوره حجرات (۱۵) آیه ۷۴.

(۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۷۳؛ سوره نمل (۲۷) آیه ۵۸.

(۶). سوره معارج (۷۰) آیات ۱ و ۲.

(۷). آو، آج، بم، مج، لب، آن: بیشتر.

(۸). همه نسخه بدلها: به بار.

(۹). همه نسخه بدلها: اعن.

ص: ۱۰۶

راست می‌گوید که پیغامبر است، برای آن که هیچ امت را عذاب نکنند و پیغامبران در میان ایشان باشد، و نیز آن که ما استغفار می‌کنیم و تا استغفار کنیم عذاب نیاید.

خدای تعالی بر ایشان رد کرد، بقوله: **وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ**، و بعضی دگر گفتند: این کلامی است مستأنف، و عطف نیست بر کلام مشرکان، و حکایت کلام ایشان نیست، بل خدای تعالی گفت: یا محمد! تو در میان ایشان باشی خدای اینان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند اینان را تا استغفار کنند.

آنکه در تأویلش خلاف کردند؛ ابن ابری «۱» و ابو مالک و ضحاک گفتند: خدای تعالی این آیت به مکه فرستاد و رسول در میان ایشان بود. چون رسول - علیه السلام - از آن جا بیرون آمد، جماعتی مسلمانان آن جا بماندند، ایشان چاره دیگر ندیدند جز استغفار، استغفار می‌کردند. چون آن جماعت مسلمانان از میان ایشان بیرون آمدند، خدای تعالی ایشان را عذاب کرد به

فتح مکه و قتل و اسر، و ایشان را پراکنده و مستاصل کرد. عبد الله عباس گفت: هیچ کس را با وجود پیغامبر هلاک نکنند و تا مؤمنان در میان ایشان باشند ایشان را عذاب نیاید. چون پیغامبر و آنان که بدو ایمان دارند بروند، خدای عذاب فرستد، چون رسول بیامد و مؤمنان به مدینه هجرت کردند، خدای تعالی ایشان را روز بدر هلاک کرد.

روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که: استغفار راجع است با مشرکان، و استغفار ایشان آن بودی که ایشان گرد خانه طواف کردند و گفتندی: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمَلَّكَهُ وَ مَا مَلَكَ غَفْرَانِكَ [اللَّهُمَّ] «۲» غفرانک. یزید بن «۳» رومان گفت و محمد بن قیس که، قریش گفتند: چون افتاد این که محمد را خدای از میان ما اکرام کرد؟ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، چون شب در آمد پشیمان شدند از این گفتار و بترسیدند و گفتند: غفرانک اللهم غفرانک، خدای تعالی این آیت فرستاد. ابو موسی اشعری گفت: دو امان در میان ما بود، یکی: رسول - علیه السلام - و یکی: استغفار. رسول - علیه السلام - از میان ما برفت و استغفار ماند. قتاده و سدی و ابن زید گفتند: معنی آیت آن است که، خدای تعالی عذاب نکند ایشان را تا تو در

(۱). مل: ابن آمدی.

(۲). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، آن: مرثد بن.

ص: ۱۰۷

میان ایشان باشی، و مادام تا ایشان استغفار کنند اگر کنند جز که استغفار نکردند و نیز نکنند، و اگر کردند مؤمن بودندی. مجاهد و عکرمه گفتند: مراد به استغفار، اسلام است؛ می گوید: اگر اسلام آوردندی ایشان را عذاب نکرددی. و روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که: مراد به استغفار نماز است مادام تا نماز کنند عذاب نیاید. حسن بصری گفت: آیت منسوخ است به آیت دیگر که از دنبال آن است، **وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ**، نبینی که ایشان را به حصار مکه و قحط و قتل در فتح مکه عذاب کرد، و این درست نیست برای آن که خبر محض است و نسخ در اوامر و احکام شود دون اخبار.

وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ؛ و نباشد ایشان را که خدای عذابشان نکند، یعنی نرسد ایشان را، و این منزلت و مرتبت نبود ایشان را که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند، و فعل و سیرت ایشان این که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان که: **وَهُمْ يَصُدُّونَ**، این «واو»، حال است، و حال ایشان آن که مانع بودند رسول را و مؤمنان را از خانه خدای که مسجد الحرام است. بعضی دیگر گفتند که: «ان» صله است و زیاده، و تقدیر آن است که: (و ما لهم لا يعذبهم الله)؛ چه بوده ایشان را که خدای ایشان را عذاب نکند، و حال ایشان این حال؟ و بر این قول «ما» استفهامی باشد، و بر قول اول «ما» نفی باشد و «صد» منع باشد و صدور اعراض باشد، و صدد معرض [۳۳- ر] کار باشد و «صدید»، زرداب باشد. **وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ**؛ ایشان دوستان و خاصگان خدای نیستند اگر چه دعوی می کنند اولیا [اند] «۱»، و دوستان خدای جز متقیان نباشند. باقر - علیه السلام - گفت و حسن

بصری که: ضمیر عاید است با مسجد الحرام، و سبب آن بود که قریش گفتند که: ما اولیای مسجد الحرامیم و والیان آنیم، حق تعالی گفت: دروغ می‌گویند، ولایة و اولیا و اولی الناس بالمسجد الحرام جز متقیان نباشند، و این اختیار ابو علی است. اگر گویند بر قول درست که گفتی به آیت اول منسوخ نیست چگونه جمع کنی میان این آیت و آیت دیگر که از پس او است که متناقض می‌نماید که در آیت اول نفی عذاب کرد و در آیت دوم اثبات عذاب؟ گوئیم: عذاب آخرت خواست، و تقدیر آن است که: (و ما لهم الا یعذبهم الله فی الآخرة)، تا نفی عذاب در دنیا باشد و اثباتش در آخرت تا مناقضت زایل بود. و

(۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

ص: ۱۰۸

جواب دوم، آن است که: آن عذاب که نفی کرد در آیت اول عذاب استیصال است، و آن که اثبات کرد در دوم، آیت عذاب [قتل] «۱» و اسر است. و اما شرط استغفار، مراد به آن ایمان است برای آن که هر که ایمان ندارد استغفار از او درست نیاید، و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت [مادام] «۲» تا چیزی نکنند که در آخرت مستحق عقاب شوند. و لکن اکثرهم لا یعلمون؛ و لکن بیشترینه اینان ندانند و این دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گفتند: معارف ضروری است.

و ما کان صلواتهم عند البیت إلا مکاء و تصدیه، حق تعالی در این آیت بیان کرد که: اگر بینید ایشان را - یعنی مشرکان را - که نزدیک خانه خدای نماز می‌کنند، گمان مبرید که آن نماز قربت و عبادت است تا سبب دفع عذاب باشد یا بر سبیل استغفار است، بل نیست نماز ایشان آن جایگاه إلا مکاء؛ مگر صغیر، یقال:

مکا الطیر و الرجل یمکو مکوا و مکاء، قال عنتره:

تمکو فرایضه «۳» کشدق الأعلم

و حلیل غانیة ترکت مجدلا

و مکاء، صغیر باشد به دهن. جعفر بن ربیعہ گفت: ابو سلمة بن عبد الرحمن را پرسیدم از این آیت، دستها به هم باز نهاد و باد در او کرد تا از آن جا صغیری بیامد، و گفت: چنین کردند. عبد الله عباس گفت: قریش چون گرد خانه طواف کردند، به دهن صغیر می‌زدندی و دست می‌زدندی. مجاهد گفت: جماعتی از عبد الدار «۴» چون رسول - علیه السلام - طواف کردی، ایشان بر طریق استهزا از پس او می‌رفتندی و به دهن صغیر می‌زدندی و دست می‌زدندی. مقاتل گفت: چون رسول - علیه السلام - در مسجد الحرام نماز کردی، دو مشرک «۵» بیامدندی بر راست او بایستادندی، و دو بر چپش و صغیر می‌زدندی و دست می‌زدندی تا او را به غلط افکنند و خدای تعالی ایشان را به بدر گرفتار کرد - سدی گفت: مکاء، صغیری باشد بر لحن مرغی سپید که به حجاز باشد، آن را مکاء گویند، و به پارسی آن را شبان فریب می‌گویند، قال الشاعر:

إذا غرّد المکاء فی غیر روضة

فویل لاهل الشاء و الحمرات

و قال امرؤ القیس، فی جمع هذا الطائر و قد جمع علی مکائی:

(۱-۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). مل: فریسته.

(۴). آج، مح، لب: بنی عبد الدار.

(۵). آو، آج: مکوک؛ بم، آن: ملوک.

ص: ۱۰۹

کأن مکائی الجواء عدیة

صبحن سلافا من رحیق مفلفل

قوله: و تصدیة، عبد الله عباس گفت: تصفیقا لإحدى الیدين علی الاخری؛ دست بر دست زدن باشد. سعید جبیر و ابن زید و ابن اسحاق گفتند: تصدیة، صدّ ایشان [بود] «۱» و منعشان مؤمنان را از خانه خدای، و بر این تأویل، تصدیة به معنی تصدی باشد، و تصدی، به معنی تصدّد. آنکه یک «دال» «۲» با «یا» کردند، کقولهم:

تظنّیت، و المعنی تظنّنت، و قول الشاعر:

تقضى البازی اذ البازی کسر

ای تقضّض، و قال الرّاجز:

ضَنْتَ بِخَدِّ وَ جَلتَ عَن خَدِّ

أَنى لَمَن غَرَو الهوى اصدى

ای، اصدد، و قیل معناه: اصدی، ای اصفق بیدی تعجبا، و الغرو، العجب. ابو علی گفت: و مکاء و تصدیة ایشان را به جای دعا و تنبیه یکدیگر بودی، یعنی ایشان به جای نماز آن کردند [و] «۳» برای آن فعل ایشان را نماز خواند که بنزدیک ایشان به جای نماز بود [۳۳- پ]. و مفضل عن عاصم خواند: و ما كان صلاتهم عند البيت، به نصب «صلاة» بر خبر کان، الا مکاء و تصدیة به رفع بر اسم کان؛ بر عکس قراءت قراء، کقول «۴» القطامی:

قفى قبل التفرق يا ضباعا

و لا یک موقف منک الوداعا

فَذُوقُوا الْعَذَابَ، در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن است که: فیقال لهم ذوقوا العذاب؛ فردای قیامت «۵» گویند ایشان را که: بچشید عذاب بدان کفر که آوردید، و «با» بدل و مجازات راست، و «ما» مصدریّه است، ای ببدل کفرکم، و جزاء علی کفرکم «۶».

[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۵۱]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَعْبًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنِّي سَأَنْتَهُوَا يُعْذَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْذَرُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (۳۸) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلُظُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰)

وَ اَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ لِيتامى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱) إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَ الرُّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَ لَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَ يُحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲) إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكٍ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَاكُمُ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَ إِلَىٰ اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَابْتِئُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهُ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵)

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (٤٦) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يُصْذُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (٤٧) وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٤٨) إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوْلًا دِينُهُمْ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٤٩) وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (٥٠)

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (٥١)

[ترجمه]

آنان که کافر شدند هزینه می‌کنند خواسته‌هاشان تا باز دارند از راه خدای، هزینه کنند آن را پس باشد بر ایشان دریغی، پس غلبه کنند آنها را و آنان که کافر شدند به دوزخ حشر کنند ایشان را.

(٣-١). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(٢). آج، لب+ را.

(٤). آو، آج، بم، آن: يقول.

(٥). آو، آج، بم، آن: فردا دقیامت / فردا در قیامت.

(٦). آو، آج، بم، مل، لب، آن+ قوله تعالی.

ص: ١١٠

[٣٤-ر]

؛ تا جدا کند خدای پلید را از پاک و کند «١» پلید را بهری بر بهری، بر هم نهد آن را جمله پس کند «٢» آن را در دوزخ ایشان‌اند که زیانکاران‌اند.

؛ بگو آنان را که کافر شدند، اگر باز ایستند بیمارزند ایشان را آنچه گذشت و اگر باز آیند گذشت طریقه پیشینگان.

؛ کارزار کنی با ایشان تا نباشد فتنه و باشد دین همه خدای را «٣» اگر باز ایستند که خدای به آنچه می‌کنند بیناست.

و اگر برگردید بدانید که خدای، خداوند شماسست، نیک «٤» خدای و نیک «٥» یاور است.

[۳۴-پ]

؛ و بدانی که آنچه [به غنیمت برگیری] «۶» از چیزی خدای راست پنج یک آن و پیغامبر را و خویشان او و یتیمان و درویشان و راه گذریان را «۷»، اگر شما ایمان آری به خدای و آنچه فرو فرستادیم بر بنده ما روز جدای «۸» یعنی روز بدر، آن روز که به هم آمدند دو گروه و خدای بر همه چیزی تواناست.

[۳۵-ر]

؛ چون شما

(۱). آج، لب: گرداند.

(۲). آج: گرداند؛ لب: برنشانند.

(۳). آج: دین همه آن مر خدای را.

(۴-۵). آج، لب: نیکا.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). آج: مسافران بی زاد را.

(۸). آج، لب: روز فرق میان حق و باطل.

ص: ۱۱۱

بودید به کرانه دنیا و ایشان به کناره دورتر و سواران «۱» فروتر از شما بودند و اگر وعده کرده بودید با یکدیگر، خلاف کردی در وعده و لکن تا بگذارد خدای کاری که بود کرده «۲» تا هلاک شود آن که هلاک می شود از حجّتی هویدا [و زنده ماند] «۳» آن که زنده ماند «۴» از حجّت، و بدرستی که خدای شنوا و داناست.

؛ چون بنمود ایشان را خدای در خواب تو اندک، و اگر به تو نمودی ایشان را بسیار ضعیف شدی و منازعت و خلاف و خصومت کردید در کار و لکن خدای - عزّ و جلّ - سلامت داد، بدرستی که او داناست بدانچه در دلها و سینه هاست.

؛ و چون فرا شما نمود ایشان را چون فراهم رسیدید در چشمهای شما اندک، و اندک گردانید شما را در چشمهای ایشان تا بگذارد خدای تعالی کاری که بود کرده «۵»، و با خدای «۶» تعالی باز گردانید [ه شود] «۷» کارها.

[۳۵-پ]؛ ای آنان که ایمان آوردی [چون] «۸» رسید فرا گروهی، بایستی و ذکر کنی خدای را بسیار تا مگر شما رستگاری یابید «۹».

؛ و طاعت دارید «۱۰» خدای را و رسول وی را و خصومت مکنی که بد دل شوید و بشود «۱۱» باد و دولت شما، و شکیبایی کنید، بدرستی که خدای با شکیبایان «۱۲» است.

؛ و مه باشید چون آنان که بیرون آمدند از سرایهای

(۱). آو، آج، بهم، لب، آن: شتر سواران.

(۲). آو، مج، آن: خواهد کردن.

(۳-۸). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). آج: زنده شد.

(۵). آو، مج، آن: کردنی بود.

(۶). آو، مج، آن + شود کارها.

(۷). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۹). یاوید / یابید؛ آو، آن: یابی / یابید.

(۱۰). آو، آج، مج، لب، آن: فرمان برید.

(۱۱). بهم، لب: زایل شود؛ آن: برود.

(۱۲). اساس: شکیبایان.

ص: ۱۱۲

ایشان «۱» دنه گرفتگان و با مردمان ریاکنندگان و باز می‌دارند از راه خدای، و خدای بدانچه می‌کنند داناست.

[۳۶-ر]

؛ و چون بیاراست ایشان را دیو کردارهای ایشان، و گفت نبود غلبه کننده شما را امروز از مردمان، و بدرستی که من همسایه‌ام شما را، پس چون فراهم رسیدند دو گروه برگشت دیو پس پشتهایش «۲» و گفت: من بیزارم از شما که من می‌بینم آنچه نمی‌بینید شما، که من می‌ترسم از خدای و خدای سخت عقوبت است.

؛ چون می‌گفتند منافقان و آنان که در دل‌های ایشان بیماری شک بود بفریفت اینان را دین ایشان، و هر که توکل کند بر خدای بدرستی که خدای بی‌همتا و محکم کار است.

؛ و اگر بینی تو چون جان می‌ستانند آنان که کافر شدند فریشتگان می‌زنند رویهای ایشان را و پشتهای ایشان را، و بجشید عذاب آتش سوزان.

این بدان است که فرا- پیش داشت «۳» دستهای شما، و آن که خدای نیست بیداد کننده بر بندگان [۳۶-پ].

قوله تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ** - الایة - حق تعالی در این آیت ذکر آن کافرانی کرد که ایشان مالها خرج کردند تا مردمان را از راه دین خدای برگردانند. سعید بن جبیر و ابن ابی ابزی گفتند: آیت در أبو سفیان حرب آمد که روز احد دو هزار مرد را از احابیش «۴» به مزد بستند و به جنگ رسول آورد بیش «۵» از آن که از

(۱). آو، آج، آن: سرابهاشان.

(۲). آو، آج، مج، آن: برگردیدند بر پیهایش، بم، لب: بازگشت دیو بر دو پاشنه خود.

(۳). آو، آج، مج: در پیش افگند.

(۴). اساس: اجد بیش، به قیاس به نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آج، مل، مج، لب: بیرون.

ص: ۱۱۳

دیگر عرب جمع کرده بود، و در این معنی کعب بن مالک گفت:

احابیش منهم حاسر و مقنع

فجئنا إلى موج من البحر وسطه

الحكم بن عيينه گفت: آيت در ابو سفیان آمد که روز احد چهل اوقيه زر بر مشرکان خرج کرد، هر اوقيه ای چهل و دو درم. محمد بن اسحاق گفت: چون روز بدر آن واقعه افتاد قريش را، هزيمتبان با مکه آمدند و ابو سفیان بيامد و کاروان خود با مکه آورد. عبد الله بن ابی ربیع و عكرمة بن ابی جهل و صفوان «۱» بن امیه با جماعتي از قريش که پدران و برادران ایشان را کشته بودند به بدر بيامدند و ابو سفیان را گفتند - و آنان را که در آن کاروان مالی بود - که: ای جماعت قريش! دیدی که محمد چه کرد و به سر ما چه آورد! و از ما کس نیست و آلا از او موتور و کینه رسیده است که مردمان «۲» را و عزیزان ما را بکشت، اکنون به این مالی که بجهانیدی از او ما را یاری باید دادن تا باشد که ما کینه خود از او بجویم. گفتند: همچنین کنیم، و هر کسی نصیبی «۳» از مال بدادند، خدای تعالی این آیت فرستاد. ضحاک گفت: مراد اهل بدراند. مقاتل و کلبی گفتند: مراد آنان اند که روز بدر مقاتلان را طعام می دادند و ساز می کردند - و ایشان دوازده مرد بودند: ابو جهل هشام بود و عتبه و شبيهه - پسران ربیعه، عبد شمس و نبیه و منبه - پسران حجاج، و ابو البختری بن هشام و النضر بن الحارث و حکيم بن حزام و ابی بن خلف و زمعة بن «۴» الأسود و الحارث بن عامر و العباس بن عبد المطلب - و همه قرشی بودند، هر مردی ده مرد را برگ می کردند.

خدای تعالی در ایشان این آیت بفرستاد، خدای تعالی گفت: این مالها که نفقه «۵» می کنند به امید آن که تا باشد که غالب شوند، و ایشان را دستی و ظفري باشد. آنچه چون بر خلاف مراد ایشان بود مال از دست بشده باشد و نفقه کرده آن برایشان حسرت شود، و آنچه که بنگری مغلوب و مقهور شوند، و این آیت از جمله اعلام معجزات است، برای آن که خبر است از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد. آنچه گفت این خود

(۱). آو، آج، بم، آن: ضرار بن امیه.

(۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: مردان.

(۳). آج، لب + را.

(۴). اساس: ربیعه بن، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد، مل: ربیعه بن.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به نفقه می کنند.

حسرت دنیاست تا فردا که عقاب آخرت بود، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ**، آنان را که کافر شوند حشر و جمع ایشان در دوزخ کنند. و جهنم اسمی علم است دوزخ را، و گفته‌اند: نام درکتی از درکات دوزخ است.

لِيَمِيزَ اللَّهُ، «لام» غرض است تا خدای تعالی تمیز کند و جدا باز کند پلید را از پاک یعنی مؤمن را از کافر، مؤمن را به بهشت برد و کافر را به دوزخ.

کلبی گفت: یعنی عمل نیک را از عمل بد، تا این عمل را مزگی گرداند و زیادت کند و آن عمل را تزکیت نکند و جزا دهد آن را به دوزخ.

ابن زید گفت: یعنی نفقه حلال پاکیزه را که در سبیل خدای کنند از نفقه خبیث که در ره کفر و ضلالت و باطل کنند. بعضی دگر گفتند: تا مؤمنان را جدا کند به حکم از کافران. و خبیث، هر چیزی بد باشد، و خبیث تقیض طیب بود، و منه: خبث الحديد و خبث الفضة، و خبث الشیء خبثا «۱» فهو خبیث. و طیب، پاک بود و طعام لذیذ را طعام طیب گویند، و طیب نیز حلال باشد و طیب فرزند حلال زاده بود. **وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ**، آنگه چون پلید از پاک جدا کرده باشد آن پلید را جمع کند و بر یکدیگر فگند، چنان که متاع بد که به هیچ [۳۷- ر] کار، ها باز نیاید، کالقماش «۲» الذی یرمی به، و این کنایت باشد از استرزال او. **فَیَرْكُمُهُ**، آن «۳» را بر هم نشانند، یعنی بهری بر سر بهری فگنده، و منه قوله فی صفة السحاب. **ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا** «۴» ... و تراکم الشیء اذا تراكب، و این از ابدال باشد، آنگه آن را به دوزخ اندازد. آنگه گفت: ایشان زیانکارانند و عمر و مال زیان «۵» کرده‌اند که در کفر و معصیت و آزار صرف کرده‌اند.

آنگه فرمود رسولش را که، بگو این کافران را که: اگر باز ایستید و امساک کنید از کفر و اصرار نکنید بر او آن گذشته بیامرزم «۶» شما را، و از این جا گفت «۷» - علیه السلام:

الاسلام یجب ما قبله،

اسلام ببرد آن را که پیش او باشد. و اجماع امت است که: خدای تعالی، کفر و جمله معاصی به توبه بیامرزد، و توبه از کفر به

(۱). بم، مج: خبیثا.

(۲). او، آج، بم، آن: کالفراش.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آنان.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۴۳.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: زیادت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پیامرزد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + رسول.

ص: ۱۱۵

ایمان باشد و از معاصی به ندم و عزم - چنان که بیان کرده شده است. و الانتهاء، الکف عن الشیء، و هو مطاوع النهی، يقال: نهیته فانتهی، و سلف ای مضی. يقال:

سلف الشیء یسلف سلوفا اذا تقدّم، و منه: السلف فی البیع، و اسلف اذا باع الشیء سلفا و استسلف اذا اشتری سلفا، و السالف الماضی و السالفتان صفحتا العنق، و السلاف الخالص من الخمر لأنه اول ما اعتصر منها، و السلفان، المتزوجان باختین. و شاعری این برگرفته است و نظم کرده می گوید:

یستوجب العفو الفتی اذا اعترف بما انتهی ممّا اتاه و اعترف

لقلوبه: قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف

وَإِنْ يُعُودُوا «۱»، و اگر باز آیند «۲»، یعنی با معصیت. گفته اند: عود، این جا به معنی اصرار است، و گفته اند: برای آن عود گفت که، در اول آیت انتها گفت: یعنی اگر از کفر باز آیند «۳» باز دگر باره با سر دین و طریقه اول شوند «۴». فَقَدْ مَضَتْ، «فا»، برای جواب شرط است، سنت و طریقت و عادت ما «۵» گذشته و رفته است در نصرت مؤمنان و خذلان کافران.

آنکه خطاب کرد با مؤمنان و رسول - علیه السلام - داخل در آن خطاب، گفت کارزار کنید با این کافران، گفت: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً، تا آنکه که فتنه بنماند و فتنه نباشد، یعنی کفر «۶». و فتنه، در این آیت کفر است، و نیز فی قوله تعالی: وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ «۷» ...، و برای آن کفر را فتنه خواند که اهل او امّا به قهر و تعزّز و امّا به دعوت و تزیین «۸» مردمان را مفتون کنند و آلت و علت آن باشد، پس پنداری «۹» فتنه آن است. عبد الله عباس و حسن گفتند: ای شرک، و معنی یکی باشد.

و فرق میان فتنه و میان آن که کفر و یا شرک مصرّح گفتی، آن است که: کفر و شرک باشد که فتنه نبود از آنان «۱۰» که اسیر و ذلیل و مقهور باشند امّا از آنان که متعزّز و قاهر و داعی و مموّه باشند از ایشان فتنه بود. پس معنی آیت آن است که: کارزار

(۱). اساس: تعودوا، با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۲). اساس: باز آید، به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: باز آیی / باز آید.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: شوی / شوید.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: از.

(۶). مج + و کان تامّه است این جا، و المعنی حتّی لا توجد فتنة.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۱.

(۸). آو، بم، آن: تزین.

(۹). آو، آج، بم، لب، آن: مداری.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آن.

ص: ۱۱۶

کنید چندان که کفر چنان ذلیل و مهین شود که سبب فتنه نباشد. **وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ**، و دین همه خدای را بود، یعنی دین اسلام، و هیچ شیطان را نبود. و روا باشد که دین در آیت به معنی طاعت بود، یعنی تا خلقان همه خدای را فرمانبردار شوند. و در آیت، دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره که گفت: دین همه خدای را باشد اگر کفر کافر هم خدای آفریند دین او نیز خدای را باشد، و این خلاف آیت بود، یعنی همه جهان متدین به دین خدای باشند و گردن نهاده فرمان او را.

فَإِنْ أَنْتَهُوْا، اگر این کافران باز آیند و باز ایستند از این اصرار «۱» بر کفر، خدای تعالی به اعمال و احوال ایشان بصیر و داناست، جزا دهد ایشان را بر وفق عملشان و به حسب نیتشان.

و اگر چنان که بر گردند و روی برگردانند از اسلام، بدانید که اعتماد شما بر ایشان نیست، خداوند شما و ولی نعمت شما و اولیتر «۲» به شما خدای است - **جَلَّ جَلَالُهُ**. و گفته‌اند: مولی، ناصر است این جا، یعنی اعتماد نصرت بر خدای کنید که ناصر شما بر حقیقت اوست، و «فا» فی قوله: **فَاعْلَمُوا**، برای جواب شرط آمد، و اقسام مولی گفته‌ایم در سوره المائده و شرح داده. **نِعْمَ الْمَوْلَىٰ** [۳۷- پ]، التقدیر: نعم المولی هو و نعم النصیر هو، نیک خداوندگار است او، و نیک یار است او، مخصوص بالمدح از لفظ بیفگند در آیت لدلالة الکلام علیه. و اما قول آن کس که آیت را تأویل بر ناصر داد، اعنی لفظ مولی را، در آیت

تکرار باشد برای آن که نصیر، ناصر باشد، و تا حمل توان کردن بر معنی مستأنف [مستقل] «۳» حمل نباید کردن بر تکرار، چه این جا آن ضرورت نیست «۴» که در او قول شاعر گفت:

و هند اتی من دونها النَّای و البعد

لاختلاف اللَّفْظین، برای آن که این جا دگر معنی احتمال نکنند، و در آیت به خلاف این است لفظ مولی، پس مولی در آیت حمل باید کردن بر اولی، تا معنی مختلف شود، و هر لفظ به فایده خود مستقل گردد، و این آیت نیز از شواهد قول رسول شود- علیه و آله السَّلام- که گفت:

من كنت مولاة فعلى مولاة

، چه بر هر معنی که حمل کنند مرجع معنی با اولی بود چنان که شرح داده شده است- و الله ولی التوفیق.

(۱). آو: اضرار.

(۲). آج، لب: اولی.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلاها، بجز مل، مج، لب: است.

ص: ۱۱۷

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ - الاية، آنکه حق تعالی خطاب کرد با مؤمنان، گفت: بدان، و «واو» واو عطف است علی قوله: فَاعْلَمُوا، که هر غنیمت که گیری از چیزی، و غنیمت مال اهل حرب باشد از کفار که مسلمانان به قتال برگیرند، و آن هبه‌ای است از خدای تعالی مسلمانان را.

علما خلاف کردند در غنیمت و فیء، بعضی گفتند: هر دو یکی باشد، و این قول قتاده است و جز او، و «۱» گفتند: این آیت ناسخ آن آیت است که در سورة الحشر گفت: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ «۲» ...، و بعضی دگر از علما گفتند: غنیمت دگر باشد و فیء دگر، و فرق کردند میانشان گفتند: غنیمت، آن باشد که به قتال و کارزار بستاند، و فیء آن باشد که بی قتال به دست آید، این قول عطاء بن السائب است و سفیان ثوری و مذهب شافعی است، و در اخبار ما روایت کرده‌اند. و حسن بن صالح گفت: و «۳» عطا فرق کرد «۴»، نه از این

جهت. من از او پرسیدم که فرق چیست میان فیء و غنیمت؟ گفت: غنیمت مال منقول «۵» باشد، و فیء زمینهای ایشان. و بنزدیک ما، فیء، خاصّ رسول را باشد و از پس او قایم مقام او را باشد از قرابت او که بردارد «۶» و در مصالح خود صرف کند و در مصالح یتامی و مساکین و ابناء السبیل «۷» از اهل البیت «۸» - علیهم السّلام «۹» - و هیچ کس را در آن حقّی نیست، لقوله تعالی: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ «۱۰» ... [و دلیل بر صحّت مذهب ما در این باب آن است که این «لام» های تعریف است، وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ] «۱۱»، بدل اضافت است، کانه قال: و لیتاماهم و مساکینهم «۱۲» و ابناء سبیلهم، برای آن که [به اتفاق] «۱۳»،

(۱). مل، آن: ندارد.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: کردند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج

(۶). مل: اولیتر که دارد، مج: اولیتر دارد، لب: که بر او آرد.

(۷). آج، لب، ابن السبیل.

(۸). همه نسخه بدلها + رسول.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آو: علیه السلام.

(۱۰). سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

(۱۱-۱۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۲). آو، آن: و لمساکینهم.

ص: ۱۱۸

«لام»، در ذی القربی به جای اضافت است، و التقدیر: و للرسول و لذی قرباه «۱»، و کما قال الشاعر «۲»:

[.....] «۳» و اما قول آن کس که گفت منسوخ است، درست نیست، برای آن که تنافی نیست میان هر دو آیت و جمع میانشان صحیح است. دگر آن که بر نسخ آیت دلیل «۴» نیست، و حکم کردن به نسخ قرآن بی دلیلی محال باشد.

اما فرق میان فیء و غنیمت، از آن وجه باشد که گفتیم، و مذهب درست «۵» در این مسأله موافق مذهب ماست، و قوله: *مِنْ شَيْءٍ*، «من» برای تأکید تنکیر آورد «۶»، فایده او استغراق باشد. مفسران گفتند: *حَتَّى الْخَيْطِ وَالْمَخِيْطِ* برای آن گفت، تا هیچ چیز از او بیرون نشود، تا رشته و سوزن. *فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ*، اکنون غنیمت «۷» باشد که از سرای حرب به قتال برگیرند به پنج قسمت باید کردن، یک خمس از او جدا کردن و اربعة اخماس او قسمت کردن میان مقاتله، آنان که قتال کرده باشند و به قتال حاضر باشند، سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم، و اگر مردی باشد که اسبان بسیار دارد او را دو اسبه «۸» بیشتر ندهند، یک سهم او را زیادت باشد. و اگر گروهی برسند به یاری این مسلمانان، پیش «۹» قسمت غنیمت، ایشان نیز در قسمت باشند، و اگر بعد الفراغ من القسمة باشد، ایشان را چیزی نرسد. آنکه آن خمس به شش قسمت کنند [۳۸-ر] چنان که خدای تعالی فرمود، یک سهم خدای را باشد، و یک سهم رسول را، و یک سهم خویشان رسول را- اعنی قایم مقام او را- که متولی کار باشد از پس او از اقربای او، و قسمتی یتیمان «۱۰» ایشان را، و قسمتی مسکینان ایشان را، و قسمتی ابناء السبیل ایشان را خاص. و این، مذهب اهل البیت است و روایت «۱۱»

(۱). آج، مج، لب+ و بیان این آن است که به اتفاق «لام»، تعریف، و رسول به جای اضافه است و التقدير: *فَللَّهِ وَ لِرَسُولِهِ*، و کذلک فی باقی الاسماء.

(۲). کذا در اساس، آو، مل، ان، لکن پس از عبارت *قال الشاعر*، بییتی ذکر نشده است.

(۳). داخل قلاب بییتی است که ظاهرا از نسخهها ساقط شده است

(۴). مل: دلیلی.

(۵). همه نسخه بدلها: شافعی.

(۶). همه نسخه بدلها، آمد.

(۷). آو، آج، بم، لب، آن+ آن.

(۸). همه نسخ بدلها، بجز مل و مج: سهم.

(۹). پیش/ پیش از.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: یتامی.

زین العابدین و باقر و صادق - علیهم السّلام.

اما از پس رسول، سه سهم که سهم خدای و رسول و ذوی القربی است، خاص امام را باشد که نایب مناب رسول بود، و از پس او، آن که به جای او بود. و سه سهم دیگر که سهم این [نام] «۱» بردگان است از: یتامی و مساکین و ابناء سبیل، بنی هاشم را باشد بنزدیک اهل البیت - علیهم السّلام - و ایشان فرزندان علی باشند و عبّاس و جعفر و عقیل. و چون تلخیص کنی، دو گروه را باشد: طالبیان را و عبّاسیان را. و از فرزندان عبد المطلب، جز هاشم معقب نبوده است برای آن که حارثیان را و لهیبیان را عقب نیست، اما مطلبه «۲» من اولاد «۳» عبد مناف بنزدیک اهل البیت ایشان را از خمس چیزی نرسد و بنزدیک بیشتر علما. و شافعی گفت: ایشان نیز با بنی هاشم در این باب قسمت گیرند. عبد الله عبّاس و ابراهیم و قتاده و عطا گفتند: خمس به پنج قسمت کنند، قسمت خدای و پیغامبر یکی کردند. و بعضی دگر گفتند: به چهار قسمت کنند. سهمی بنو هاشم را باشد، و سه سهم یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل مسلمانان را علی العموم، و این مذهب شافعی است. و اهل عراق گفتند ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه: خمس، به سه قسمت کنند، آن سه قسمت که سهم خدای و رسول و ذوی القربی باشد، آن یک قسمت است، برای آن که صحابه در عهد خود صرف آن با «۴» سلاح و کراع غازیان کردند، و سه قسمت به این موسومان من افناء النَّاسِ «۵». و مذهب مالک آن است که، علی ما ذکره الله؛ جز که متصرف امام باشد به حسب مصلحت قسمت می‌کند، و این قریب است به مذهب ما.

و ابو العالیه گفت - و او مردی است صالح از تابعین: بر شش سهم قسمت کنند، چنان که خدای فرمود، جز که او گفت: سهم خدای کعبه را باشد و تأویل چنین کرد: **فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**، ای لبیت الله، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، و ما نیز هم این طریقت گفتیم: لرسول الله و لذی القربی.

عبد الله عبّاس و مجاهد گفتند: ذو القربی بنو هاشم‌اند: و این مذهب ماست و روایت اهل البیت. حسن و قتاده گفتند: سهم خدای و رسول و ذو القربی امام را باشد

(۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۲). اساس: مطلب؛ به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۳). اساس: من الاولاد؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز، مل و میج: در.

(۵). آج: من النَّاس.

ص: ۱۲۰

که قایم مقام پیغامبر بود، و این در معنی مثل مذهب ماست.

و جبیر بن مطعم خبری روایت کرد که: فرزندان هاشم و مَطَّلَب را باشد، و این اختیار شافعی «۱» است. و بنزدیک ما خمس واجب باشد برون کردن «۲» از بیست و پنج جنس «۳» غنیمت که در سرای حرب یابند «۴» و در ارباح تجارات و زراعات و مکاسب، پس از آن که مؤنث او و عیال «۵» از آن جا بشود، و هر چه از معدن بیرون آرند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز «۶» و نمک و نطف «۷» و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید، از زرنیخ و مومیا و کنزی که کسی یابد از زر و درم، و در عنبر و در انواع آنچه به غوص از دریا برآرند از: مروارید و یاقوت و زمرد و بلخش «۸» و فیروزه و هر مالی که حرام با حلال آمیخته بود و تمیز نتوان کردن، و نیز در این قسمت شود مالی که به میراث یابند از کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد، و این جمله آن است که به دست هر که افتد، آن را در عرف غنیمت خوانند برای آن که غنیمت نامی است شامل هر فایده‌ای را که به مردم رسد، و به عموم آیت «۹» استدلال توان کردن بر وجوب اخراج خمس از این جمله، برای آن که لفظ عموم متناول است آن را اما در حال ظهور امام و تمکّن او از تصرف در آنچه [۳۸-پ] خواهد او این «۱۰» شش سهم برد، و قسمت کند، یک قسمت او بردارد که سهم خدای و رسول و ذو القربی باشد، و سه سهم به مستحقّان آن دهد از یتامی و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم. و اما در حال قصور دست امام از تصرف، آن را که خمس واجب باشد در مالش، آن سه قسمت جدا کند و بنهد برای امام، اگر عمرش کناره شود، وصایت کند، و وصی نیز وصایت کند تا آنکه که به او رسد، و آن سه سهم دیگر ببخشد میان این سه گروه. و بنزدیک ما، این عوضی است که حق تعالی نهاد آل محمّد را و بنی هاشم را در مالهای ما عوض آن که ایشان را صیانت کرد از صدقات اموال و زکوات که آن غساله مال باشد تا آنچه به ایشان رسد بر وجه اعزاز و اکرام بود.

(۱). اساس + رضی اللّٰه عنه.

(۲). مل: در کردن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چیز.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: باشد.

(۵). آج، بم، مل، لب + او.

(۶). آن: ارژیز.

(۷). نطق نفت.

(۸). آج، آج، بم، مل: بدخش؛ آن: برخش؛ مج: ببخش.

(۹). آج، لب، آن: او.

(۱۰). آج، آج، بم، آن: از این.

ص: ۱۲۱

و تفسیر یتیم و مسکین و ابن السبیل پیش از این رفته است، فلا وجه لإعادته. و گفته‌اند: همه حیوان از قبل مادر یتیم باشد، مگر آدمی که از قبل پدر یتیم باشد. و ابن السبیل غریب منقطع به باشد «۱»، و اگر چه در شهر خود توانگر باشد.

و قوله: فَأَنَّ، در فتح آن، دو وجه گفتند؛ یکی آن که: عطف است بر اول من قوله: **أَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ**، و دَوْم: به حذف حرف الجر، و التقدير: فعلى أن لله خمسة. و ما فى قوله: **أَمَّا غَنِمْتُمْ**، جز است، و «فا»، به جواب شرط آمد، و قوله: **إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ**، مورد او تفریع و توییخ است «۲»، چنان که ما می‌گوییم: نماز بر تو واجب است اگر مسلمانی. مراد نه آن است که بر کافران واجب نیست، مراد آن است که: تو کافر سیرتی در ترک نماز. **وَمَا أَنْزَلْنَا**، «ما» موصوله است به معنی الّذی و آنچه ما انزل کردیم بر بنده ما یعنی محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از قران «۳»، و قیل:

من الفتح و الظفر و امداد الملائكة. **يَوْمَ الْفُرْقَانِ**، روز فرقان یعنی روز بدر که خدای تعالی فرق کرد میان مؤمن و کافر و حق و باطل. و زجاج گفت: روا باشد که **إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ**، تعلق دارد به قوله: **فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ**؛ بدانی که خدای مولای شماست، اگر به خدای ایمان داری و آنچه بفرستاد روز بدر به رسولش آن روز که آن دو جمع روی به بهم آوردند و متلاقی و متقابل شدند، و آن روز آدینه بود، هفدهم «۴» ماه رمضان. و گفته‌اند: نوزدهم ماه رمضان سال دَوْم از هجرت رسول - علیه السلام - و این روایت از صادق ابو عبد الله جعفر بن محمد است - علیهما السلام. **وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**؛ و خدای بر همه چیزی قادر است پس عاجز نباشد از جزای هر کسی «۵» بر وجه و وفق استحقاق بدادن.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا، ابن کثیر و ابو عمرو «عدوة» خوانند «۶» بکسر العین، و باقی قرآء «عدوة» بضمّ العین، و هما «۷» لغتان قال الراعی فی الکسر.

(۱). آج، لب: منقطع نباشد؛ مل، آن: منقطع باشد.

(۲). اساس؛ با خطی متفاوت از متن افزوده است: متعلق به محذوف دلّ علیه و اعلموا، ای ان کنتم امنتم بالله فاعلموا انه جعل الخمس لهؤلاء فسلموا اليهم و اقتنعوا بالاخماس الاربعة بیضاوی؛ و بهذا ظهر انّ ما فى قوله ما غنمتم للجزاء (رک: تفسیر بیضاوی، جزء ۲، ص ۲۶۷)

(۳). آو، آج، بم، آن: و آن قرآن بود.

(۴). آو، بم: هودهم / هفدهم.

(۵). همه نسخه بدلها: هر کس.

(۶). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: لهما.

ص: ۱۲۲

كما نظر العدو الجؤذر

و عینان حمر مآقیهما

و قال اوس بن حجر فی الضم:

ولوا سراعا و ما هموا باقبال

و فارس لا یحلّ الحیّ عدوته

و «عدوه» کناره رود باشد، و عدوتا الوادی شفیراه و جانباه، برای آن که چون از رود گذشته باشی «۱» تعدی کرده، کنا [ر] ه بود. فالعدوة و العدو، من العدو الذی هو التّعدی. و بصریان گفتند: کسر بیشتر است. و احمد بن یحیی گفت: ضمّ بیشتر است، و گروهی گفتند: متساوی اند. و «دنیا» تأنیث ادون «۲» باشد، و «قصوی»، تأنیث اقصی، و فعلی تأنیث افعال تفضیل باشد. حق تعالی گفت: یاد کنی چون شما به کناره وادی بودی آن که به مدینه نزدیکتر بود و ایشان یعنی مشرکان به کناره دیگر که از مدینه دورتر بود. و گفته اند «۳»: از مکّه دورتر بود، یعنی شما به خانه خود نزدیک «۴» بودی و قریش از خانه خود دور، وَ الرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ؛ و شترنشینان یعنی أبو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند به ساحل دریا. و تقدیر آن است که: و الرّكب فی مکان اسفل منکم. صفت موصوفی محذوف است و برای آن مفتوح است که لا ینصرف است. رسول - علیه السلام - بأعلى الوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی [ر] ۳۹-] و أبو سفیان کاروان را بر کنار دریا برد تا به مکّه آرد، وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ؛ و اگر شما را به یکدیگر یعنی مسلمانان را و مشرکان را با یکدیگر میعاد بودی ممکن بودی که راست نیامدی و مختلف شدی، و لکن خدای تعالی این التقا و این کار به اتفاق راست برآورد بی تواعد و بی آن که شما را میعاد بودی و و عدی بود، و لکن تا خدای تعالی کاری که کردنی بود قضا کند و تمام کند و از پیش ببرد. و محمد بن اسحاق

گفت: معنی آن است که: اگر میان شما میعادى بودى ممکن بودى که آن میعاد مختلف شدى از جهت شما. چون شما بشنیدى خبر کثرت ایشان و قلت شما و ساز و اهبت «۵» ایشان و بی‌سازى شما و لکن خدای تعالی باتفاق نیک از لطف و کرمش آن کار برآورد تا کارى که کردنى بود کرده شود. و اصل

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل + و.

(۲). کذا: در اساس و جمیع نسخه بدلها و چاپ مرحوم شعرانى (؟) از لحاظ لغوی، «ادنی» صحیح است.

(۳). آو، بم + که.

(۴). آج، لب: نزدیکتر.

(۵). آج: اَبْت.

ص: ۱۲۳

القضاء، الاتمام، و منه قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ «۱» ...، ای، اتم. و قولهم:

قضیت الامر، فانقضی، ای اتممته فتم. و قوله تعالی: فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ «۲» ...، ای قضی علیه اجله و عمره؛ عمر بر او به سر آورد، و معنی آیت مطابق معنی قول شاعر است «۳»:

فَكَانَمَا كَانُوا عَلَىٰ مِيعَادٍ

جرت الرياح على رسوم ديارهم

و مراد به کارکردنى، فتح و ظفر مسلمانان بود برای اعزاز دین و اذلال کفر و خزى و خذلان کافران بود به قتل و أسر. آنچه باز نمود که آنچه کردم نه به ظلم کردم، به حجّت کردم و بعد اظهار معجزات و دلالات و ابراز حجج و بیّنات و انزال آیات محکمات تا هر که هلاک شود از سر حجّت هلاک شود و هر که زنده ماند از سر حجّت زنده ماند. نافع خواند و ابو بکر عن عاصم و ابن کثیر فی روایت البرزى و شبل: حبی، به اظهار دو «یا»، و باقى قرأء: به ادغام خواندند. حق تعالی مؤمن را بمنزلت زنده کرد و کافر را بمنزلت هالک، برای آن که مآل این با حیات است، و مآل آن با هلاک. **وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ**؛ و خدای تعالی شنوا و داناست به اقوال و احوال ایشان.

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا؛ و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی ایشان را به تو نمود در خواب اندک. گفتند: پیش از آن رسول - علیه السلام - در خواب دید قریش را که به او کارزار می‌کردند و به عدد اندک بودند و اصحابان خود را خبر داد،

دل خوش شدند و قوی دل شدند. و قولی دگر آن است که: فی موضع منامک ای فی عینک؛ در جای خواب تو یعنی در چشم تو خدای تعالی به چشم رسول ایشان را محقر و مقلل «۴» کرد، آنکه گفت: **وَلَوْ أَرَاكُمُ كَثِيرًا؛** و اگر ایشان را بسیار با تو نمودی، **لَفَشَلْتُمْ؛** بد دل و ضعیف شدتتان و منازعت و خصومت کردید با یکدیگر، و لکن خدای تعالی سلامت داد شما را از این آفت یعنی آفت منازعت، که او عالم است به اسرار دلها. و اسرار دلها را، ذات الصدور خواند، برای آن که در دل باشد پنداری خداوندان دل‌اند. و پیش از این حدّ نوم گفته‌ایم که، سهوی باشد که بیشترین احساس به او زایل شود. و گفته‌اند که: سهوی باشد به استرخای اعضا، بی‌بیماری.

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + چنان که گفت.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: قلیل؛ مل: مدلل.

ص: ۱۲۴

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ؛ و نیز یاد کنید چون با شما نمود ایشان را به وقت ملاقات و مقابله در چشمه‌ایتان اندک، و شما را نیز در چشم ایشان اندک کرد. و حکمت در این، آن بود تا مسلمانان در فصل اول که ایشان را اندک بینند، بد دل نشوند و قوی دل باشند. مقاتل گفت: برای آن که رسول - علیه السلام - ایشان را در خواب دید که اندک بودند با صحابه بگفت، خدای تعالی نخواست تا خواب رسول - علیه السلام - خلاف شود. عبد الله مسعود گفت: در چشم ما چنان آمدند که من گفتم یکی را از جمله ما که اینان همانا «۱» هفتاد مرد باشند، گفت: تا به پانصد «۲» مرد، **وَيَقْلَلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ؛** و شما را در چشم ایشان اندک کرد تا اهبت و ساز نکنند و جدّ و جهد و مبالغت نکنند و توائل و تجادل کنند تا سبب ظفر مسلمانان باشد و خذلان ایشان.

سدّی گفت: چنان اندک آمدند «۳» مسلمانان [۳۹-پ] در چشم کافران، که یکی از ایشان گفت: بیای «۴» تا برگردیم که کاروان به سلامت رفت. ابو جهل گفت: نرویم و تا اینان را استیصال «۵» نکنیم. آنکه گفت: هیچ «۶» سلاح مگیری «۷»، اینان را به دستگیر بگیری و به رسنها «۸» ببندی تا با خود ببریم که برای اینان سلاح گرفتن کرا نکنند.

کلبی گفت: برای آن بود تا هر یکی از دو لشکر دلیر شوند بر صاحبش تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکند. اگر گویند، روا باشد که خدای تعالی ایشان را در چشم بینندگان کم نماید، با آن که ایشان می‌بینند، نه این مؤدّی بود با آن که ادراک معنی بود تا وثاقت برخیزد به مشاهدات؟ گوییم: آن، دیدنی حقیقی نباشد، و ایشان در دیدن و حزر «۹» استقصا نکرده باشند. و روا باشد که موانعی باشد آن جا از رؤیت، چون: گرد و ضباب و استتار بعضی به بعضی، و نیز روا باشد که خدای

تعالی قطع شعاع کند میان رائی و بعضی مرئیات «۱۰» بر سبیل معجز، و این جمله وجوه آن است که توجیه «۱۱» توان کرد در این باب تا ادا نکند با این فساد که گفتی.

(۱). آو، بم + تا.

(۲). مل، مج، لب: تا بصد.

(۳). اساس: آمدند و؛ به قیاس آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۴). بیای / بیایی / بیاید.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مستأصل.

(۶). همه نسخه بدلها + کس.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: برمگیری.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و لب: دستها.

(۹). لب، آن: جزر.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل: مرئیان.

(۱۱). اساس: توجه؛ به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

ص: ۱۲۵

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛ و بازگشت همه کارها با خدای است، چون صدور از او باشد، بازگشت بازو «۱» باشد، و ملک همه ملّاک زایل شود و حکم همه حکام باطل، حکم خاص او را باشد در قیامت در جمله کارها، برای این گفت: **وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ**، و کلام در این معنی مستقصی برفته است در سورة البقرة.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا - الاية، ایزد تعالی در این آیت امر کرد مؤمنان را که: چون گروهی را از کافران ببینید، بر جای بایستید و بنگریزید و پناه با خدای و ذکر خدای دهید و دعا و تضرع کنید تا همانا فلاح و ظفر یابید. و فلاح، نجات باشد و بقا باشد و ظفر باشد. قتاده گفت: خدای تعالی بندگان را فرمود در حالی که به خود مشغول باشند، ذکر او کنند تا بدانند که در هیچ حال رخصت نیست ایشان را که ذکر او رها کنند.

قوله: **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ**، و گفت: طاعت خدای داری و فرمان پیغامبر بری و منازعت و مخالفت و خصومت مکنی که پس بد دل شوید و ضعیف شوی. **وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ**؛ و بداتان بشود، مجاهد گفت: نصرکم. مقاتل گفت: حدتکم؛ تیزی شما بشود. عطا گفت: جلدکم؛ سختی شما بشود. یمان گفت: غلبتکم. نصر بن شمیل گفت: قوتکم. اخفش گفت: دولتکم. ابن زید گفت: باد «۲» نصرت خواست که خدای تعالی هیچ وقت نصرت نکرد مؤمنان را و **الَّا بَادِي فَرَسْتَادٍ** که خاک بر روی و چشم کافران کرد. الا ترى الى قوله تعالى: **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا** «۳» ...، و

قوله - عليه السلام: نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور

، و در عرف معروف است که چون کسی را کاری روان باشد، گویند: **الرَّيْحُ لَهُ وَ تَهَبَ لَهُ الرَّيْحُ**.

و به زبان ما گویند: باد، باد اوست، و قال عبید:

كما حميناك يوم النعف من شطب و الفضل للقوم من ريح و من عدد

و قال آخر:

يا صاحبي الا لا حي بالوادي الا عبید قعود بين اذواد

أ تنتظران قليلا ريث غفلتهم ام تعدوان فان الریح للعاد

و قال آخر:

(۱). بازو/ باز او/ به او.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز میج: به باد.

(۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۹.

فان الخافقات لها سكون

اذا هبت رياحك فاغتمها

فلا تدرى السكون متى يكون

و لا تغفل عن الاحسان فيها

و قال آخر:

ثم ما ان لبثت ان سكنت

رب ريح لأناس عصفت

قدم زلت و اخرى ثبتت «۱»

و كذاك الدهر في اطواره

انها مفسدة ما اصلحت

و كذا الايام من عاداتها

وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ و صبر کنی که خدای با صابران است. حق تعالی در این آیت مؤمنان را صبر و تثبت و پای بر جای فرمود و ترک منازعت و اختلاف، چه هر کجا اختلاف آمد، رحمت برخاست، الا تری الی

قوله [۴۰- ر]- علیه السلام: الجماعة رحمة و الفرقة عذاب.

مجاهد گفت: و هنی که روز احد پیدا شد نبود الا از جهت منازعت و اختلاف.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا، در این آیت نهی کرد مؤمنان را از آن که چنان باشند که آن گروه که بیرون «۲» آمدند نه برای خدای، بل برای بطر. و نصب بطر و رثاء، بر مفعول له باشد، و روا باشد که مصدر باشد در جای حال، ای

بترین مرأین، نبینی که: **و يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ**، [که عطف است بر او در جای حال است، و تقدیر آن است که: بیطرون و یراؤون و یصدون] «۳»، و نیز؛ مردم را منع کنند از ره خدای و ایمان به او و جهاد در راه او. و مفسران گفتند: مراد اهل مکه‌اند، و سبب نزول آیت آن بود که، چون أبو سفیان کاروان ببرد، کس فرستاد به اهل مکه که: برگردی که کفایت شد و ما کاروان بیاوردیم. این جماعت قریش را به جحفه دیدند، گفتند، أبو سفیان می‌گوید: برگردی که من کاروان به سلامت بیاوردم.

ابو جهل گفت: لا و الله! که باز نگردیم تا به بدر نرویم - و آن جای موسم بود که هر وقت عرب آن جا شدندی - و «۴» آن جا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم را طعام دهیم و مهمان کنیم، و عرب ذکر ما بشنوند و عزت و منعت ما بدانند. چون به بدر آمدند، به جای مهمانی و کشتن شتران، خود را کشتند، و به جای کأس خمر، کأس مرگ خوردند، و به جای مطربان، نوحه‌گران بر

(۱). اساس: تثبت؛ با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، آن: از کوه برون.

(۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: تا؛ مل: ما.

ص: ۱۲۷

ایشان نوحه کردند، و به جای طمع عزت و منعت، ذلت و خواری یافتند.

حق تعالی گفت: اهل مکه بر این وجه بیرون آمدند، شما که مؤمنانی چنین «۱» بیرون مشوی. و «بطر»، خروج باشد از موجب شکر نعمت با کفرانش، و اصل او شق و شکافتن باشید، و منه البیطار، و بیطار از این جا باشد که گوشت بشکافد به نیشتر، و يقال: بطل الانسان بیطر بطرا و ابطره الغنی «۲» ابطارا، و «ریا»، اظهار کار نیکو باشد تا مردمان ببینند با آن که کار بد «۳» پنهان کرده باشد. و «صد»، منع بود و بعضی فرق کردند میان صد و منع، گفتند: منع، آن باشد که فعل با او متعذر بود، و «صد»، آن باشد که دعوت کند با ترک فعل. **وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ**، و خدای تعالی عالم است به آنچه ایشان می‌کنند، و عالمی او به آن محیط «۴». و روا بود که گویند:

قادر است بر ایشان، و ایشان از قبضه قدرت او بیرون نیند «۵». پس بمنزلت آن است که محیط است به ایشان.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛ گفت: یاد کنی چون بیاراست ابلیس برای ایشان عملهای ایشان. و سبب آن بود به روایت عبد الله عباس و محمد بن اسحاق و سدی و کلبی که: قریش چون خواستند که از مکه بیرون آیند، یاد آمد ایشان را که میان ایشان و بنی بکر بن عبد منات «۶» بن کنانه کارزاری هست «۷» و کینه‌ای قدیم، گفتند: نباید که این کنایان ما را تعرض

کنند، و ما را دو فرقه باید شدن و دو خصم پیش باشد ما را با دو گروه جنگ باید کردن. توقف نمودند تا در این کار اندیشه کنند. ابلیس بیامد با لشکری بر صورت سراقه بن مالک بن جعشم «۸» الشّاعر الکنانیّ ثمّ المدلجیّ - و او از جمله اشراف و رؤسای بنی کنانه بود، و گفت قریش را: لا غالبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ؛ امروز از همه آدمیان کس شما را غالب نشود، و اِنِّی جَارٌ لَکُمُ؛ و من همسایه و پناه شما، و الجار؛ المجیر، قال الشّاعر:

یا ظالمی اِنِّی تروم ظلامتی و الله من کلّ الحوادث جاری

(۱). آج، لب: بر این وجه.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابطر فی المغنی.

(۳). لب + ر / را.

(۴). همه نسخه بدلها + است.

(۵). اساس: نیاند / نیند / نهاند.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مناف.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بود.

(۸). اساس: حصم؛ به قیاس آج، تصحیح شد.

ص: ۱۲۸

ای، مجیری. چون ایشان این بشنیدند، گفتند: ما از بنی کنانه ایمن شدیم به «۱» سراقه بیرون آمدند و روی به بدر نهادند و شیطان با ایشان بود. راست که دو لشکر روی به هم آوردند و مدد فریشتگان از آسمان برسیدند «۲»، ابلیس دنبال درکش گرفت. نَكَّصَ عَلٰی عَقْبَيْهِ، این عبارت باشد عن الرجوع و الهرب، او بگریخت و گفت: من بیزارم از شما که من آن می بینم که شما نمی بینید.

کلبی گفت: دست در دست حارث بن هشام نهاده بود، در صف مشرکان بر صورت سراقه، چون فریشتگان را بدید، دست از دست او بگرفت و پشت [۴۰-پ] به هزیمت داد. حارث گفت: یا سراقه! کجا می روی - در مثل این حال؟ شرم نداری که ما

را رها می‌کنی در چنین حال! گفت: تو آنچه من می‌بینم نمی‌بینی، و به هزیمت برفت و قوم به هزیمت او هزیمت گرفتند. چون به «۳» مکه آمدند، گفتند:

سبب هزیمت، سراقه بود، و مردم را او هزیمت کرد. خبر به سراقه رسید، گفت:

شنیدم که شما که قریشی می‌گویید، من سبب هزیمت شما بودم، به خدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قتال شما، و هزیمت شما به من رسید و من خود شما را ندیدم. گفتند: فلان روز نه تو آمدی و ما را وعدها دادی و غرور و گفتی: لا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ. سوگند خورد که: من از این بی‌خبرم. چون جماعتی از ایشان پس از آن اسلام آوردند، بدانستند که آن ابلیس بوده است، و این روایت صادق و باقر است «۴» - علیهما السلام. قوله: نَكَصَ عَلَيَّ عَقِيْبِيهِ، ضحاک گفت: ولی مدبرا. نصر بن شمیل گفت: رجع القهقري. قطرب گفت و ابان بن تغلب که: هم از آن راه که آمد برفت، قال الشاعر:

ترجُون «۵» أُنْقَالَ «۶» الخميس العرمرم

نکصتم علی اعقابکم یوم جئتم

و قال عبد الله بن رواحه:

نکصتم ورائکم هاربینا

فلما رأیتم رسول الاله

و قال زهير:

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: پس.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز مل، مج: در رسیدند.

(۳). همه نسخه بدلهای: با.

(۴). همه نسخه بدلهای بجز مل: باقر و صادق است؛ مل: امام محمد باقر و جعفر صادق است.

(۵). اساس: تزجون؛ به قیاس نسخه مج، تصحیح شد.

لا ینکصون اذا ما استلحوا و حموا

هم یضربون حبیبک البیض از لحقوا

إِنِّي أرى ما لا ترون، حسن بصری گفت: جبریل را دید «۱» پیاده در پیش شتر رسول ایستاده و عنان او به دست گرفته، ابلیس او را بشناخت از او بترسید و بگریخت.

خلاف کردند در ظهور شیطان تا ایشان او را بدیدند؛ ابو علی گفت و جماعتی گفتند از متکلمان که: خدای تعالی صورت او بگردانید به معجزه حضرت رسول - علیه السلام - و تشدید تکلیف بر مکلفان و سبب خذلان کافران و نصرت مؤمنان، و این وجهی درست است، و صحّت این، قول باقر و صادق «۲» است - که از پیش برفت.

ابو القاسم بلخی و جماعتی دگر گفتند: به ظهور نبود؛ به وسوسه بود؛ و قول اوّل در اخبار ظاهرتر است، و بعضی انصار در مفاخرت این روز می گفت:

جبریل تحت لوائنا و محمد

و شفیر «۳» بدر از نردّ و جوههم

قتاده گفت و محمد بن اسحاق، ابلیس چون گفت: إِنِّي أرى ما لا ترون، راست گفت که او فریشتگان را می دید، و این که گفت: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ «۴»؛ از خدای می ترسم دروغ گفت؛ و لکن به آن گریخت که دانست که او قوّت ایشان ندارد و عادت او خود این است که اصحاب خود را به مهلک رساند و او برگردد و از ایشان «۵» تبراً کند. عطا گفت، معنی آن است که گفت: من می ترسم که خدای مرا هلاک کند در این میانه با شما. کلبی گفت، معنی آن بود که گفت: من جبریل را می بینم و از او آن دانم که شما ندانید، از او می ترسم، ترس رسول خدای را ترس خدای خواند. بعضی دگر گفتند: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ «۶»، معنی آن است که: من صدق وعد خدای دانم، و المعنى: إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۷». و بعضی دگر گفتند: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ «۸»...؛ من از خدای می ترسم بر شما. [اگر تعسّف این اقوال برای آن است تا دروغی به ابلیس حواله نباشد، دروغ از ابلیس مستبعد نیست، گفتند: نبینی

(۲). آو، آج، بم، لب، آن + علیهما السّلام.

(۳). اساس: و سر؛ به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + ربّ العالمین.

(۵). آج: شما؛ آن: از او نیز.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + علیکم.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۶.

(۸). سوره هود (۱۱) آیه ۲۶.

ص: ۱۳۰

که حق تعالی از او چه حکایت کرد، فی قوله: وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ... «۱»، و اگر قایلان این اقوال این احتیاط در حق پیغمبران و عصمت ایشان کردند اولتر بودی. [«۲» وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ، این، کلام خدای است، حکایت نیست از کلام ابلیس. خدای تعالی عقیب «۳» این حکایت گفت: خدای سخت عقوبت است، سزاوار باشد که ابلیس و جز ابلیس از عقاب او بترسند. بعضی دگر گفتند از مفسران: این هم حکایت کلام شیطان است و این به نسق کلام نماند «۴».

راوی خبر گوید طلحة بن عبید الله که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هیچ روزی شیطان از آن ذلیتر و صاغر «۵» تر نباشد که روز عرفه. و آن برای آن بود که، رحمت بی قیاس بیند «۶» که به گناهکاران امت من فرود می آمد، الا روز بدر که چون در نگرید جبریل را دید که در پیش فریشتگان می آمد آن روز بغایت ذلیل شد.

نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ [۴۱- ر] وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أرى مَا لَا تَرَوْنَ - الآية.

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ، روا بود که عامل در «اذ»، دو چیز بود؛ یکی: ذاک، اذ يقول، ای کان ذاک و وقع ذلک وقت قول المنافقین. و وجه دیگر آن که: «اذکر»، یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان و آنان که در دل ایشان بیماری بود یعنی شرک و شک و نفاق، و آن جماعتی بودند از منافقان در مکّه که یقینی «۷» نبود ایشان را، با رسول هجرت نکردند به علت آن که خویشان ما، ما را رها نمی کنند. چون قریش به بدر رفتند، با قریش به بدر آمدند چون قلت مسلمانان و کثرت کافران دیدند. شکشان زیادت شد به یکبارگی مرتد شدند و روی به قتال رسول نهادند، و ایشان جماعتی بودند، منهم: قیس بن الولید بن المغیره، و ابو قیس بن العاد «۸» بن المغیره، و الحارث بن

(۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

(۲). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۳). لب: عقب.

(۴). اساس: به ماند، به قیاس نسخه بم، خوانده شد؛ آو، آج، مل، مج، لب: به ماند؛ آن: ماند.

(۵). مل: صغیرتر؛ آو، آج، بم، آن: عاجزتر.

(۶). آو، مج: بینند.

(۷). اساس: بیتی؛ آو، آج، بم، لب، آن: یقین؛ مل، مج: یقینی، با توجه به دو نسخه اخیر تصحیح شد.

(۸). مل: القادر؛ لب: العادر؛ در نسخه‌ها ظاهراً تصحیف و تحریفی صورت گرفته است. در برخی از تفاسیر از نوع: مجمع البیان شیخ طبرسی، و نیز در حاشیه تبیان شیخ طوسی ابو قیس بن فاکه نقل شده است. مرحوم شعرانی، متن را بر اساس سیره ابن هشام به الفاکه تصحیح کرده است.

ص: ۱۳۱

ربیعة «۱» بن الاسود بن المطلب، و علی بن امیة بن خلف، و العاص بن منبه بن الحجاج، و الولید بن عتبه، و عمرو بن امیة، چون در میان معرکه افتادند فریشتگان بر روی و پشت ایشان می‌زدند، فذلک قوله: **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ.**

عَرَّ هُوَ لَاءِ، می‌گفتند در آن حال که به بدر حاضر آمدند که: بفریفته است و مغرور بکرده اینان را، یعنی مؤمنان را و صحابه رسول را دینشان. و غرور، اظهار نصیحت باشد با آن که غشی در دل دارد. آنگه حق تعالی گفت ردّا علیهم: **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛** هر که توکل بر خدای کند و اعتماد، خدای تعالی عزیز است و غالب و قاهر، هیچ چیز او را غالب نباشد و حکیم است، این قهر و غلبه جز به حکمت و صواب نکند.

آنگه گفت بر سبیل تعجب: **وَلَوْ تَرَىٰ؛** و اگر تو بینی یا محمد! **إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ**، آن وقت و آن حال که فریشتگان جان از «۲» کافران برمی‌داشتند، **يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ**، در جای حال است. و بیان کردیم که «توفی» و «استیفاء» تمام بستدن باشد؛ و «ایفاء» تمام دادن «۳» در آن حال بر رویها و پشتهای ایشان می‌زدند، و این کنایت باشد عن جمیع الجسد، ای ما اقبل منهم و ما ادبر، و این قول سعید جبیر است و مجاهد و ابن جریر.

عبد الله عباس گفت: مشرکان چون روی به مسلمانان کردند، مسلمانان تیغ بر رویهایشان می‌زدند، و چون پشت به هزیمت دادند، فریشتگان در ایشان رسیدند پشتهای ایشان به مقامع و سیاط می‌زدند.

حسن بصری روایت کرد که، مردی گفت: یا رسول الله! من بر پشت ابو جهل اثر ضرب تازیانه دیدم، گفت: ذاک من ضرب الملائکة، گفت: آن زخم فریشتگان بوده است.

حسین بن الفضیل گفت: ضرب الوجوه، عقوبت کفرشان بود و ضرب الادبار، عقوبت معاصیشان «۴». وَ ذُوقُوا، ای و یقولون لهم ذوقوا. و می گفتند ایشان را، یعنی

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ظاهرا در این مورد هم تصحیف و تحریفی صورت گرفته است در برخی تفاسیر و سیره‌ها، حارث بن زعمه، آمده است.

(۲). همه نسخه بدلها: آن.

(۳). همه نسخه بدلها: بدان.

(۴). بم: معصیتهاشان، آو، آج، لب، آن: معصیتشان.

ص: ۱۳۲

فریشتگان کافران [را] «۱»: بچشی عَذَابَ الْحَرِيقِ؛ عذاب دوزخ سوزنده. و فعیل، به معنی مفعول «۲» است، ای النار المحرقة، و این در آخرت باشد. حسن بصری گفت:

این، خزنه دوزخ گویند و در بعضی تفاسیر آمد که: فریشتگان مقام آهنین داشتن «۳»، هر گه «۴» بر ایشان زدندی* از جراحات ایشان آتش برافروختی، فذلک قوله: وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، و «ذوق»، کنایت باشد از مقاسات و مکابده «۵»، [قال الشاعر] «۶»:

فذوقوا کما ذقنا غداة محجّر
من الغیظ فی اکبادنا و التّحوّب

و «ذوق»، در جای امتحان و اختبار استعمال کنند، یقول العرب: اركب هذا الفرس و ذقه، و يقال: جرّبت فلانا و ذقت طعمته «۷»* و يقال: کلمت فلانا فذقت ما عنده، قال الشّماخ فی وصف قوس:

فذاق فاعطته «۸» من اللّین جانبا
کفی «۹» و لها ان یغرق السّهم حاجز

و اصل او ذوق به دهن است، و هو ادراک الطعم «۱۰» باللّهوات و اللسان، و جواب «لو»، محذوف است لدلالة الکلام علیه و مثله: لو رأيت فلانا و السیاط تأخذه، و التقدير:

لرأيت منظرا هائلا، و حذف بلیغتر است این جا از ذکر، برای آن که با حذف وجوه بسیار مطنون باشد [۴۱-پ]، و با ذکر یک وجه باشد.

قوله: **ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ**، «ذلک»، اشارت است به عذاب، گفت: این عذاب که دیدند و چشیدند، به ظلم نیست، **بِمَا قَدَّمْتَ**، به آن است که دستهای شما تقدیم کرد. و اضافت فعل با آلت برای تحقیق اضافت فعل است با «ما»، برای آن که محال است که کسی فعل کند به آلت غیر، و علی هذا قولهم فی المثل: یداک اوکتا وفوک نفخ. و مراد به تقدیم فعل گذشته است، ای بما فعلت و کسبت و جعلته مقدما له حتّی یقدم علیه للجزاء، و «با» برای مجازات است و بدل، [و ما] «۱۱»، موصوله است به معنی الّذی، و شاید که موصوفه باشد، ای باعمال قدّمتها، ایدیکم، و شاید که مصدری باشد، ای ذلک بتقدیم ایدیکم افعالها و معاصیها.

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲-۶). آو، آن، مفعال؛ آج: مفاعل.

(۳). همه نسخه بدلها: داشتند.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن+ که.

(۵). اساس: مکایده؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). آو، آج، بم: طعیمه.

(۸). اساس: اعطاه؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: بدی؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخهها، تصحیح شد.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آن+ الطعم.

(۱۱). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ، «واو»، عطف است و معنی آن است که: و بانّ الله، و نیز برای آن که خدای بیدادگر نیست بر بندگان، برای آن که جزای عمل دادن بر وفق استحقاق عدل «۱» باشد، ظلم نباشد یعنی، تا بدانی که خدای به این که کرد با ایشان، بر ایشان ظلم نکرد «۲».

[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۲ تا ۶۶]

كَذَّابٌ آلَ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَذَّابٌ آلَ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَعْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶)

فَأَمَّا تَتَفَقَّهُنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ (۵۷) وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِبِينَ (۵۸) وَ لَا يُحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنْهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹) وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تَتَفَقَّهُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ (۶۰) وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱)

وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲) وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبِكَ اللَّهُ وَ مَنْ آتَبَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵) الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶)

[ترجمه]

؛ چون خوی آل فرعون و آنان که پیش ایشان بودند کافر شدند به آیات خدای، بگرفت ایشان را خدای به گناهای ایشان که خدای قادر «۳» و سخت عقوبت است.

؛ آن به آن است که خدای نباشد بگرداننده نعمتی را که کرده باشد بر قومی تا بگردانند آنچه به ایشان باشد، و بدرستی که خدای شنوا و داناست.

[۴۲- ر]

؛ چون خوی آل فرعون و آنان که [ن که] «۴» از پیش ایشان بودند دروغ «۵» داشتند به آیات خدایشان «۶»، هلاک کردیم ایشان را به گناهانشان و غرقه کردیم آل فرعون را و همه بودند ستمکاران.

بدرستی که بترین جانوران «۷» نزدیک خدای، آنانند که کافر شدند، پس ایشان ایمان نیارند.
آنان که پیمان بستدی از ایشان، پس می‌شکنند «۸» پیمان خویش را در هر باری، و ایشان نمی‌ترسند.

اگر یابی

(۱). اساس: عذاب؛ به قیاس آو، و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن + قوله تعالی.

(۳). آج، لب: بنیروست.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به دروغ.

(۶). آو، بم + پس.

(۷). آو، بم، آن: چهارپایان؛ مج: روندگان؛ آج، لب: جنبندگان.

(۸). آو، مج: می‌بشکافتند.

ص: ۱۳۴

ایشان را در کارزار به ایشان را که پس ایشان باشند تا بود که ایشان اندیشه کنند.

[۴۲-پ]؛ و اگر نترسی از [قومی خ] «۱» یانتی بینداز به ایشان بر راستی «۲»، بدرستی که خدای دوست ندارد خیانت کنندگان را.

«۳»

و گمان مبر [ند] «۴» آنان که کافر شدند که سبق برده‌اند که ایشان عاجز نکنند.

؛ [و] «۵» بسازید «۶» برای ایشان آنچه توانید از نیرو و از بازبستن اسپان بترسانی به آن دشمن خدای را و دشمن شما را و دیگران از فرود ایشان ندانید ایشان را، خدای داند ایشان را و آنچه نفقه کنید از چیزی در راه خدای تمام بدهند شما را و بر شما بیداد نکنند.

و اگر میل کنند به صلح «۷» میل کن به آن و توکل کن بر خدای که او شنواست و دانااست.

[۴۳-ر]؛ و اگر خواهند که بفریبند [تو را] «۸»، بدرستی که بس باشد تو را خدای، او آن خدای است «۹» قوت کرد تو را به یاری او «۱۰» و به مؤمنان.

؛ و جمع کرد «۱۱» میان دل‌های ایشان اگر نفقه کنی تو آنچه در زمین است بجمله، جمع نتوانستی کردن «۱۲» میان دل‌های ایشان، و لکن

(۸-۵-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). آج، لب: بر آشکارا همواری.

(۳). اساس و جمیع نسخ: تحسین؛ به قیاس قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). به قیاس با معنی کلمه، آورده شد.

(۶). آو، بم، مج، آن: ساز کنی / ساز کنید.

(۷). آج، لب: سوی آشتی.

(۹). مج + که.

(۱۰). آج، لب: خود.

(۱۱). آج، لب: پیوستگی افگند.

(۱۲). آج، لب: نتوانستی پیوستن.

ص: ۱۳۵

خدای جمع کرد «۱» میان ایشان، که او غالب «۲» است، محکم کار است.

ای پیغامبر! بس است تو را خدای و آنان که پسر و تو باشند از مؤمنان.

[۴۳-پ]

؛ ای پیغامبر؛ گرم بکن مؤمنان را بر کارزار اگر باشند از شما بیست مرد صبر کنندگان غلبه کنند دویست را، و اگر از شما «۳» صد، غلبه کنند هزار را از آنان که کافر شدند، به آن که ایشان گروهی اند که نمی دانند «۴».

؛ اکنون تخفیف کرد «۵» خدای از شما و دانست که در شما ضعیفانند «۶» اگر باشند از شما صد صابر، غلبه کنند دویست را، و اگر باشند از شما هزار، غلبه کنند دو هزار را به فرمان خدای، و خدای با صابران است.

قوله: **كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ** «۷»، محلّ «کاف»، رفع است به آن که خبر مبتدا «۸» ست، و تقدیر آن است که: **دأبهم** کذاب آل فرعون، ای عادتهم مثل عادت آل فرعون. و «دأب»، عادت و طریقت باشد، يقال: ما زال ذلک دأبه و دینه و دیدنه، ای عادتہ و طریقتہ. عبد الله عباس گفت: کفعل آل فرعون. ضحاک گفت: کصنعهم. مجاهد و عطا گفتند: کسنتهم. یمان گفت: کمثالهم، یعنی اهل بدر همان کردند و همچنان کردند که آل فرعون، لا جرم با ایشان همان کردند که با آل فرعون کردند از عذاب و نکال. کسائی گفت: کشان آل فرعون، یعنی چنان که ایشان کفر آوردند و جحود کردند، اینان همان کردند. اخفش و مؤرج گفتند: کعادة آل فرعون، و قال خدّاش بن زهیر العامری:

و ما زال ذاک الدّأب حتّی تخاذلت هوازن و ارفضت سلیم و عامر

(۱). آج، لب: پیوستگی افگند.

(۲). آج، لب: استوارکار.

(۳). لب + باشد.

(۴). آج، لب: اندر نیابند.

(۵). آو، بم، لب، آن: سبک کرد.

(۶). آج، لب: سستی است.

(۷). همه نسخه بدلهای، بجز مل + الایه.

(۸). همه نسخه بدلهای، بجز مل و میج: که مبتداست.

و آل فرعون، قوم او و اهل دین او بودند، برای آن که آل خواند ایشان را که، امرهم کان یؤل الیه ای یرجع من آل اذا رجع. و گفته‌اند: اهل باشد، «ها» را بدل کردند به «الف»، و این از جمله ابدال است. وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ و آنان که پیش ایشان «۱» بودند از جمله کافران، به آیات خدای کافر شدند، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ؛ خدای ایشان را به گناه ایشان بگرفت چنان که اینان را به گناه «۲» اینان که خدای [تعالی] «۳» قادر است و سخت عقوبت.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا، «ذلك»، اشارت است بدان عذاب و نعمت که فرمود با قریش در غزات بدر گفت آن، و ذَلِكَ، اشارت است [۴۴-ر] به دورتر و «ذاک» به نزدیکتر. آن، به سبب آن بود که خدای تعالی هیچ نعمت که بر قومی کرده باشند بنگرداند و به نعمت بدل نکند مگر آنکه که ایشان نیت و فعل گردانند.

کلبی گفت: اهل مکه را خواست که ایشان را نعمت چنین فرمود که: ... أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ «۴». و محمد را - صلی الله علیه و آله - بدیشان فرستاد، شکر آن نعمت نکردند و به کفران بدل کردند، لا جرم خدای تعالی بر ایشان «۵» بگردانید و به عذاب بدل کرد. سدّی گفت: نعمت محمد است - علیه السلام - که خدای او را به اهل مکه فرستاد، قدرش نداشتند و شکرش نکردند تا خدای او را هجرت «۶» فرمود با مدینه. و ذَلِكَ، در محلّ رفع است به ابتدا و بِأَنَّ اللَّهَ، در جای خبر اوست و خبر [بر] «۷» حقیقت محذوف است، و تقدیر آن است که: ذلک واقع کائن بانّ الله لم یک.

«نون»، در حال جزم از کان بیفکنند؛ و از اخوات او چون، صان یصون، و خان یخون نیفکنند برای کثرت استعمال را، و برای آن که کان از امّات افعال است، چون کان به معنی وقع و حدث باشد، هیچ فعل نبود و الا در او معنی وقوع و حدوث باشد، نبینی که قام و قعد و اکل و شرب - همه را - معنی آن است که: حدث قیام و قعود و اکل و شرب، و دیگر افعال چنین نیست، برای این گویند: لم یک، و نگویند: لم یص و لم یخ فی لم یصن و لم یخن. حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، حق تعالی

(۱). پیش ایشان / پیش از ایشان.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گناهان.

(۳-۷). اساس: ندارد؛ به قیاس آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

(۴). سوره قریش (۱۰۶) آیه ۴.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + نعمت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: نقل.

در این آیت بیان عدل خود کرد و رد کرد بر جمله مجبران و قدریان، گفت: من که خدایم، نعمتی [که] «۱» مبتدا کرده باشم بر سبیل تفضّل با بندگان خود، از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم و بدل کنم تا آن که ایشان حال بر خود بگردانند، و به جای شکر نعمت، کفران کنند و به جای اعتراف وجود. و آن خدای که از کرم روا ندارد که ناوجب نامستحق از بنده بگرداند الا عند وجود و کفر او تا از او باشد، کی روا دارد که بنده را به گناه ناکرده یا به فعلی که آفریده باشد یا به چیزی که بنده را در آن صنعی نباشد بگیرد و عقوبت کند! و این آیت دلیل فضل و عدل اوست «۲» - تعالی عن الظلم علواً کبیراً. وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و خدای تعالی شنوا و داناست.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ؛ چون عادت و طریقت و صنیع «۳» آل فرعون و آنان که پیش از او بودند که به آیات ما تکذیب کردند از انواع کفار، ما ایشان را هلاک کردیم به گناهشان «۴»، بهری را به آب و بهری را به آتش و بهری را به خسف و [بهری را به نسخ و] «۵» بهری را به مسخ و بهری را به رجفه و بهری را به باد و بهری را به صیحه و بهری را به تیغ. وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ؛ و آل فرعون را غرق کردیم. وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ؛ و همه ظالم و بیدادگر بودند، و این آیت نیز دلیل عدل است دو جای؛ یکی آن که گفت: فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ؛ ما ایشان را به گناه ایشان هلاک کردیم، و این جزا بر عمل باشد و عقاب به استحقاق، و دگر: وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ، گفت: همه ظالم بودند، چون حق تعالی ظلم از خود نفی کرد و حوالت به کفران «۶» و ظالمان کرد، از ایشان «۷» کافرتر و ظالم تر آن بود که از ایشان نفی کند و به خدای حوالت کند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ؛ «شر» نقیض خیر «۸» باشد، و گفته‌اند: «شر» «۹»، مضرّتی «۱۰» باشد عظیم و خیر هر «۱۱» منفعتی باشد تمام. و اصل شرّ، اظهار بود و قیل الشرّ؛ الرمی

(۵-۱). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه او، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها+ و قد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: صنع.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: گناهانشان.

(۶). همه نسخه بدلها+ کرد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و ظالمان ایشان.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نقیض الخیر.

(۹). همه نسخه بدلها+ هر.

(۱۰). آو، آج، بهم، لب، آن: ضرری؛ مل: ضرّی.

(۱۱). اساس: به هر؛ به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

ص: ۱۳۸

بالمکاره کشر النار، و اصل او نیز اظهار باشد برای آن که شرر آتش چون از او می‌جهد ظاهر می‌شود، و منه قول الشّاعر:

[و «۱»] حتّی اشرّت بالأكفّ المصاحف

ای، اظهارت و نشرت، و حق تعالی گفت: بترین جانوران بنزدیک خدای تعالی، کافراند. و برای آن دو ابّ خواند ایشان را که، ایشان بمثابت چهارپایانند، فی قوله: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ «۲» ...، آنکه خبر داد که، ایشان ایمان نیارند تا رسول - علیه السلام - توقع نکند و طمع از ایمان ایشان ببرد و دل عزیز خود در بند ندارد [۴۴-پ].

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ؛ آنان که تو با ایشان عهد کردی از جمله این کافران پس عهد تو می‌شکافند «۳» هر باری و از خدای نمی‌ترسند در نقض عهد. مفسّران گفتند که:

آیت در بنی قریظه آمد که با رسول عهد کردند که بازو «۴» قتال نکنند و کس را بر او یاری ندهند، عهد او بشکستند یکبار و مشرکان مکه را به سلاح یاری دادند. چون رسول کس فرستاد به ایشان و ملامت کرد ایشان را «۵»، گفتند: ما را فراموش بود.

دگر باره روز خندق عهد بشکافتند «۶» و به مکه آمدند و با مشرکان همدست شدند و با رسول کارزار کردند، خدای تعالی گفت: ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ.

آنکه حق تعالی گفت: فَإِذَا تَتَفَفَّهُمْ فِي الْحَرْبِ؛ اگر ایشان را در کارزار بیایی «۷» و ملاقات باشد تو را با ایشان و به دست تو افتند، فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ.

عبد الله عبّاس گفت: نکل بهم من خلفهم؛ ایشان را به نکال دیگران کن. سعید جبیر گفت: انذر بهم؛ به ایشان بترسان آنان را که از پس ایشان باشند. و بعضی دگر گفتند: فرق بهم؛ بیراگن به ایشان، کاری کن که دیگران از تو پراکنده شوند و بگریزند. عطا گفت: ائخن فيهم القتل؛ قتل در ایشان شایع کن تا دیگران عبرت گیرند. قتیّب «۸» گفت: سمع بهم؛ بشنوان به ایشان، یعنی کاری کن با ایشان که باز گویند، و انشد «۹»:

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شکستند.

(۴). بازو/ باز او/ با او.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج+ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بشکستند.

(۷). مل، مج: بیابید.

(۸). آج: قبطی.

(۹). مل: قال الشاعر.

ص: ۱۳۹

مخافة ان یشرد بی حکیم

اطوف فی الأباطح کلّ یوم

و «تشرید»، تطرید باشد و تفریق و تبدیّد، و ناقة شرود، ای نفور. و عبد الله مسعود خواند به «ذال» معجم، و گفتند: معنی یکی باشد. و قطرب گفت: به «ذال»، تنکیل باشد و به «دال» تطرید و تفریق، [مَنْ خَلَفَهُمْ]، «۱» آنان را که از پس ایشان آیند. و اعمش خواند در شاذّ: فشرّد بهم من خلفهم، بر آن که «من» حرف جرّ باشد، و مفعول از کلام محذوف بود. المعنی؛ شرّد اعداک من خلفهم، لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ، ای یتذکرون تا باشد که اندیشه کنند اینان [و] «۲» نقض عهد نکنند.

وَإِمَّا تَخَافَنَّ؛ اگر ترسی «۳» تو یا محمّد! وجه خوف گفتیم و باز نمودیم که از باب ظنّ است اگر گمان برید، و گفته‌اند: این ظنّ، به معنی علم است، و فعل مضارع را با نون تأکید بنا کنند بر فتح چون فعل مذکری باشد و اگر جمع مذکر باشد بر ضمّ بنا کنند و اگر فعل مؤنّثی مخاطب باشد بر کسره. اگر ترسی که قومی خیانتی کنند از نقض عهد به امارتی که تو را پیدا شود چنان که بنو قریظه کردند و خیانت نقض عهد باشد در آنچه امین کرده باشند «۴» او را بر آن، یقال: خانه یخونه خونا و

خیانته و اختانته، ایضا و: خؤنه اذا نسبه الی الخیانه. فَأَنْبِذَ إِلَيْهِمْ؛ عهد ایشان [با ایشان] «۵» انداز و «نیز»، انداختن باشد، و منه: التنبیذ فعیل بمعنی مفعول لآٔنه ینبذ فی الحبّ. ای «۶» یطرح، قال «۷»:

کنبذک نعلا اخلقت من نعالکا

علی سواء؛ بر راستی. در او دو قول گفتند: یکی: علی استواء، تا ایشان نیز دانند که تو حرب ایشان می‌سگالی، گمان نبرند که تو بر عهدی؛ و تو بر حرب باشی. آنکه ساز نکنند، این مانند عذری باشد. و این سویت در علم باشد، یعنی تا ایشان از تو آن دانند که تو از ایشان دانی بر سویت. و قولی دیگر آن است که: عَلِي سَوَاءٍ، ای علی عدل، قال الرَّاجِز:

حَتَّى يَجِيْبُوكَ إِلَى السَّوَاءِ

فاضرب وجوه الغدر الاعداء

(۵-۲-۱). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

(۳). اساس: ترسند؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز میج و لب: ایمن کرده باشد.

(۶). مل: و.

(۷). مل + شعر.

ص: ۱۴۰

ای، الی العدل. و میانه کار را «سواء» گویند، لاستوائه الی الطرفین، قال الله تعالی: فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ «۱»، ای فی وسطها، و قال حسّان:

بعد المغیب فی سواء الملحد

یا ویح انصار النبی و رهطه

ای، فی وسط الملحد و «سوی» و «سوی» لغتان فی سواء، قال الله تعالی: مَكَاناً سُویً «۲»، ای وسطا بیننا و بینکم، و قال آخر «۳»:

وجدنا ابانا کان حلّ ببلدة سوی بین قیس قیس عیلان «۴» و الفزر

[۴۵-ر] ولید مسلم «۵» گفت: علی مهل؛ بر آهستگی، و این لغت معروف نیست. اگر گویند، چگونه روا باشد که این نقض عهد رسول- علیه السلام- بر ظنّ و خوف بود؟

گوییم: بر قول آن که ظن را بر علم تفسیر کرد، این سؤال لازم نباشد، و بر قول آن که ظن گفت: لا بد ظنّی باشد عن امارة صحیحة. و آنچه راجع باشد با منافع و مضارّ، ظن قایم مقام علم باشد در او، چون از ایشان فعلی بیند که دلیل نقض عهد و خیانت کنند تا «۶» تا امارات آن باشد روا باشد او را و جز او را نبذ عهد کردن عقلا و شرعا. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِبِينَ**؛ که خدای تعالی خیانت کنندگان را دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان نباشد، چه ایشان مستحقّ عقاب و اهانت و استخفاف باشند. و این آیت در بنی قریظه فرود آمد. و واقدی گفت: در بنی قینقاع آمد و به این آیت رسول- علیه السلام- به زبر «۷» حصن ایشان رفت و بازیشان «۸» قتل کرد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا، ابن عامر و حمزه و حفص و ابو جعفر خواندند: لا يحسبنّ به «یا»، و او محتمل باشد سه وجه را:

یکی آن که: مسند باشد به **الَّذِينَ**، و **الَّذِينَ** فاعل او باشد و مفعول اوّل مقدر باشد، ای لا يحسبنّ **الَّذِينَ** كفروا و انفسهم سابقین لنا؛ نباید تا کافران پندارند خود را که از ما سبق توانند بردن.

و وجهی دیگر در او آن است که: فاعل در او مضمّر باشد «۱۰»، تقدیر آن باشد که:

(۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۵.

(۲). سوره طه (۲۰) آیه ۵۸.

(۳). مل + شعر.

(۴). اساس: غیلان؛ به قیاس نسخه او، تصحیح شد.

(۵). مل، میج: ولید بن مسلم.

(۶). لب: یا.

(۷). مل، مج: به زیر؛ آو، آج، بم، لب، آن: بر.

(۸). بازیشان/ باز ایشان/ با ایشان.

(۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: تحسبن با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شده؛ نیز رک: آیه ۵۹ و زیر نویس آن از همین سوره.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + و.

ص: ۱۴۱

لا يحسبن النبي و المؤمنون الكافرين سابقين لنا، فاعل مقدر باشد، و کافرین مفعول اول، و سابقین مفعول دوم.

و وجهی دیگر آن است که: «ان»، تقدیر کنند و هی المخففة «۱» من التَّقیله، و تقدیر «ان» باشد، و لا يحسبن الذين كفروا ان سبقوا، ای آنها سبقونا. و هر کجا «ان» با اسم و خبر در جای مفعول [حسب و اخوات او افتد] «۲»، قایم مقام هر دو مفعول او باشد، یقول: حسبت ان زیدا منطلق - و اخوات او «۳»، و المعنی حسبت زیدا منطلقا «۴»، و مثله قوله: الم، أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا «۵» ... و باقی قراء، تحسبن، به «تا» خواندند، خطابا للنبي - علیه السلام. و الَّذِينَ، مفعول اول باشد و سَبَقُوا مفعول دوم. گفت: میندار و گمان مبر که آنان که کافر شدند مرا سبق توانند بردن یا از من بتوانند گریخت «۶»، و مفعول محذوف است، لدلالة الكلام عليه، و التقدير: سبقوا الله، و مثله في اللفظ و المعنى قوله: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ «۷».

إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ، جمله قراء، إِنَّهُمْ خوانند به کسر همز «۸» على الابتداء و الاستيناف. و اهل شام خواندند: «انهم» بالفتح «۹» گفتند: «لا»، صله است و تقدیر آن باشد: انهم يعجزون، ای يعجزون الله، و این «۱۰»، بدل سبقوا باشد، ای لا يحسبن الكافرين سابقين الله معجزين له. و مورد آیت، وعيد و تهديد است، گفت: گمان مبر که این کافران از پیش من بشوند یا مرا عاجز کنند یا از قبضه قدرت من بیرون توانند شد، بل اسير و گرفته من اند و در ملک و ملک من اند و از من فایت نه اند، هر گه که خواهی ایشان را گرفتار تو انم کردن و جزا دادن «۱۱» ایشان را بر وفق عمل ایشان. و حسبان، ظن باشد و حسبان حساب باشد، يقال «۱۲»: حسبت الشيء احسبه و احسبه

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: هی آن المخففة.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). عبارت «و اخوات او»، در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است.

(۴). اساس: مطلقا، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ و ۲.

(۶). همه نسخه بدلها، گریختن.

(۷). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴.

(۸). اساس: هم؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد؛ آج، بم، لب، آن: همزه.

(۹). آو: به فتح همز؛ آج، بم، لب، آن: به فتح همزه و.

(۱۰). آو، آج، بم، آن: ان.

(۱۱). آو، آج، بم، لب، آن: داد.

(۱۲). عبارت پس از یقال، در نسخه‌های مختلف متفاوت است. متن با تقدّم و تأخّر کلمات منظم شد.

ص: ۱۴۲

حسابانا و محسبة و محسبة، و حسبت الحساب احسبه حسابا و حسبا و حسابانا. حسن بصری گفت: لا يُعْجِزُونَ، ای لا یفوتون الله؛ از خدای فایت نباشد «۱».

آنکه مؤمنان را گفت: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ؛ ساز کنی از برای ایشان از آلات کارزار از آنچه بتوانی و اسبان و آنچه حاجت باشد به آن در کارزار. و استطاعت معنی باشد که جوارح به آن متطاول باشد فعل را «۲» با زوال موانع. و اصل او، طاعت باشد، و قوله:

مِنْ قُوَّةٍ؛ قیل: اراد من رمی. ذکره الفراء و رواه عقبه بن عامر عن النبیّ - علیه السلام - [ذ] «۳» کره الطبری، گفتند: تیر انداختن است. عکرمه گفت: مراد حصنهاست. وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ، گفتند: «رباط»، بستنی است «۴» خوارتر از عقد، و «رباط»، مرابطه باشد. و «رباط»، نام آن رسن باشد که اسب را دو ببندند و «رباط» نام [۴۵-پ] آن جای باشد که ایشان «۵» را آن جا ببندند، و «رباط»، مصدر است اجرا کنند بر اسبان، قال الشاعر:

ابین «۷» فما «۸» یفلحن یوم رهان

[و «۶»] ان الرباط التكد من آل داحس

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ؛ که به آن بترسانی دشمن خدای را و دشمن خود را، و الرَّهْبُ و الرَّهْبَةُ: الخوف، الارهاب و التَّرهيب: الاخافة، و الاسترهاب، الارهاب «۹» ايضا. وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ؛ و جماعتی دیگر را که جز ایشانند، که شما «۱۰» ایشان را ندانی، خدای داند ایشان را، و این عطف است علی: عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ، و در آن که مراد به اینان کیستند پنج قول گفتند:

مجاهد گفت: بنی قریظه‌اند. سدّی گفت: اهل پارس‌اند. حسن بصری گفت و ابن زید: منافقانند. طبری گفت: جَبَائِد. جبائی گفت: بر عموم است، یعنی هر دشمنی که تو دشمنی او ندانی و خدای داند که او دشمن شماست. و «علم»، به

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نباشند.

(۲). مل: کردن فعل را.

(۳). از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: بستن باشد.

(۵). مل، مج: اسبان.

(۶). هیچ کدام از نسخه‌ها ندارد؛ به قیاس متن چایی مرحوم شعرانی و مآخذ دیگر آورده شد.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: کنون؛ به قیاس متن چایی مرحوم شعرانی و مآخذ دیگر آورده شد.

(۸). اساس: کما؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: الرَّهْب؛ متن با توجّه به منابع لغت و تفسیر تصحیح شد.

(۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها: تو؛ به قیاس با مفهوم آیه و معنی آن در صفحات گذشته تصحیح شد.

ص: ۱۴۳

معنی معرفت است، قال الشّاعر:

و أنا سوف يلقاه كلانا

فإن الله يعلمني و وهبا

و برای آن گفتیم که «علم» به معنی معرفت است که متعدی است به یک مفعول. **وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [«ما»**، جزای است و آنچه هزینه کنی از چیزی، یعنی از مالی. و چیز آن جا مال است. **فِي سَبِيلِ اللَّهِ [«ا»**؛ در راه خدای تعالی. **يُوفَّ إِلَيْكُمْ؛** ثواب آن تمام به شما دهند و هیچ ظلمی و نقصانی نکنند شما را.

قوله: **وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا**، گفت: و اگر چنان باشد که این ناقضان عهد از بنی قریظه و جز ایشان میل کنند با صلح، تو نیز میل با صلح کن. و سلم و سلم، لغت است، و سلم هم لغت است در او، و کسر، قراءت ابو بکر عن عاصم است، و فتح قراءت باقی قراء است، و به فتح «سین» و «لام» هیچ مقررى نخواند، جز که لغت است و معنی هر سه مسالمة و مصالحه باشد. برای این تأنیث کرد آن را، و گفت: **فَاجْنَحْ لَهَا**، قال الشاعر في السلم بمعنى المصالحة:

لاهلك فاقبلى سلمى

انائل اتنى سلم

ای صلحی، و سلم؛ سلف باشد، و سلام؛ استسلام باشد. و سلم، درختی است در بادیة، الواحده سلمه. و الجنوح، الميل، يقال: جنح اليه یجنح جنوحا، و منه:

الجناح، ای الميل الى الاثم. و منه، الجناح. كجناح الطائر، لأنه یمیل به الی جانب. و در آیت دلیل نیست بر آن که چون كفار صلح کنند رسول را یا امام را واجب است اجابت کردن، بل روا بود که مصلحت در خلاف صلح باشد. و بر این قول امر حمل نباید کردن بر وجوب؛ و اگر چه ظاهر اوامر قرآن حمل باید کردن بر وجوب. از این قاعده عدول باید کردن به دلیل، و آن اجماع اهل البیت است، یا باید گفتن که: آیت مخصوص است به بنی قریظه، و این حکم مطرد نیست اعنی وجوب صلح در همه طالبان «۲» صلح؛ بل ما «۳» راه النبى و الامام المعصوم. و بعضی مفسران گفتند: آیت منسوخ است بقوله: **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ «۴»** ...، و درست آن است که منسوخ نیست، برای آن که آن آیت در حق مشرکان است، و این آیت در

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ظالمان؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). آو، آج، بم؛ علی؛ مل، مج؛ علی ما.

(۴). قرآن مجید: **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ**، سوره توبه (۹) آیه ۵.

حقّ اهل کتاب است از بنی قریظه و النّضیر، دگر آن که: **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ** «۱» در سنه تسع فرو آمده است و پس از آن با اهل نجران صلح کرد بر دو هزار حلّه، که هزار در صفر بدهند و هزار در رجب، پس در آیتین تنافی نیست و آنچه در او دعوی نسخ کردند، ناسخ پیش از منسوخ فرود آمد و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ. و نسخ قول حسن بصری است و قناده. **وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**؛ و اعتماد بر خدای کن و کار بازو «۲» گذار، **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**؛ که او خدای شنوا و داناست؛ شنواست دعای دعاکنان را، و عالم است به مصالح ایشان.

وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ؛ و اگر خواهند تا بفریبند تو را بنی قریظه به اظهار صلح و خدیعت اظهار امری محبوب باشد برای حصول مراد خود با ابطن «۳» خلاف آن، و اصل او تباهی باشد من قول الشّاعر:

طَيْبَ الرِّيقِ إِذَا الرِّيقُ خَدَعَ

ای فسد. **فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ**؛ بس است تو را خدای - عزّ و جلّ - یعنی، دل از آن تنگ مدار و به نصرت [۴۶- ر] ایشان چشم مدار و از خذلان و خدع ایشان اندیشه مکن که خدای - جلّ جلاله - ناصر تو بس باشد. **هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ**؛ او آن خدای است که تو را قوت داد به یاری و نصرت خود و متابعت مؤمنان - من الاید، و هو القوّة.

وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ؛ جمع کرد «۴» میان دل‌های ایشان و اگر تو هر چه در زمین خرج کنی و کردی نتوانستی میان دل‌های ایشان جمع کردن؛ و لکن خدای تعالی جمع کرد و الف «۵» داد. بیشتر مفسّران گفتند: مراد آن عداوت است که میان اوس و خزرج بود و در وقعه سمیر «۶». خدای تعالی به برکت رسول - علیه السّلام - برداشت آن از میان ایشان به اسلام، و مودّت پدید آورد و چون برادران شدند چنان که فرمود:

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا «۷» ...، و این قول صادق است و باقر - علیهما السّلام. مجاهد گفت: عامّ است در هر دو دوست که با یکدیگر الف دارند «۸»، ایشان را آن الف و

(۱). قرآن مجید: **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ**. سوره توبه (۹) آیه ۵.

(۲). بازو/ باز او/ با او.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لب: ابطال.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: و جمع کرد.

(۵). آج، مل، لب: الفت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + حاطب.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

(۸). همه نسخه بدلها: باشد.

ص: ۱۴۵

الفت از قبل خدای باشد و ما را در آن صنعی «۱» نیست، إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ او غالب است و محکم کار.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، آنکه خدای تعالی بر جمله رسول را تسلیت داد و تقویت دل به این آیت، گفت: از روی نصرت من تو را کفایت کنم «۲» و از مؤمنانی که پیروان تواند. و در تفسیر اهل البیت - علیهم السّلام - آمد که: مراد به آیت، امیر المؤمنین علی است - علیه السّلام - و ظواهر اخبار و سیر شاهد این قول است برای آن که مستفاد آیت نصرت است، و آن نصرت که بعد تأیید الله تعالی، رسول را و دین خدای را از امیر المؤمنین بود از کس نبود، بدیع نبود که آیت خاص باشد به او.

و در معنی آیت و اعراب مَن دو قول گفتند؛ یکی آن که: محلّ او رفع بود عطفاً علی اسم الله تعالی و این اعراب بر این معنی آید «۳» که گفتیم. و قولی دیگر، گفتند آن که: محلّ او نصب است عطفاً علی محلّ الکاف، و محلّه منصوب بوقوع الفعل [علیه] «۴»، و ان كان في الظاهر مجروراً بالاضافة، و التقدير: حسبك الله و حسب من اتبعك، علی معنی یکفیک الله و یکفی من اتبعك، و مثله قوله: إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ «۵» ...، قال الشاعر:

فحسبك و الضحاک سیف مهتد

اذا كانت الهیجاء و انشقت «۶» العصا

و این قول شعبی است و ابن زید، و جمهور مفسران بر قول اول اند.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ، آنکه خطاب کرد با رسول - علیه السّلام - و او را فرمود: تا حثّ کند و ترغیب افکند [مؤمنان را بر قتال و کارزار.

و اصل کلمه از «حرض» باشد، و هو الهلاك، یعنی حثّ کند [«۷»] او را و حمل بر کاری که اگر او خلاف آن کند نماید او را که هلاک خواهی شدن «۸»، من قوله تعالی: حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ «۹»، ای هالکا، [و تفعیل] «۱۰» به

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: صنعتی.

(۲). همه نسخه بدلها: تو را کفایتیم.

(۳). مل: آمد.

(۱۰-۷-۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۴.

(۶). اساس: انشتت؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: بجز مل و مج: که او هلاک خواهد شدن.

(۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۵.

ص: ۱۴۶

معنی ازالت باشد این جا، **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ؛ «کان»** تامّه است این جا، و المعنی: ان يحصل و يوجد منكم؛ و اگر از شما بیست مرد صابر باشند **عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ «۱»** باید تا دویست مرد را غلبه کنند از کافران، و اگر [از] **«۲»** شما صد مرد باشند **«۳»** باید تا هزار مرد را غلبه کنند، هر مردی با ده مرد. و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان را عدد اندک بود **«۴»**، و گفتند: آیت در روز بدر آمد. و «صبر»، حبس نفس باشد، بر آنچه **«۵»** منازع آن بود، و ضدّش جزع باشد، قال الشّاعر:

و ان تجزعا فالامر ما تریان

و ان «۶» تصبر فالصبر خیر معبّه

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ که ایشان قومی اند که ندانند، یعنی قتال که می کنند بر جهالت و عمیا می کنند نه چون شما که بر بصیرت می کنی و امید بهشت. و بعضی دیگر گفتند: ایشان استحقاق ثواب نمی دانند بر آن که می کنند، چنان که شما می دانی **«۷»**، و هر دو قول متقارب است به معنی. و این آیت اگر چه ظاهر او خبر است، معنی او امر است برای آن که آیت منسوخ الحکم است باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ در او نشدی.

دگر، قوله تعالی: **الآن خفف الله عنكم؛** و تخفیف، آزرم باشد از مشقّت تکلیف. چون مدتی برآمد و مسلمانان را عدد بسیار شد، خدای تعالی **«۸»** فضل بسیار کرد و کرم بی شمار و تخفیف این تکلیف کرد بر ایشان و این آیت فرستاد. و حکم آیت اوّل به او منسوخ کرد [۴۶-پ]، و حکم آیت اوّل آن بود که: اگر مردی مسلمان از ده مرد [کافر] **«۹»** روی بگردانیدی فاسق بودی و مستحقّ دمّ و عقاب. و خدای تعالی تخفیف کرد و ده با دو آورد، گفت: اکنون خدای سبک بکرد از شما و

دانست که در میان شما ضعیفانند. اکنون، حکم آن است که اگر از شما که مؤمنانی صد مرد صابر باشند، باید تا دویست مرد [کافر] «۱۰» را غلبه کنند، و اگر هزار مرد باشند باید تا دو

(۱). اساس: ندارد؛ به قیاس معنی عبارت، از مل، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: باشد، به قیاس نسخه مل و قرینه در جمله قبلی، تصحیح شد.

(۴). آج، لب: مسلمانان عدد اندک بودند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + نفس.

(۶). اساس: فان؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شما دانی.

(۸). آج، بم، مج، لب، آن + آیت فرستاد.

(۹-۱۰). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

ص: ۱۴۷

هزار مرد کافر را غلبه کنند به فرمان خدای تعالی. این آیت بلا خلاف ناسخ است و رافع حکم آیت اول را، و این حکم ثابت است و مستقر، و هر که امروز از دو کافر در جهاد روی برگرداند او فاسق بود و مستحق ذم و عقاب باشد. **وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ**؛ و خدای تعالی به معنی «۱» نصرت با صابران است، یعنی آنان که بر ثبات و جهاد و مقاسات آن صبر کنند.

[قوله تعالی] «۲»:

[سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۵]

ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُخْرَجَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸) فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۰) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٧٢) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ (٧٣) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (٧٤) وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٧٥)

[ترجمه]

؛ نباشد هیچ پیغامبری را که باشند او را اسیران «۳» تا مبالغت کند در کشتن «۴» در زمین، می‌خواهی مال دنیا و خدای می‌خواهد آخرت، و خدای داناست و محکم کار.

اگر نه کتابی است «۵» از خدای سابق شده، برسدی «۶» شما را در آنچه گرفتی عذابی بزرگ.

بخوری از آنچه غنیمت گرفتی حلال پاکیزه «۷»، و بترسی از خدای که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

[۴۷-ر]

؛ ای پیغامبر بگو آنان «۸» را که در دست شما اند از اسیران «۹» اگر داند خدای در دل‌های شما ایمان «۱۰» بدهد شما را بهتر از آن که فرا گرفتند «۱۱» از شما و بیامزد شما را و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

و

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). آج، لب: بندیان.

(۴). آج، لب: تا خسته نکردی کافران را.

(۵). آج، لب: نرفته بودی.

(۶). آج، لب: برسدستی.

(۷). آج: پاکیزک؛ لب: پاکیزه ک.

(۸). آج، لب: آن کسها.

(۹). آج؛ لب: بندیان.

(۱۰). آج، لب: نیکی، یعنی مسلمانی.

(۱۱). آو، بم، آن: فراگرفت.

ص: ۱۴۸

اگر خواهند خیانت تو، بدرستی که خیانت «۱» کردند با خدای از پیش، تمکین کرد از ایشان و خدای داناست و محکم کار.

[۴۷-پ]

؛ آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند به مالهایشان و جانهایشان در راه خدای و آنان که پناه دادند و یاری کردند، ایشان بهری [اولیتراند] «۲» به بهری و آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست شما را از ولایت «۳» ایشان از چیزی تا «۴» هجرت کنند و اگر یاری خواهند از شما در دین، بر «۵» شماست یاری مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان پیمانی باشد، و خدای بدانچه می‌کنی بیناست.

؛ و آنان که کافر شدند بعضی ایشان دوستان بعضی اند «۶»، اگر نکنی باشد فتنه‌ای «۷» در زمین و تباهی بزرگ.

؛ و آنان که بگرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای، و آنان که پناه دادند و یاری کردند، ایشان مؤمنانند بدرستی، ایشان را بود آمرزش و روزی [با کرامت] «۸». [۴۸-ر].

؛ و آنان که ایمان آوردند از آن پس و هجرت کردند و جهاد کردند با شما، ایشان از شمااند و خویشان نسب، بهری اولیتراند بر بهری در کتاب «۹» خدای، که خدای به همه چیزی داناست.

(۱). آج، لب: ناراستی.

(۲-۸). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). آج، لب: نگهداشت.

(۴). آو، بم + که.

(۵). آو، بم، آن: ور/ بر.

(۶). آو، بم، میج، آن: بهری از ایشان اولتراند به بهری.

(۷). آج، لب: آشوبی.

(۹). آج، لب: نامه.

ص: ۱۴۹

قوله تعالی: **ما كان لنبی أن یكون له أسرى** - الاية. عبد الله مسعود گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون روز بدر اسیران بدر را آوردند، رسول در حق ایشان با صحابه مشورت کرد، گفت: چه گوئید «۱» در باب این اسیران؟

ابو بکر گفت: یا رسول الله! قومک؛ قوم تواند و خویشان تواند، استبقاء باید کردن اینان را و رها کردن، باشد که خدای لطف کند با اینان تا ایمان آرند، از ایشان فدیة بستان و اینان را رها کن و آنچه بستانی، به ساز و عدت کارزاری دیگر کن، که باشد که تو را بود با دشمنان.

عمر گفت: یا رسول الله! اینان کافراند و آنان «۲» که تو را تکذیب کردند و از خانه خودت بیرون کردند، اینان را رحمت نباید کردن و نباید کشتن، و عقیل را به دست علی بازده تا او را بکشد و فلان را به دست من بازده - مردی بود از خویشان او - تا گردنش بزنم.

عبد الله رواحه گفت: رای من آن است که، بفرمای تا اینان جمله را در وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار گرد ایشان در آری «۳» و آتش در اندازی و همه را بسوزی.

عبّاس گفت: قطع رحم خواهد کردن. پس رسول - علیه السلام - هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد، مردمان هر کسی چیزی بگفتند «۴». یکی گفت: رای ابو بکر گیرد، و یکی گفت: با رای عمر شود، و یکی گفت: با رای عبد الله رواحه کار کند.

رسول - علیه السلام - بیرون آمد، و گفت: خدای تعالی بعضی دلهای مردمان نرم کند تا از شیر نرمتر باشد، و دلهای بعضی سخت کند تا از سنگ سخت تر باشد.

آنکه روی به اسیران کرد، و گفت: امروز کار شما از دو بیرون نیست: یا اسلام آرید، یا گردن بزنند شما را، یا فدیة کنید خود را. عبد الله مسعود گفت: اّلا سهیل بن بیضاء را، که من از او کلمه اسلام شنیدم. رسول - علیه السلام - هیچ نگفت. عبد الله گفت: من بترسیدم سخت تا گمان بردم که سنگ از آسمان به من فرود آید تا چرا

(۱). اساس + که؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها حذف گردید.

(۲). همه نسخه بدلها: آنانند.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: جمع کنی.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: می‌گفتند.

ص: ۱۵۰

مداخله کردم در حدیث رسول، تا رسول - علیه السلام - گفت:

أَلَا سَهِيلُ بْنُ بَيْضَاءَ.

چون دگر روز بود، باز آدم رسول را دیدم که دل‌تنگ نشسته بود و ابو بکر می‌گریست، من گفتم: یا رسول الله! چه حادثه افتاد؟ مرا بگوی تا من نیز بگریم، و اگر گریه نیاید مرا تکلف کنم. گفت: بر اصحاب شما می‌گیرم که خدای ایشان را عذاب خواست فرستادن، و عذاب به ایشان چنان نزدیک بود [۴۸-پ] که این درخت به ما، و بنزدیک ما درختی بود. و خدای تعالی این آیت فرستاده بود: **مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى**؛ بصریان خواندند: «ان تکون»، به «تا»، و باقی قراء به «یا» ی معجمه من تحت. حجّت قراءت بصریان، آن است که: اسری، جمع است و جمع مؤنث باشد. و حجّت قراءت آنان که به «یا» خوانند «۱»، آن است که، فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است، و فصلی هست میان فعل و فاعل بقوله: **لَهُ**. و اخفش این اختیار کرد. ابو جعفر تنها خواند: اساری، و باقی قراء خوانند «۲». **أَسْرَى**. ابو علی گفت: «اسری»، بر قیاس مطردتر است در جمع فعیل، و نظیره: جریح و جرحی، و قتیل و قتلی، و عقیر و عقری، و لدیغ و لدغی، این جمله فعلی است به معنی مفعول. و همچنین - چون مصاب «۳» فی بدنه باشد هم این آید «۴»، کمریض و مرضی، و احمق و حمقی، و سکران و سکری، و اساری در جمع اسیر خلاف قیاس است و انما شبهوه بکسلان و کسالی. و ابو الحسن فرق کرد میان «اسری» و «اساری»، گفت: اسری، اسیران بی‌بند باشند و اساری، اسیران با بند باشند. و ازهری گفت: اسری، جمع اسیر است و اساری جمع اسری، فهو اذا جمع الجمع. و اصل کلمه شدت «۵» باشد، و اسیر مشدود بود، فعیل به معنی مفعول، و منه قوله: **وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ** «۶»... ای احکمنما خلقهم، و قتب مأسور، ای مشدود بالقد، و قوله: **حَتَّى يُنْخِنَ فِي الْأَرْضِ**، اثخان، مبالغت در قتل باشد و تغلیظ حال من الثخانة و هی الغلظة و الکثافة. حق تعالی این آیت بر آن فرستاد که، هوای صحابه رسول آلا من شدّ عنهم «۷» بر آن بود که، اسیران را نکشند و فدیہ ستانند؛ چه ایشان را میل به مال بود و آنچه خدای دانست.

(۱-۲). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۳). اساس: مضاف؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). اساس: این آیت آمد؛ ظاهرا روی کلمه آیت خط کشیده شده است؛ متن به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: شد.

(۶). سوره انسان (۷۶) آیه ۲۸.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عندهم.

ص: ۱۵۱

مصلحت در کشتن ایشان صحابه ندانستند، متفق شدند که اینان را فدیة باید ستدن و رها کردن. خدای تعالی این آیت «۱» به عتاب به ایشان فرستاد و اگر چه خطاب با رسول است و حوالت اسیران و اضافت ایشان با رسول عتاب با قوم است، فی قوله: **تُرِيدُونَ «۲» عَرَضَ الدُّنْيَا.**

و قول آن کس که گفت: رسول داخل است در عتاب، باطل است برای آن که خدای تعالی توجیه عتاب «۳» بجز او کرد و آنچه عتاب «۴» بر آن متوجه است از محبت دنیا کس نگفت که رسول ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - به آن موصوف بوده است، بل خدای تعالی دنیا و ملک دنیا بر او عرضه کرد او قبول نکرد.

و مذهب ما آن است که: رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - هر چه کرد آلا از وحی منزل نکرد، و اگر از مشورت کرد هم برای آن بود که او را رخصت داده بودند در مشورت، پس به هیچ وجه بر او عتابی «۵» متوجه نیست. و مال از عرض خواند تشبیهها بالعرض الّذی لا یبقی بقاء الاجسام، یعنی همچنان بنماند که عرض چنان که بیشترین عرض لا یبقی بود مال و ملک دنیا همچنین باشد. **وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ**، و خدای تعالی آخرت می خواهد، یعنی برای شما ثواب آخرت و نعیم ابد که آن را انقطاع نبود و با تعظیم و تبجیل مقرون. و او خدای عزیز و غالب است و حکیم و محکم کار، و در آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره، برای آن که خدای تعالی در آیت ارادت «۶» خود از ارادت «۷» ما منفصل بکرد، گفت: ارادت شما به دنیاست، یعنی به عمل و مال دنیا، و ارادت من به عمل آخرت از طاعات. و مذهب مجبّره آن است که: هر چه مراد ماست، مراد خدای است، بل واجب باشد که جمله مرادات مراد او بود. بر هر دو مذهب، اعنی مذهب نجّار و مذهب اشعری، که این مرید الذّات «۸» گوید خدای را، و او مرید به ارادت قدیم، و بر هر دو وجه، واجب باشد که جمله مرادات مراد او بود؛ پس چون چنین بود، فصل کردن «۹» میان مراد ما و مراد او

(۱). آج، لب + را.

(۲). اساس: یریدون، به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). لب: عقاب.

(۴). آو، آج، بم، آن: عقاب.

(۵). همه نسخه بدلها: عتاب.

(۶). آو، آج، لب: ارادات.

(۷). بم، مل، لب: ارادات.

(۸). آو، آج، بم: لذاته.

(۹). اساس: فصل باید کردن به قرینه نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها و سیاق عبارت لفظ «باید» زاید می‌نماید.

ص: ۱۵۲

محال بود.

لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ؛ اگر نه نوشته‌ای است از خدای سابق شده. عبد الله عباس گفت: غنایم بر امتان دیگر حرام بود، خدای تعالی چنان فرمود ایشان را که: آنچه حاصل شود از غنایم، در وجه قربان کنند، [۴۹- ر] پس خدای تعالی در «۱» لوح محفوظ بنوشت که: غنیمت و اسیران «۲» حلال اند امت محمد را- صلی الله علیه و آله. چون روز بدر بود مسلمانان حرص نمودند بر غنیمت و فداء اسیران. خدای تعالی این آیت بفرستاد و گفت: اگر نه آنستی که در لوح محفوظ بنوشته است «۳» که حلال است شما را غنیمت، به شما رسیدی بدانچه کردید عذابی عظیم «۴». حسن و مجاهد گفتند و سعید جبیر: اگر نه آنستی که خدای تعالی بنوشت در لوح محفوظ که عذاب نکند اهل بدر را. ابن جریج گفت: اگر نه آنستی که من بنوشته‌ام که اینان را که مهتدی شدند اضلال نکنم، و ذلك قوله: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ «۵» ... و آن که هیچ کس را عذاب نکنم تا بیان نکنم ایشان را.

شما را عذابی عظیم رسیدی بدانچه گرفتید از غنیمت. محمد بن سیرین روایت کرد از عبیده السلمانی که رسول- علیه السلام- صحابه را گفت در باب اسیران بدر- و ایشان هفتاد مرد بودند: کدام اختیار کنید؟ خواهید بکشید ایشان را و شما مسلمید از آفت، و اگر خواهید فدا بستانید و باز فروشید ایشان را به عدد ایشان از شما بکشند ایشان وقتی دگر. ایشان اختیار فدا کردند و شهادت، لا جرم روز بدر هفتاد مرد را باز فروختند و روز احد هفتاد مرد را از مسلمانان بکشتند.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا، گفت: بخورید از آنچه به غنیمت بر گرفتید حلال پاک «۶».

ابو هریره روایت کرد از رسول- صلی الله علیه و آله- که گفت: خدای تعالی غنیمت حلال نکرد بر آنان که پیش ما بودند و بر ما حلال کرد، از آن جا که ضعف و

(۱). آو، آج، بم: از.

(۲). اساس: اسبان؛ ظاهراً تحریفی در کلمه پدید آمده؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: بنوشته‌ام.

(۴). مل + قوله: **فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۵.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پاکیزه: مل، مج: طیب.

ص: ۱۵۳

عجز ما دید. عبد الله عباس گفت، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: خدای تعالی مرا پنج چیز داد که هیچ پیغامبر را نداد پیش از من.

زمین را مسجد «۱» و طهور من کرد تا هر کجا رسم نماز کنم و هر گه که آب نیابم به خاک تیمم کنم، و هیچ پیغامبر را نماز روا نبودی مگر در محرابش.

و مرا ترس دادند در دل‌های دشمنان تا هر کجا من روم «۲»، یک ماهه راه ترس من از پیش من می‌شود.

سدیگر آن که: خدای تعالی پیغامبران را به خاصه و قوم خود فرستاد جز من که مرا به جن و انس فرستاد.

و پیغامبران دیگر، خمس از مال «۳» جدا کردند تا آتش بیامدی و بخوردی آن را و مرا فرمودند تا بر قوم خود قسمت کنم.

پنجم: هر پیغامبری را مرادی بدادند، و حاجت من شفاعت من کرد [ند] «۴» ذخیره برای امت من.

فَكُلُوا، لفظ او، امر است و مراد اباحت است، «من»، شاید تا تبعیض بود و شاید که تبیین بود و «ما»، موصوله است بمعنی **الَّذِي حَلَالًا طَيِّبًا،** نصب او بر حال است از مفعول، یعنی در آن حال که حلال و پاکیزه است. **وَاتَّقُوا اللَّهَ؛** از خدای بترسید که خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزنده و بخشاینده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى، آنکه امر کرد رسول را- علیه السلام- گفت، بگو این اسیران را که در دست تواند که: اگر خدای تعالی در دل شما خیری داند، یعنی ایمان، و گفتند: مراد نیت و عزم بر خیر و طاعت است، و حمل کردن بر عموم افعال قلوب از باب خیر اولیتر باشد.

ابو عمرو خواند و ابو جعفر «۵»: من الاساری، باثبات الالف بین السین و الراء، و باقی قرأ خواندند: مِنَ الْأَسْرَى.

يُؤْتِكُمْ خَيْرًا، شما را بدهد به از آن که [از] «۶» شما گرفته باشند «۷» و بر سری

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: زمین بمسجد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: می روم.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + خود.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابو حفص.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). اساس: باشید؛ به قیاس آو، تصحیح شد.

ص: ۱۵۴

پیامرزد شما را.

مفسران گفتند: آیت در اسیران بدر آمد. عبّاس «۱» عبد المطلب گفت:

آیت در من آمد و در اصحاب من، و عبّاس از جمله آن ده مرد بود که ضمان طعام اهل بدر کرده بودند از کافران، و آن روز نوبت عبّاس بود، و عبّاس برای آن روز و خرج او بیست اوقیه زر داشت تا صرف کند. کارزار رود در پیوست و او به آن نرسید و قوم کشته و اسیر و منهزم شدند، و آن بیست اوقیه زر از عبّاس بستند در کارزار. وقت آن که او را با پیش رسول آوردند، رسول- علیه السلام- بر او سه کار عرضه کرد: از اسلام و، قتل و، فدا. او گفت: از من بیست اوقیه زر بسته‌اند در این کارزار، بفرمای تا به فدیة از من بگیرند. رسول- علیه السلام- گفت: زری که از تو بسته‌اند که تو آورده بودی که بر کارزار ما خرج [۴۹- پ] کنی در حساب فدا چگونه باشد! محال مگو و فداء خود و آن برادرزادگانت بده- عقیل و نوفل بن الحارث- گفت: از کجا آرم؟

گفت: از آن زر که به امّ الفضل دادی وقت آن که بیرون آمدی از مکه، گفت «۲»: آن برای تو است و برای فرزندانم - عبد الله و عبید الله و فضل و قثم، [گفت: «۳» و اگر آن بدهم مرا و عیال مرا سؤال باید کردن از مردمان، تو روا داری؟ و لکن تو را که خبر داد از آنچه من به امّ الفضل دادم؟ گفت: خدای و آن به وزن چندین بود، [و کیفیت] «۴» و کمیت آن بگفت. عبّاس اندیشه کرد و گفت: این حدیث راست است و این نتوان «۵» دانستن جز به وحی از خدای. گفت: یا محمد! راست می‌گویی و این سرّی بود میان من و امّ الفضل و کس را بر آن اطلاع نبود، «و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله» و اسلام آورد. این یک روایت است، و یک روایت آن است که: برای آن تا فدیّه نباید دادن او را اظهار اسلام کرد و در دل نداشت و برخاست و گفت: یا رسول الله! اکنون دستور باش «۶» تا بروم و امّ الفضل را و کودکان را بیارم؟ گفت: برو.

چون از مدینه به در آمد در دل گفت که به مکه شود و آن جا مقام کند و بر سر کفر

(۱). مل: عبّاس بن.

(۲). کذا: در اساس و جمیع نسخ، گفت / گفتی؛ حذف یای ضمیر به قرینه.

(۳). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج: بنتوان.

(۶). آج، لب: باشد.

ص: ۱۵۵

باشد و نیز با مدینه نیاید. جبریل آمد و او را از سرّ او «۱» خبر داد. رسول - علیه السّلام - کس فرستاد تا او را باز آوردند «۲»، و او را گفت: یا عبّاس. یا عمّ! چون به فلان جایگاه رسیدی نیت بگردانیدی و گفتی: با مکه روم و نیز روی به «۳» مدینه نکنم.

این جا محبوس می‌باش تا ایمان آری، ایمانی درست، یا فدا کنی خود را. عبّاس اندیشه کرد، گفت: اگر آن سرّی بود «۴» میان من و امّ الفضل، این سرّی بود میان من و خدای و کس را بر دلها اطلاع نباشد مگر خدای را. گفت: یا محمد! مرا درست شد که به حقیقت تو پیغامبر خدایی و تو را از آسمان وحی می‌آید به غیب و اسرار دلها.

دست مراده تا ایمان آرم ایمانی درست. آنکه ایمان آورد و ایمان او درست شد و اسلامش نکو. پس خدای تعالی در حقّ او «۵» و آن جماعت این آیت بفرستاد، و گفت:

اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند، به عوض این که از شما بستند، شما را عوض به از آن و بیش از آن باز دهد. عبد الله عباس گفت، پدرم گفت «۶»:

صدق الله فیما اخبر؛ راست گفت خدای تعالی در آنچه گفت، از من بیست اوقیه زر بردند، خدای تعالی مرا به عوض «۷» چندان مال و نعمت داد که بیست غلام بخریدم و هر یکی را مال بسیار دادم تا به تجارت رفتند برای من، کمینه غلام بیست هزار دینار «۸» در سرمایه داشت، آنگه گفت: بر خدای کس زیان نکنند مال را که بردند، به اضعاف آن عوض یافتیم و مغفرت بر سری، که: **وَيَغْفِرُ لَكُمْ**؛ و پیامرزد شما را برای آن که او آمرزنده و بخشاینده است.

قتاده گفت، روایت کردند ما را که: رسول را- علیه السلام- غنیمتی رسید از بحرین هشتاد هزار دینار و رسول- علیه السلام- وضوی نماز کرده بود تا نماز پیشین کند، نماز نکرد تا جمله ببخشید و تفریق بکرد هیچ ساکت وسایل را رها نکرد که عطا نداد. آنگه عباس را گفت: این بخش و تفرقه می‌کن، او گفت: چنان که خاک فشانند من آن زر می‌فشانم. آنگه گفت: این بیش از آن و به از آن است که

(۱). آو، آج، بم، آن: و از سرّ او رسول را.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: باز خواند.

(۳). همه نسخه بدلها: با.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + از.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: در او.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عباس گفت.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج + آن.

(۸). همه نسخه بدلها: درم.

ص: ۱۵۶

از من بستند روز بدر و مغفرت و آمرزش بر سری، و نیز زمزم بر سری، که من به عوض آن جمله مال اهل مکه نستادم.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ؛ حق تعالی گفت: اگر این اسیران یا بعضی از ایشان خیانتی در دل گیرند با تو. نگر تا از آن دل، تنگ نکنی که پیش از این با خدای خیانت کرده‌اند یعنی افعالی کرده‌اند که صورت خیانت دارد یا گمان برده‌اند که آن از خدای

پوشیده است آن را خیانت نام کرده‌اند، یا با لشکر خدای و اولیای خدای خیانت کرده‌اند لا جرم به آن خیانت که کردن خدای تعالی تمکین کرد از ایشان و ایشان را به بدر گرفتار کرد تا بهری کشته شدند و بهری اسیر و بهری منهزم. نیز اگر با تو خیانت کنند و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن کاری سگالند که در ظاهر خلاف آن دارند، خدای تعالی نیز تمکین کند تو را از ایشان. [وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] «۱»؛ و خدای تعالی عالم است و محکم کار، عالم است به اسرار ایشان، و حکیم است بدانچه فرماید در باب ایشان، یک بار [۵۰-ر] از امهال و یک بار از تعجیل عقوبت.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا؛ آنکه چون ذکر کافران بکرد و آنچه ایشان کردند و آنچه در حق ایشان فرمود، عقیب آن ذکر مؤمنان «۲» مهاجران «۳» مجاهدان کرد، گفت:

آنان که ایمان آوردند و بگریزند به خدای و رسول، و آنچه تصدیق آن واجب است و هجرت کردند و از مکه به مدینه آمدند در موافقت تو، و خانه خود رها کردند و نیز در سبیل من جهاد کردند و جان و مال خرج کردند و جان بذل کردند، اینان مهاجران اصحاب رسول بودند، وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا؛ اینان که ایوا کردند تو را و اصحاب تو را، یعنی تو را جای کردند و با خود گرفتند و با خانه بردند و نصرت و یاری کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند، أُولَئِكَ؛ ایشان آنانند که برخی «۴» دوستان برخی «۵» اند، یعنی ایشان دوستان یکدیگرند، و از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی‌اند.

و اما آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند «۶» با تو. عبد الله عباس گفت و حسن و قتاده و سدی که: مراد آن است که، ایشان اولیای یکدیگرند در میراث، و این

(۵-۱). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

(۳-۲). آج، لب+ و.

(۴). همه نسخه بدلها: بهری.

(۶). اساس: کردند، به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

ص: ۱۵۷

آن بود که در بدایت اسلام میراث به ایمان گرفتندی و هجرت، تا آنان که هجرت نکرده بودند ایشان را از میراث مهاجریان چیزی نرسیدی و اگر چه خویشان بودندی و مؤمن بودندی برای آن که هجرت نکرده بودند. آنکه آیت اولوا الارحام آن را منسوخ کرد، و هو قوله: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ «۱» ...، فذلک قوله: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، یعنی ولایت المیراث چنان که بیان کردیم که مؤمنان هجرت نکرده را از میراث مهاجریان چیزی نرسیدی تا هجرت نکردندی.

حمزه خواند: ما لکم من ولایتهم، به کسر «واو»، و باقی قراء به فتح «واو».

بعضی گفتند: دو لغت است، فتح و کسر به یک معنی. و بعضی دگر گفتند: ولایة، مصدر باشد کالسماحة و الظرافة. و، ولایة، به کسر صناعت باشد کالصیافة و الحیاكة.

ابو عبیده گفت: به فتح، مصدر مولی باشد، یقول: هذا مولی بین الولاية، و به کسر، من ولیت الشیء ولایة، و اخفش گفت: فتح واو از ولایت، تولای چیزی باشد، و کسر ولایت سلطان «۲» بود. ابو علی گفت: فتح، اولیتر است این جا از کسر، و این ولایت در دین باشد.

باقر - علیه السلام - گفت: به مؤاخات اول که پیغامبر میان ایشان داد میراث گرفتندی. بعضی دگر گفتند: مراد ولایت، یکدستی است، و آن که حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان اینان و ایشان، چه ایشان را ایمان و هجرت بود و این قوم دیگر را ایمان بود بی هجرت، گفت: حکم ایشان دگر است، که ایشان بمثابت یک تن اند، و ایشان «۳» را آن پایه نیست که از ایشان باشند، [وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] «۴» آنکه گفت: اگر چنان باشد که ایشان به شما استعانت کنند و از شما طلب نصرت کنند، مبذول دارید که بر شما واجب است نصرت ایشان الا بر قومی که از میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد که اگر چه ایشان استنصار کنند شما را بر ایشان، شما را نصرت ایشان نباید کردن بر اینان برای آن تا نقض عهد نکرده باشید و خدای - جل جلاله - به هر چه شما کنید دانا و بیناست.

(۱). سوره احزاب (۳۲) آیه ۶.

(۲). آو، آج، بم، آن: شیطان.

(۳). همه نسخه بدلها: شما.

(۴). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

ص: ۱۵۸

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ و آنان که کافر شدند بهری اولیای بهری اند ولایت نصرت که همدست باشند بر آنان که نه ملت ایشان دارند. عبد الله عباس گفت: مراد، ولایت میراث است که کافران مادام تا اهل یک ملت باشند میراث گیرند از یکدیگر. سدی گفت؛ آیت در مردی آمد، که او گفت: احوال میراث ما با «۱» مشرکان چه باشد؟ ما از ایشان و ایشان از ما میراث گیرند یا نه؟ خدای تعالی این آیات بفرستاد. ابن زید گفت: مؤمن نامهاجر از مؤمن مهاجر میراث نگرفتی و اگر چه برادران بودندی تا رسول - علیه السلام - مکه بگشاد آنکه هجرت برخاست و حکم او زایل شد، میراث به خویشی و رحم افتاد. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، مردی بیامدی و میان هر دو لشکر فرود آمدی، گفتی: [اگر] «۲» اینان را دست باشد از اینانم، و

اگر ایشان را دست باشد از ایشانم! حق تعالی این آیات «۳» فرستاد و بیان کرد که: از مؤمنان آنکه باشد که مؤمن بود «۴»؛ بقوله: **أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**، و از کافران آنکه باشد که از ایشان بود [۵۰- پ] بقوله: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**؛ تا آن کس را حکمی نباشد که نه از اینان باشد نه از ایشان. **إِلَّا تَفْعَلُوهُ**؛ اگر نکنی این.

عبد الرحمن بن زید گفت: اگر رها کنی تا میراث هم بر قاعده اول باشد چنان که بود فتنه‌ای بود در زمین و فساد بزرگ. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، اگر میراث نه چنان بخشی که من فرمودم فتنه‌ای باشد. ابن جریج گفت: اگر معاونت و نصرت نکنی یکدیگر را، فتنه و فساد عظیم «۵» پدید آید، و جمله آن است که، ضمیر فی قوله: **إِلَّا تَفْعَلُوهُ**، راجع است با معنی آنچه در آیات اول رفت، یعنی آنچه در آیات اول رفت اگر آن را کار نبندید فتنه‌ای باشد و فساد بزرگ. و قوله:

تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ، کان «۶» تامه است، و المعنى تحدث، فتنه‌ای پدید آید در زمین و فساد عظیم. آنکه گفت: آنان که ایمان دارند و مهاجر باشند و مجاهد در راه خدای - جلّ جلاله - و ایوا و نصرت کنند، در این آیت در هم پیخت «۷» مهاجر و انصار را و

(۱). آج، لب: و.

(۲). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۳). مل، آن: آیت.

(۴). آو، آج، بم، لب: آنکه میراث یابند که مؤمن باشند.

(۵). مل + را.

(۶). اساس: کار؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). آو، آج، بم، آن: درهم آمیخت.

ص: ۱۵۹

گفت: جمله مؤمنان اند بر حقیقت. ابن کیسان گفت: ایشان - یعنی مهاجر «۱» - ایمان خود محقق کردند به هجرت و جهاد در ره خدای به بذل جان و مال، و انصاریان به ایوا و نصرت و مجاهدت به جان و مال خود محقق کردند، لا جرم جمله یک حکم «۲» شدند در ایمان و در ثواب و استحقاق او. حق تعالی گفت: ایشان را آمرزش گناه بود و روزی کریم، و آن بهشت است.

علما خلاف کردند در آن که حکم هجرت برخاست «۳» امروز یا نه؟ بعضی گفتند: هجرت نیست امروز،

قوله - عليه السّلام: لا هجرة بعد الفتح،

از پس فتح مکه هجرت نباشد، و درست آن است که حک هجرت بر جای است و ثواب او آن را که در سرای حرب ایمان آرد و خان و مان و مال و اسباب و املاک رها کند و به سرای اسلام آید، حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب او ثواب ایشان، چه او همان کرد که صحابه رسول کردند از انتقال از مکه با مدینه. اما

قوله - عليه السّلام: لا هجرة بعد الفتح؛

چون فتح به مکه مخصوص است، نفی هجرت و حکم او به اهل مکه مخصوص باشد، برای آن که هجرت آن بود که از سر اختیار خانه رها کند و از سرای حرب با سرای سلم آید - و بعد فتح مکه سرای اسلام بود - بمثابت آن باشد که مردی را دو سرای باشد از سرای با سرای «۴» آید.

قوله: **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ**، گفت: آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند و در دین خدای، یعنی پس از آن که شما هجرت کرده باشید. قوله: **مِنْ بَعْدِ**، مضاف الیه از او بیفگند و آن را بنا کرد بر ضمّ و کوفیان این را رفع علی الغایة گویند، و المعنی من بعد هجرتکم، اگر «۵» چه با شما پی در پی نبودند از پس شما بودند مادام تا بر پی شما بودند و به اختیار خود سرای حرب و اسباب و خویشان خود را رها کردند و از پس شما بیامدند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شما، نه برای آن که روزی چند پس از شما آمدند نه از شما، در وجوب موالات و موَدّت و بذل نصرت و وجوب میراث. آنکه گفت:

(۱). آو، آج، بم: مهاجران.

(۲). مج: حرف.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: بر جای هست.

(۴). مل: سرایی.

(۵). اساس: اگه / اگر (?); به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

ص: ۱۶۰

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ؛ و خداوندان رحمها، خویشیها «۱»، بھری از بھری اولیتراند یعنی در باب میراث هر چه نزدیکتر باشند به متوفی «۲» اولیتر باشند، چون جهت استحقاق میراث قرابت است و مساس رحم. هر چه قرابت قریبتر باشد «۳» و رحم ماستر، مرد به میراث اولیتر باشد. و این آیت دلیل است بر آن که میراث به قرابت باشد اگر عَصَبَه باشد و اگر نباشد و اگر

تسمیه باشد او را و اگر نباشد، برای آن که تسمیه را حکم نباشد با قرابت قریب، و آنان که با ما موافقت کردند در توریث ذوی الارحام از فقها عصبه را استثنا کردند و ذو و السّهام، و ما این استثنا نکردیم برای آن که دلیلی نیست موجب استثنا، و این آیت ناسخ است حکم میراث را به نصرت و هجرت چنان که بیان کردیم در آیات «۴» اول و آن که ایشان اعرابی را از مهاجر میراث ندادندی. و آنان که گفتند: ولایت در آیت اول، ولایت نصرت است [۵۱-ر] دون ولایت میراث، گفتند: هر دو آیت محکم است و آیت اول منسوخ نیست به این آیت.

عبد الله زبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیت دو مرد با هم دوستی کردند، با یکدیگر شرط کردند که هر کس را که از ایشان وفات رسد «۵» صاحبش میراث او بگیرد، خدای تعالی این آیت بفرستاد و آن حکم باطل کرد. **فِي كِتَابِ اللَّهِ، زَجَّاجُ** گفت: **فِي اللّٰوَحِ الْمَحْفُوظِ،** من قوله تعالى: **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا «۶».**

و قولی دیگر آن است که: **فِي كِتَابِ اللَّهِ،** ای فی حکم الله، از حکمی که خدای فرمود.

و قولی دیگر آن است که: **فِي كِتَابِ اللَّهِ** ای فی القرآن؛ در قرآن چنان که در سورة النساء شرح داد. و «اولوا» «۷» از لفظ خود واحد ندارد، واحدش «ذو» باشد و در حال رفع به «واو» باشد و در حال نصب و جرّ به «یا». و قوله: **فَأُولَئِكَ،** این «فا» برای آن آمد که کلام متضمّن شرط و جزاست، کانه قال: **كُلٌّ مِنْ كَانِ كَذَلِكَ فَلَهُ هَذَا الْحَكْمِ،** كما يقول القائل: **الَّذِي دَخَلَ دَارِي فَلَهُ دَرَاهِمٌ،** لأنّ معناه: من دخل

(۱). آج، بم، آن: و خویشان.

(۲). همه نسخه بدلها: به میراث.

(۳). اساس: باشند؛ به قیاس نسخه او، تصحیح شد.

(۴). او، آج، بم، آن: در باب.

(۵). همه نسخه بدلها: باشد.

(۶). سورة حدید (۵۷) آیه ۲۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: اولوا الارحام.

ص: ۱۶۱

داری فله درهم، و مثله قوله: **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ «۱».**

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، خدای تعالی به همه چیز عالم و داناست، و این سورت بیشتر در غزات بدر آمد در هفدهم ماه رمضان، هژده «۲» ماه از هجرت رفته - و الله ولی التوفیق و به الحول و القوة «۳».

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: هجده.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + و الاعتصام.

ص: ۱۶۲

[سورة التوبة]

«۱» [«۲» این سورت را سورة التوبة نیز «۳» گویند، و آن صد و بیست و نه آیت است در کوفی، و سی در بصری و مدنی.

قتاده و مجاهد و عثمان گفتند: مدنی است، و این آخر سورتی است که به مدینه فرود آمد بر رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ.

و کلماتش چهار هزار و نود و هشت کلمت است، و حروفش ده هزار و چهار صد و هشتاد و هشت حرف است.

حذيفة بن اليمان گفت: این سورت را چگونه سورت توبه می خوانند؛ و این سورت، سورت عذاب است! سعید جبیر گفت: عبد الله عباس را گفتم در معنی سورت توبه، گفت: این سورت فاتحه فاضحه است و رسوا کننده، چندانی در این سورت بیامد: و منهم و منهم، تا ما ترسیدیم که هیچ کس را رها نکنند.

راوی خبر گوید که، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله - گفت: قرآن بر من انزله بود آیت آیت «۴»، مگر سورة التوبة و سورة الانعام «۵» که جمله فرود آمد با هر یکی هفتاد هزار فریشته بودند، می گفتند: یا محمد! بگو تا وصیت خیر کنند به سورتی که در او نسبت خدای است، یعنی سورة الاخلاص.

عبد الله عباس گفت، عثمان عفان را پرسیدم، گفتم: سورة الانفال از مثانی است و سورت براءت از مئین است، چرا جمع کردی میان ایشان، و براءت از سبع طوال است، سورة الانفال چرا در این میانه آوردی؟ و چرا

(۱). آج، لب: براءة.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). با توجه به لفظ «نیز» در مقدمه، ظاهراً عنوان سوره در نسخه‌ها «براءة» بوده است.

(۴). همه نسخه بدلها: بر من آیات آیات آمد.

(۵). اساس، مل، مج، آن: الاخلاص در آو، بم، لب، با قلمی مشابه متن، کلمه اخلاص به الانعام تبدیل شده متن به قیاس با نسخه آج و مأخذ و منابع دیگر تصحیح شد.

ص: ۱۶۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نوشتی «۱» در اول او؟ گفت: برای آن که، چون آیتی «۲» چند «۳» آمدی رسول - علیه السلام - کاتب را بگفتی: این آیت در فلان سورت بنویس و این آیت در فلان سورت بنویس، سوره الانفال و سوره التوبه هر دو به مدینه فرود آمد و در هر دو ذکر عهد بود «۴» و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتیم از رسول - علیه السلام - در آن میان، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نوشتیم که ندانستیم تا کجاست، آخر آن سورت و اول این سورت. مبرّد گفت، و سفیان بن عیینه: برای آن که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آیت رحمت و امان «۵» است و سورت براءت به تیغ فرود آمد در حق مشرکان و منافقان، و ایشان را امان و رحمت نیست برای این نوشتند.

[قوله تعالى] «۶»:

[سوره التوبة (۹): آیات ۱ تا ۱۶]

بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ أَوْ فَاتَمَّوْا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ احْضَرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَا مَنَّهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶) كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰)

فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱) وَ إِنْ نَكُنُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲) أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمَا

بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴) وَ يَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

[ترجمه]

بیزاری از خدای و پیغامبرش به آنان که پیمان کردی از مشرکان «۷» [۵۱-پ].

؛ بروی در زمین چهار ماه و بدانی که شما عاجز نکنی خدای را و خدای هلاک کننده کافران است.

؛ و آگاهی از خدای و رسول وی به مردمان روز حج مهتر «۸»، که خدای بیزار است از مشرکان «۹» و پیغامبرش، اگر توبه کنی آن بهتر شما را و اگر برگردی بدانی که شما عاجز نکنی خدای را، و مؤده ده آنان را که کافر شدند به عذابی سخت «۱۰».

[۵۲-ر]

؛ مگر آنان که پیمان کردی از مشرکان پس نقصان نکردند شما را چیزی و یاری ندادند بر

(۱). آو، آن: نویشتی.

(۲). آج، بم، لب: آیت.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: جنگ.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: عهد ذکر کرد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: رحمت است و امانی.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷-۹). آج، لب: انبازگیران.

(۸). آج، لب: بزرگترین؛ آو، بم، آن: بزرگتر.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آن: دردناک.

ص: ۱۶۴

شما کسی را، تمام کنی با ایشان پیمان ایشان تا به وقتشان که خدای دوست دارد پرهیزگاران را.

؛ چون برود «۱» ماههای حرام، بکشی مشرکان را هر جا که یابی ایشان را، و بگیری ایشان «۲» و بازداری شان «۳» و بنشینی برای ایشان بر هر راهی، اگر توبه کنند و به پای دارند نماز و بدهند زکات، رها کنی «۴» ره ایشان، که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

؛ و اگر کسی از مشرکان پناه جوید «۵»، پناهش ده «۶» تا بشنود سخن خدای، پس برسان او را به امن گاهش، آن برای آن است که ایشان گروهی اند که ندانند «۷».

[۵۲- پ]

؛ چگونه باشد مشرکان را پیمانی بنزدیک خدای و بنزدیک رسولش مگر آنان را که پیمان کردی نزدیک مسجد «۸» حرام مادام تا ایشان راست باشند شما را راست باشی ایشان را که خدای دوست دارد متقیان «۹» را.

؛ چگونه «۱۰» اگر دست یابند بر شما نگاه ندارند در شما عهدی و نه حرمتی خشنود می دارند شما را به دهنه‌اشان و کاره است دلهاشان و بیشترین ایشان فاسق‌اند «۱۱».

(۱). آج، لب: بیرون شود.

(۲). آو، بم، آن: بگیری ایشان را.

(۳). آو، بم: باز دارید ایشان را؛ آج، لب: به حصار اندر کنیدشان.

(۴). آج، لب: دست بدارید.

(۵). آج، لب: زنه‌ار خواهد.

(۶). آج، لب: زنه‌ار دهش.

(۷). اساس: نه داند/ نداند.

(۸). آج، لب: منزلت، محتمل است «مزگت».

(۹). همه نسخه بدلهای پرهیزگاران.

(۱۰). آو، بم، میج، آن + و.

(۱۱). آج، لب: بی فرمانان‌اند.

ص: ۱۶۵

؛ بخیریدند به آیات خدای بهایی اندک، باز داشتند از راه او که ایشان بد بود آنچه کردند.

[۵۳-ر]

؛ نگاه نمی‌دارند در مؤمنی عهدی و نه حرمتی، ایشان‌اند که گذرندگان‌اند از حد.

؛ اگر توبه کنند و به پای دارند نیز نماز و بدهند زکات برادران شما‌اند در دین و تفصیل دهیم «۱» آیتها برای قومی که بدانند.

؛ و اگر بشکافند «۲» سوگندشان از پس عهدشان و طعنه زنند «۳» در دین شما کارزار کنی با امامان کفر که ایشان سوگندشان نباشد، تا همانا ایشان باز استند «۴».

؛ کارزار کنی «۵» با گروهی که بشکنند «۶» سوگندشان و همّت کردند «۷» به بیرون کردن پیغامبر! و ایشان آغاز کردند نخست بار، می‌ترسی از ایشان! خدای سزاوارتر که ترسید از او اگر گروه‌ای [۵۳-پ].

؛ کارزار کنی با ایشان تا عذاب کند ایشان را خدای به دست «۸» شما و هلاک کند «۹» ایشان [را] «۱۰» و یاری دهد شما را بر ایشان و شفا دهد دل‌های گروهی مؤمنان را.

(۱). آج، لب: پیدا همی‌کنیم.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: بشکنند.

(۳). آج، لب: عیب کنند.

(۴). استند/ ایستند.

(۵). آج، لب: چرا کارزار نکنی؛ آو، بم، آن: نکنی کارزار.

(۶). آج، لب: بشکستند.

(۷). آج، لب: آهنگ کردند.

(۸). آج، لب: به دستهای.

(۹). آج، لب: رسوا کند.

(۱۰). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۱۶۶

و ببرد خشم دل‌های ایشان، و توبه پذیرد خدای بر آن که خواهد، و خدای دانا و محکم کار است.
است.

؛ یا پنداری «۱» که رها کنند «۲» شما را و ندانسته «۳» خدای آنان که جهاد کنند از شما و نگرفته باشند از جز خدای و نه رسولش و نه مؤمنان دوستی، و خدای داناست به آنچه می‌کنی [۵۴-ر].

[قوله] «۴»: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ رفع براءت، محتمل است دو وجه را: یکی آن که، خبر مبتدای محذوف باشد، و التقدير: هذه براءة و دوم آن که، مبتدا باشد علی نية التأخير عن الخبر، و التقدير: إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ براءة، و وجه اول بهتر است. بَرَاءَةٌ، يقال: برئت من الرجل أبرأ براءة و براء، و انا برىء و برأت من المرض أبرؤ براء و بریت ایضا و بریت القلم بریا اذا قطعته، و برأه الله، ای خلقه.

و البرى التراب، و ابریت البعیر اذا جعلت لائفه برة. و اصل هذه الكلمة، القطع لأن البرة فعله، بمعنى مفعول «۵».

حق تعالی در این آیت گفت: این سورت بیزاری است از خدای و رسولش، یعنی خدای و رسول بیزارند از آنان که شما عهد بستنی با ایشان از جمله مشرکان، و من، ابتدای غایت است، و الی، انتهای غایت، كأن البراءة صدرت من الله و وصلت و انتهت الیهم؛ این بیزاری «۶» از خدای آمد و به ایشان رسید به آن مشرکانی که شما با ایشان عهد بستنی، و حق تعالی نبذ عهد ایشان با ایشان برای آن کرد «۷» که ایشان عهد بستند و وفا نکردند و اندبار بشکافتند و هر شرط که کردند، خلاف کردند. و روا باشد که مشروط «۸» باشد چون شرط به جای نیاوردند واجب نبود وفا کردن و روا بود که عهدی بود تا مدتی معلوم، چون مدّت به سر آمد، ایشان «۹» بینداختند.

(۱). آج، لب: پنداشتید.

(۲). آو، بم: رها کند.

(۳). آو، بم: ندانستند.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). اساس: مفعوله؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۶). آج، آو، بم، لب + است که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عهد ایشان کرد به ایشان برای آن.

(۸). آج، بم، آن: مشرط.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ایشان عهد.

ص: ۱۶۷

و اشراک، اثبات شریکی باشد با خدای - جلّ جلاله - من باب اقبیره و اکفره، و مفعول بیفگند از **عاهدْتُمْ**، و اگر کلام به شرح آوردی، گفتی: الی الذین عاهدتموهم «۱» من المشرکین باللّه. **من**. تبیین را باشد این جا.

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ، از خبر با خطاب آمد، گفت: بروی ای مشرکان در زمین چهار ماه، و «سیح» رفتن به آسانی باشد، یقال: ساح الماء یسیح سیحا و سیاحا و سیاحه و سیوحا و سیحانا و انساح «۲» ایضا، و سیحته تسییحا. حق تعالی گفت: این چهار ماه که ماههای حرام است. عبد الله عبّاس گفت: سه ماه از آن جمله حرام بود، و یک ماه حلال. اما چهار ماه: شوال بود، و ذو القعدة، و ذو الحجّه «۳» و المحرمّ. [شوال، ماه حلال بود و سه ماه از پس آن حرام]. «۴».

و محمد بن اسحاق گفت: این اجل چهار ماه برای آن بود که جماعتی بودند ایشان را با رسول عهدهی بود تا کمتر از چهار ماه، حق تعالی ایشان را برای ابلاغ حجّت را «۵» چهار ماه تمام مهلت داد. و گروهی دگر آن بودند که ایشان را عهدهی نبود، ایشان را [نیز] «۶» در این اجل آورد تا اندیشه کنند و رای زنند و اختیار کنند برای خود «۷» آنچه دانند که صلاح ایشان است، اگر بعد از «۸» چهار ماه تمام ایمان نیارند، قتل و اسر و حبس و مانند این باشد. و اوّل مدّت، یوم الحجّ الاکبر بود تا دهم ربیع الاخر «۹»، آنان را که عهد نبود، پنجاه روز مدّت مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام بسر آمدن بیست روز از ذو الحجّه «۱۰» و یک ماه تمام محرمّ. و زهری گفت: سورت، اوّل شوال فرود آمد، و اوّل مدّت آن بود تا آخر محرمّ، چنان

که از عبد الله عباس حکایت کردیم. کلبی گفت: مهلت چهار ماه آنان را بود که ایشان را عهدی نبود برای حجّت، و اما آنان را که عهدی بود تا به مدّتی عهد ایشان مراعی بود تا تمام مدّت فی قوله: فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ «۱۱»

(۱). اساس: عاهدتم و هم؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲). آج: ایساح.

(۳). آج: ذی الحجّة.

(۴). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تا.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). آج، لب+به؛ آو، بم+با؛ آن+تا.

(۸). آو، بم، آن: به عهد.

(۹). اساس: ربیع الاول؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، آن: ذی الحجّه.

(۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۴.

ص: ۱۶۸

مقاتل گفت: آیت در سه قبیله آمد: بنی خزاعه و بنی مدلیج و بنی خزیمه، ایشان را با رسول - علیه السلام - عهدی بود در حدیبیه تا دو سال. خدای تعالی گفت: خبر ده ایشان را که این عهد تا چهار ماه است تا برای خود اندیشه کنند. و پیغامبر - علیه السلام - پس از این با کس عهد نکرد. حسن بصری گفت: خدای تعالی رسول را بفرستاد و او را فرمود تا خلقان را دعوت کند با اسلام و شرایع او، و گفت: جهاد کن با آنان که با تو قتال کنند، فی قوله: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ... «۱»، و رسول - علیه السلام - آنکه قتال نکردی الا با کسی که با او قتال کردی، و دست از معاهدان کوتاه داشتی، حق تعالی گفت: اکنون اینان را چهار ماه مهلت ده تا نظر و اندیشه کنند و پس از آن مهلت نیست [۵۴-پ] اگر ایمان آرند و الا، فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ... «۲»، و هر که بعد از چهار ماه در اسلام نیاید، خون و مال او حلال بود رسول را.

محمد بن اسحاق و مجاهد و قومی دیگر از مفسران گفتند: آیت در اهل مکه آمد که با رسول - علیه السلام - عهدی بستند عام الحدیبه. تا ده سال برای آن تا مردمان ایمن باشند بیایند و بشوند «۳». و بنو خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد قریش، میان این دو قبیله خصومتی افتاد. قریش معاهدان خود را از بنی بکر مدد کردند به سلاح و قوت، ایشان از خزاعه اصابتی کردند و نکبتی «۴» رسانیدند. چون خزاعه بدیدند که قریش عهد بشکستند و به یاری بنو بکر آمدند و معاهدان رسول را دست درازی کردند، عمرو بن سالم الخزاعی بیامد و به مدینه آمد و پیش رسول بایستاد و گفت:

حلف ایبنا و ایبه الاتلدا

یا ربّ ائی ناشد محمّدا

ثَمَّتْ اسْلَمْنَا فَلَمْ نَنْزِعْ يَدَا «۵» «]

[كنت لنا ابا و كنا الولدا

و ادع عباد الله يا توا مددا

[فانصر هداك الله نصرًا عتدا «۶»]

اييض مثل الشمس تنموا صعدا «۷»

فيهم رسول الله قد تجردا

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۹.

(۳). مع، آن: بشنوند.

(۴). مل: بلیتی.

(۵-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). نسخه آج، با قلمی متفاوت از متن ضمن آوردن این ابیات از سیره النبویه، مصراع دوم این بیت را چنین نقل می‌کند:

ان سيم خسفا وجهه ترّدا

ص: ۱۶۹

في فيلق كالبهر يجرى مزيدا «۱»

ان سيم خسفا وجهه ترّدا

و نقضوا ميثاقتك المؤكدا

ان قريشا اخلفوك الموعدا

و هم اذلّ و اقلّ عددا

و زعموا ان لست تدعو «۲» احدا

و قتلونا ركعا و سجدا

هم بيتونا بالحطيم «۳»، هجدا

رسول - عليه السلام - گفت:

لا نصرت ان لم انصرکم؛

مرا یاری مکنادا «۴» اگر شما را یاری نکنم. و برخاست و ساز کرد و به جانب مکه رفت و مکه بگشاد و این سال هشتم بود از هجرت. و پیش از آن رسول - علیه السلام - به غزات تبوک بود و منافقان اراجیف افکنده بودند، قریش از آن جا دلیری کردند و عهدی که میان ایشان و رسول - علیه السلام - بود بشکستند، حق تعالی فرمود تا رسول عهد ایشان بیندازد و خبر دهد ایشان را به کارزار، و ذلک قوله: وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْهُمُ عَلَى سَوَاءٍ «۵».

چون سنه تسع بود، رسول- علیه السّلام- خواست تا حج کند، آنکه گفت مشرکان حاضر آیند و برهنه طواف کنند و من نخواهم که آن باشد، ابو بکر را بخواند «۶» و او را بر موسم با چهل مرد بفرستاد و چهل آیت از اوّل سورت براءت به او داد تا بر اهل موسم خواند، چون «۷» برفت جبریل آمد و گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید:

لا يؤدّيها عنك أَلَا انت او رجل منك

؛ این آیات از تو ادا نکند مگر تو یا مردی که از تو باشد.

رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین علی را- علیه السّلام- را بخواند و سورت جمله به او داد و گفت: برو و بر اهل موسم بخوان، و ابو بکر را مخیر کن اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد باز گردد. امیر المؤمنین- علیه السّلام- بیامد بر ناقه عضباء- بر ناقه رسول- علیه السّلام- نشسته «۸» و ابو بکر را به ذو الحلیفه دریافت. جابر عبد الله «۹» انصاری گوید:

من با امیر المؤمنین علی بودم، چون رسول او را از قفای ابو بکر بفرستاد به جایی رسیدیم که آن را عرج گویند وقت صبح بود و ابو بکر نماز بامداد خواست کردن ناقه علی

(۱). آو، بم، آن: مریدا؛ آج: موبدا.

(۲). اساس: ادعو؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۳). آج: در حاشیه به نقل از سیره النبویه: بالوتیر، با این توضیح که: الوتیر؛ ماء باسفل المکة لخزاعه.

(۴). همه نسخه بدلها: مکناد.

(۵). سوره انفال (۸) آیه ۵۸.

(۶). اساس+ رضی الله عنه.

(۷). آو، آج، بم، مج، لب+ او؛ مل+ ابو بکر.

(۸). مل: بر ناقه‌ای که رسول- علیه السّلام- نشستی و او را عضباء خواندندی نشسته.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج: ابو عبد الله.

رغاء «۱» کرد، ابو بکر گفت: و الله انه رغاء ناقه رسول الله العضاء؛ به خدای که این آواز ناقه غضباست - ناقه رسول - و همانا رسول را بدایی «۲» پدید آمد در کار حج. چون ما را بدید، علی را گفت: چه کار را آمده‌ای؟ گفت: رسول - علیه السلام - مرا گفت، این آیات بستان از تو «۳»، و تمامی سورت مرا داد و گفت: تو بر مشرکان خوان و عهد ایشان ببنداز. گفت: مرا چه فرمود رسول؟ گفت: تو را گفت: مخیری، خواهی با من بیای و خواهی با پیش او روی. ابو بکر برگشت، پیش رسول شد و گفت:

يا رسول الله اهلتني لامر طالت الاعناق الي لاجله فلما صرت ببعض الطريق عزلتني، قال: ما فعلت و لكن الله فعل، قال: نزل في شيء. قال: لا، و لكن نزل جبريل و قال: ان الله يقول:

(لا يؤديها عنك الا انت او رجل منك) [۵۵-ر].

ای رسول الله! مرا اهل کاری کردی که از آن سبب گردنها در من دراز شد، چون به بعضی راه رسیدم «۴»، مرا معزول کردی، گفت: من نکردم، خدای کرد. گفت: در باب من آیتی آمد؟ گفت: نه، و لكن جبریل آمد و گفت: این آیات از تو ادا نکند الا تو یا مردی از تو، من علی را بفرستادم که از من است.

امیر المؤمنین «۵» بیامد و عرب بر سر آن بودند که هر سال بودندی از حج، چون روز عید بود، در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد و سورت براءت بر مشرکان خواند و عهد قریش ببنداخت و خبر داد ایشان را به آنچه خدای فرموده بود.

محرز بن ابی هریره گفت: پدرم با امیر المؤمنین علی بود آن سال، چون امیر المؤمنین خسته شدی و آوازش گران شدی پدرم به نیابت «۶» آواز می دادی و مردم جمع می کردی، شعبی گفت، من او را گفتم: چه می گفتی؟ و به چه ندا می کردی؟

گفت، به چهار چیز: یکی آن که پس از این هیچ کس برهنه طواف نکند گردخانه، و هر که را عهده هست تا به مدتی بیش از مدتی او، او را مهلت نیست، اگر ایمان آورد و الا گردنش بزنند. و هیچ کس به بهشت نخواهد شدن الا مؤمنی یا مؤمنه‌ای، و پس از امسال «۷» هیچ مشرک را این جا کاری نیست گرد مسجد الحرام نگردهد و حج

(۱). همه نسخه بدلها: رغائی.

(۲). لب: بدائی؛ او، آج، بم، آن: بدایتی.

(۳). او، آج، بم، لب، آن: از تو بستانم؛ مج: از تو بستان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پاره‌ای از راه برفتم.

(۵). آج، لب + علی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + او.

(۷). آو، آج، بم، آن: این سال.

ص: ۱۷۱

نکند مگر ایمان آرد. مشرکان گفتند ما از عهد تو و عهد پسر عمّ تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است، و امیر المؤمنین آن ادا بکرد و حج بگزارد و با مدینه آمد و رسول - علیه السلام - سال دیگر و آن سنه عشر بود من الهجرة، به حج رفت و حج وداع بکرد و با مدینه آمد و بقیة ذو الحجّة و المحرمّ و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاول بیود و با جوار رحمت ایزدی شد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ «۱».

قوله: **وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ**، خطاب است با مشرکان، می گویند:

بدانی که شما خدای را عاجز نتوانی کردن و غالب نشوی خدای را. و «معجزین» بوده است، «نون» جمع برای اضافه بیوفتاد برای آن که او بدل تنوین است، و تنوین و اضافه به یک جای نباشد. **وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ**، و نیز بدانی که خدای کافران را به خزی و لعنت و هلاک در آرد، يقال: خزاه الله و اخزاه اذا اهلكه و لعنه، و خزی الرجل اذا استحبها.

وَ اَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، عطف است علی قوله: **بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ**، و اعلامی است از خدای تعالی و پیغامبرش، يقال: اذن بكذا اذا علمه و اذنه به، ای اعلمه به ایدانا، و الاذان، اسم للايدان، و منه الاذان، الإعلام بالصلاة، و اصل کلمه از اذن باشد، کقولک «۲»: **اذننه**، ای اوقعت فی اذنه، عطیة العوفی گفت: اذان من الله، بیست و هشت آیت است از فاتحه سورت براءت الی قوله: **وَ اِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً «۳»** ... «من»، ابتدای غایت است به دلالت «الی» که در مقابل اوست برای انتهای غایت، یعنی اعلام وارد من الله تعالی الی الناس؛ اعلامی است از خدای تعالی آمده به مردمان. **يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ**؛ روز حج بزرگتر. خلاف کردند در او؛ مجاهد گفت و عطا و طاووس و جحیفه گفتند: روز عرفه بود و این روایت عکرمه است از عبد الله عباس. و ابو الصّهباء روایت کرد از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: روز عرفه است، و نیز از عمر خطاب «۴» هم این روایت کردند که روز عرفه است. و سعید بن المسيّب هم این گفت و عبد الله زبیر هم این گفت، و این مذهب ابو حنیفه است، و روایت دیگر از رسول - علیه السلام - و از امیر المؤمنین و عبد الله عباس آن است، و سعید بن جبیر و عبد الله بن ابی اوفی و ابراهیم و مجاهد و شعبی و سدی و ابن

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + و سلّم تسلیما.

(۲). آج، آن: فقولک.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

(۴). اساس + رضی الله عنه.

ص: ۱۷۲

زید و باقر و صادق - علیهما السلام - گفتند: روز عید است، و او را برای آن حجّ اکبر خواندند که مسلمانان و مشرکان آن روز به حجّ حاضر بودند و پس از آن مشرکان حجّ نکردند. و یحیی بن الجزار گفت: امیر المؤمنین علی را دیدم روز عید بر شتری سپید نشسته به مصلی می‌رفت، مردی بیامد و لگام «۱» شترش بگرفت [۵۵-پ] و گفت: روز حجّ اکبر کدام است؟ گفت: این روز که تو در وی ای «۲»، دست بداشت «۳». عبد الله بن اوفی را پرسیدند از روز حجّ اکبر، گفت: سبحان الله! روز عید باشد که در او خون ریزند و موی سرباز کنند و حرام در او حلال شود، و دلیل روشنتر در او آن است که، اتفاق است که امیر المؤمنین سورت براءت بر مشرکان روز عید خواند، و خدای تعالی گفت: **وَ اَذَانٌ اِی «۴» اِعْلَامٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلُهُ اِلٰی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ**، و این اعلام در روز عید بود. سفیان ثوری گفت: یوم الحجّ الاکبر، مراد به او ایام حجّ است، نه یک روز، چنان که گویند: یوم الجمل و یوم صفین و یوم بعثت مراد حین و زمان و ایام باشد.

و نیز خلاف کردند که چرا این روز را روز حجّ اکبر خواندند؛ حسن بصری گفت: برای آن که مسلمانان و مشرکان در این روز حجّ کردند، و عبد الله بن نوفل بن الحارث گفت: روز حجّة الوداع بود که مسلمانان و مشرکان حاضر بودند [و عیدی بود جهودان و ترسایان را به آن سبب ایشان نیز حاضر بودند] «۵» و پیش از آن و پس از آن جمع نبود.

خلاف کردند در حجّ اکبر و حجّ اصغر، مجاهد گفت: حجّ اکبر حجّ قارن باشد، و حجّ اصغر حجّ مفرد. زهری و شعبی و عطا گفتند: حجّ اکبر حجّ است و حجّ اصغر عمره است، و عمره را برای آن حجّ اصغر خواند [ند] «۶» که عملش ناقص است از حجّ اکبر. **اَنَّ اللّٰهَ بَرِءٌ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ وَ رَسُوْلُهُ یَعْنِی اِعْلَامَ کُن اِیْشَان رَا کِه خِدَاۃ بِیْزَار اِسْت اِز مُشْرِکَان وَ رَسُوْلش نِیْز، وَ خَبِر مِبْتَدَا حَذْف کَرْد اِز جَمْلَه دُوْم، بَرَاۃ اَن کِه مَسْتَعْنِی بُوْد اِز اُو بَه ذَکَر اَن دَر جَمْلَه اَوَّل، وَ التَّقْدِیْر: وَ رَسُوْلَه «۷» اِیْضَا بَرِء، وَ** این

(۱). آج، لب، آن: لجام.

(۲). آو، آن: وی؛ آج: وی.

(۳). همه نسخه بدلها: دست بدار.

(۴). آو، بم، آن + و.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). آج، میج، لب، آن: رسول.

ص: ۱۷۳

چنان نیست که شاعر گفت:

فانی و قیّار «۱» بها لغریب

فمن یک امسی بالمدينة رحله

برای آن که این جا «غریبان» بایست، بر استقامت کلام عرب «۲» گفت، بر تأویل آن که: کلّ واحد منّا غریب، و در آیت، «بریشان» نشاید برای آن که «الله» خیر خود دارد، و انما حذف خیر از جمله دوم کردند. و حسن بصری در شاذ خواند: و رسوله به جرّ علی القسم. و چنین گفتند که: کسی این آیت می‌خواند بر قراءت حسن: **أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ**، به جر، اعرابی «۳» بشنید، گفت:

اگر خدای از پیغامبرش بیزار است من نیز بیزارم، گمان برد که «واو» عطف است و جرّ برای آن است که عطف کرد به مشرکین، او را بگرفتند و پیش حاکم وقت بردند، او بگفت که: من چه «۴» شنیدم، او مردم «۵» را نهی کرد از این قراءت موهم شاذ، و امر کرد ایشان را به آموختن نحو و عربیت. **فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** [گفت: اگر چنان باشد که توبه کنی شما را که مشرکانی و از کفر باز آبی و رجوع کنی **فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ**] «۶» شما را به باشد و توبه از کفر به ایمان باشد اگر ایمان آری به خدای و پیغامبر شما را بهتر بود. **وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ؛** و اگر برگردی و اعراض نمایی و پشت بر این کار کنی، بدانی که شما خدای را عاجز توانی کردن «۷» و از او فایت نباشی و سابق نشوی او را و از قبضه قدرت او بیرون توانی شدن. **وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا؛** و تو ای محمّد! بشارت ده و مؤده ده «۸» کافران را به عذابی الیم مولم. این جا انذار می‌باید که بشارت می‌فرماید، جز که بشارت در جای انذار بگفته است علی ضرب من التوسع، بر سبیل تهکم و سخریت بر ایشان، یعنی شما این عبادت اصنام به امید خیر و نفع می‌کنی، اکنون بشارت ده ایشان را، و لکن [به جای] «۹» خیر و نفع عذاب است تا بدانند که از آن جا که بشارت توقع می‌کنند ایشان را عذاب خواهد آمدن.

آنگه استثنا کرد از ایشان گروهی را گفت:

(۱). اساس: قیّار؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز مل: غریب.

(۳). همه نسخه بدلها: اعرابی.

(۴). مل: چنان.

(۵). آو، آج، بم: مرد.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). مل + فاعلموا انکم غیر معجزی اللہ.

(۸). مژده/ مژده، همه نسخه بدلها: مژده، نیز محتمل است: مژده ده، مژده ده (?).

(۹). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

ص: ۱۷۴

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ؛ مگر آنان که شما با ایشان عهد بستید و پیمان کردید و ایشان بر عهد شما ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند شما را و هیچ خلل نیاوردند در عهد شما و کس را بر شما یاری «۱» ندادند و با دشمنان شما همدست نشدند و ایشان را به عددی و مددی و سلاحی و کراعی معاونت نکردند و نیز از میان شما و ایشان عهدی بود تا مدتی آن عهد نگاه داری و آن مدّت را مراقبت کنی و آن اوقات مستغرق کنی و رها کنی «۲» تا مدّت تمام به سر آید که خدای تعالی پرهیزکاران را دوست دارد.

قوله: **إِلَّا الَّذِينَ** [۵۶-ر]، خلاف کردند در آن که این استثنا از چیست و مستثنایان «۳» که اند؛ زجاج گفت: استثنا از براءت خدای و رسول است «۴»، یعنی خدای و رسول از همه مشرکان بیزار است «۵»، مگر از مشرکانی که این صفت دارند. فرآء گفت: استثنای است منقطع، و مراد جماعتی اند از بنی کنانه که از آجل ایشان نه ماه مانده بود، خدای تعالی فرمود که ایشان را تا به انقضای مدّشان مهلت ده، و به «۶» چهار ماه با ایشان خطاب مؤاخذت مکن، بر این قول استثنا باشد من قوله: **فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ**. مجاهد گفت: قومی بودند از خزاعه و مدلیج. عبد الله عباس گفت: مراد هر معاهدی است که میان او و رسول - علیه السلام - عهدی بود تا به مدّتی، و آن عهد پیش از نزول این سورت بود و مراد عبد الله عباس از این قول، قومی اند که رسول را مخالفت نکردند و دشمنان را معاونت نکردند، و نیز گروهی از اهل ذمّت که رسول را با ایشان عهد هدنه ای بود و مصالحتی «۷» بر خراجی و جزیتی برای آن که رسول - علیه السلام - چون به تبوک می رفت در آن راه با جماعتی بسیار عهد هدنه و مصالحت کرد، چون اهل هجر «۸» و اهل بحرین و اهل ایله و دومة الجندل و اهل اذرح و مقنا، و اینان جماعتی بودند از جهودان و برای ایشان صلح نامه ها نوشت و جزیتی بر ایشان نهاد و ایشان را در ذمّت گرفت و ایشان بر عهد ثبات کردند تا [رسول] «۹» از دنیا برفت و رسول - علیه السلام - با ایشان بر عهد بود لا جرم عهد با

(۱). همه نسخه بدلها بجز آن: یاوری.

(۲). آو، آج، بم، آن: نکنی.

(۳). آو، بم، آن+ به آن.

(۴). آو، آج، بم، مل، آن: و رسولش.

(۵). همه نسخه بدلها: بیزارند.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: تا.

(۷). آج، لب: مصلحتی.

(۸). اساس: هجرت، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۱۷۵

ایشان بر جای است تا به روز قیامت مادام تا شرط ذمّت به جای می‌آرند.

و «نقصان»، حطّ بعضی باشد از عدد، و تقبض او زیادت بود و آن اضافت چیزی باشد با چیزی از معدود و جز معدود، و معنی آن است که: لم ینقصوکم من شروط العهد شیئا، و از شرایط عهد هیچ نقصان نکنند و مظاهرت معاونت باشد من الظهر. و ظاهر علیه و اعان علیه خلاف ظاهره و اعانه باشد، چون علیه گوید یار دشمن باشد بر او.

قتاده گفت: این جماعتی مشرکان «۱» بودند که عام الحدیبیه با رسول عهدی کرده بودند تا مدّتی، و از مدّت ایشان چهار ماه مانده بود از روز عید اضحی، خدای تعالی گفت: آن مدّت تمام باید کردن و مدّت زمانی طویل الفسحه باشد. و اشتقاق او من المدّ باشد. و قول آن کس که گفت: نبذ عهد مشرکان به مکّه بود، باطل است برای آن که فتح مکّه در سنه ثمان بود و در این سال مکّه دار الاسلام گشت و نبذ عهد در سنه تسع بود.

قوله: فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ، «انسلاخ»، خروج الشیء مما «۲» لا بسه باشد، و اصل او «۳» من سلخت الشاة فانسلخت.

و در ماههای حرام دو قول گفتند؛ یکی آن که: ذو القعدة و ذو الحجّة و محرّم است و رجب واحد فرد و ثلاثه سرد. و قولی دیگر آن که: چهار ماه است، إمّا از اوّل شوّال تا به آخر محرّم و إمّا از عید نحر تا ده روز از ربیع الاخر شده - علی اختلاف

الاقوال فيه على ما مضى - چنان که بیان کردیم. حق تعالی در این آیت [فرمود] «۴» که: چون این چهار ماه بگذرد و به گذشتن او «۵» ماههای حرام برسد، پس از آن مشرکان را هر کجا یابی بکشی. فرّاء گفت: مراد آن است که هر گاه که باشد و هر جای که باشد اگر در حلّ بود و اگر در حرم، و اگر در حصون باشد «۶» و اگر در صحرا و اگر در شهرها، و اگر «۷» ماه حلال باشد و اگر «۸» ماه حرام. وَ خَذُوهُمْ، و بگیری ایشان را و باز داری. و الحصر، المنع، و منه: الحصار و احصره المرض اذا منعه من السّير.

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز مل و مج، آن: مردان.

(۲). آج، لب: من ما.

(۳). آج، مج، لب: اصله.

(۴). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلهای + این.

(۶). آو، بم، آن: باشند.

(۷-۸). مج، آن + در.

ص: ۱۷۶

و حصره العدو، و حصر فی کلامه اذا عیبی فیهِ، و الحصر؛ احتباس البطن، و الحصر.

العدّ ایضاً لأنّ المعدود بالعدّ ینحصر. وَ أَفْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ؛ و بنشینی برای ایشان بر سر هر راهی. و «مرصد»، جای رصد باشد، آن جا که بازوان «۱» بنشینند، و اصل رصد، حفظ باشد، و باژ «۲» را رصد برای آن خوانند که بازوان «۳» آن را مراقبت کند و نگاه دارد، و منه قوله [۵۶-پ]: إِنَّ رَبِّكَ لَبِالْمِرْصَادِ «۴»، و قوله: كُلَّ مَرْصَدٍ، نصب او بر ظرف است، و کوفیان گفتند: به حذف حرف الجر، کما قال الشّاعر:

و نرخصه اذا نضج القدور

نغالی اللّحم للأضياف نیا

ای، باللّحم، و مرصد، موضع الرّصد باشد، کالمذهب و المجمع، قال:

فَإِنْ تَابُوا؛ اگر توبه کنند از کفر، و ایمان آرند و نماز به پای دارند و زکات مال بدهند و شرایط اسلام به جای آرند، فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ؛ ره ایشان بگشایی، یعنی دست از ایشان بداری که خدای غفور و رحیم است. و گروهی به این آیت استدلال کردند بر آن که تارک نماز را به قتل واجب باشد چون قصد کند، برای آن که خدای تعالی فرمود که: مشرکان را بکشی مگر که ایمان آرند و نماز کنند، چنان که ایمان به سبب حقن خون ایشان کرد همچنین نماز و زکات را، پس تارک این بمنزلت تارک آن بود قتلش واجب باشد. و آنچه به آن معنی تعلق دارد گفته شده است پیش از این.

علما خلاف کردند در حکم این آیت، اعنی قوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ. حسین بن الفضل گفت: این آیت ناسخ است هر آیتی را که در آن جا ذکر عفو و اعراض و فداست. ضحاک گفت: این آیت منسوخ است بقوله: فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ «۵»... قتاده گفت: این ناسخ است آن را و درس آن است که، هر دو محکم‌اند و برای آن که اتفاق است که از اول کار تا آخر رسول - علیه السلام - هم قتل کرد، هم عفو، هم فداست. دلیل دیگر هم در این آیت، وَ خُذُوهُمْ، و «اخذ» اسر باشد، و اسیر را باشد که فدا کند خود را، و دلیل بر این حدیث عطاست که گفت: مردی را پیش رسول آوردند اسیر، او را ابو امامه گفتند، سید یمامه بود. رسول - علیه السلام - او را

(۱). او، بم، آن، بادبان؛ آج، لب؛ باجبان؛ مل، مج؛ با جوان.

(۲). همه نسخه بدلها: باج.

(۳). او، آج، بم، آن؛ باجبان؛ مل، مج؛ با جوان.

(۴). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.

(۵). سوره محمد (۴۷) آیه ۴.

ص: ۱۷۷

گفت: یا اسلام آر یا خویشتن باز خر، یات بکشم «۱» یا آزادت کنم «۲»، گفت: یا محمد! اگر بکشی، مردی بزرگ را کشته باشی، و اگر فدا ستانی بزرگی را ستده باشی، و اگر آزاد کنی همچنین، و اما اسلام نخواهم. رسول - علیه السلام - گفت: بزرگی «۳»، آزادت کردم. چون او این بشنید، گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله. کرم تو دلیل می‌کند که تو پیغامبر خدایی «۴»، و برخاست و با یمامه شد و طعام مکه را ماده از یمامه باشد، و طعام از اهل مکه منع کرد، گفت: طعام

نهم شما را تا ایمان نیاری و ایشان هنوز با رسول به جنگ بودند، نامه‌ای نوشتند به شکایت او به «۵» رسول - علیه السلام. رسول گفت: یا ابا امامه! طعام از ایشان منع مکن، او به قول رسول ایشان را طعام داد.

قوله: **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ**، حق تعالی گفت: اگر کسی از جمله مشرکان به تو پناه جوید، پناهش ده. و به جوار تو آید او را با جوار گیر. **وَإِنْ**، از حق او آن باشد که از پس او فعل باشد برای آن که شرط است، و شرط در افعال شود. و اگر چنان که از پس او اسم آید، بر تقدیر اضمار فعل باشد، کقول الشاعر:

و اذا هلكت فعند ذلك فاجزعی

لا تجزعی ان منفس «۶» اهلکته

التقدیر: ان اهلکت منفسا اهلکته، و فی الایة: ان استجارک احد من المشرکین استجارک، و لکن اول «۷» بیفگند، اعتمادا علی الثانی. **اسْتَجَارَكَ**، در موضع جزم است به «ان»، علی قول الفراء، **فَأَجِرْهُ** جواب اوست، و الاجارة، الادخال فی الجوار؛ در جوار و پناه خود گیر او را، **حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**؛ تا کلام خدای بشنود و حجّت بر او متوجّه «۸» شود، اگر اسلام آرد نجات دنیا و آخرت یافت و الا او را به امن گاه خود برسان که حمایتی «۹» تو است، این همه برای آن می‌باید که ایشان گروهی‌اند که نمی‌دانند، تعجیل مکن بر ایشان تا باشد که بدانند، قوله: **حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**، این

(۱). مل: الالبکشمتم؛ آو، آج، بم: بکشند.

(۲). مل، مع: کنمت؛ آو، آج، بم: کنند.

(۳). همه نسخه بدلها: برو.

(۴). آو، آج، بم، آن: پیغمبری خدای را.

(۵). آج، لب، آن: بر.

(۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ مطابق قانون باب اشتغال «منفسا» مرجح است.

(۷). آو، آج، بم، آن: اذا.

(۸). آج: موجّه.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: حمایت.

دلیل است بر آن که کلام حرف و صوت باشد، و کلام خدای تعالی همان «۱» قبیل حرف و صوت است برای آن که سماع در «۲» حرف و صوت صورت بندد «۳» و تعلق ندارد به آن معنی که دعوی کردند که به ذات متکلم قایم باشد.

قوله: **كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ**، «کیف»، سؤال عن حال باشد و موضوع او [۵۷- ر] استفهام راست و در آیت بر وجه تعجب آمد و نفی، گفت: چگونه باشد مشرکان را عهدهی بنزدیک خدای و پیغامبر، یعنی نباشد ایشان را عهدهی، چنان که یکی از ما گوید: کیف احتمال هذا منک، ای لا احتمال؛ چگونه احتمال کنم این حدیث از تو، یعنی نکنم. و مثله قول الشاعر:

و فی سبیل الله ما لقیتم

هل انت الا اصبع دمیت

آنکه استثنا کرد، گفت: **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**؛ مگر «۴» آنان که عهد با ایشان بنزدیک خانه خدای کردی. خلاف کردند در ایشان، عبد الله عباس گفت: قریش اند. قتاده و ابن زید گفتند: اهل مکه اند که با رسول عهد کردند «۵» عام الحدیبه. مجاهد گفت: خزاعه اند. ابن اسحاق گفت قومی اند از بنی کنانه. و مسجد جای سجود باشد، مصلی را مسجد خواند برای آن که معظم نماز سجود باشد.

فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ، این را «ما» ی امد «۶» گویند و محلّ او نصب باشد بر ظرف، مادام تا ایشان بر عهد می باشند و استقامت می کنند تو نیز و قوم تو با ایشان بر استقامت و راستی باشی. ایشان استقامت نکردند و نقض عهد کردند و معاونت بنی بکر کردند بر خزاعه، رسول - علیه السلام - ایشان را با چهار ماه مهلت داد تا اندیشه کنند در کار خود یا اسلام آرند یا بروند و حرم باز گذارند و به شهری دیگر شوند.

ابن اسحق و کلبی گفتند: این جماعتی بودند از بنی بکر و بنی خزیمه «۷» و بنی مدلیج و بنو ضمره و بنو دئل، و اینان در عهد قریش بودند، روز حدیبیه تا آن مدّت که رسول - علیه السلام - زد ایشان را، قریش عهد بشکستند و این جماعت بر عهد بودند، خدای تعالی گفت: تا ایشان با شما بر عهد باشد شما نیز بر عهد باشی. و گفتند:

(۱). همه نسخه بدلها: هم از.

(۲). آج، لب: در جز.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل و میج: صورت نبندد.

(۴). آو، آج، بم: دیگر.

(۵). مل + در.

(۶). مل: لمه؛ میج: مد.

(۷). آو، بم، آن: حزیمه.

ص: ۱۷۹

اینان آنانند که خدای گفت: **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا** - الایة. و اولیتر آن باشد که اینان گروهی دگر باشند تا حدیث مکرر نباشد.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ؛ خدای تعالی متقیان و پرهیزکاران را دوست دارد.

قوله: **كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ** - الایة؛ در کلام حذفی هست که معنی آن را تقاضا می‌کند، و تقدیر آن است که: **کیف** یکنون لهم عهد و **کیف** لا تقتلونهم، او **کیف** ترقبون آلا و ذمّة. از این معنی ایشان را چگونه عهدی باشد یا «۱» چون نکشی ایشان را، یا «۲» چگونه مراقبت عهد و حرمت ایشان کنی؟ و لکن بیفگندند لدلالة الكلام علیه. حق تعالی گفت: چگونه باشد این احوال و اگر چنان بود «۳» که ایشان بر شما ظفر یابند، در حق شما مراقبت هیچ عهد و خویشی و حرمت نکنند، پس شما چگونه مراقبت کنی و چگونه ایشان را نکشید، و اگر دست یابند ایشان شما را زنده رها نکنند، و این و امثال این از کلام بسیار حذف کنند، چون در کلام دلیلی باشد بر او و مثله قول جمیل «۴»:

و لو ظفروا بی ساعة قتلتونی

یقولون لی اهلا و سهلا و مرحبا

و لا مالهم ذو کثرة فیدونی

فکیف و لا توفی دماؤهم دمی

المعنی، فکیف یقتلوننی، و قال آخر:

فکیف و هذا «۶» هضبة و قلیب

و خبر «۵» تمنانی انما الموت فی القری

ای، کیف مات هذا المرثی المتوفی و لم یکن فی القرى، و قال الخطیبة:

فکیف و لم «۷» اعلمهم خذلوکم
علی معظم و لا ادیمکم قدّوا

ای، کیف تلومونی «۸» علی مدح قوم لیس بینکم و بینهم عداوة. و نظایر این را حدی نباشد چون در کلام دلیلی بود حذف نکوتر بود از اثبات. و **إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ**.

یقال: ظهر «۹» علیه و ظفر علیه بمعنی. **لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ**؛ لا یحفظوا فیکم، و مراقبت، مراعات باشد. **إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً**، در معنی «الّا»، شش قول گفتند؛ مجاهد و ابن زید

(۲-۱). اساس: تا؛ به قیاس نسخه او، تصحیح شد.

(۳). آج، لب: بودی.

(۴). آج، لب: حمید.

(۵). اساس: خیر؛ به قیاس با نسخه بم، تصحیح شد.

(۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، محتمل است: هانا، به قیاس با دیگر تفاسیر و مآخذ بیت.

(۷). اساس: و کیف لا؛ به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: یلومونی.

(۹). اساس: ظفر؛ به قیاس نسخه او، تصحیح شد.

ص: ۱۸۰

گفتند: عهد باشد و لکن برای آن که لفظ مختلف است تکرار کرد، کقول الشّاعر:

و الفی قولها کذبا و مینا

عبد الله عباس و ضحاک گفتند: قرابت باشد. یمان گفت: رحم «۱» باشد و معنی یکی بود، قال حسان بن ثابت:

لعمرك انَّ اَلک من قريش
کيال السَّقب من رأل النِّعام [۵۷- پ]

و قال ابن مقبل:

افسد النَّاس خلوف حلفوا
قطعوا الإلَّ و اعراق «۲» الرِّحم

و قال آخر في الالِّ بمعنى العهد:

وجدناهم كاذبا إلهم
و ذوا الإلَّ و العهد لا يكذب

ابو عبيده «۳» گفت: سوگند و پیمان باشد. حسن بصری گفت: جوار باشد.

ابو مجاهد «۴» گفت و مجاهد در یک روایت: الّ، هو الله - عزّ و جلّ. و عبید بن عمیر:

جبر الّ - به تشدید - یعنی عبد الله «۵».

و در خبر هست که: قومی از قوم مسیلمه در عهد ابو بکر به مدینه آمدند، ابو بکر گفت: چیزی بخوانی از آورده او. ایشان بخوانند. ابو بکر گفت: هذا الكلام لم يخرج من إلّ، ای من الله. و قراءت عکرمه آن است: ایلا، بالياء و الایل، هو الله - عزّ و جلّ - و منه: جبریل و میکایل، و اصل کلمه من الایل، و هو البریق باشد، يقال: ألّ، یؤلّ، اذا لمع، و منه: الالّة، للحریة للمعانها، و اذن مؤلّلة مشبّهة بالحریة «۶» فی حدّتها.

و لا ذمّة، قیل: عهدا، و قیل: حرمة، و جمعها و ذمم. یَرْضُونکُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ؛ خشنود می دارند شما را به دهن، یعنی به زبان و گفتار، و دل ایشان کاره است و قائل نیست آن را که به زبان می گویند تا هم کافر باشند و هم منافق؛ چه باطن خلاف ظاهر

داشتن «۷» سیرت مناققان بود. و بیشترین ایشان فاسق‌اند. گفتند: مراد جمله‌اند؛ و لکن به اکثر عبارت کرد از کل، چنان که گویند: قلّ ما رأیت مثله [ای ما رأیت

(۱). اساس: حرز، به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲). آج، لب: اعراف.

(۳). اساس: ابو عبید؛ به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، آن: ابو مجلز؛ آن: ابو محلی.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع + بنده خدا.

(۶). آج، لب + للمعانها.

(۷). اساس: داشتی؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد؛ آج، لب: داشتند.

ص: ۱۸۱

مثله [«۱» اصلا، و این عکس آن است. و بعضی دگر گفتند: لفظ «اکثر» بر جای خود است، و مراد آن است که: بیشتر با کفر و نفاق فاسق‌اند از ارتکاب فجور. ابن الاخشاد «۲» گفت: بیشتر متمرّدان در کفر و همه به این صفت متمرّد و طاغی نبودند.

آنکه وصف کرد ایشان را، گفت: **اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ**، ای اخذوا عوض آیات الله. و اشتراى معاوضه باشد. به عوض آیات خدای، بهای اندک بسته‌اند، یعنی آیتهای خدای را کرده‌اند. و گفته‌اند: اشتراى، به معنی باع است، یعنی آیات [«۳»] خدای به بهای اندک و برگ بفروخته‌اند. گفته‌اند: [آیت] «۴». در شأن أبو سفیان آمد که کافران را طعام می‌داد و برگ می‌کرد تا به محمد ایمان نیارند. و گفتند: حلفای قریش را طعام می‌داد و حلفای رسول را نمی‌داد. عبد الله عباس گفت: حلفای طایف‌اند که ایشان را مدد می‌فرستادند از آن جا که به ساز خود کنند و با رسول کارزار کنند. جبائی گفت: مراد متمرّدان «۵» اند که عهد رسول بشکستند به حطامی اندک و طعمه‌ای که ایشان را بود از سفله، و برای آن قلیل خواند آن را که در خود قلیل بود و اگر چه در صورت کثیر بودی به اضافت آنچه ایشان خود را فوت کرد از ثواب آخرت قلیل بودی. **فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ**؛ مردم را باز داشتند از راه خدای. و «ها»، راجع است با نام خدای تعالی. **إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ ایشان بد کاری بود آنچه می‌کردند. و «ما»، نکره موصوفه است، و محلّ او نصب است علی التّمیز، کقوله:

سَاءَ مَثَلًا «۶» ...، و اسم ساء که معرف «۷» باشد به «لام» جنس محذوف است، و التّقدير، ساء العمل عملا كانوا يعملونه.

لا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا لَا ذِمَّةً، برای آن تکرار کرد که این آیت در حق آنان است که، ایشان به آیات خدای «۸» عوض اندک ستانند و از راه خدای و دین مسلمانی مردمان را منع کنند. و آیت اول که «۹» در حق جمله ناقضان عهد است. جبائی گفت:

این آیت در حق جهودان است، و آن در حق ناقضان عهد؛ نبینی «۱۰» که حکم نیز

(۱). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابن الاخشید.

(۳-۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: جهودان.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۷.

(۷). آج، لب، مل، مج: معروف.

(۸). اساس: خود؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۹). کذا: در اساس؛ دیگر نسخه بدلها: اول در.

(۱۰). آج، لب: نبی.

ص: ۱۸۲

مختلف شد، از پس توبه در حق ایشان گفت: فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ؛ ره ایشان باز دهی تا با شما مخالفت کنند و شما ایشان را ببینید و بدانید اگر سیرت و طریقت ایشان پسندیده آید شما را، فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ؛ ایشان برادران شما در دین. آنکه گفت: وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ؛ ایشان ظالمان و متعدیانند از طور خود و متجاوزان از قدر خود و حدی که ایشان را نهادند در تکلیف.

آنکه گفت: اگر چنان که توبه کنند و نماز پنج «۱» اقامت کنند و شرط اسلام در ادای زکات به جای آرند، ایشان در دین برادران شماست، برای آن که [۵۸-ر] توبه از کفر ایمان «۲» باشد، و نماز و زکات از شرایط اسلام است، چگونه برادرانشان نباشند و هم مؤمن باشند و هم مسلمان؟ و رفع فَإِخْوَانُكُمْ، بر خبر مبتدای محذوف است، و التَّقْدِيرُ: فهم «۳» اخوانکم فی الدِّین. آنکه گفت: ما تفصیل و بیان آیات و حجج می‌دهیم برای قومی که بدانند. و این بیان، عام است برای جمله، و لکن

اینان را تخصیص کردند چنان که گفت: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا «۴»**، و قوله: ... **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۵»**، و بیان این طریقت رفته است.

قوله: **وَإِنْ نَكُنُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ**، ای تقضوا؛ و اگر چنان که بشکافند سوگندشان و خلاف کنند آن را که بدان عهد کرده باشند. و اصل «نکت» در غزل باشد که ریسمان تاب باز داده را تاب باز پس دهند تا شکافته شود، قال الله تعالی:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا ... «۶»، و «نقض»، عامتر است از «نکت»، چه نکت در حبل و رسن و غزل باشد، و در **«۷»** توسع در عهد به کار دارند، و نقض همچنین، يقال: نقض البناء و الحبل و العهد. **وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ**؛ و در دین شما طعن زنند و عیب و قدح کنند. **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ**، قتال و کارزار کنید با امامان کفر. عبد الله عباس گفت: ائمه کفر ابو سفیان حرب است و الحارث بن هشام و سهیل ابن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و دیگران از رؤسای قریش که عهد رسول بشکافتند، و ایشان بودند که همت کردند تا رسول را از مکه بیرون کردند. مجاهد گفت: اهل

(۱). مل: پنجگانه؛ آن: وقت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: به ایمان.

(۳). آو، آج، بم، آن: فهدا.

(۴). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲؛ دیگر نسخه بدلها، بجز مل و مج: للمؤمنین؛ که صورت اخیر در قرآن نیست.

(۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۲.

(۷). همه نسخه بدلها: بر.

ص: ۱۸۳

پارس و روم اند. حذیفة بن الیمان گفت: اهل این آیت هنوز نیستند - در عهد خود گفت - خواهند بودن پس از این، و با ایشان قتال کند و لیبی از اولیای خدای. کوفیان خواندند: ائمة الکفر، به دو همزه محقق علی وزن افعله فی جمع فعال کمثال و امثلة و عماد و اعمدة. و باقی قرآء به تلبین همزه خواندند تخفیف را. و ابن عامر به روایت هشام فصل کرد بین الهمزین به «الف». **إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ**؛ که ایشان را سوگند نباشد. اگر گویند: چه معنی دارد گفتن که ایشان را سوگند نباشد و در اول آیت گفت سوگند را خلاف کردند؟ گوئیم: مراد نه آن است که ایشان سوگند نخورند، مراد آن است که ایشان به سوگند وفا نکنند، ایشان

حرمت سوگند ندارند و بر آن ثبات نکنند از آن که اعتقاد ندارند به خدای، و قدر حرمت نشناسند. و قطرب گفت: لا ایمان لهم، ای لا وفاء لهم، و استشهد بقول الشاعر:

و ان حلفت لا ينقض النأي عهدا
فليس لمخضوب البنان يمينا

ای، وفاء بالیمین. و سوگند را برای آن «یمین» خوانند که در وقت سوگند دست راست سوگند خوار بگیرند. و ابن عامر خواند: لا ایمان لهم، و حسن و عطاء در شاذّ همچنین به کسر همزه گفت: ایمان نباشد «۱»، ائمه کفر را و اگر عوام کفار را که کفر به تقلید سرسری شناسند ایشان را ایمان نباشد، ائمه کفر را که در کفر خود شبهات آرند و دست آویز جویند ایشان را چگونه ایمان باشد! قولی دگر گفتند در این قراءت که:

لا ايمان لهم، ای لا امان لهم «۲»، اگر کسی را امان دهند وثاقت ندارد بر ایشان که وفا کنند به آن امان. و بر این قول، «ایمان»، ایمن گردانیدن باشد. **لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ**؛ تا همانا باز ایستند و منزجر شوند از بعضی از «۳» این کفر و عناد.

آنکه گفت: **أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ**؛ کارزار نکنی با قومی که سوگند بشکافتند و همت کردند به آن که پیغامبر خدای را از مکه بیرون کردند، و ایشان ابتدا کردند به کارزار با شما روز بدر؟ و بیشتر مفسران گفتند: ایشان ابتدا کردند به قتال بنی خزاعه که حلفای رسول بودند. **أَتَخْسَوْنَهُمْ**؛ از ایشان می ترسی که از قتال ایشان مکروهی به روی شما آید؟ خدای اولیتر که از عقاب او بترسی در «۴» ترک قتال ایشان. و مورد آیت مورد تحریض است [۵۸-پ] و ترغیب و تشجیع بر قتال ایشان.

(۱). مج + مگر.

(۲). آج، مج، لب، آن + یعنی.

(۳). آو، آج، بم، آن: در.

(۴). همه نسخه بدلهای، بجز مل، مج، لب: از.

ص: ۱۸۴

آنکه بر سبیل بشارت و معجزه در باب اخبار از غیب گفت: **قَاتِلُوهُمْ**، کارزار کنی با ایشان تا خدای ایشان را به دست شما کشته گرداند. و عذاب در آیت، مراد قتل است و اسر. بعضی کشته شوند و بعضی اسیر. **و يُخْزِهِمْ**؛ و ذلیل کند ایشان را به قهر و اسر. **و يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ**؛ و نصرت کنند شما را بر ایشان و شفا دهد دل گروه مؤمنان را. مجاهد و سدی گفتند: مراد خزاعه‌اند

حلفای رسول و در آیت معجزه‌ای «۱» هست از معجزات رسول - علیه السّلام - برای آن که این خبر است از غیب و آنکه مخبر بر وفق خبر آمد و این نباشد الاّ به وحیی «۲» از خدای تعالی.

وَيَذْهَبُ غَيْظًا قُلُوبِهِمْ؛ و ببرد خشم دل‌های ایشان، برای آن که چون ثار خود دریابند و انتقال خود بکشند از دشمنان خود و تشفی حاصل کنند دلشان خوش گردد، وَ يَتُوبُ اللَّهُ، به رفع «با» بر استیناف باشد برای آن که جواب قَاتِلُوهُمْ را نشاید؛ چه، صورت ندارد «۳» که گویند: پذیرفتن خدای توبه ایشان را موقوف بود بر قتال کافران لا سیّما، و قوله: مَنْ يَشَاءُ، مراد آن کافران اند که ایمان آوردند از آنان که در آیت اوّل ذکرشان برفت که کافر بودند، چون عکرمه بن ابی جهل و سهیل «۴» بن عمرو. و در شاذّ اعرج و عیسی و ابن ابی اسحاق خواندند: و يتوب الله، به نصب «با» علی الصّرف علی تقدیر: مع ان يتوب الله. «واو» جمع را باشد، مثالش: ایت زیدا یا تک و یکرّمک، ای مع ان یکرّمک، و خدای تعالی توبه آن کس که خواهد از ایشان بپذیرد چون توبه کنند به شرایطش. و در خبر، بشارت است به آن که بعضی از ایشان ایمان خواهند آوردن، و نیز: معجزی باشد رسول را - علیه السّلام - که خبر دهد از غیب و مخبر بر وفق خبر باشد، دگر آن که، تا بدانند که قتال با ایشان مانع نخواهد بودن ایشان را از ایمان. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و خدای داناست به توبه ایشان چون توبه کنند، و حکیم است در امر کردن به قتال ایشان پیش از توبه.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا، «ام» این جا استفهائی است که در میان کلام افتد، عرب آن استفهام به «ام» کنند تا فرق باشد میان آن و میان استفهائی که در اوّل کلام افتد که آن به «هل» باشد، یا به همزه، چنان که یکی از ما گوید در میانه سخن: یا چه می‌پنداری تو در خود؟ و بعضی دگر گفتند: «میم» صله است

(۱). همه نسخه بدلها: معجزی.

(۲). همه نسخه بدلها: به وحی.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: نبندد.

(۴). اساس: سهل؛ به قیاس نسخه او، تصحیح شد.

ص: ۱۸۵

و التّقدیر: أ حسبتّم، حق تعالی گفت: یا می‌پنداری که شما را رها خواهند کردن؟ و ترک، در لغت آن باشد که فعل را ابتدا نکند و تعرّض نکند، کفوله: وَ تَرَكْتَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ «۱». و در اصطلاح متکلمان «ترک»، ضدّی باشد که منافات کند فعل مبتدا را در محلّ قدرت بر او. وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ؛ رها کنند شما را و خدای ندانسته که از میان شما مجاهد کیست؟ و معنی آن که: شما هنوز جهاد ناکرده تا خدای شما را مجاهد داند، چه تا ایشان مجاهد نباشد، خدای ایشان را مجاهد نداند در حال؛ و اگر چه فیما لم یزل، عالم بود به سایر معلومات. و العلم بانّ الشیء سیوجد؛ علم «۲» بوجوده اذا وجد، تا کسی گمان نبرد

که: علم بعد ان لم يعلم، و علم تعلق دارد بالنسبة علی ما هو به، و او را علی ما هو به نگرداند. پس نفی علم به جای نفی معلوم بنهاد برای آن که: لَمَّا نفی را باشد، نفی فعل بعد طمع فی وقوعه، و المعنی: ام حسبتم ان تترکوا و لَمَّا لم تجاهدوا «۳». و گفتند: معنی آن است که خدای تعالی با شما معاملت آنان نکرد که ایشان به اختیار و امتحان استخراج احوال غیری کنند که ندانند تا بدانند چون تکلیف این صورت دارد این عبارت بر او اجرا کرد، و این در معنی جاری [مجرای] «۴» آن است که گفت: الم، اَحْسِبَ النَّاسُ اَنْ يُتْرَكُوا اَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ «۵»، و این هر دو وجه معتمد است و نکو. و وجهی دیگر گفتند در آیت: و آن، آن است که، «علم» به معنی رؤیت است، چنان که بسیار جایها رؤیت به معنی علم آمد [۵۹-] ر ای و لَمَّا ير الله المجاهدين منكم و الذين لم يتخذوا من دون الله. و به هر حال تا مرئی [و] «۶» موجود نباشد، خدای تعالی نبیند آن را، چه رؤیت معدوم محال است، و این وجهی ملیح است. و لَمَّ يَتَّخِذُوا، و ایشان هنوز نا گرفته، یعنی المجاهدين، یعنی خدای از ایشان نادانسته که از خدای و پیغامبر و مؤمنان دوستی درونی «۷» خالص گرفتند، یعنی خدای از شما جهاد نادانسته و شما خدای و پیغامبر و مؤمنان را دوست ناگرفته. و وَلِيَجَّةً، دخيلة باشد، من ولج «۸» اذا دخل، و آن دوست را که بر دخله کار و باطن سرّ تو مطلع باشد، او را وليجه خوانند، و

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۷.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + باشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز لب: لَمَّا تجاهدوا.

(۴-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). سوره عنكبوت (۲۹) آیات ۱ و ۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: از وی.

(۸). آج، لب: وليجه.

ص: ۱۸۶

نظيره: البطانه و الدخيله، و اصل او از ولوج باشد، و هو الدخول. و خانه آهو را تولج خوانند لولوجه فيه، قال العجاج:

متخذًا منها «۱» الكناس تولجا

و قال طرفه:

فان القوا في يتلجن موالجا

تضايق عنه ان تولجه «٢» الإبر

و قال ابان بن تغلب:

فبئس الوليجة للهاربين

و للمعتدين و اهل الربيب

قتاده گفت: وليجة، ای خیانه. و ضحاک گفت: خدیعة. حسن گفت: کفرا و نفاقا. بر این اقوال فرآء گفت، معنی آن است که: و لما يعلم الله المجاهدين منكم و انکم لم تتخذوا من دون الله خیانه، او خدیعة و کفرا و نفاقا و جماعة تفشون اليهم سرکم. و «وليجه»، گفتیم کسی باشد که تو سر خود با او گویی، و خدای نادانسته که مجاهد کیست از شما و آن که شما بدون خدای رسول دوستان درونی می گیری بر سبیل کفر و نفاق و خدیعت و خیانت. جبائی گفت: معنی آیت نهی است از نفاق. حسن گفت: نهی است از کفر و نفاق، و از این دو معنی که در آیت گفتیم معنی باز پسین بهتر است، لقوله: **مِنْ دُونِ اللَّهِ**، و اگر من الله بودی بر معنی اول مطرد بودی، و تلخیص الایة علی هذا المعنی: و لما يعلم الله المجاهدين منكم و انکم غیر متخذين وليجة من دون الله و رسوله و المؤمنین، و اعتماد معنی آیت بر این است، و بر این قول باید گفتن: دون صله است، و این قول با او ظاهر با «٣» سلامت است. **وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**، و خدای به آنچه شما می کنی دانا و با خبر است.

[قوله تعالى] «٤»:

[سوره التوبة (٩): آیات ١٧ تا ٢٧]

ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (١٧) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (١٨) أَوْجَعْتُمْ سَفَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٩) الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (٢٠) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (٢١)

خالدین فیها أبداً إنَّ اللهَ عندهُ أجرٌ عظیمٌ (٢٢) یا ایُّها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و إخوانکم أولیاءَ إن استحبوا الکفرَ علی الایمان و من یتولهم منکم فأولئک هم الظالمون (٢٣) قل إن کان آباؤکم و أبناءکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموالٌ اقترفتوها و تجارةٌ تخشون کسادها و مساکنٌ ترضونها أحبَّ إلیکم من الله و رسوله و جهادٍ فی سبيله فتربصوا حتی یأتی الله

بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴) لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶)

ثُمَّ يُتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷)

[ترجمه]

؛ نباشد مشرکان را که عمارت کنند مسجدهای خدای را گواهی دهنده بر خود به کفر، ایشان را باطل است کردارهای ایشان و در دوزخ ایشان همیشه باشند.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فيه.

(۲). آو، آج، بم، آن: بولجه؛ ضبط منابع شعری به صورت: عنها ان تولجها ...

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بر.

(۴). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو و اکثر نسخ، افزوده شد.

ص: ۱۸۷

[۵۹-پ] «۱»

آبادانی کند مسجدهای خدای را آن کس که ایمان آرد به خدای و به روز باز پسین و به پای دارد نماز را و بدهد زکات «۲» و نترسد مگر از خدای، همانا ایشان باشند از راه «۳» یافتگان.

؛ کردی آب دادن حاجیان و آبادان کردن مسجد حرام چون آن کس که ایمان آرد به خدای و روز باز پسین و جهاد کند در راه خدای؟ راست نباشند بنزدیک خدای، و خدای راه نماید گروه بیدادکاران را.

[۶۰-ر]

؛ آنان که بگریزند و هجرت کردند «۴» و جهاد کردند در راه خدای به مالها و جانهاشان، بزرگترند به پایه نزدیک خدای، و ایشان رستگاران اند.

مژده «۵» می دهد ایشان را خدای ایشان به رحمتی از او و خشنودی و بهشتهایی که ایشان را در آن جا نعمتی باشد پاینده.

جاویدان باشند در وی همیشه که خدای بنزدیک اوست مزدی بزرگ.

؛ ای آنان که بگرویدید مگیرید «۶» پدرانتان را و برادرانتان را دوستان اگر اختیار کنند کفر «۷» بر ایمان، و هر که توّلّا کند به ایشان از شما ایشان بیداد کارانند.

(۱). آج، بم، لب + بدرستی که.

(۲). آج، لب + را.

(۳). آج، لب + راست.

(۴). آج: ببریدند از اوطان خود.

(۵). آج، لب: مژدگانی.

(۶). اساس: مه گیرید؛ آج، لب: فرا مگیرید.

(۷). آج، لب: ناگرویدگان را.

ص: ۱۸۸

[۶۰-پ]

؛ بگو اگر باشد پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و زنانان و خویشانتان و مالهایی که اندوخته‌ای و بازارگانی که ترسی از کساد «۱» آن و خانه‌هایی که پسندی آن را دوست تر «۲» به شما از خدای و رسول او، و جهاد در راه او، انتظار کنی «۳» تا بیارد خدای فرمانش و خدای راه ننماید گروه فاسقان را.

؛ بدرستی یاری کرد شما را خدای در جایهای بسیار و روز حنین چون تعجب آورد شما را بسیاریتان بنگزیرانید «۴» از شما چیزی، و تنگ شد بر شما زمین با فراخیش، پس برگردیدی پشت بداده.

[۶۱-پ]

؛ پس فرو فرستاد خدای آرامش بر پیغامبرش و بر مؤمنان و بفرستاد لشکرها که ندیدی شما وی را و عذاب کرد آنان را که کافر شدند، و آن پاداشت کافران است.

پس توبه پذیرد خدای از پس آن بر آن که خواهد، و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

قوله: **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ** - الاية، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون عباس را به اسیری بگرفتند روز بدر، مسلمانان روی در نهادند و او را ملامت کردن گرفتند به کفر و قطعیت رحم و سخن درشت گفتند «۵» و را. عباس گفت: چون است که مساوی ما می‌گویی و محاسن فراموش کرده‌ای؟ امیر المؤمنین علی گفت: چه محاسن است شما را؟ گفت:

عمارت مسجد حرام و حجاب کعبه و سقایة الحاج و فک الاسری. خدای تعالی این آیت بفرستاد ردّ بر عباس، گفت: **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ**، نباشد مشرکان را که مساجد

(۱). آج، لب: ناروایی.

(۲). آج، لب: دوست داشته‌تر.

(۳). آج، لب: پس چشم دارید.

(۴). آج، لب: سود ندارد؛ بم، مج: بنگریزاند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گفتن.

ص: ۱۸۹

خدای را عمارت کنند در آن حال که ایشان بر خود گوی «۱» می‌دهند به کفر، یعنی افعالی می‌کنند که دلیل کفر ایشان کند تا بمنزلت آن باشد که بر خود گوی داده باشند. و نصب «شاهدین»، بر حال باشد. و این کثیر و ابو عمرو خواندند: مسجد الله [بر واحد] «۲»، علی ان المراد به المسجد الحرام. و باقی قرأء: **مَسَاجِدَ اللَّهِ** خواندند بر جمع، و آن دو معنی را محتمل بود؛ یکی آن که: جمله مساجد باشد بر عموم، و یکی آن که: مراد مسجد الحرام بود. آنکه هر بقعه‌ای از او مسجدی کرده است برای شرفش را، و برای آن که مردم در او از چهار جهت نماز کنند روی به چهار جهت «۳» کعبه کرده، و در هیچ مسجد این نباشد. و مراد از آیت آن است که: ایشان را نرسد که خویشان را از عمّار مسجد خوانند، و ایشان بر کفر اصرار کرده. و قوله: **شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ**، در او چند قول گفتند:

یکی آن که: **يَفْعَلُونَ** «۴» ما يدلّ علی کفرهم، و این قول حسن بصری است. دگر آن که سدّی گفت: خود مراد تصریح شهادت و خبر است، چنان که جهود بگوید «۵» که من جهودم، و ترسا بگوید «۶» که من ترسایم، و ایشان می‌گفتند که: ما مشرکیم، و این صریح گوی «۷» باشد بر خود بر کفر. کلبی گفت، معنی آن است که: گوی «۸» می‌دهند بر رسول ما - علیه السلام - به کفر، و چون بر او گوی «۹» دهند، بر خود گوی «۱۰» داده باشند، چه او از ایشان بود فی

قوله: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ... «۱۱»، ضحاک گفت از عبد الله عباس که: گوای «۱۲» ایشان بر خود بر کفر، سجده ایشان بود بتان را، با آن که می‌گفتند: بتان مخلوق‌اند، خدای تعالی گفت: **أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ**؛ ایشان آنان‌اند که اعمالشان باطل است، و مراد نه آن است که ایشان را عملی بود واقع، آنکه باطل گشت؛ بل مراد آن است که: ایشان را هیچ عمل «۱۳» واقع نبود و ایشان در دوزخ همیشه باشند. ابن السّمیع در شاذّ خواند: انّما یعمر، از اعمار

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آو: گواهی.

(۲). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۳). آو، آج، مل، مج، لب: جانب.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + کنتم تفعلون.

(۵-۶). اساس: نگوید؛ به قیاس نسخه مل و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد؛ معنی متن نیز به صورت استفهام انکاری نادرست به نظر نمی‌آید.

(۷-۸-۹-۱۰-۱۲). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: عملی.

ص: ۱۹۰

به ضمّ «یا» و کسر «میم»، و او را دو معنی باشد، یکی آن که: یجعلها عامرا، برای آن که «عمر» هم لازم است و هم متعدّی، و چون عمر لازم انگارد، امر از او متعدّی کند قیاسا علی سائر اخواته. و وجهی دگر آن بود «۱»: ان «۲» یعینوا علی عمارتها، که بر عمارت آن یاری کنند عمارت کنندگان را.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ، آنکه به لفظ «انّما» که اثبات الشّیء و نفی ما عداه باشد [۶۱-پ]، گفت: عمارت مسجدهای خدای آن کس کند که به خدای ایمان دارد و نماز به پای دارد و زکات مال دهد، ایشان همانا از جمله راه یافتگان باشند.

عبد الله عباس و حسن گفتند: «عسی» از خدای واجب باشد، و بعضی دگر گفتند:

برای آن لفظ «عسی» آورد تا تکیه نکنند و بر حذر باشند از معاصی، و از جمله عمارت مسجد، تعهّد او باشد «۳» به نماز، چه مسجد به نماز جماعت و انبوه نمازکنان آبادان باشد. ابو سعید خدری روایت کرد که، رسول - صلی الله علیه و آله -

گفت: چون بینی که مرد «۴» آمد و شد مسجد [به نماز] «۵» به پای می‌دارد، گواهی دهی «۶» بر ایمان او و برای آن که چون خدای - جلّ جلاله - می‌گوید: **إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ - الاية.**

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ، مفسران و اهل سیر در سبب نزول این آیت خلاف کردند؛ نعمان بن بشیر گفت: من بنزدیک منبر رسول - علیه السلام - نماز می‌کردم، مردی می‌گفت: من باک ندارم از آن که هیچ عمل نکنم پس از آن که حاجیان را آب می‌دهم «۷»، و دیگری می‌گفت: من باک ندارم که هیچ عمل نکنم «۸» پس از آن که عمارت خانه خدای می‌کنم «۹»، و دیگری گفت: جهاد در سبیل خدای از همه فاضلتر است. عمر گفت: بانگ مداری و خصومت مکنی بنزدیک منبر، [رها کنی تا] «۱۰» رسول - علیه السلام - بیرون آید، من از او بیرسم تا بگویند که کدام فاضلتر است از این

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آن که.

(۲). آج، لب: اذ؛ آن: از.

(۳). اساس: به عهد او باشند؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). آج، لب: مردی.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس نسخه آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ده.

(۷). مج: دهم.

(۸). اساس: کنم؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۹). مج: بکنم.

(۱۰). اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

ص: ۱۹۱

هر سه. چون رسول - علیه السلام - [از حجره] «۱» بیرون آمد، به حکومت پیش او رفتند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

علی بن ابی طلحه روایت کرد از عبد الله عباس که: سبب نزول [آیت] «۲» آن بود که عباس گفت جماعتی سابقان «۳» مهاجر را: اگر شما ما را به اسلام و هجرت سبق «۴» بردی، ما شما را سبق «۵» بردیم به سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام، خدای تعالی این آیت فرستاد ردّا علیه «۶».

عطیة العوفی روایت کرد از عبد الله عباس که: سبب نزول آیت آن بود که، جماعتی مشرکان گفتند: سقایة الحاج، حاجیان را آب دادن و عمارت خانه کعبه و مسجد الحرام کردن بهتر است از ایمان به خدای و جهاد در راه او، خدای تعالی ردّ برایشان این آیت بفرستاد و ایشان را همه افتخار آن بود که اهل حرم بودند و خدمت و عمارت خانه و مسجد کردند، خدای آیت فرستاد و باز نمود که: آن سود ندارد بی ایمان به خدای.

ابن سیرین و مرّة الهمدانی گفتند: سبب [نزول آیت] «۷» آن بود که امیر المؤمنین علی، عمّش را - عباس را - گفت: چرا هجرت نکنی؟ چرا موافقت پسر عمّت «۸» نکنی و در صحبت او به مدینه نیایی؟ گفت: این که من در آنم از سقایة الحاج و عمارت مسجد الحرام، بهتر است از هجرت، خدای تعالی این آیت بفرستاد.

حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب القرظی گفتند: آیت در شأن امیر المؤمنین علی آمد و سبب نزولش آن بود که: یک روز عباس عبد المطلب و طلحة بن شیبه با یکدیگر خلاف کردند، عباس گفت: من بهترم که سقایة الحاج به دست من است و حاجیان آب از دست من خورند. طلحة بن شیبه گفت «۹»: من بهترم که کلید خانه به دست من است و عمارت آن به من تعلق دارد و اگر من خواهم، به شب همه شب در خانه کعبه توانم بودن. چون گفتا گفت «۱۰» دراز شد، گفتند: بیایی «۱۱»

(۸-۷-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). آو، بم، آن: سبقت.

(۴-۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: علیهم.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز میج، لب: برادرت.

(۹). همه نسخه بدلها+ بل.

(۱۰). آو، بم، مل، آن: گفت و گوی؛ میج: گفتاگوی.

(۱۱). مل: بیایید.

تا اول کس که از این راه برآید وی را حاکم کنیم و از او بیرسیم. گفتند: روا باشد.

نگه کردند، امیر المؤمنین علی بر آمد، گفتند: الله اکبر! به از این حاکم نیاید ما را. او را دست گرفتند و بنشانند و قصه با او بگفتند. او گفت:

الا ادلکما علی خیر منکما

؛ راه نمایم شما را بر کسی که از شما هر دو بهتر است، گفتند: کیست آن؟

گفت:

من ضرب هامکما بالسيف حتى قادکما الی الاسلام،

آن که تیغ از سر شما باز نگرفت تا شما را به اسلام آورد «۱». گفتند: همانا از خود کنایت می کنی؟ گفت:

بلی! و چه منع کند مرا از آن که این گویم و من بیرون آن که صاحب جهاد دین «۲» خدایم، به دو قبله با رسول نماز کرده ام مدتهای دراز پیش از مردمان دیگر. ایشان را خصومت خود فراموش شد، روی به او کردند و گفتند: خصومت ما با تو افتاد، بیای «۳» تا پیش رسول خدای [۶۲-ر] شویم به حکومت، پیش رسول رفتند و گفتند: یا رسول الله! این کودک را بینی که بر ما تفاخر می کند! رسول گفت: چگونه؟ قصه با او بگفتند، رسول - علیه السلام - هیچ نگفت انتظار وحی را، تا کسی نگوید مراعات جانب علی کرد. خدای تعالی این آیت فرستاد: **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَالْإِمْرَةِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - الْآيَةَ،** حق تعالی گفت: **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ**؛ کردی سقایة الحاج را، و سقایة فعالة باشد، و فعالة، فعلی را گویند که بسیار بکنند تا صنعت گردد، كالخياطة والحياكة والصياغة «۴». و فعالة به فتح، مصدر باشد كالسماحة والطرافة، و مصدر از این فعل «سقی» بود، يقال: سقیته سقیا، و این جا برای آن فعالة آورد که این کار صاحبش را بمثابت صناعت بود، و گفتند: خود مصدر است، كالرعاية والحماية، و ضحاک در شاذ خواند: سقایة، به فتح «سین». حق تعالی گفت: آب دادن حاجیان و عمارت خانه خدای کردن «۵» چون کسی که ایمان دارد به خدای و پیغامبر و روز باز پسین و جهاد کند در سبیل خدای، و معنی آیت آن است که: **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ** و **عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَالْإِمْرَةِ** من امن بالله علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، چنان که گویند: **السَّخَاءُ حَاتِمٌ وَالشَّجَاعَةُ عَمْرُو،** و معنی آن که: **السَّخَاءُ، سَخَاءُ حَاتِمٍ وَالشَّجَاعَةُ شَجَاعَةُ عَمْرُو،** قال الشاعر:

(۱). همه نسخه بدلها: در آورد.

(۲). مج: به دین.

(۳). همه نسخه بدلها: بیا.

(۴). آو، بم، آن: الصبَاغَة.

(۵). اساس: کرده‌ای؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آج: کمن.

ص: ۱۹۳

و ما هی ویب غیرک بالعناق

حسبت بغام راحلتی عناقا

ای، صوت «ا» عناق، و قال آخر:

و لكنما الفتيان كل فتى ندى

لعمرک ما الفتيان ان تنبت اللّحی

و این طریقت را ترتیب «۲» کرده‌ایم چند جای از این کتاب. و وجهی دگر در آیت آن بود که: اسم فاعل به جای آن، مصدر بنهند؛ گویند تقدیر آن است که: أ جعلتم ساقی «۳» الحاجّ و عامر المسجد الحرام کمن امن باللّٰه، آب دهنده حاجیان را و عمارت کننده مسجد را چون مؤمنی کرده‌اید «۴» به خدای و روز قیامت و چون مجاهدی در سبیل خدای، و دلیل این تأویل قراءت عبد اللّٰه زبیر است و ابو وجزة السّعدیّ در شاذّ، که خواندند: أ جعلتم سقاة الحاجّ و عمرة المسجد الحرام، فی جمع ساق و عامر. آنکه گفت: لا یستوون عند اللّٰه؛ بر «۵» خدای راست نباشد. وَ اللّٰهُ لا یهدی القوم الظّالمین؛ و خدای تعالی هدایت ندهد گروه ظالمان را، یعنی الطاف زیادت نکند. و گفتند:

ره بهشت نماید.

آنکه وصف کرد آنان را که این تفضیل داد ایشان را بر عبّاس و شبیه «۶» که ایشان آنانند که ایمان دارند و هجرت کرده‌اند و جهاد کرده‌اند در ره خدای به جان و به مال، و اگر چه: الَّذِينَ آمَنُوا، در محلّ رفع است بر ابتدا، و أَعْظَمُ، خبر اوست و بدان ماند که این جمله‌ای است بیگانه از آن آیت، ممتنع نبود که مراد هم او باشد، گفت: ایشان به درجه و پایه بنزدیک خدای بزرگترند. وَ أَوْلٰئِكَ هُمُ الْفٰئِزُونَ؛ و ایشان رستگاران و ظفر یافتگان‌اند، و این جمله دیگر است از مبتدا و خبر. و اگر گویند: دو خبر مختلف است از یک مخبر فصل کرده میان او به «واو» عطف هم روا باشد، و چه منع است از آن که گویند: مراد به

این آیت امیر المؤمنین علی است و آنچه به آن از او خیر داد به او لایق [تر] «۷» است از آن که بجز او، اما قوله: **أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ**، ملایم است که: **لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ**. دگر آن که، رسول - علیه السّلام - گفت:

انَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَادْنَاهُمْ مَجْلِسًا إِمَامٌ عَادِلٌ

، گفت:

(۱). مل: ضربت.

(۲). همه نسخه بدلها: تربیه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: سقایة.

(۴). آج، لب: گرویده‌ای.

(۵). آو، بم، آج، لب: نزد.

(۶). آو، بم، آن: ابن شبیه؛ آج: ابن شبیه.

(۷). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

ص: ۱۹۴

دوست‌ترین خلقان بنزدیک خدای تعالی روز قیامت و نزدیکتر به مجلس، امامی عادل باشد، و این لایق اوست.

و اما قوله: **وَأَوْلَيْكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**. جابر عبد الله انصاری روایت کرد و جز او که، رسول - علیه السّلام - گفت:

علی و شیعتہ هم الفائزون

ظ؛ علی و شیعه او فایزان و ظفر - یافتگان باشند؛ نبینی که آن سید را - علیه الصلوة و السّلام - چون آن ضربت زدند اوّل کلمه از او این شنیدند که گفت:

فزت و ربّ الکعبة؛

به خدای کعبه که ظفر یافتم.

قوله: **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ**؛ بشارت می‌دهد ایشان را خدای ایشان به رحمتی از او و خشنودی، بشارت چیزی باشد متضمن نفع و سرور که اثر آن بر بشره پیدا شود، و «رضوان»، [۶۲- پ] مصدر باشد. **وَجَنَّاتٍ**؛ و بهشتهایی که ایشان را در آن جا نعمی مقیم دایم خالد باشد که آن را انقطاع نبود که واصفان وصف آن ندانند کردن، فيها ما لا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر؛ آن باشد آن جا که هیچ چشم چنان دیده نباشد و هیچ گوش چنان شنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا؛ در آن جا همیشه باشند. و نصب او بر حال است، **أَبَدًا**، نصب او بر ظرف است، و **فِيهَا**، ضمیر بهشت است. **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ**؛ خدای - عزّ و جلّ - بنزدیک او مزدی هست بزرگ. و «ابد» در عرف [عرب] «۱» کنایت باشد عن الزّمان المستقبل لا الی آخر. و قطّ، عبارت باشد عن الزّمان الماضي لا الی اول؛ تقول «۲» «ما فعلت ذلك قطّ، و لا افعل ذلك، ابدًا. و تقول «۳»؛ لا افعل ذلك ابد الايبد، و جمع الابد: آباد و ابود، و تأبّد المنزل اذا اتى عليه الابد فتوحّش. و الآبدة، الداهية الغريبة، و الأوابد الوحش سمّيت بذلك لطول اعمارها. و چنین گفته‌اند که:

کس «۴» وحش مرده ندیده است که به مرگ خود بمرده باشد آلا به آفتی. آنگه عرب، [لفظ] «۵» «ابد» در مدّتی از روزگار استعمال کنند و اگر چه مراد نه همیشه باشد، قال البعيث:

بنا صفة البردين او جانب الهجل «۶»

اهاج عليك الشوق اطلال دمنة

(۱). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: يقول.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: کسی.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). اساس: العجل؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

ص: ۱۹۵

اتی ابد «۱» من دون حدثان عهدها

و جرت علیه کل نافجة شمل

و قال صفيّة بنت عبد المطلب في جمع الابد:

و خالجت آباد الدهور عليكم

و اسماء لم تشعر بذلك ايم

فلو كان زبر مشركا لعذرتة

و لكن زبرا يزعم الناس مسلم

و از جمله ادله بر آن که «ابد» همیشه نباشد آن است که: همیشه را جمع نکنند، و دگر می گوید «۲»:

تأبّد الربّ اذا مرّ

عليه قطعة من الدهر

قال ليبيد:

بمنى تأبّد غولها فرجامها

و قال مزاحم العقيلي:

اتعرف بالعرين «۳» دارا تأبّدت

من الحيّ و استتقت «۴» عليها العواصف

اما خلود، هم بر عموم هميشگی نباشد و او نیز هم عبارت باشد از مدتی زمان، قال الشاعر:

اراد الاثافي، و اين ابیات در خالد و ابد برای آن گفته شد تا اگر در آيتی اصحاب و عید به ظاهر آن تمسک کنند، معلوم باشد که ظاهر این دو لفظ دلیل همیشگی نمی‌کند در کلام عرب.

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ - الاية، مجاهد گفت: این آیت متصل است به آن آیات که پیش «٦» او هست که در قصه عباس و طلحة بن شیبیه آمد، و آن که ایشان هجرت نمی‌کردند. جویر گفت از ضحاک، از عبد الله عباس که: چون خدای تعالی فرمود مؤمنان را که هجرت کنی با رسول - علیه السلام - و از مکه به مدینه شوی پیش «٧» فتح مکه و ایشان را فرمود که: به ترک پدران و برادران و خویشان بگویی، چون ایشان کافرانند و بر دین شما نه‌اند.

(١). اساس: ابدأ؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. مل: اربد.

(٢). مل + شعر.

(٣). آج: بالعزیر.

(٤). مج: و استنت.

(٥). آج: رفعت.

(٦). مل + از.

(٧). همه نسخه بدلهای، بجز مل و مج + از.

ص: ١٩٦

مسلمانان گفتند: یا رسول الله! اگر ما را تبراً می‌باید کردن از کافران، پس ما را از پدر و برادر و جمله خویشان تبراً باید کردن، و مالهای ما و تجارتهای ما تباه شود و سراهای ما ویران شود، خدای تعالی این آیت بفرستاد. کلبی گفت: از ابو صالح از عبد الله عباس که: چون خدای تعالی رسول را و مؤمنان را فرمود که هجرت کنند و از مکه به مدینه شوند «١»، مرد پیامدی و زن را و فرزند را و برادر را و خویشان را گفتی که:

من به مدینه می‌روم، اگر با من بیایی و آلا چون من رفته باشم میان من و شما خویشی نباشد، و اگر پس از این آن جا آیی من با شما التفاتی نکنم. کس بودی که رغبت کردی و هجرت کردی، و کس بودی که گفتی: نیایم، و کس بودی که در «۲» آویختی و گفتی: رها نکنم که تو بروی، مرد آن جا باز ایستادی شفقت بر اهل و عیال و هجرت رها کردی. خدای تعالی این آیت فرستاد [۶۳-ر].

مقاتل گفت: آیت در آن نه مرد آمد که مرتد گشتند و از مدینه با مکه شدند، خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد مؤمنان را که با ایشان دوستی کنند، گفت:

ای آنان که ایمان آورده‌ای و بگرویده‌ای! پدرانان را و فرزندانان را به دوست مگیری و با ایشان اختلاط و دوستی مکنی، اگر چنان باشد که ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر کنند بر ایمان.

و استحباب، طلب محبت باشد، و گفته‌اند: استحباب، به معنی احب است «۳»، وَ مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ مِنْكُمْ؛ و هر که از شما با ایشان موالات و دوستی کند و تولا کند به ایشان، ظالم باشد.

آنکه گفت ایشان را: بگو ای محمد که، اگر پدرانان و فرزندانان و برادرانان و زنانان و خویشانان، و ابو بکر عن عاصم و یعقوب خواندند: «و عشیراتکم» به جمع، و دگر قراء بر واحد «عشیرتکم». واو، فعلیه باشد به معنی مفاعله از عشره و معاشره، یعنی همساز او باشد. و گفته‌اند: عشیره، جماعتی باشند که مرجع ایشان با یک عقد بود، كعقد العشرة، و العشر واحدة من العشرة، و العشرة؛ المعاشره، و العشیر

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + و.

(۲). آو، آج، بم، مل + او.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل + چنان که استجاب و اجاب. اساس در این جا عبارت «و تولا کند به ایشان ظالم» را اضافه دارد. که زاید و مربوط به سطر بعدی است.

ص: ۱۹۷

الخلیط، و العشار التوق اللواتی [اتی] «۱» علی حملها عشرة أشهر «۲». و المعشر، الجماعة من الناس، و جمعه معاشر، و اصل کلمه از جمع است و اجتماع. وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا؛ و مالهایی که آن را کسب کرده‌ای. و القرف الکسب، و القرف القشر، و اصل این است. آنکه مبالغت در کسب را قرف گویند، چنان که به زبان ما گویند:

فلان کس فلان کار را پوست می‌بکند چون مبالغت کند در کردن او آن کار را، و القرفة القشرة و القرف القذف ایضا. و مرجع او هم با قشر بود که از آن عبارت کنند به آن که پوستین او می‌درد. وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا؛ و تجارتي که از کساد آن

ترسی، و کساد خلاف نفاق باشد، و اصل کساد وقوف باشد چنان که اصل نفاق خروج باشد. **وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا**، جمع مسکن باشد، و آن سرای نشست بود که شما آن را بیسندی. **أَحَبُّ إِلَيْكُمْ**، نصب او بر خبر «کان» است و جمله تا این جا تمام است، یعنی اگر این چیزها که بر شمرد از خویشان و مال و تجارت و خانه بنزدیک شما دوست تر است از خدای و رسول و جهاد کردن و غزات در راه دین او، **فَتَرَبَّصُوا**؛ توقف کنی و انتظار. و «فا»، برای جزای شرط آمد که جزای شرط چون به امر باز آید از «فا» چاره نباشد. **حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**؛ تا خدای تعالی کاری که خواهد کردن بکند. مجاهد گفت: مراد **بِأَمْرِهِ**، این جا فتح مکه است، و حسن بصری گفت: مراد عقوبتی است عاجل یا آجل، و این امر این جا لا محال فعل است. قول نیست، و آن که مراد می‌شناسد از او بی‌قراین دلیل کند بر آن که این لفظ حقیقت است در فعل چنان که در قول. و چون درست شد که حقیقت به ظاهر استعمال داند، این لفظ در فعل مستعمل «۳» و شایعتر است از آن که در قول در قرآن و اشعار و کلام عرب. **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**؛ و خدای تعالی راه نماید به بهشت به دلیل آن که ایشان را به ایمان راه نموده است، فی قوله: **وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى «۴»**.

قوله: **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ**، آنکه حق تعالی در تذکیر نعمت خود گرفت بر ایشان، گفت: و خدای تعالی شما را نصرت کرد و یاری داد در بسیار

(۱). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۲). اساس: اسهم؛ به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها+ تر.

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۷.

ص: ۱۹۸

جایها. **وَيَوْمَ حُنَيْنٍ**، و نصب او بر فعلی مقدر باشد که فعل حاصل بر او دلیل است، و التقدیر: و نصرکم ایضا یوم حنین. و روا بود که محذوف، اذکروا باشد، یعنی یاد کنی روز حنین- و آن نام وادی است میان مکه و طایف- و این قول قتاده است، و عروة بن الزبیر گفت: وادی است در پهلوی ذی المجاز، و برای آن صرف کرد آن را که نام وادی است میان مکه و طایف، و اگر تأویل کنند علی البقعة تا علمیت و تأنیث در او باشد صرف نباید کردن آن را چنان که شاعر گفت:

بحنین یوم توائل الابطال

نصروا نبیهم و شدوا ازره

«۶۳- پ] و قصه حنین، علی ما ذکره المفسرون - چنان که مفسران گفتند - به الفاظ مختلف و معانی متفق آن بود که: چون رسول - علیه السلام - فتح مکه بکرد در ماه رمضان - چند روز از او مانده - آنگه از مکه بیرون آمد و روی به حنین نهاد برای قتال هوازن. قتاده گفت: آن روز دوازده هزار مرد با رسول بودند از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جمله طلقاء «۱».

مقاتل گفت: یازده هزار و پانصد بودند. کلبی گفت: ده هزار بودند و از آن بیشتر، جمع که آن روز بود هرگز نبود، و مشرکان چهار هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف - و رئیس هوازن مالک بن عوف النصری بود، و رئیس ثقیف کنانه بن عبد یا لیل بن عمرو بن عمرو الثقفی - چون به یکدیگر رسیدند، ابو بکر گفت:

چون جمع لشکر رسول چنان دید «۲»، گفت: لن نغلب الیوم من قلّة؛ ما را امروز غلبه نکنند از اندکی. و گفتند: این سخن رسول - علیه و آله السلام - گفت، و گفتند: مردی گفت نام او سلمة بن سلامة «۳». گویند: چون رسول - علیه و آله السلام - این بشنید خوش نیامد او را، و ذلك قوله: وَ یَوْمَ حُنَینٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِیْئاً. آنگه کارزار «۴» درآویختند. مسلمانان بر مشرکان زدند و ایشان را ببرند «۵» و پراکنده کردند و به غنیمت مشغول شدند، مشرکان گفتند یکدیگر را: ای «۶» حماة السوء؛ ای حمایت داران بد کجا می روی و زنان در دست ایشان رها می کنی؟ رجعت کردند و باز آمدند - و قوم به غنیمت مشغول بودند مستعد نبودند - بر مسلمانان زدند و ایشان را آمدند - و قوم به غنیمت مشغول بودند مستعد نبودند - بر مسلمانان زدند و ایشان را

(۱). آو، آج، بم، لب: طالقان.

(۲). آو، آج، بم، لب: دیدند.

(۳). آو، آج، بم، لب: سلام.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: به کارزار.

(۵). مل + و هزیمت.

(۶). همه نسخه بدلها: یا.

ص: ۱۹۹

ببرند. قتاده گفت: سبب هزیمت از طلقاء «۱» بود. کلبی گفت: آن روز با پیغامبر سیصد [مرد] «۲» «۲» بیش نماندند، باقی به هزیمت شدند. بیشتر راویان روایت کردند که:

جمله لشکر هزیمت شدند و با رسول - علیه السلام - کس نماند الا ده کس، نه از بنی هاشم و دهم ایشان ایمن بن أمّ ایمن - مردی انصاری - او را بکشتند و آن نه مرد ملازمت کردند با رسول - علیه السلام - آنگه که جماعتی بنزدیک او آمدند و آن نه

مرد که با رسول - علیه السّلام - بایستادند از بنی هاشم، امیر المؤمنین علی بود در پیش رسول و عبّاس بن عبد المطلب [بر راست رسول بود و فضل بن العبّاس بر چپش بود و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب] «۳» از پس پشتش بود و نوفل بن الحارث بود و ربیعة بن الحارث و عبد الله بن الزبیر بن عبد المطلب، و عتبه و معتب - پسران ابو لهب - این نه مرد پیرامون رسول بودند گرد او در آمده و دیگران جمله گریخته بودند، و در این معنی مالک بن عبادة العانقی «۴» گوید این روز:

لم یواس النّبیّ غیر بنی ها

شم عند السّیوف یوم حنین

هرب النّاس غیر تسعة «۵» رهط

فهم یهتفون بالنّاس أین

ثمّ قاموا مع النّبیّ علی المو

ت فأتوا زینا لنا غیر شین

و ثوی امین الامین «۶» من القو

م شهیدا فاعتاض قرّة عین

و عبّاس بن عبد المطلب - رحمة الله علیه - گفت هم در این مقام:

نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة

و قد فرّ من قد فرّ منه فاقشعوا

و قولی اذا ما الفضل کرّ بسیفه «۷»

علی القوم اخری یا بنی فترجع «۸»

و عاشرنا لا قی الحمام بنفسه

لما ناله فی الله لا یتوجّع «۹»

یعنی ایمن بن امّ ایمن.

چون رسول - علیه السّلام - دید که قوم هزیمت شدند، عبّاس را گفت: آوازی در اینان ده، و عبّاس مردی جهوریّ بلند آواز بود. و از بلندی آواز او آن بود که روایت

(۱). آو، آج، بم، لب: طالقان.

(۲-۳). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخ افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم: العاتقی؛ مل، مج، لب: العاتقی.

(۵). مل + من.

(۶). آو، آج، بم: ذا الایمن.

(۷). اساس: بنفسه؛ به قیاس با نسخه آو و اکثر نسخ تصحیح شد.

(۸). مج: فیرجع.

(۹). اساس: تتوجّع؛ به قیاس با نسخه آو، و اتّفاق. دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۲۰۰

کردند، روزی در مکه غارتی بود عبّاس آواز برداشت گفت: وا صباحاه! هیچ «۱» آبستن نبود که آواز او بشنید و آلا «۲» کودک بینداخت. عبّاس «۳» ندا کرد با رفع صوت: یا اهل بیعة الشّجرة! یا اصحاب سورة البقرة، الی این تفرّون اذکروا العهد الّذی عاهدکم علیه رسول اللّٰه، گفت: یا اهل بیعة شجره و ای اصحاب سورة البقره کجا می‌گریزی؟

[۶۴-ر]، [یاد کنی] «۴» آن عهد که رسول خدای با شما کرد. و این هزیمت در شب بود و رسول - علیه السّلام - در میان وادی بود و مشرکان از شعاب و جنبات و مضایق وادی کمین بگشاده بودند و به تیغ و نیزه و تیر و عمود به دنبال مسلمانان در نهاده و می‌زدند و می‌کشتند و می‌فگنند. رسول - علیه السّلام - در آن شب تاریک به نیمه روی باز نگرید چندانی نور از روی او بتافت که همه وادی روشن شد، پنداشتی ماه برآمد در شب بدر و [به] «۵» آوازی بلند مسلمانان را گفت:

این ما عاهدتم اللّٰه علیه

؛ کجا شد آن عهد که با خدای کردی «۶»! همه قوم را این حدیث بشنوانید، هیچ کس نبود که آواز رسول بشنید و او روی در هزیمت نهاده بود، آلا روی باز پس کرد و با دشمن در کارزار آمد «۷».

راوی خبر گوید: مردی می آمد از هوازن بر شتری سرخ موی نشسته و رایتی سیاه به دست گرفته بر سر نیزه‌ای دراز کرده در پیش قوم ایستاده، چون ظفیری یافتی از مسلمانی «۸» و فرصتی، به سر او در افتادی «۹» و بزدی «۱۰» و بکشتی و بیفگندی، و چون فرصت نیافتی رایت بیفراشتی و جماعتی در دنبال او فتادندی و به قفای هزیمتبان می رفتندی، و او را این بیت می گفت:

حتی نبیح القوم او نباح

انا ابو جروول لا براح

امیر المؤمنین «۱۱» - علیه السلام - آهنگ او کرد به دنبال او برسید ضربتی زد او را بر

(۱). مل + زنی.

(۲). مل: در حال.

(۳). مل + چون رسول - علیه السلام - فرموده بود.

(۴-۵). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۶). او، آج، بم، لب + خدای تعالی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ایستاد.

(۸). او، آج، بم: بر مسلمانان؛ لب: از مسلمانان.

(۹). او، آج، بم، لب: در شدی.

(۱۰). او، آج، بم + او را.

(۱۱). آج، مل، لب + علی.

ص: ۲۰۱

شتر آمد شتر بیفتاد و مرد بر زمین آمد، تیغی زد او را و به دوزخ رسانید او را، آنکه گفت - علیه السّلام:

قد علم القوم لدى الصّباح
أنى فى الهیجاء ذو نصح

سبب هزیمت مشرکان به کشتن ابو جرول بود و مسلمانان با هم افتادند وصف برکشیدند و روی به دشمن کردند، و رسول - علیه السّلام - گفت:

اللّهمّ انک [۱] «۱» ذقت اول قریش نکالا فاذاق آخرهم نوالا

، بار خدایا اول قریش را نکال چشانیدی آخرشان را نوال و عطا بچشان.

زهری گفت، چنین رسید به من که شبیه بن عثمان گفت: در آن وقت که رسول - علیه السّلام - تنها باز ماندی و تنی چند با او بودند، من خواستم که او را بکشم به عوض بردارم طلحة بن عثمان و پدرم عثمان بن طلحة - که ایشان را در احد علی کشته بود. حق تعالی رسول را از این خبر داد، برگردید و روی با من کرد و دست بر سینه من نهاد و مرا گفت:

یا شبیه اعیذک باللّه ممّا هممت به؛

پناه با خدای می‌دهم از آنچه همّت کردی، به آن، گفت: مرا دست بلرزه افتاد و دانستم که خدای تعالی او را اطلاع داد بر سرّ دل من. در روی رسول نگریدم، به چشم من چنان آمد که پنداشتم از جان و چشمم دوست تر است، گفتم: اشهد ان لا اله الاّ الله و انک رسول الله و ان الله قد اطلعک علی ما فی نفسی.

محمد بن اسحاق گفت، من براء بن عازب را پرسیدم، گفتم: روز حنین رسول - علیه السّلام - به هزیمت برفت؟ گفت: لا و الله، که رسول - علیه السّلام - هرگز به هزیمت نرفت و لکن «۲» قوم به هزیمت شدند و عبّاس آواز در ایشان داد و باز آمدند و کارزار در پیوستند از سری «۳». رسول - علیه السّلام - در رکاب بر پای خاست و گفت:

الان حمى الوطیس؛

اکنون تنور گرم شد یعنی کارزار، و گفت آنکه:

انا ابن عبد المطلب

انا النّبى لا کذب «۴»

و پاره خاک و ریک برگرفت و در روی مشرکان انداخت و گفت:

شاهت الوجوه؛

زشت باد این رویها، هزیمت گرفتند و حدّشان کند شد و شوکتشان بشکست.

یزید بن عامر گفت: من در جمله مشرکان بودم، پنداشتی که هیچ کس از ما

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل + چون.

(۳). آو، آج، بم، لب: از سر؛ مل: از شتری.

(۴). اساس: اکذب؛ به قیاس نسخه آو تصحیح شد.

ص: ۲۰۲

نماند و آلا از آن خاکی که رسول بینداخت پاره‌ای به چشم او رسید و پنداشتی کور شد.

سعید جبیر گفت: این روز خدای تعالی پنج هزار فریشته را به مدد فرستاد. حسن گفت: هشت هزار بودند. عطا گفت: شانزده هزار بودند. سعید بن المسیب گفت:

یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که، روز حنین چون ما را ملاقات افتاد [۶۴-پ] با مسلمانان، بر ایشان زدیم و ایشان را پراکنده می‌کردیم تا بنزدیک خداوند شتر سپید رسیدیم یعنی رسول - علیه السّلام. پیرامون او مردانی را دیدیم نکو روی، سپید جامه. چون ما را دیدند گفتند:

شاهت الوجوه،

و به دنبال ما در نهادند «۱» و ما را هزیمت کردند.

راوی خبر گوید که مردی از جمله ایشان مرا گفت: آن مردان نکو روی سپید جامه بر اسپان ابلق که با ما کارزار می‌کردند کجا رفتند ما «۲» به دست ایشان کشته شدیم. من رسول را گفتم: یا رسول الله! ما ایشان را ندیدیم که «۳» بودند؟ گفت:

فریشتگان بودند، و ذلک قوله: **وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا.**

راوی خبر گوید: چون امیر المؤمنین جرول «۴» را بکشت و کافران دل شکسته شدند، در گرفت و می‌کشت تا چهل مرد را بکشت. از آن جا مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و از مشرکان می‌کشتند تا روز نیک برآمد. منادی رسول - علیه السلام - ندا کرد که رسول - علیه السلام - می‌فرماید که: اسیران را مکشی. مردم دست برداشتند. و در ایام فتح مکه، بنی هذیل مردی را به جاسوسی فرستادند او را ابن الاکوع گفتند، او را روز حنین [اسیر] «۵» گرفتند. عمر خطاب بگذشت او را دید، انصاری را گفت: دانی تا این کیست؟ این، آن است که ایام فتح جاسوس بود بر ما، بکش این دشمن خدای را انصاری او را بکشت. رسول را از آن خشم آمد و گفت:

نشیدی منادی من که ندا می‌کرد هیچ اسیر را مکشی؟ مردی دیگر را بکشتند نام او جمیل بن معمر، رسول کس فرستاد و گفت: نه من گفته‌ام که اسیران را مکشی؟

چرا کشتی این اسیران را؟ [گفتند:] «۶» ما به قول عمر کشتیم و از آن عذر خواستند و

(۱). آو، آج، بم: در افتادند.

(۲). اساس: تا؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۳). مل + ایشان.

(۴-۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: ابو جرول.

ص: ۲۰۳

مشرکان از آن جا بگریختند و به اوطاس آمدند. رسول - علیه السلام - مردی را نامزد کرد از اشعریان نام او ابو عامر گفتند، و لشکری به او داد تا برفت و ایشان را بپراگند و امیرشان بگریخت «۱» و از آن جا اسیر بسیار آوردند، و این مرد را که ابو عامر نام بود بکشتند و امیر مشرکان که مالک بن عوف النَّصری بود به طایف گریخت و آن جا در حصن شد. رسول - علیه السلام - بر اثر ایشان به طایف شد و طایف را حصار داد «۲» و شوال تا سر «۳» کارزار کرد. چون ذو القعدة درآمد که ماه حرام بود باز ایستاد، از آن جا بازگردید و به منزلی آمد که آن را جعرانه گویند، و آن جا احرام گرفت به عمره. و سبی و مال و غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام داد مؤلفه قلوبهم را، چون ابو سفیان حرب را و عکرمه ابو جهل را و صفوان امیه را و حارث بن هشام را و سهیل بن عمرو را و زهیر بن «۴» امیه را و عبد الله بن ابی امیه را و معاویه بن ابی سفیان را و هشام بن المغیره را و اقرع بن حابس را و عیینة بن حصن «۵» را، و امثال اینان را هر یکی را از پنجاه شتر تا صد بداد و انصاریان را نصیبی اندک داد از چهار و پنج و مانند این. انصاریان را سخت آمد و در آن گفتی «۶» بکردند، یکی

گفت: ایمن شد در ماش هیچ روی نمی‌یابد، و یکی گفت: غنیمت به قوم خود داد همه و ما را محروم کرد، و یکی گفت: تیغ ما زدیم «۷»، غنیمت کافران بردند، و عباس بن مرداس السّلمیّ در این معنی گفت:

أ تجعل نهی و نهب العبید بین عیینة و الاقرع

فما كان حصن و لا حابس يفوقان مرداس «۸» فی مجمع

و ما كنت دون امرئ منهما و من تضع اليوم لا يرفع

این حدیث به رسول - علیه السّلام - رسید، بفرمود تا ندا کردند که: رسول - علیه السّلام - می‌فرماید تا انصاریان مجتمع شوند و جایی بنشینند و کسی دیگر با ایشان نباشد که از ایشان نبود. ایشان مجتمع شدند و بنشستند و رسول - علیه السّلام -

(۱). آو، آج، بم: امیرانشان بگریختند.

(۲). آج، لب: کرد.

(۳). مل: تمامت؛ میج: تا به سر؛ آو، آج، بم، لب + ماه.

(۴). لب + ابی.

(۵). اساس: حصین؛ به قیاس نسخه آو و ضبط اکثر نسخ تصحیح شد.

(۶). مل: گفتگوی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل + و.

(۸). اساس و همه نسخه بدلها: جدی، با توجه به ضبط همین بیت در ص ۲۷۶ همین مجلد و دیگر منابع تصحیح شد.

بیامد و علی با او بود تا در میان ایشان بنشست. آنکه گفت: شما را چیزی پیرسم جواب دهی مرا؟ گفتند: بگو ای رسول الله! گفت: نه شما ضالّ بودی، خدای تعالی شما را به من هدایت داد؟ گفتند: بلی و لله المنّة و لرسوله. گفت: نه شما بر کناره دوزخ [۶۵-ر] بودی، خدای تعالی شما را به من برهانید؟ گفتند: بلی و لله المنّة و لرسوله. گفت: نه شما اندک بودی، خدای تعالی شما را به من بسیار بکرد؟ گفتند بلی و لله المنّة و لرسوله. گفت: نه شما دشمنان یکدیگر بودی، خدای تعالی میان دلهای شما الفت داد به من؟ گفتند: بلی و لله المنّة و لرسوله. آنکه خاموش شد ساعتی، آنکه گفت: جواب بدهی مرا به آنچه نزدیک شماست. گفتند: جواب دادیم به آنچه دانستیم و سپاس داری کردیم و گفتیم که: منّت و فضل خدای راست و آنکه تو را رسول - علیه السلام - گفت: اگر خواهی تا جواب دهی توانی گفتن: و انت قد کنت جئنا طریدا فاویناک و کنت خائفا فامّناک و مکذبا فصدّقناک؛ و تو نیز به ما آمدی و قوم تو، تو را برانده بودند ما تو را با خود گرفتیم و خایف بودی، ما ایمنت کردیم، و تو را دروغزن داشتند ما تو را به راست «۱» داشتیم. انصاریان که این بشنیدند، دست در گریه و زاری بردند و برخاستند و دست و پای رسول «۲» بوسه دادند و گفتند: ای رسول الله! تن و جان ما فدای تو باد و هر مال که ما را هست به حکم تو است! اگر خواهی بر قوم خود تفرقه کن؛ و جوانان ما که این سخن گفتند، برای آن گفتند که پنداشتند که آن را برای وضع قدر ایشان است، اکنون عذر می‌خواهند و استغفار می‌کنند، برای ایشان استغفار کن. رسول - علیه السلام - گفت:

اللّهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار؛

یا رب بیمارز انصاریان را و فرزندان ایشان را و فرزندزادگان ایشان «۳» را

یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف النّاس بالشّاء و النّعم [و] «۴» ترجعون انتم و فی سهمکم رسول الله

؛ راضی نباشی که مردمان برگردند و نصیب ایشان گوسپند و شتر بود و در نصیب شما رسول خدای باشد گفتند: بلی! رضینا بالله و عنه و برسوله و عنه؛ ما به خدای و پیغامبر راضی‌ایم و از خدای و پیغامبر راضی‌ایم. رسول گفت:

الانصار کرشی و عیبتی لو سلک النّاس وادیا و سلک الانصار شعبا لسکت شعب الانصار

؛ انصاریان صاحب سرّ من اند و

(۱). آو، آج، بم، لب + گویی.

(۲). آو، آج، بم، لب: او را.

(۳). آو، آج، بم، لب: فرزندان انصار.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۲۰۵

خواصّ من اند و اگر مردمان به یک وادی فرو شوند و انصار به راهی فرو شوند من به راه انصار فرو شوم. آنکه عبّاس مرداس را پیش خواند و گفت تو گفته‌ای:

أ تجعل نهبي و نهب العبيد بين الاقرع و عيينة ابو بكر گفت: يا رسول الله! بابي انت و امي لست بشاعر؛ مادر و پدر من فدای تو باد شاعر نه‌ای، او نه چنین گفته است، گفت: چگونه گفته است؟ گفت:

بين عيينة و الاقرع

آنکه علی را گفت:

يا علی قم فاقطع لسانه

؛ برخیز و زبان این ببر. عبّاس گفت: و الله که این کلمه بر من سخت‌تر آمد که آن روز که دشمنان ما پس «۱» ما آمدند در سرای ما علی دست من گرفت و مرا ببرد، و اگر من دانستمی که کسی باشد که مرا از او بستاند فریاد خواستمی از او، و لکن دانستم که کسی نباشد که پای در پیش او نهد. چون مرا پاره‌ای ببرد من گفتم: یا علی! زبان مرا بخواهی بریدن؟ گفت: مرا آنچه فرموده‌اند در حقّ تو بخواهم کردن و هر ساعت که مرا بیشتر بردی من گفتمی: یا علی! زبان من بخواهی بریدن؟ او جواب دادی که: آنچه مرا گفته‌اند در حقّ تو بخواهم کردن. مرا آورد تا بنزدیک شتر غنیمت، آنکه مرا گفت:

رسول «۲» تو را چند «۳» فرموده است از شتر؟ من گفتم: چهار، گفت: اکنون برو از چهار تا به صد «۴» بشمار که تو راست. من گفتم: یا علی! رسول خدای به زبان برید من این خواست؟ گفت: آری! گفتم: بابی انتم و امی ما اکرمکم و اعلمکم و احلمکم «۵»؛ پدر و مادر من فدای شما باد، چه کریمی و حلیمی «۶» و عالمی! آنکه گفتم: مرا مشورت کن تا چه صواب باشد مرا؟ گفت: صواب در آن باشد که چون رسول - علیه السلام - تو را چهار داد و از اهل چهار «۷» کرد، تو نیز چهار بستانی و از اهل آن باشی، یعنی انصاریان را چندین داد و مهاجر را هم مثل این داد.

زهري گفت که، سعید بن المسيّب گفت: این روز شش هزار برده بیاوردند.

(۱). همه نسخه بدلها: به سر.

(۲). مل + علیه السلام مرا فرموده که از شتران من چهار به تو دهم. رسول - علیه السلام - چهار گفت، اکنون برو ...

(۳). اساس: چه؛ به قیاس آو، و اکثر نسخ تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: پانصد.

(۵). آو، آج، بم: احکمکم.

(۶). آو، آج، بم: حکیمی.

(۷). مل، مج: جهاد.

ص: ۲۰۶

انس گفت رسول - علیه السلام - گفت: [۶۵-پ] هر کس که برده‌ای دارد که آبتن است با او نزدیکی نکند، و هر چه آبتن نیست خویشتن از او دور دارد تا آنکه که استیرا کند او را به حیضی، آنکه جماعتی از هوازن بیامدند و به طوع اسلام «۱» آوردند و گفتند: یا رسول الله! تو بهتر و کریمتر هر چه در جهانی و زنان و فرزندان ما و مالهای ما برگرفتی و بیاوردی و ما امروز مسلمانییم «۲»، بفرمای تا با ما دهند. رسول - علیه السلام - گفت: آن غنیمت است، و لکن از طریق مسامحت زنان و فرزندان خواهی که با شما دهم یا مال؟ گفتند: یا رسول الله! ما بر حسب «۳» نگزینیم، بفرمای تا زنان و فرزندان ما را با ما دهند. رسول - علیه السلام - گفت: هر چه در نصیب من افتاد و نصیب اهل البیت من، و جمله بنی هاشم، من با ایشان دادم، کیست که مرا موافقت کند؟ جمله گفتند: ما موافقت کنیم، و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان همه باز جای دادند. رسول - علیه السلام - گفت: این قرض است بر من تا جای دیگر غنیمتی افتد، من آن را عوض بدهم و هر که نخواهد که رها کند حق خویش، از هر زنی پنجاه اشتر فدا بستانند. گفتند: یا رسول الله! ما راضی شدیم و فدا خواهیم. رسول - علیه السلام - مرد را بفرستاد «۴» تا به در خیمه‌ها بگردید و این بگفت و از همه رضا بستند، و همه رد کردند مگر صفوان بن امیه که او زنی داشت و آن زن از او بارداشت، به علت حمل با ایشان نداد. راوی خبر گوید که: چون رسول - علیه السلام - غنایم چنین ببخشید، مردی بیامد دراز، گندم گون، پشت دو تا بکرده، بر روی و پیشانی او اثر سجده بود، گفت: بدیدم که چه کردی به این غنایم؟ گفت:

چه کردم؟ گفت: عدل نکردی «۵». رسول را خشم آمد، گفت: وایلیک! چون عدل بنزدیک من نبود، بنزدیک که بود! مسلمانان گفتند: یا رسول الله! دستور باش تا گردنش بزنییم «۶»، گفت:

دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه،

گفت: رها کنی که باشد که او را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنان که تیر از نشانه بشود، و خدای تعالی ایشان

(۱). آج، لب: ایمان.

(۲). آو، آج، بم، لب: مسلمانانیم.

(۳). همه نسخه بدلها: هیچ.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: مرد بفرستاد.

(۵). اساس: کردی؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد، اساس نیز به صورت استفهام انکاری بدور از معنی نیست.

(۶). مل + رسول علیه السلام.

ص: ۲۰۷

را بر دست مردی بکشد که از همه خلقان او را دوست تر دارد «۱»، بر دست امیر المؤمنین علی کشته شد در نهروان در جمله خوارج، قوله: **إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ**، يقال:

عجبه کذا اذا «۲» اسره؛ تعجب او را «۳» فلان چیز [یعنی] «۴» چنان خرم شد به او که متعجب شد از او و عجب آمد او را از آن، یعنی شما به بسیاری خود بنازیدی و عجب کردی و بزرگ آمد شما را بسیاری شما [آنکه حق تعالی خواست که با ایشان نماید که کثرت از ایشان غنا نکند، فتح] «۵» و ظفر ایشان [را] «۶» نه به کثرت بود، و انما خدای تعالی دهد، گفت: **فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً**؛ و آن کثرت از شما هیچ کفایتی نکرد و سود نداشت، يقال: هذا الامر لا یعنی عنک شیئا، ای لا ینفعک شیئا، قال الله تعالی: ما أغنى عني ماليه «۷»، و قال تعالی: **إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً** «۸».

وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، «ما» مصدری است، و «با» بمعنی مع، ای مع رحبها؛ و زمین بر شما تنگ شد با فراخیش. **ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ**؛ و آنکه پشت بدادی، و مفعول از کلام محذوف است، کانه قال: ولّیتم أذارکم، و لکن بیفکنند برای آن که «مدبرین» خواست گفت «۹»، و نصب «مدبرین» بر حال است.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ پس خدای تعالی سکینه بر ایشان فرو فرستاد، یعنی پس از آن که به هزیمت برفتند و رسول را تنها رها کردند، خدای تعالی سکینه، یعنی رحمتی که ایشان به آن ساکن شدند و ثبات قدم یافتند.

و گفتند: مراد طمأنینه و ساکنی است و امنی است از خوف. حسن گفت: سکینه، وقار باشد، قال الشاعر:

ن لقد أجنّ سکینه و وقارا

لله قبر غالها ماذا یجن

و خدای تعالی این سکینه و وقار بگفت که بر رسول فرو فرستادم و بر مؤمنان، و اگر حمل کنند بر آن جماعت اندک که به هزیمت نرفتند و از خدمت رسول جدا نشدند بعید نباشد. **وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا [۶۶-ر]**؛ و فرو فرستاد لشکرهایی که شما

(۱). مل + عاقبت.

(۲). اساس: اذ؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). آو، آج، بم: تعجب آورد.

(۴-۵-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۸.

(۸). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۱۹.

(۹). همه نسخه بدلها: گفتن.

ص: ۲۰۸

ندیدی ایشان را. و «جند»، لشکر گرد کرده باشد، و «اجناد»، جمع قلیلش باشد، و «جنود» جمع کثیرش.

جبائی گفت: روز حنین فریشتگان به مدد تشجیع و تقویت دل آمدند، و کارزار نکردند الا روز بدر. **وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛** و عذاب کرد کافران را به قتل و اسر و سلب اموال و اذلال و صغار. آنگه گفت: این جمله جزا و پاداشت کافران باشد.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ؛ پس خدای تعالی توبه بپذیرد بر آن که خواهد از جمله مؤمنان تائبان.

در این دو قول گفتند، یکی آن که: مراد آن است که، توبه مؤمنان بپذیرفت «۱» از آن که رسول را رها کردند و بگریختند، و ما بیان کردیم که فرار از زحف، معصیت باشد، از او توبه کردن واجب باشد. و قولی دگر آن است که: توبه از «۲» کافران بپذیرفت «۳» که از کفر توبه کردند پس از کارزار حنین، و این که گفت: **عَلَى مَنْ يَشَاءُ**، دلیل آن می‌کند که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست، چه آنچه واجب بود موقوف نبود بر مشیت، چنان که ثواب بر طاعت و اعواض آلام در هیچ جای موقوف نیست بر مشیت از آن جا که واجب است. **وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛** و خدای «۴» آمرزنده و بخشاینده است، و ذکر غفور و رحیم، عند قبول توبه هم به دلیل آن باشد که قبول توبه بر خدای واجب نباشد، بل به آن متفضل است.

[قوله تعالى] «۵»:

[سوره التوبه (۹): آیات ۲۸ تا ۳۷]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸) قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ (۳۵) إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُطَاوُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷)

[ترجمه]

: ای آنان که بگرییده‌ای بدرستی که مشرکان پلیداند.

نزدیک مه آیند «۶» به مسجد حرام پس از سه سال ایشان این سال، و اگر می‌ترسید شما از درویشی، پس زود بود که بی‌نیاز کند شما را خدای تعالی از فضل خویش اگر خواهد، بدرستی که خدای - عز و جل - داناست و با حکمت «۷».

(۱). مج: پذیرفت.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز مل: آن.

(۳). آو، بم، مل، مج: بپذیرفت.

(۴). همه نسخه بدلهای + تعالی.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آج، لب: نزدیکی نکنید.

(۷). آو، بم، میج: محکم کار؛ آج، لب: درست کار درست گفتار.

ص: ۲۰۹

[۶۶-پ]

؛ کارزار کنید با آنان که بنگرویده‌اند به خدای تعالی و نه به روز واپسین، و حرام ندارند آنچه حرام کرد خدای و پیغامبرش، و دین ندارند دین حق و راستی از آن که «۱» دادندشان کتاب توریت تا بدهند گزیت از دست، و ایشان در آن حال خواران «۲» باشند.

؛ و گفتند جهودان که، عزیز پسر خداست، و گفتند ترسایان «۳»: عیسی بن مریم پسر خدای است، آن گفتار ایشان است به دهنهای ایشان مانندگی می‌کنند گفتار آنان که کافر شدند از پیش، بکشاد ایشان را خدای که از کجا مصروف می‌شوند از حق «۴».

[۶۷-ر]

؛ گرفتند عالیشان «۵» را و زاهدشان «۶» را خدایان بجز «۷» خدای و عیسی پسر مریم را و نفرمودند ایشان را مگر تا بپرستند خدای را یکی، نیست خدای مگر او پاک است او از آنچه بت را همباز «۸» او می‌گویند «۹».

؛ می‌خواهند که بنشانند «۱۰» نور خدای به دهنهای ایشان و ابا می‌کند خدای تعالی مگر آن که تمام گرداند نورش را و اگر کراهیت دارند کافران.

؛ اوست آن که بفرستاد پیغامبر خویش را- علیه السلام- به راه راست و دین راست تا غلبه دهد او را بر دینها همه و اگر چه نخواهند مشرکان.

(۱). همه نسخه بدلها: از آنان که.

(۲). آو، بم، میج: ذلیل؛ آج، لب: بر صفت خواری.

(۳). اساس: ترسان ترسایان.

(۴). اساس: که چگونه دروغ می‌گویند ایشان؛ با توجه به ترجمه نسخه آج، تصحیح شد؛ آو، بم: دروغ می‌گردانند.

(۵). آو، بم، میج: عالمانشان.

(۶). آو، بم، میج: زاهدانشان.

(۷). آو، بم: از جز.

(۸). آو، بم، میج: انباز.

(۹). آو، بم، میج: می‌گیرند.

(۱۰). آج، لب: فرو نشانند.

ص: ۲۱۰

[۶۷-پ]

؛ ای آنان که بگرویده‌ای به درستی که بسیاری از دانشمندان جهودان و زاهدان ترسان «۱» می‌خورند خواسته‌های مردمان به ناحق و باز می‌دارند از ره خدای، و آنان که گنج می‌نهند زر و سیم و نفقه نمی‌کنند وی را «۲» در راه خدای «۳»، مزده ده ایشان را به عذابی دردناک.

؛ روزی که گرم گردانند «۴» بر آن در آتش دوزخ، داغ کنند به آن پیشانیهایشان و پهلوهایشان و پشت‌هایشان، این آن گنج است که نهادی «۵» برای خود، پس بچشی آنچه نهاده بودی گنج.

[۶۸-ر]

؛ عدد «۶» ماهها نزدیک خدای دوازده ماه است در کتاب خدای آن روز که آفرید آسمانها و زمین از آن، چهار ماه حرام «۷». این است دین راست ظلم مکنی در این ماهها بر خود و کارزار کنید با مشرکان جمله چنان که کارزار می‌کنند با شما جمله، و بدانید که خدای با پرهیزگاران است.

؛ بدرستی که تأخیر کردن «۸» ماه حرام با ماههای دیگر افزونی است در کفر، گمراه می‌شوند بدان آنان که کافر شدند، حلال می‌گردانند آن را سالی، و حرام می‌کنند او را سالی تا موافق باشند «۹» عدد آنچه حرام کرد خدای، پس حلال

(۲). همه نسخه بدلها: آن را.

(۳). آج، لب + پس.

(۴). بم، مج: بتابند.

(۵). آو، بم: می نهادی.

(۶). آج، لب: بدرستی که عدد.

(۷). آج، لب + رجب، ذو القعدة، ذو الحجة و محرم.

(۸). آو، مج: باز پس داشتن.

(۹). آو، بم، مج: آید.

ص: ۲۱۱

کنند آنچه حرام کرد خدای، بیاراستند ایشان را بدی کردارهای ایشان، و خدای راه نماید گروه کافران را.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** «۱»، حق تعالی به این آیت با مؤمنان خطاب کرد و اعلام کرد ایشان را که: مشرکان پلیداند، آنان که با خدای انباز گویند. و نجس، مصدر است و عرب اسم را به مصدر وصف کنند برای میالغت، فقالوا: رجل صوم و عدل و فطر و رضا، ای عادل و صائم و مفطر و مرضی.

و چون وصف به مصدر باشد واحد و تننیه و جمع و تذکیر و تانیث به یک لفظ باشد، يقال: رجل نجس به فتح الجیم، و رجلان نجس و رجال نجس و امرأة نجس و امرأتان نجس و نساء نجس. اما چون نجس گویند که وصف باشد به کسر «جیم» تننیه و جمع [۶۸-پ] و تذکیر و تانیث مراعات باید کردن. اما نجس به کسر «نون» و اسکان «جیم» مفرد نگویند الا با رجس به یک جای، يقال: هذا رجس نجس. پس در این لفظ چهار لغت است: نجس، و این لفظ قرآن است و نجس و این اسم و صفت است. و کذلک: نجس ککبد و کبد و کرش و کرش و کذب و کذب و ضحک و ضحک. و نجس بضمّ الجیم، کندس و یقظ «۲» و جنب.

و در معنی او خلاف کردند؛ ابو عبیده و ضحاک گفتند: قدر «۳». ابن الانباری گفت: خبیث. عبد الله عباس گفت: ما المشرکون الا رجس خنزیر او کلب.

خلاف است میان ما و فقها در آن که کافر نجس العین است یا نجس الحکم.

نزدیک شافعی و دیگر فقها آن است که کافر نجس الحکم است، چون جنب و حائض. و نزدیک ما چنان است که کافر نجس العین و نجس الحکم است. و آیت به ظاهر دلیل آن می‌کند که نجس العین است، و هیچ مانع نیست از آن که گویند هم نجس العین است و هم نجس الحکم، برای آن که میان ایشان تنافی نیست که مانع باشد من الجمع بینهما. و مراد ما به نجس العین آن است که: هر چه کافر آن را مماسه کند پلید شود و پلیدی او متعدی باشد، و اگر نجاست او مقصور بودی علی الحکم دون العین تعدی نکردی چنان که [جنابت] «۴» از جنب و حکم حیض از حائض. پس معلوم شد که کافر به خلاف جنب و حائض است، و مراد به آن که

(۱). آو، آج، بم: لب + الایة.

(۲). آو، آج، بم: نطف.

(۳). آو، آج، بم، مل، مج: جدر؛ لب: حذر.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۲۱۲

نجس الحکم است آن است که: به ایمان حکم نجاست از او زایل شود، پس او از یک وجه [کالکلب و الخنزیر است، و البول و الغایط فی تعدی النجاسة. و از یک وجه] «۱» کالجنب و الحائض [است. و فرقی دیگر آن است که: نجس العین با آب پاک نشود کالبول و الغایط و الکلب و الخنزیر، و نجس الحکم به آب پاک شود کالجنب و الحایض و غیرهما]. «۲» و حدیث عبد الله عباس صحّت قول ماست. و مذهب ما آن است که: حکم جهودان و ترسایان و سایر اصناف کفار، حکم مشرکان است.

در این مسأله هر چه ایشان دست بر او نهند و از دو خایه «۳» یکی تر باشد و اگر خشک باشد، یرش «۴» بالماء «۵» رشا؛ آب بر او باید زدن و در اول به آب بیاید شستن، [و اگر کسی مصافحه کند با ایشان و دست یکی تر باشد، بیاید شستن] «۶» و اگر خشک باشد به خاک بیاید مالیدن. حسن بصری گفت: من صافح مشرکا فلیتوضأ، و اخبار بسیار است بر این اصحاب ما را، و این آن است که: بر این اخبار مخالفان نیز موافقت کردند. **فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ** نهی غایب است؛ نباید تا پیرامن «۷» مسجد الحرام گردند. بعضی فقها گفتند؛ این نهی است از دخول مسجد حرام چنان که گفت:

وَلَا تُقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ «۸» ... و مراد نهی بود از اکل آن درخت. و آنچه قول محققان است و ظاهر آیت، آن است که: ایشان منهی اند از دخول جمله حرم برای اخباری که اهل البیت روایت کردند و برای ظاهر آیت که آن کس که در حرم شود او قارب بود مسجد الحرام را، و حمل آیت بر حقیقت کردن اولیتر باشد که بر مجاز بی ضرورتی، و يقال: قربت منه اقرب قربا [نا] «۹» و انا قریب منه، و ما قریبتک و لا اقربک قربا و قربانا فانا قارب. قوله: **بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا**؛ پس از امسال، بعضی گفتند:

مراد آن سالی است که رسول حجّة الوداع کرد، و درست آن است که: آن سال خواست که امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - سورت براءت بر ایشان خواند و عهد ایشان ببنداخت، و آن سال نهم بود از هجرت. و آیت عام است در سایر اصناف کفّار که ایشان را در هیچ مسجد نشاید شدن و مسلمانان باید تا رها نکنند ایشان را و

(۲-۱). اساس: ندارد؛ از آج افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: دوگانه.

(۴). اساس: یرد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم: الماء.

(۹-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). آو، بم: پرامن.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۳۵.

ص: ۲۱۳

تمکین نکنند از دخول مساجد، و همچنین است دیگر مسجدها که نه مسجد الحرام است. و ابدا نشاید ایشان را پس از نزول آیت، و آن سال در هیچ مسجد شدن الا پس از آن که ایمان آرند. و این مذهب اهل البیت است و قول جابر عبد الله انصاری و قتاده و عمر عبد العزیز و جز ایشان. **وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً**، ای فقرا «۱»؛ و اگر ترسی از درویشی. و العیلة و العالة، الفقر، و عال الرّجل اذا افتقر و اعال اذا کثر «۲» عیاله، قال الشّاعر:

فلا یدری الفقیر متی غناه

و لا یدری الغنیّ متی یعیل

مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان آمدندی از راههای دور و انواع متاع و طعام آوردندی، چون خدای تعالی این آیت فرستاد گفتند: یا رسول الله! ما رنجور شویم «۳» چون ایشان نیابند و طعام بر ما تنگ شود و تجارت منقطع شود، و بازار کاسد و مرافق و منافع ما فایت شود. [۶۹-ر] خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: اگر چنان است که شما از درویشی می ترسی، خدای شما را از فضل و رحمت و نعمت خود مستغنی کند. و در مصحف عبد الله مسعود چنین است: و ان خفتم

عائله، ای خصله تعول علیکم، ای تشقّ علیکم. عکرمه گفت: خدای تعالی ایشان را توانگر کرد به بارانهای پیاپی تاخیرها «۴» و نباتها بسیار شد. مقاتل گفت:

سبب توانگریشان ان بود که: اهل جزیره «۵» و صنعا و جرش ایمان آوردند، و از یمن طعام می‌آوردند بر پشت چهارپای «۶». کلبی گفت: خدای تعالی در زمین تباله و جرش خصبی و فراخیی بداد که اهل مکّه از آن توانگر شدند. ضحاک گفت: خدای تعالی ایشان را توانگر کرد به جزیت اهل ذمّت، و قوله: [إِنْ شَاءَ] «۷»؛ اگر خواهد به مشیت باز بست برای دو کار؛ یکی آن که: بعضی بودند از ایشان که به آن وقت و آن خیر نرسیدند، دگر آن که: تا مکلفان با خدای فرع کنند و با او گریزند و امید در او بندند، کما قال تعالی: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ «۸».

(۱). اساس: قهرا، که با خطی متفاوت اصلاح شده است؛ آو، بم: مقرا؛ مل، مج، لب: فقرا.

(۲). آو، بم: اذا اکثر.

(۳). آو، بم: شدیم.

(۴). آو، آج، بم، مل: چیزها.

(۵). همه نسخه بدلها: جدّه.

(۶). آو، آج، بم، لب: چهار پایان.

(۷). اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷.

ص: ۲۱۴

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ خدای عالم است به مصالح شما در تکلیف «۱»، و حکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام.

قوله: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، حق تعالی در این آیت رسول را- علیه السّلام- و مسلمانان را فرمود که: با اهل کتاب از جهودان و ترسایان قتال کنید. مجاهد گفت: این آیت آنکه آمد که رسول را فرمودند که: به غزات «۲» روم رو. رسول- علیه السّلام- بعد نزول این آیت به غزات «۳» تبوک شد. کلبی گفت: در بنی قریظه و بنی النّضیر آمد آیت. رسول- علیه السّلام- به قتال ایشان رفت، ایشان مصالحه کردند و آن اول جزیتی «۴» بود در اسلام و اول ذلّی بود که به اهل کتاب رسید. حق تعالی به این آیت وصف کرد جهودان و ترسایان را به آن که، ایشان به خدای ایمان ندارند، اگر چه خدای گویانند، خدای دانان «۵» نهاند برای آن که خدای را فرزند روا می‌دارند و آن که در حقّ خدای این روا دارد به خدای ایمان ندارد. و نیز

گفت: به قیامت ایمان ندارند، و اگر چه ایشان معتقد این چیزها باشند مؤمن نباشند، برای آن که اعتقاد آنکه ایمان باشد که علم باشد و از سر دلیل بود و این موافق مذهب ماست در حق همه مقلدان و معتقدان باطل. و دگر وصف آن است که: ایشان آنچه خدای و رسول حرام کرد ایشان رحام ندارند برای آن که به شرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند. **وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ**؛ و ایشان دین حق ندارند، و این آیت دلیل است بر آن که جهودی و ترسایی حق نیست و باطل است. بعضی دگر مفسران گفتند:

حق، در آیت نام خدای است - جلّ جلاله - که از نامهای خدای یکی حق است، یعنی که: ایشان دین خدای ندارند و معنی نزدیک است به یکدیگر. و اقسام دین گفته‌ایم، و اصل او طاعت باشد، قال الشاعر:

فی دین عمرو و حالت بیننا فدک

لئن حللت بواد یا بنی «۶» اسد

ای، فی طاعة عمرو. **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ**، «من» تبیین راست از آنان که ایشان را کتاب دادند، برای آن که این اوصاف که گفت جامع است سایر کفار را،

(۱). همه نسخه بدلها: تکالیف.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: غزای.

(۴). بم: حربی.

(۵). آو، بم: دانایان.

(۶). کذا: در همه نسخه بدلها: ضبط مصراع، در منابع لغت: بجو فی بنی.

ص: ۲۱۵

و آنکه به «من» بیان کرد که اهل کتاب‌اند. **حَتَّى**، انتهای غایت را باشد، گفت:

با ایشان قتال می‌کنید «۱» تا آنکه که جزیت بدهند. حکم اهل کتاب و اهل ذمّت آن است که: اول ایشان را دعوت کنند، اگر قبول کنند فهو المراد، مسلمانانند و برادران مانند، و اگر قبول نکنند جزیت بر ایشان عرضه کنند، و شرایط ذمّت اگر قبول کنند بر آن قرار دهند ایشان را، و اگر قبول نکنند با ایشان کارزار کنند تا آنکه که ایمان آرند یا جزیت بپذیرند. و در آیت، دلیل است بر آن که: قتال اهل کتاب حلال است، بل واجب است چون جزیت قبول نکنند تا آنکه که جزیت بدهند از دست خود به

پیغامبر و امام. وَ هُمْ صَاغِرُونَ، «واو» حال راست؛ در آن حال که ذلیل و صاغر باشند. و جزیه فعله من الجزاء لنوع من الخراج علی کفرهم. و فعله، هیأت را باشد، کالجلسة [۶۹-پ]، و المشیة و الرکبة «۲». و برای آن گفت: عَنِ يَدٍ، تا بدانند که ایشان می‌دهند و از ایشان نمی‌ستانند به کره. و عَنِ تَعْلُقٍ دارد به محذوفی، و التَّقْدِيرُ: اخراجا عن الید. ابو علی گفت: معنی آن است که: باید که به دست خود دهند و روا نباشد که در این معنی نایب فرو دارند «۳» تا مذلت و صغارشان پیدا شود. و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: عن تقد، چنان که گویند: بعث هذا یدا ید، ای نقدا. و بعضی دگر گفتند: عن ید لکم علیهم؛ از دست نعمتی که شما را باشد بر ایشان به قبول جزیه و تبقیت «۴» ایشان. و مغربی گفت: [به معنی قهر است] «۵»، عن قهر و غلبة، و این قول زجاج است. و «صغار»، مذلتی باشد که قدر صاحبش صغیر «۶» بکند. و گفته‌اند، معنی «صغار» در آیت آن است که: حالت جزیت دادن باید تا بر پای ایستاده باشند به مقام مذلت، و آن کس که می‌گیرد نشسته باشد بر مرتبه خود. قتیبی گفت: عرب چیزی که مبتدا دهند نه بر سبیل مجازات، آن را اعطاه عن ید خوانند.

بنزدیک ما جزیه از سه گروه گیرند: از جهودان و ترسایان و گبرکان. و اما صایبان بنزدیک ما از ایشان جزیت نگیرند، و حکم ایشان حکم دیگر کفار باشد، و ابو سعید «۷» اصطخری من اصحاب الشافعی هم این گفت، و جمله فقها خلاف کردند.

(۱). همه نسخه بدلها: می‌کنند.

(۲). آج: الکربة.

(۳). آو، آج، بهم، لب: فرا دارند.

(۴). آج: سلیقه.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). مل: حقیر.

(۷). اساس: ابو سعد؛ به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

ص: ۲۱۶

و اما در گبرکان، خلاف کردند علما در آن که ایشان اهل کتاب‌اند یا نه. بعضی گفتند: اهل کتاب نه‌اند، و لکن حکم ایشان در اعطای جزیت حکم اهل کتاب باشد. و شافعی را در او دو قول است؛ یکی آن که: ایشان را کتاب نبود، و یکی آن که: ایشان را کتاب بود، خدای تعالی باز گرفت از ایشان. و ابو حنیفه بر آن است که: ایشان را کتاب نبود، و از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت کردند که:

ایشان را پیغامبری بود و کتابی، پیغامبر را بکشتند و کتاب بسوختند.

و جزیت را بنزدیک ما حدّی محدود نیست، بل امام چندان که مصلحت داند بر ایشان نهد اما بر سرشان و اما بر زمینشان، و جمع نکنند میان هر دو. و ثوری موافقت کرد ما را در آن که حدّی محدود نیست آن را، و شافعی گفت: چون دیناری بدهد از او قبول کنند سواء اگر توانگر بود و اگر درویش و اگر متوسط. و مالک گفت: کمتر از چهار دینار نباشد بر آنان که زر دهند، و اگر درم دهند، چهل و هشت درم. ابو حنیفه گفت: جزیت درویش «۱» دوازده درم باشد، و جزیت متوسط بیست و چهار درم، و جزیت توانگر چهل و هشت درم. اما آن کس که او مالی ندارد و کسی نباشد او را، بر او جزیت نیست، و ابو حنیفه هم این گفت. و شافعی را در او دو قول است: چون سال برگردد و جزیت واجب شود بر ذمی، آن که بمیرد یا اسلام آرد، ابو حنیفه گفت:

جزیت بیفتند، و شافعی گفت: نیوفتند. و بنزدیک ما به اسلام بیوفتند و به مرگ بنیوفتند، و مذهب مالک هم چنین است روا نباشد که هیچ ذمی را رها کنند که در حرم شود «۲» به هیچ حال نه برای کاری نه به رهگذر «۳»، و شافعی هم این گفت، و ابو حنیفه گفت:

روا باشد چون محتاج باشند یا مجتاز «۴». اگر اهل ذمّت از دینی به دینی انتقال کند چنان که جهود باشد ترسا شود یا گبر باشد جهود شود او را بر آن جزیت رها کنند، ابو حنیفه هم این گفت. و شافعی را دو قول است؛ اهل ذمّت مادام تا بر شرایط ذمّت باشند از آن که اظهار نکاح محرّمات نکنند و شرب خمر و زنا و ربا ایشان بر ذمّت باشند جزیت قبول کنند از ایشان و اگر اظهار چیزی از این معنی کنند از ذمّت بیرون باشند و قتال ایشان حلال شود، و اگر چیزی کنند که در شرع ما یا شرع ایشان موجب

(۱). آو، بم: دروش.

(۲). آو، آج، بم، مج: شوند.

(۳). آو، آج، بم، لب: رهگذری.

(۴). آج، بم: مختار.

ص: ۲۱۷

حدّ باشد حدّ بزند امام ایشان را «۱» تمام. و جمله فقها خلاف کردند و گفتند: بر ایشان حدّ نباشد تعزیر باشد. از دیوانه مطبق «۲» جزیت نستانند، و اگر وقتی باشد و وقتی نباشد حکم اغلب را باشد، و ابو حنیفه هم این گفت. و شافعی گفت: جزیت از او ساقط باشد علی کلّ حال از شیوخ و رهبان «۳» و اصحاب صوامع جزیت نستانند. و شافعی را در او دو قول است: روا باشد اهل ذمّت را که [۷۰-] دستار بر سر نهد «۴» و ردا بر دوش و شافعی هم این گفت، و ابو حنیفه و احمد حنبل گفتند:

رها نکنند ایشان را تا ممیز «۵» باشند. اگر گویند: چه گوی در جزیت اهل کتاب، طاعت است یا معصیت؟ اگر معصیت است خدای نشاید تا معصیت فرماید، و اگر طاعت است ایشان را باید تا بدان مستحقّ ثواب باشند؛ جواب گوییم: اما سندن امام طاعت است، و اما دادن ایشان نه طاعت است نه معصیت، بل بر سبیل فدیة و دفع قتل است از نفس خود. و جزیت، از جزا مشتق است، و جزا را وصف نکنند به آن که طاعت است یا معصیت.

قوله: **وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ**، عاصم خواند و کسائی و عبد الوارث «۶» عن ابی عمرو: «عزیز» به تنوین، و باقی قرآء بی تنوین. اما آنان که بی تنوین خواندند، سه وجه گفتند: این قرآء را؛ یکی آن که: ابن، این جا صفتی است میان دو اسم علم افتاده و چون چنین باشد تنوین نباید در او تا فرق بود میان او چون صفت و یا خبر باشد، یقال: جاءنی زید بن عمرو، و رأیت زید بن عمرو، و مرتت بزید بن عمرو، و گفت خبر محذوف است از کلام، تقدیر آن است: عزیر ابن الله، معبودنا او نبینا.

وجه دوم آن است که: اسم لا ینصرف است برای آن که علم است و اعجمی، و تصغیر را جاری مجرای نا «۷» مصغر کرد، تنوین از او بستد به علّت «۸» منع صرف. وجه سوم آن است که: تنوین برای جمع ساکنین بیفگند «۹» بر سبیل تشبیه به حرف لین چنان که در قاض و داع کردند، و علی هذا [قرآءة من قرأ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ

(۱). آو، آج، بم + اما.

(۲). مل: مطلق.

(۳). آو، بم: رهابین.

(۴). همه نسخه بدالها: نهند.

(۵). مج: مهین.

(۶). آو، آج، بم، لب: عبد الرزاق؛ مل: عبد الوراق.

(۷). آو، بم، مل: ما؛ مج: یا؛ آج: تا.

(۸). اساس: علم؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). آج: بیفگند.

الصَّمَدُ «۱»، بلا تنوین لالتقاء الساکنین، و علی هذا [«۲» قول الشاعر:

و لا ذاکر الله الا قليلا

فالفیته غیر مستعجب

و الاصل، و لا ذاکرا لله. و آن کس که منون خواند، ابن را خبر مبتدا کرد. و فرق میان آن که ابن صفت باشد آن است که: چون خبر بود، لا بد تنوین باید و با صفت تنوین نباید، و اگر چه در ضرورت شعر در صفت تنوین آورده‌اند، چنان که شاعر گفت:

سیأتی ثنائی زیدا ابن مهلهل

فالآ یکن مال هناک فانه

و قال آخر:

کأنها حلیة سیف مذهبة

جاریة من قیس بن ثعلبة

و فرق دیگر آن است که: چون صفت باشد واقع بین علمین، «الف» نباید نوشتن، و چون خبر باشد «الف» باید نوشتن. اگر گویند: خدای - تعالی - این حوالت چگونه گرد بر جهودان، و ایشان این را منکرند؟ جواب آن است که، گوئیم: با قول خدای تعالی انکار جهودان را تأثیر نباشد. و دلیل بر آن که چنین است، آن است که: چون این آیت آمد، جهودان عهد رسول این را منکر نبودند. جوابی دیگر از او آن است که: چون جمله جهودان این نگفتند و آنما گروهی مخصوص گفتند، منهم:

سَلَامُ بنِ مَشْکَمٍ «۳» و نعمان بن اوفی و شأس بن قیس و مالک بن الصیف، و این چنان باشد که گویند: خوارج به تعذیب اطفال گویند، و این مقاتل از ایشان گروهی گفتند که ایشان را ازارقه گویند. عبید بن عمیر گفت: این مقاتل از جهودان یک شخص گفت نام او فنحاص بن عازورا، و او آن بود که گفت: ان الله فقیر و نحن اغنیاء. و سبب آن که جهودان این گفتند، آن بود که: عطیة العوفی گفت از عبد الله عباس که: عزیز، از جمله اکابر و بزرگان بنی اسرایل بود، و بعضی گفتند: پیغامبر بود و توریت در میان قوم بود و از عزت او را جای او تابوت بود. و مردم بعضی یاد داشتند چون به معصیت مشغول شدند و ظلم و عدوان پیشه گرفتند، خدای تابوت از میان ایشان برگرفت. چون فساد زیادت کردند خدای تعالی - توریت از دلهاشان برگرفت و از یاد ایشان برفت. مدتی بر این بر آمد، ایشان پشیمان شدند و آن عقوبتی شناختند

(۱). سوره اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ و ۲.

(۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم: یشکر.

ص: ۲۱۹

توبه کردند، و فزع کردند با عزیز، و عزیز دعا کرد و تضرع کرد و از خدای تعالی درخواست تا توریت [با] «۱» یاد او دهد. خدای تعالی دعای او اجابت کرد و نوری در دل او نهاد، توریت یاد او آورد «۲» جمله. او، بیامد و قوم را بشارت داد که خدای تعالی توریت با یاد من داد و توریت خواندن گرفت و بر ایشان می‌خواند، ایشان بهری اعتماد کردند و بهری نکردند تا آنکه که خدای تعالی تابوت با ایشان داد، آنچه از او نوشته و یاد گرفته بودند با آن نسخه که در تابوت بود مقابله کردند، حرفی زیادت و نقصان نبود، [۷۰-پ] گفتند: این تخصیص عزیز را برای آن بود که او پسر خدای است، - تعالی عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا «۳». و سدی گفت، سبب آن بود که: چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را می‌کشتند و می‌رنجانیدند، ایشان بگریختند و متواری شدند و در عالم پراکنده شدند و نسخه‌های توریت که داشتند در کوهها پنهان کردند، و عزیز نیز بگریخت و در بعضی کوهها خدای را عبادت می‌کرد و از کوه فرو نیامدی الا روز عید. روزی از روزهای عید فرود آمد، زنی را دید بر سر گوری ایستاده و می‌گفت: وا مطعماه «۴» وا کاسیاه! و عزیز در دعا و تضرع بسیار می‌گفت: بار خدایا! بنی اسرائیل را بی‌عالم رها کردی، عزیز فراز شد و آن زن را وعظ کرد و گفت: از خدای بترس - و گمان چنان برد که آن گور شوهر اوست - یا زن! تو چنان دانی که روزی تو به دست شوهرت بود، روزی تو بر خدای است، تو را و شوهرت را و جمله خلائق را. زن گفت: چنان که می‌دانی «۵» که روزی از خدای است و همه جهان را روزی او می‌دهد و هیچ خلق را بی‌روزی رها نکند، نمی‌دانی که علم عالمان ازوست و بنو اسرائیل را بی‌عالم رها نکند؟ عزیز گفت: راست گفتمی، و لکن تو کیستی؟ گفت: من دنیاام آمده‌ام تا تو را بشارتی دهم بدان که از نمازگاه تو چشمه آب پدید خواهد آمدن و درختی بر کنار آن چشمه بخواهد رستن، تو از میوه آن درخت بخور و از آن چشمه آب باز خور و از آن جا وضو کن و دو رکعت نماز بکن که خدای تو را چیزی «۶» خواهد داد. چون از آن جا برفت و با نمازگاه خود رفت بر دگر

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم: داد.

(۳). محتمل است اشاره مفسر به سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳ (... تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا)

(۴). اساس: وا معظماه؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم: لب: چون می‌دانی.

(۶). لب: خیری.

ص: ۲۲۰

روز چشمه آب از جای سجده او بر دمید و درختی پیدا شد، او از آن میوه بخورد و از آن آب باز خورد، چون نگاه کرد پیری می‌آمد، بر او فراز آمد و او را گفت: دهن باز کن، او دهن باز کرد، چیزی در دهن او نهاد و گفت: فرو بر. او فرو برد. آنگه او را گفت: در این چشمه رو و هم این جا در برو «۱» تا به قومت رسی. همچنان کرد و در آن چشمه آب برفت. چندان که بیشتر می‌رفت علمش زیادت می‌شد تا به قوم خود رسید و جمله توریت یادش آمده بود، قوم را گفت: بروی و قلمی چند بیاری «۲». برفتند و چند قلم بیاوردند. او هر انگشتی را قلمی بریست و به جمله قلمها توریت نوشتن گرفت تا جمله برنوشت. ایشان چون آن دیدند، برفتند و آن نسخه‌های توریت که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با آن که او نوشته بود «۳»، یک «۴» حرف تفاوت نبود، گفتند: توریت به این بزرگی و مشکلی مقدور کس نبود که یاد گیرد و علم آن در دل او بماند «۵»، این خصوصیت برای آن است که عزیر پسر خدای است. کلبی گفت: برای آن گفتند که چون بخت نصر، بیت المقدس ویران «۶» بکرد و بنی اسرائیل را بکشت و آواره کرد، گفت: در میان شما کیست که توریت داند؟ گفتند: عزیر، برفتند و او را بیاوردند - و او کودکی بود کوچک - بخت نصر باور نداشت که او با صغر سنش توریت را یاد دارد، چون عزیر برفت از آن جا و از کار او آن بود که خدای تعالی از او حکایت کرد در سوره البقرة: *أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ* «۷»، و آن جا در آن بیابان صد سال مرده بماند، پس خدای - عز و جل - او را زنده کرد، او با میان قوم آمد و در میان هیچ کس نبود که توریت دانست «۸»، و هیچ نسخه نبود. چون او گفت: من عزیرم، او را باور نداشتند از آن که او جوان بود و فرزندان و فرزند زادگان او پیر بودند.

گفتند: عزیر را علامتی هست، و علامت او آن است که توریت یاد داشت. گفت:

من عزیرم و توریت یاد دارم، و خواندن «۹» گرفت و می‌خواند تا جمله بخواند. ایشان گفتند: ما مصداق این از کجا دانیم؟ عجوزی «۱۰» گفت: مرا پدرم وصایت کرد که

(۱). آو، آج، بم: لب: بر او.

(۲). آو، آج، بم: لب + قوم.

(۳). آج، لب + چون آن بدیدند.

(۴). مج: به یک.

(۵). آو، آج، بم، لب: دل کس بنماند.

(۶). آو، بم، مل، مج: بران.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹.

(۸). آو، بم: داشت؛ مل: داند.

(۹). آو، بم، لب: بخواندن.

(۱۰). مل، مج: عجزه‌ای بود؛ دیگر نسخه بدله‌ها + بود.

ص: ۲۲۱

نسخه‌ای از توریت در فلان رز «۱» در خنبی «۲» نهاده است «۳» و سر پوشیده، برفتند و سرباز کردند و بیرون آوردند [۷۱-ر] و معارضه کردند یک حرف کما بیش نبود. گفتند:

این مزیت برای کاری است «۴»، نیست آلا برای آن که پسر اوست «۵».

اما گفتار ترسایان در عیسی مریم که او پسر خدای است، گفتند: سبب آن بود که ایشان از پس آن که عیسی را به «۶» آسمان بردند هشتاد و یک سال بر طریقه صلاح و سداد بماندند. نماز می‌کردند و روزه می‌داشتند و عبادت می‌کردند تا از میان ایشان و میان جهودان کارزاری افتاد و در جهودان مردی بود شجاع، نام او بولس «۷»، او پیامد و جماعتی بسیار از ترسایان بکشت. آنکه جهودان را گفت: من می‌ترسم که مبادا که ترسایان بر حقند «۸» و ما بر باطل، و اگر چنین باشد ایشان به بهشت شوند و ما به دوزخ، و لکن من کیدی کنم که ایشان نیز به دوزخ شوند. آنکه پیامد و اسبی داشت نام او عقاب، اسبی بی نظیر، او بر آن اسب کارزار کردی، به میان صف آمد و آن اسب را پی بکرد و جامه بدرید و خاک بر سر نهاد «۹» و گفت: یا قوم! مرا دانی؟

گفتند: نه. گفت: من بولسم «۱۰» که چند گاه با شما کارزار کردم و اکنون پشیمان شدم و توبه کردم، مرا از آسمان ندا کردند که: توبه «۱۱» مقبول نخواهد بودن مگر که ترسا شوی. اکنون من ترسا شدم و شما را آگاه کردم، تا با خبر باشی از کار من. و از آن جا برفت و یک سال درست در کنیسه‌ای شد و انجیل بیاموخت و آنکه پیامد و انجیل خواندن گرفت و ترسایان را گفت: مرا از راه آسمان ندا کردند که: خدای توبه تو بپذیرفت و از تو خشنود شد. ترسایان او را باور داشتند و او از آن جا به بیت المقدس رفت و مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور، و او را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند، یک خدای شدند- این تثلیث و اتحاد که ترسایان می‌گویند «۱۲». و از آن جا به روم رفت و ایشان را لاهوت و ناسوت تلقین کرد، و گفت:

(۱). مل: بستان.

(۲). مل: در زیر درختی.

(۳). آج، لب: نهاده‌ام.

(۴). آج، لب: بود.

(۵). آو، آج، بم، لب: او پسر خداست؛ مل: پسر خداست.

(۶). همه نسخه بدلها: بجز مل و مج: بر.

(۷). آو، آج، بم: تونس؛ مل: یونس.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: بر حق باشند.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: کرد.

(۱۰). آو، آج، بم: تولسم؛ مل: یونسم.

(۱۱). همه نسخه بدلها + تو.

(۱۲). آو، آج، بم، لب: از اوست؛ مل: از آن جاست.

ص: ۲۲۲

عیسی انس «۱» نبود و جسم نبود، و لکن پسر خدای بود. مردی دیگر را پیش گرفت نام او یعقوب بود و این مقالت او را بیاموخت. آنکه مردی دیگر را بخواند نام او ملکا، و او را گفت: بدان که عیسی خدای بود، لم یزل و لا یزال. آنکه هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت: از پس من مردمان را دعوت کنی با آن که من شما را آموخته‌ام، و بدانی که من عیسی را در خواب دیدم، مرا گفت: من از تو راضی شدم، و من فردا خویشتن بخواهم کشتن. چون دگر روز بود به مذبح آمد و خویشتن را بکشت، و آن سه مرد را از پس او ترسایان را با این مقالات «۲» دعوت کردند، هر یکی را گروهی متابعت کردند. میان ایشان خلافها افتاد تا به امروز و کارزار و کشتن «۳» در میان ایشان افتاد، پس ایشان از تلقین و تعلیم او گویند «۴»: عیسی پسر خداست. بعضی دگر گفتند: برای آن گفتند این که، او را مادر و پدر نبود، خدای را به پدر او کردند از جهل و کفرشان - تعالی عن ذلک «۵».

ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ، حق تعالی در این آیت، گفت، جهودان گفتند: عزیز پسر خدای است، و ترسایان گفتند: عیسی پسر خدای است، این حکایت است از ایشان. آنگه گفت: ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ؛ این سخن است که ایشان می‌گویند «۶» به دهنشان، و این کنایت باشد از قولی که آن را اصلی نباشد، چنان که یکی از ما گوید: فلان از سر زبان چیزی می‌گوید و حدیثی از دهن به در «۷» می‌اندازد. و عرب هر کجا حدیثی باشد که آن را حقیقتی نبود، به دهن باز بندند «۸» چنان که گفت: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ «۹»، و قوله: يَقُولُونَ بِاللَّسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ... «۱۰»، و قوله: كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا «۱۱».

قوله: يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ، مانندی می‌کنند در این سخن با کافرانی که پیش از این بودند. و مضاهات، مشابهت باشد، يقال: ضاهاه و باهاه و باراه، اذا شابهه و عارضه، و منه: امرأة ضهياء التي «۱۲» لم تحض لأنها تشبه الرجال. و

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: انسی.

(۲). آو، آج، بم، لب + سه مقالت.

(۳). آو، آج، بم، لب: کشش.

(۴). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل + علوا کبیرا.

(۶). مل + خاک.

(۷). آج، لب: بیرون؛ آو، بم: برون.

(۸). آو، آج، بم، لب: ببندند.

(۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷.

(۱۰). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۱.

(۱۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۵.

(۱۲). مج، لب: للتی.

عاصم خواند: یضاهئون، به همز «۱». و بر این قراءت ضاهأته باشد، و بر قراءت عامه [قرأ] «۲» ضاهيته. قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ، قتاده و سدّی گفتند؛ مراد آن است که: ترسایان [۷۱-پ] در این قول مشابهت می‌کنند با جهودان که گفتند: عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ. مجاهد گفت: جهودان و ترسایان مضاهات می‌کنند در این قول با قول مشرکان که گفتند: فریشتگان دختران خدای‌اند. حسن بصری گفت: وجه شبه کفر است، یعنی اینان به این گفتار کافر شدند، چنان که دگر کافران به مقالات کفر کافر شدند. و این چنان است که مشرکان را [گفت] «۳»: كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ ... «۴»، قتیبی گفت، مراد آن است که: جهودان و ترسایان عصر «۵» رسول همان گفتند که اسلاف ایشان که پیش از این بودند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، عبد الله عَبَّاسُ گفت: لعنهم الله، قال ابان بن تغلب:

أني لنفسي افسادی و اصلاحی

قاتلها الله تلحانی و قد علمت

و ابن جریج گفت: قتلهم الله؛ خدای بکشا [د] «۶» ایشان را. بعضی دگر گفتند:

ایشان در این گفتار چون مقاتل و مخاصم‌اند خدای را- جلّ جلاله، خدای نیز مقاتل ایشان باد و به خصم ایشان. أَنِّي يُؤْفَكُونَ؛ چگونه می‌برگرداند ایشان را به افک و دروغ، و این بر سبیل تعجب و مبالغت می‌فرماید، و جای تعجب آن است که با چندین ادله قاهره و حجج ظاهره، چگونه از حق می‌برگردند. و أَنِّي بر سه معنی است در کلام عرب: به معنی «کیف» «این» و «متی»، و این جا مراد «کیف» است، قال الشاعر:

أني الم بک الخيال يطيف

و قال الكميت:

أني و من این نابک «۷» الطرب

قوله: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ، «احبار»، جمع حبر

(۱). آج، لب: همزه.

(۳-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲-۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۸.

(۵). اساس؛ عصمت؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۷). اساس: ابک؛ آو، آج، بم؛ آنک؛ با توجه به معنی بیت و به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی تصحیح شد.

ص: ۲۲۴

باشد، و خبر، عالمی بود که صنعت او تحبیر و تحسین اشیا باشد. و «احسان»، به معنی علم استعمال می‌کنند، عرب یقولون: فلان یحسن کذا، چون نیک داند. و «رهبان» جمع راهب باشد، و آن زاهد ترسایان را گویند. و اشتقاق او از رهبت باشد، و آن خوف بود.

حق تعالی به مذمت و منقصت جهودان و ترسایان این آیت فرستاد و گفت:

ایشان، اعنی جهودان و ترسایان عالمان و زاهدان خود را خدایان گرفته‌اند. به قول ایشان حرام حلال می‌دارند و حلال حرام.

مصعب بن سعد «۱» روایت کرد از عدی بن حاتم [که] «۲» گفت: من ترسا بودم و بنزدیک رسول آدمم و صلیبی از زر در گردن داشتم، مرا گفت: یا عدی! این بت از گردن بیرون کن. من از گردن بر آوردم و بینداختم. آنکه رسول - علیه السلام - سورت براءت خواندن گرفت به این آیت رسید که: **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ**، می‌گفتم: ما ایشان را نپرستیم «۳». گفت: نه «۴»، به قول ایشان حرام به حلال می‌داری و حلال حرام؟ گفتم: آری. گفت: این عبادت ایشان بود احبار و رهبان را. و مانند این روایت کردند از باقر و صادق - علیهما السلام. عطا گفت از ابو البختری در این آیت که: ایشان عبادت نکردند احبار و رهبان را به معنی نماز و روزه، و لکن قبول [قول] «۵» ایشان کردند در حلال و حرام بی حجتی. ربیع گفت، ابو العالیه را گفتم: این ربوییت احبار و رهبان چگونه بود؟ گفت: در توریت و انجیل احکام حلال و حرام دیدند، گفتند: ما سبق نبریم علما و احبارمان را، آن کنیم که ایشان گویند. ایشان به خلاف توریت و انجیل بگفتندی، از ایشان قبول کردند، و ذلک قوله: **نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** «۶».

بعضی اهل معانی گفتند: معنی آن است که: **اتَّخَذُوهُمْ كَالْأَرْبَابِ فِي وَجوب الطَّاعَةِ**؛ ایشان را چون خدایان گرفته‌اند در وجوب طاعت، چنان که گفت:

(۱). آو، بم؛ سعید.

(۲-۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). آو، بم: نپرستیدیم؛ آج، لب: نپرستیدیم.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تو.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۱.

ص: ۲۲۵

حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا ... «۱»، ای کالتار، و قال عبد الله بن المبارك:

و هل بدل الدّین آلا الملوك و احبار سوء و رهبانها

وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ؛ و نیز عیسی مریم را، فی قولهم: إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ ... «۲»، «واو»، عطف است بر احبار و رهبان: وَ مَا أَمُرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا؛ و فرمودند ایشان را که پرستند مگر یک خدای را. حق تعالی به این کلمه رد کرد بر ایشان و اعتقاد ایشان در عیسی و رهبان و احبار، آنچه در حق خدای تعالی واجب باشد. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ نیست بجز او خدایی که سزاوار عبادت باشد، و او را توان [۷۲-ر] پرستیدن. سُبْحَانَهُ، منزّه است او از آن که با او انباز گیرند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ؛ می خواهند تا نور خدای بنشانند و تاریک کنند به دهنهاشان، و این مثلی است، یعنی می خواهند تا دین خدای باطل کنند به گفتار بی حجت.

کلیبی گفت: مراد آن است که، قرآن را تکذیب می کنند به زبان و قبول نمی کنند. عبد الله عباس گفت: مراد جهودان و ترسایان اند که می خواهند نام الهیت و سمت عبادت بر احبار و رهبان نهند، و نور خدای که توحید اوست و اصل دین او بنشانند به اقوال باطل که بر من «۳» می گویند. ضحاک گفت: تمنای مرگ رسول ما می کنند و هلاک دین او. بعضی اهل معانی گفتند: این بر طریق مثل است، یعنی ایشان در تمنای محال که کردند که به گفتار بی حجت دین خدای باطل کنند، با کسی مانند که خواهد که نور آفتاب به باد دهن بنشانند، چنان که یکی از ما چراغ بنشانند به باد دهن. یعنی می پندارند که این دینی است که به گفتار ایشان باطل شود چون چراغی ضعیف که به بادی از دهن کشته شود. و سدّی گفت: نور خدای اسلام است. و حسن گفت: قرآن است، و بعضی دگر گفتند: دلیل و برهان است، و وجه تشبیه آن است که: به او راه یابند چنان که به نور و روشنایی. وَ يَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُنْمِ نُورُهُ؛ و خدای تعالی امتناع کرده است و نمی خواهد که باشد آلا تمامی نور او.

ایشان می خواهند که بنشانند و خدای من خواهد تا تمام کند، و مراد خدای به وجود اولیتر از مراد ایشان. و «ابا»، منع باشد و امتناع، قال الشاعر:

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶.

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۳.

(۳). آج، لب، مل، مج، به دهن.

ص: ۲۲۶

و ان ارادوا ظلمنا اینا و فلان یأبی الظلم، ای یمنع، و فلان أبی اذا کان مانعا من الظلم. **وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**؛ و اگر چه کافران آن را کارهند و نمی‌خواهند که دین خدای ظاهر باشد.

آنکه گفت: **هُوَ الَّذِي**؛ او آن خداست که پیغامبرش را، یعنی محمد را - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** - بفرستاد **بِالْهُدَى**، عبد الله عباس گفت: به قرآن، و بعضی دگر گفتند: به بیان ادله و حجج و بیّنات، **وَدِينِ الْحَقِّ**؛ دین مسلمانی. **لِيُظْهِرَهُ**؛ تا ظاهر گرداند آن را و ظفر دهد این دین را بر همه دینها و اگر چه مشرکان کاره باشند آن را.

اما معنی آیت، مفسران در او خلاف کردند؛ عبد الله عباس گفت: «ها» راجع است با رسول - علیه السلام - و معنی آن است که: لیطلعه علی شرائع الاسلام؛ تا او را بر شرایع اسلام مطلع گرداند تا هیچ بر او پوشیده نماند. دیگر مفسران گفتند: «ها» راجع است با دین حق. ابو هریره و ضحاک گفتند: معنی آن است که، تا دین حق را اظهار کند بر همه دینها و این عند نزول عیسی باشد از آسمان، و سدّی گفت: عند خروج مهدی باشد - علیه السلام - که همه دینها یکی شود و هیچ کس نماند که نه در اسلام آید اما به طوع و اما به کره، یا گردن نهد جزیت را، و این دو روایت متقارب است برای آن که نزول عیسی از آسمان با خروج مهدی به یک جای باشد، چنان که در اخبار مخالف و مؤلف آمده است، و این قول روایت کرده است از باقر و صادق و جمله اهل البیت - علیهم السلام. کلبی گفت: تأویل این آیت پدید نیامد [ه است] «۱» و هنوز خواهد بودن، و قیامت بر نخیزد تا نباشد. مقداد اسود روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

لا یبقی علی ظهر الارض بیت وبر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعزّ عزیز او بذلّ ذلیل اما ان یعزّمهم فیجعلهم من اهله فیعزّوا به و اما ان یدلّهم فیدینون «۲» له

، گفت: بر پشت زمین «۳» خانه سفری و حضری بنماند «۴» و الا خدای تعالی کلمه اسلام در او برد، اما به عزّی عزیز یا به ذلی ذلیل، اما خدای تعالی ایشان را به توفیق اسلام عزیز کند تا به طوع ایمان آرند و از اهل این شوند و به آن عزیز

(۱). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

(۲). اساس: فیدینون؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها + هیچ.

(۴). اساس: بنه ماند / بنماند.

ص: ۲۲۷

گردند و اما دلیل کند ایشان را تا گردن نهند حق را به عنف. و ابو سلمه، روایت کند از عایشه که گفت، رسول - علیه السلام - گفت: روزگار به سر نشود «۱» تا مردمان لات و عزّی نپرستند، گفت، من گفتم: یا رسول الله! [۷۲- پ] من نپنداشتم که این باشد پس از آن که خدای تعالی این آیت بفرستاد: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**، گفت: این باشد مدّتی چندان که خدای خواهد، آنکه خدای تعالی بادی خوش بفرستد و هر کس را که در دل او منقال ذرّه‌ای خیر باشد او را قبض کند تا نمانند الاّ آنان که در دل ایشان خیری نباشد و مردم برگردند و با دین پدران شوند.

بعضی دگر گفتند: معنی آن است تا این دین را بر همه ادیان اظهار کند و قوّت و ظفر دهد به حجّت و دلیل، و حجّت این دین ظاهرتر باشد و دلیل او روشنتر. بهری دگر گفتند: مراد اعزاز اسلام است، تا اسلام چنان عزیز کند که بر هیچ مسلمانی صغار و مذلتی نرود چنان که بر اهل ذمّت می‌رود از هوان و بذل جزیت. بعضی دگر گفتند:

تا این دین را غلبه دهد بر ادیانی که پیرامن رسول بود از شرک و جهودی و ترسایی و دینها [ی] «۲» ایشان منسوخ و مقهور کند. و از صادق - علیه السلام - روایت کردند که:

تأویل آیت فرو نیامد هنوز و فرو نیاید تا مهدیّ امّت بیرون نیاید.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**، این آیت خطاب است با مؤمنان، گفت: ای گرویدگان! بسیاری از احبار که علما [ی] «۳» جهودانند و رهبان که زاهد [ان] «۴» ترسایانند، می‌خورند مالهای مردمان به باطل و ناحق و ناواجب به رشوت گرفتن در حکمها و تحریف کتاب خدای می‌کنند بر مراد و هوای ایشان تا بر آن جعلی و طعمه‌ای بستانند این قول حسن است و جبّائی: و بعضی اهل معانی گفتند: اکل اموال الناس بالباطل، کنایت است از کسب از وجوه حرام. و مراد به اکل، تملّک است، برای آن که غرض از تملّک اکل باشد. و وجهی دیگر آن است که: برای آن اکل گفت که آن مالها ثمن مأکول بود، پس مال را مأکول خواند چنان که شاعر گفت:

ينالون خيرا بعد اكلهم الماء

ذر الاكلين الماء لوما فما اري

ای ثمن الماء. بعضی دیگر گفتند: آن خواست که در سوره البقره گفت:

(۱). مل: چنان شود.

(۲-۳-۴). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

ص: ۲۲۸

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ﴿۱﴾ - الاية؛ به دست خود چیزی بستند که بر دل عامّه خوش آمدی، و گفتندی: این توریست است و بر آن چیزی بستندی از عوام و سفله.

وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ و مردم را از راه خدای و دین او منع می‌کنند، و رها نمی‌کنند تا مردمان در اسلام آیند، و غرض ﴿۲﴾ آیت منع مسلمانان است از صحبت و مجالست ایشان و تحذیر از آن که با ایشان مجالست کنند. آنکه گفت: وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ؛ و آنان که ایشان زر و سیم گنج نهند. محمد بن ابراهیم بن عرفه - که او را نفظویه خوانند - گفت: زر را برای آن ذهب خوانند که ذاهب باشد و مقیم نبود. و سیم را برای آن فضّه خوانند که منفصّ شود و متفرّق. و علما خلاف کردند در معنی کنز؛ عبد الله عمر گفت: هر مال که آن را زکات بدهند آن کنز نباشد و اگر چه در زیر زمین بود. و ﴿۳﴾ آنچه آن را زکات نداده باشند آن کنز ﴿۴﴾ باشد، و اگر چه بر بالای زمین بود و این روایت است از عبد الله عباس و ضحاک و سدی. و جابر عبد الله انصاری گفت: چون زکات مال بدهی گنج نباشد و آنچه شرّ او بود ﴿۵﴾ به زکات از او بسود. سعید بن المسيّب گفت: مردی به نزدیک عمر خطّاب آمد ﴿۶﴾ و گفت: ملکی بفروخته‌ام بهای آن چه کنم؟ گفت: برو نگاه‌دار در زیر بسترت در زیر زمین کن. گفت: پس نه گنج باشد؟ گفت: چون زکاتش داده باشی گنج نباشد. و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کردند که: هر مال که از چهار هزار درم بيفزاید آن گنج بود اگر زکاتش بدهی و اگر نه. ابو الجعد روایت کرد از ثوبان که، رسول - صلی الله علیه و آله - چون این آیت فرود آمد گفت:

تَبَا لِلذَّهَبِ ﴿۷﴾ تَبَا لِلْفِضَّةِ

! این حدیث سه بار تکرار کرد. اصحاب رسول را - صلی الله علیه و آله - سخت آمد، گفتند: یا رسول الله! ما کدام مال [۷۳- ر] بگیریم و سرمایه بگیریم؟ گفت:

لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مؤمنة تعین احدکم علی دینه

؛ زفانی ﴿۸﴾ ذاکر و دلی شاکر و زنی مؤمنه که یکی از شما را ﴿۹﴾ بر دینش یار بود. أبو ذرّ غفاری - رحمة الله علیه -

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۷۹.

(۲). همه نسخه بدلها+ از.

(۳). مل + هر.

(۴). بم: گنج.

(۵). مل: شرا بوده.

(۶). اساس + رضی اللہ عنہ.

(۷). مل + و.

(۸). زفافی / زمانی.

(۹). آو، آج، بم، مل: که آن شما را.

ص: ۲۲۹

روایت کرد، گفت: بنزدیک رسول شدم - علیه السلام - و او در سایه کعبه نشسته بود - چون نزدیک او رسیدم، گفت:

هم الاخسرون اعمالا؛

ایشان به عمل زیانکارتراند.

مرا سخت آمد، ترسیدم و گفتم مگر از من حادثه‌ای آمده است! گفتم: یا رسول الله! کیستند ایشان؟ گفت:

الاکثرون الا من قال بالمال هكذا و هكذا «۱» عن یمینه و شماله و خلفه و قلیل ما هم؛

گفت: بیشترین مردمان الا آن کس که مال خود از جوانب خرج می‌کند در رضای خدای - عز و جل - از چپ و راست و پس، و ایشان اندک باشند.

قتاده گفت که ما را روایت کردند از ابو ذر و ابو هریره که: هر که مال که صاحبش بند بر آن زند از زر و سیم، آن گنج باشد تا آنکه که بردارد «۲» آن را. شریح روایت کرد از ابو ذر الغفاری - رحمة الله علیه - که گفت: هر که او ده هزار درم بگذارد آن «۳» داغ گردانند برای او. و ابو هریره گفت: هر که او ده هزار درم رها کند، آن را صفایح گردانند و او را به آن عذاب کنند تا خدای تعالی از حکومت خلقان بپردازد. عمار یاسر گفت: قوم عیسی - علیه السلام - مائده خواستند، چون مائده‌شان آمد کافر شدند به آن و قوم صالح، ناقه خواستند چون بداندیشان کافر شدند بدان؛ و شما را نهی کردند از آن که زر و سیم گنج نهی و منتهی «۴» نشدی، گنج می‌نهی. مردی گفت: گنج می‌نهیم؟ گفت: بلی، و برای آن یکدیگر را می‌کشی. شعبه گفت: ابو هریره شمشیری داشت که نعل آن سیم بود، ابو ذر غفاری او را از آن نهی کرد و فرمود: تا سیم از او بر گرفت و گفت، از

رسول - علیه السّلام - شنیدم که: هر که او سیمی رها کند داغ کنند او را بدان روز قیامت. شهر بن حوشب روایت کرد از ابو امامه که: مردی از اصحاب صفّه فرمان یافت: در جامه او دیناری یافتند، پیغامبر - علیه السّلام - گفت:

کیّّه؛ این داغی است او را. دیگری فرمان یافت، در جامه او دو دینار یافتند، رسول - علیه السّلام - گفت:

کیتان

؛ دو داغ است این دو دینار او را، و قول اوّل به صواب نزدیکتر است برای آن که وعید بر منع زکات است نه بر جمع مال از وجه حلال، و دلیل بر این، قول رسول است - علیه السّلام - که گفت:

من ادّی زکوة ماله فقد ادّی

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + و هکذا.

(۲). او، آج، بم، مج، لب: بپردازد.

(۳). همه نسخه بدلها: او بمیرد و زر و سیم بسیار رها کند آن را.

(۴). او، آج، بم: منهی.

ص: ۲۳۰

الحقّ الّذی علیه «۱» فی ذلک و من زاد فهو خیر له؛

گفت: هر که زکات مال بدهد آن حق که بر اوست داده باشد، و آن کس که بیفزاید بر زکات، او را بهتر بود. رسول - علیه السّلام - گفت:

نعم «۲» المال «۳» الصّالح للرجل الصّالح؛

نیک چیزی است مال نیک، مرد نیک را.

دگر آن که عبد الله عمر را پرسیدند از این آیت، گفت: هر که زر و سیم گنج نهد و زکاتش ندهد وای بر او! و هر که زکات بدهد، بر او باکی نیست. آنگه گفت: من باک ندارم از آن که مرا به وزن کوه احد زر باشد و من عدد آن دانه و زکاتش بدهم و در طاعت خدای صرف کنم.

و کنز، در کلام عرب مالی باشد مجموع بر هم نهاده، اگر در زیر زمین بود و اگر بر بالای زمین دلیل است «۴» بر قول شاعر:

لا درّ درّی ان اطعمت نازلهم قرف «۵» الحتی و عند [ی «۶»] «البرّ مکنوز

ای مجموع و الحتی؛ سوبق المقل. و در شاذّ یحیی بن یعمر خواند: «یکنزون» بضمّ النون، و جمله قرآء به کسر خواندند، و این هر دو لغت است. و مثله: یعکفون و یعرشون «۷» در آن که به ضم و کسر روا باشد، و «اکتناز» اجتماع باشد، و جوز مکننز آن بود که مغز در او بسیار بود. **و لا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِيلِ اللَّهِ؛** و آن را به نفقه نکنند [در راه خدای] «۸» و برای آن گفت: **یُنْفِقُونَهَا-** و مذکور در پیش دو است از زر و سیم- و ینفقونهما نگفت تا ضمیر عاید باشد با هر دو برای چند «۹» وجه را:

قطرب گفت: «ها» عاید است با کنوز و اموال و اعیان [۷۳-پ] زر و سیم، و این رجوع ضمیر باشد با معنی برای آن که زرها و سیم‌های بسیار در دست مردمان بسیار گنجهها باشد. وجهی دیگر آن است که گفتند: «ها» راجع است با زکات، و معنی انفاق، اخراج باشد، علی ما بیّنناه فیما تقدّم- و زکات از آن [بیرون] «۱۰» نکنند که

(۱). اساس: نعماء؛ به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس + و؛ به قیاس با نسخه آو، حذف شد.

(۳). مل، میج: بالمال.

(۴). همه نسخه بدلها: دلیلش.

(۵). اساس: فرق؛ به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی و مأخذ و منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

(۶-۸-۱۰). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). آو، آج، بم، لب: یعکفون.

(۹). آو، آج، بم: سه.

آنچه وعید به آن تعلق دارد منع زکات است «۱» نه جمع مال، و این وجهی لطیف است، المعنی: و لا یخرجون الزکوة بل یمنعونها. وجهی دیگر آن است که، فرأء گفت: ضمیر با فضه برد و اکتفا کرد به یکی دیگر، چنان که گفت: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا ... «۲»؛ و لم یقل: الیهما، و چنان که گفت: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ ... «۳»؛ و لم یقل: و أنّهما، و مثله قول الشاعر:

عندک راض و الرأى مختلف

نحن بما عندنا و انت بما

و لم یقل: راضیان او راضون، و قال آخر:

بریئا و من جول الطوی رمانی

رمانی بامر کنت منه و والدی

و لم یقل: بریئین، و قال آخر:

ود ما لم یعاص کان جنونا

ان شرح الشبَاب و الشعر الاس

و لم یقل: ما لم یعاصیا. اگر گویند: ضمیر چرا با فضه برد دون ذهب، گوئیم:

ایشان را فی ردّ الضمیر الی احد المذكورین دو طریق است: یکی آن که، ردّ کنند الی اقرب المذكورین، چنان که در آیت ما هست که فضه به ضمیر نزدیکتر است از آن که ذهب، و لا یُنْفِقُونَهَا؛ یعنی الفضة. و اما آن که ردّ به آن کنند که نظر به او باشد، کقوله: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا ... «۴»؛ نظر در آن جا و همت «۵» به تجارت بود. و «لهو» کار کمترینه مردمان بود، و قوله: بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا ... «۶»؛ هم اقرب المذكورین است و هم اهمّ است. ابن الانباری گفت: برای آن با فضه برد که فضه عامتر باشد و بیشتر. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ بشارت ده ایشان را به عذابی مولم.

و بشارت گفت در جای انذار بر سبیل توسّع و مجاز برای آن که هر دو پیدا شود بر بشره اثر آن و این [را] «۷» شرح دادیم.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ عامل در نصب «یوم»، عذاب «۸» باشد، ای بشرهم بان یعدبوا بها یوم القیمة، گفت: بشارت ده ایشان را به عذاب در روزی که این سیمها و زرهای ایشان بتابند در آتش دوزخ. و «ها» رواست که راجع بود با

(۱). اساس: الش (?); به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۲-۴). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۱.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۴۵.

(۵). آو، آج، بم، لب: همه.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۴۵.

(۷). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: فبشرهم.

ص: ۲۳۲

کنوز و اعیان اموال یا با فضه بر آن اقوال که گفتیم، يقال: حمی الحديد فی النار و احميته انا احماء و برای آن گفت: عَلَيَّهَا؛ و فیها نگفت، که در زیر آتش کنند و آتش بر سر آن کنند. فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ؛ داغ کنند به آن پیشانیهای ایشان. و «کی»، داغ کردن «۱» باشد، يقال: کوی «۲» یکویه کیا. و مکواة «۳»، داغ باشد که آلت کی بود، قال الشاعر فی المثل:

العیر یضرب و المكواة فی النار

در مثل هست که: اخر الداء الکی، و روایت دیگر: آخر الدواء الکی؛ آخر درد داغ باشد، یعنی آخر درد بدان انجامد که لا بد داغ باید نهادن. این مثل در آن جا گویند که: مدارا و رفق سود ندارد، گویند: داغ باید تا درد بر دارد، که آخر درد داغ باشد. و معنی روایت دیگر آن است که: آخر دارو داغ بود، یعنی تا به دیگر داروها دوا توان کرد «۴» به داغ نباید کردن که داغ آنکه کنند که از همه داروها «۵» فرو مانند. این مثل آن جا زنده که گویند: تا ممکن باشد مدارا باید کردن، چون ضرورت شود اداء به درستی و ایذا کند، آنکه آن پیش باید گرفت، چنان که شاعر گفت در این معنی:

و صمم «۶» اذا ايقنت أنك عاقر

و قارب اذا ما لم یکن لک حيلة

حق تعالی گفت: روزی خواهد بودن که آن زر و سیم ایشان داغها کنند و بر پیشانیهای ایشان کنند «۷» و بر پهلوهاشان و پشتهاشان.

عبد الله مسعود را از این آیت پرسیدند، گفت: و الله که این دینارها و درمها که داغ کنند هیچ بر جای یکدیگر نهند، و لکن خدای تعالی پوستهای ایشان فراخ کند تا یک دینار و یک «۸» درم را داغگاهی باشد علی حده. ابو بکر و راق را پرسیدند که:

چرا تخصیص کرد پیشانی و پهلو و پشت؟ گفت: برای آن که اول چون سایل را بینند گره بر پیشانی زنند آنکه پهلو [۷۴-ر] از او در گردانند، آنکه پشت بر او کنند.

محمد بن علی الترمذی گفت: برای آن که به شادی گشاده پیشانی باشند و پهلو آور و قوی پشت. احنف بن قیس گفت: به مدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم، از قریش

(۱). آو، آج، بم، لب: به داغ کردن.

(۲). همه نسخه بدلها: گواه.

(۳). همه نسخه بدلها: و المکواة.

(۴). آو، آج، بم: توان کردن.

(۵). همه نسخه بدلها: دوا.

(۶). آج: تمّم.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آج: پیشانیهاشان نهند.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: هر یک دینار را و هر یک.

ص: ۲۳۳

مردی را دیدم خشن جامه، درشت خوی «۱»، درشت اندام که بیامد و آن جا بایستاد «۲» و گفت: بشارت باد آنان را که از شما مال جمع کنند و بر هم نهند که حق تعالی فردای قیامت از آن داغی سازد که چون بر پستان مرد نهند به کتفش بیرون

آید، و چون بر کتفش نهند به پیشانیش «۳» بیرون آید، و به آن داغ، پیشانی و پهلو و پشت ایشان داغ کنند، گفت: آن همه قوم سر در پیش افگندند و کس با او نگاه نکرد و او را جوابی نداد، او از ایشان برگردید و برفت و به بر ستونی «۴» بنشست، من نزد او فرا شدم گفتم: ای شیخ! این سخن که تو گفتی این قوم را خوش نیامد، گفت: ایشان عاقل نیستند، من پرسیدم که: این مرد کیست؟ گفتند: این ابو ذرّ غفاری [است] «۵». **هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِنَفْسِكُمْ**؛ و این از جمله آن جایهاست که قول از او حذف کردند، و التقدير: يقال لهم: **هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِنَفْسِكُمْ**؛ این آن گنج است که برای خود نهادی، بجشی آن گنج که نهادی! و مانند این در قرآن بسیار است از حذف قول از کلام.

علما خلاف کردند در آن که آیت در حقّ که آمد؟ زید بن اسلم گفت: عبد الله عمر را از این آیت پرسیدند «۶» گفت: این پیش از آن بود که آیت زکات آمد، چون خدای تعالی آیت زکات بفرستاد، زکات را به طهر اموال کرد. مجاهد گفت از عبد الله عباس که: چون این آیت آمد و مسلمانان بشنیدند، سخت آمد بر مسلمانان و گفتند:

چگونه توان کردن که یکی از ما برای فرزندان ضعیف کوچک چیزی بنهد که ایشان را مرجعی باشد؟ آنکه پیش رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله! این آیت بر ما سخت می آید. رسول - علیه السلام - گفت: ندانی که خدای تعالی زکات واجب نکرد الاّ برای آن که مالهای شما پاکیزه کند به آن، چون زکات داده باشی آن باقی پاکیزه است، و موارث فرض کرد در مالهای شما که باز ماند. آنکه گفت: خبر دهم شما را به بهترین کنزی که مرد نهد «۷» خود را؟ گفتند: بلی یا رسول الله! گفت: زنی «۸» صالح که چون در او نگرده شاد شود، و چون کاریش فرماید طاعتش دارد، و چون غایب شود از او حفظ الغیب او کند. بعضی صحابه گفتند: آیت در حقّ اهل کتاب

(۱). همه نسخه بدلها: روی.

(۲). آو، بم: بیستاد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: پستانش.

(۴). آو، آج، بم: استون.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پرسیدم.

(۷). همه نسخه بدلها: بنهد.

(۸). آو، آج، بم، لب: زن.

آمد خاصه. سدّی گفت: در «۱» مانعان زکات آمد از اهل قبله. ضحاک گفت: عامّ است در مسلمانان و مشرکان هر کس که مالی حلال به دست آرد و حقّ خدای از آن جا بندهد آن گنج باشد و اگر چه اندکی بود و بر بالای زمین باشد. و آنچه حقّ خدای از آن بدهد «۲» آن گنج نباشد و اگر چه بسیار بود و در زیر زمین بود. زید بن وهب گفت: به ربه بگذشتم أبو ذرّ غفاری را دیدم آن جا، او را گفتم: یا با ذرّ «۳»! تو را به این منزل چه فرود آورد؟ گفت: به شام بودم مرا با معاویه گفتاگوی رفت «۴» در این آیت، او گفت: آیت در اهل کتاب است. من گفتم: آیت در تو است و امثال تو و از آن جا با مدینه آمدم، نامه‌ای به عثمان بنوشت به شکایت من، مردم روی در من نهادند به ملامت، پنداشتی مرا ندیده‌اند هرگز، من به شکایت به عثمان برفتم «۵» گفت: مردمان این شهر را با تو خوش نیست، تو را از این جا بیاورد رفتن. مدینه رها کردم و این جا آمدم.

و بعضی دگر گفتند: آیت مختصّ است به مانعان زکات، و دلیل این قول آن است که عبد العزیز روایت کرد از سهیل از پدرش از ابو هریره از رسول - صلی الله علیه [و آله] «۶» - که او گفت: هیچ صاحب کنزی نباشد که او زکات مال بندهد و الا آن زر و سیم او در آتش دوزخ بتابد و به صحیفها «۷» کنند و به آن پیشانی و پهلو و پشت او داغ کنند تا خدای تعالی کار بندگان بگزارد در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد از سالهای شما. چون خدای تعالی کار بندگان گزارده باشد و حساب ایشان فصل کرده، آنکه بنگرد «۸» تا مرد اهل چیست. اگر اهل بهشت بود به بهشتش برند، و اگر اهل دوزخ باشد به دوزخش برند و اگر مرد صاحب شتر باشد و زکات نداده بود خدای تعالی بفرماید تا او را بر آن صحرا بر روی افکنند [۷۴- پ] و آن شتران بر سر او بروند «۹» هر گاه که آخرشان بگذرد اوّلشان باز آید تا آنکه که خدای تعالی حکم «۱۰» فصل کند میان اهل موقف در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال بود از سالهای شما. و آن که صاحب گوسپند «۱۱» بود، او را بیارند و در آن صحرا بر روی افکنند و آن گوسپندان او

(۱). مل + شأن.

(۲). آو، آج، بم، لب: آن جا بدهند.

(۳). آو، آج، بم، لب: اباذر.

(۴). آو، آج، بم، لب: گفت و گویی برفت.

(۵). همه نسخه بدلها: رفتم.

(۶). اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

(۷). مل: صفحاتها.

(۸). مل، میج: بنگرند.

(۹). آو، آج، بم، لب: می‌روند.

(۱۰). مل + کرده؛ میج: حساب.

(۱۱). آج، مل، لب: گوسفند.

ص: ۲۳۵

را به پای و لگد و سرو «۱» می‌زنند تا آنکه که خدای تعالی حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد، و ندانم با «۲» حدیث گاو «۳» گفت یا نگفت.

ثوبان روایت کرد که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ «۴» - گفت: هر که او کنزی بنهد و زکات آن نداده باشد، حق تعالی از آن گنج او ماری آفریند که او را دو نقط «۵» سیاه باشد بر بالای چشم تا با او می‌رود، هر کجا که او می‌رود گوید: ویلک! تو کیستی که ملازم من شده‌ای؟ گوید: من آن گنج‌ام که تو نهادی، با توام تا تو را خرد بشکستن و فرو بردن. آنکه بیازد و دستش در دهان گیرد و بشکند و فرو برد و همچنین اندامش یک یک تا همه اندامش فرو برد.

قوله تعالی: **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ** - الایه، حق تعالی در این آیت گفت: عدد ماههای سال دوازده است. جمله قرآ «عشر» خوانند «۶» به فتح «عین» «۷» مگر ابو جعفر که او خواند: اثنا عشر به سکون «عین»، و نهروانی از او روایت کرد حذف «الف»، تا جمع ساکنین نباشد «اثنا عشر». و نصب **شَهْرًا** بر تمیز است بعد تمام الاسم، و آن از یازده «۸» باشد تا نود و نه، و معنی تمام است. این جا آن است «۹» که اسم و [در] «۱۰» تقدیر تنوین «۱۱» است برای آن که تقدیر آن است [که] «۱۲» اثنان و عشر چون ترکیب کردند بنا کردند و در اصل منون بوده است. و تمام اسم به چهار چیز باشد: اضافت و تنوین و نون تشبیه و نون جمع، چه هر یکی از این چهار چون در اسمی افتد منع کند او را از آن که اضافت کنند او را، چه این چیزها با اضافت به یک جای ممکن نباشد.

و آن دوازده ماه، مراد ماههای تازیان است، و هی: المحرم و صفر، شهر ربیع الاول و شهر ربیع الاخر، جمادی الاولى، جمادی الاخره، رجب، شعبان، شهر

(۱). آج، لب: سروی.

(۲). آو، آج، بم، مل، لب: که.

(۳). میج: گاف / گاو.

(۴). مج + و سلم.

(۵). مل، مج: نقطه.

(۶). آو، آج، بم، لب: خواندند.

(۷). به فتح «عین»، مراد به عین الفعل است.

(۸). اساس زیاده، با توجه به آط تصحیح شد.

(۹). آو، آج، بم: و معنی تمام است آن جاست؛ مل: و معنی تمام این جا آن است.

(۱۰ - ۱۲). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۱۱). آو، آج، بم، مل: نون تثنيه.

ص: ۲۳۶

رمضان، شوال، ذو القعدة، ذو الحجة.

اما محرم را برای آن محرم خوانند که: عرب حرام داشت در آن ماه قتال کردن «۱».

و صفر را برای آن صفر خوانند که: مکه در این ماه خالی بودی از مردمان. و گفتند:

برای آن که در این ماه وبایی پدید آمد که ایشان را رویها زرد شد، و ابو عبیده گفت:

برای آتش صفر خوانند که: در این ماه مشکهای ایشان از شیر خالی شدی.

و این دو ماه را برای آن ربیع خوانند که: در این ماهها نبات زمین بسیار شدی، و گفتند، برای آن ربیع خوانند که: ارتبعوا «۲» فی مساکنهم، ای اقاموا.

و دو ماه را جمادی برای آن خوانند که: آب در او بیفردی.

و رجب را برای آن [رجب] «۳» خوانند که: ایشان را ترجیب و تعظیم کردند، و يقال: رجبته و رجبته، ای عظمته به تخفیف و تشدید، قال الكمیت:

[و یروی: ارجب] «۴» و گفته‌اند: برای آن رجب خوانند او را که: در این ماه قتال نکردندی من قولهم: رجل ارجب اذا کان اقطع لا یمكنه العمل. «ارجب»، دست بریده باشد که کاری نتوان کردن «۵»». و در خبر آورده‌اند که: رسول - علیه السّلام - را پرسیدند از رجب، گفت: نام جویی است در بهشت از شیر سپیدتر و از انگبین شیرینتر. هر که روزی از این ماه روزه دارد، خدای تعالی او را از آن جوی آب دهد.

و شعبان را برای آن شعبان خوانند «۶» که: قبایل در این ماه منشعب «۷» و متفرّق شدی. و انس روایت کرد که، رسول - علیه السّلام - گفت: برای آن که این ماه را شعبان خوانند که حسنات در او منشعب «۸» شود. و هم از رسول - علیه السّلام - روایت کردند که گفت: برای آن که ارزاق مؤمنان در او منشعب شود.

و اختلاف اقوال در ماه رمضان برفته است در سورة البقره، [۷۵- ر]، و از جمله اقوال یکی آن است که: اشتقاق او از «رمضاء» است، و آن ریگ گرم باشد. و

(۱). اساس: حرام کردن، به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۲). اساس: اربعوا؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۳-۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵-۷). آو، آج، بم، لب: نتواند کرد.

(۶). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۸). آج، لب: متشعب.

ص: ۲۳۷

قولی دیگر آن که: ترمض الذّنوب، ای تحرقها؛ و گناهان «۱» را بسوزد. و یکی آن که نامی است از نامهای خدای تعالی، برای آن شهر با او مقرون کنند.

و سؤال را برای آن «۲» خواندند که شتران آبستن «۳» در این ماه شیر ایشان با بالا شدی، و گفتند برای آن که: شتران دنبال برداشتنی در رفتن، و این کنایت باشد از سفر ایشان.

و ذو القعدة برای آن که قعود کردندی از قتال و کارزار، و ذو الحجّه «۴» برای آن که در این ماه حج کردندی.

بعضی بلغای عرب را پرسیدند که: این ماهها را چرا به این نامها خواندند؟

گفت: لأنّ العرب اذا رأّت السّادات قد ترکوا العادات و حرّموا الغارات قالوا: محرّم.

و اذا ضعفت ارکانهم و مرضت ابدانهم و اصفرت الوانهم قالوا: صفر.

و اذا زهرت البساتین و ظهرت الرّیاحین و ارتبعت «۵» المساکین قالوا: ربیعان.

و اذا قلّ النّماء و امسکت السّماء و جمد الماء، قالوا: جمادیان «۶».

و اذا ماجت البحار و جرت الانهار و ترجّبت الاشجار قالوا: رجب.

و اذا تفرّقت الوصایل و تباينت الحبايل و تشعبت القبایل، قالوا: شعبان.

و اذا دفنت الفضاء و حمیت الرّمضاء، قالوا: رمضان.

و اذا انقشع السّحاب و کثر التّراب و انشالت من الابل الاذنان قالوا: شوّال.

و اذا رأوا عامّة التّجار قعدوا عن الاسفار، قالوا: ذو القعدة.

و اذا قصدوا نحو الحجّ، مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ «۷»، و اسمعوا ضجيج العجّ و اظهروا علامات النّجّ «۸» قالوا: ذو الحجّة. و این فصل را برای آن به تازی نوشتیم تا سجع «۹» تباه نشود و معنی به آن نزدیک است که به پارسی گفتیم.

و برای آن سال را بر دوازده ماه نهاد «۱۰» عرب که: عجم نیز [سال بر] «۱۱» دوازده ماه نهاده بودند به نزول شمس به این دوازده برج، پس قیاسا علی ذلک ایشان نیز سال بر

(۱). مع: گناهانشان.

(۲). همه نسخه بدلهها، بجز مع + شوّال.

(۳-۴). همه نسخه بدلهها، بجز مع + را.

(۵). آو، بم؛ و ارتعت؛ آج؛ و اربعت.

(۶). اساس: جمادان؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). مأخوذ از سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

(۸). همه نسخه بدلها: الشَّح.

(۹). همه نسخه بدلها: سجعش.

(۱۰). همه نسخه بدلها: نهادند.

(۱۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۲۳۸

دوازده ماه نهادند جز که «۱» ماههای عجم بر آفتاب باشد و ماههای عرب بر هلال ماه که نو می‌شود، قال الله تعالی: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ «۲». و اشتقاق شهر از شهرت کار اوست در آنچه مردم محتاج باشند در آن به او در محاسبات و معاملاتشان و محلّ دیونشان و حجّ و روزه و عباداتی که محتاج باشند در آن به ماه. فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ در کتاب خدای. گفتند: در لوح محفوظ، و گفتند: در قضای و حکمی که کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید، و گفتند: در کتابهایی که بر پیغامبران فرو فرستاد. يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ آن روز که آسمان و زمین [آفرید] «۳» تعلق دارد به عند الله، یعنی این حکم بنزدیک خدای آن روز تقریر افتاد که، خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، و عامل در او آن معنی است که: در عِنْدَ اللَّهِ هست از استقرار ای، استقرّ هذا الحكم عند الله يَوْمَ؛ و او عمل کرده است در هر دو ظرف، ظرف مکان و ظرف زمان.

مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ؛ از آن، یعنی ماهها چهار «۴» حرام‌اند. واحد فرد و ثلثة سرد؛ یکی تنها و آن: رجب است. و سه پیوسته و آن: ذو القعدة و ذو الحجة و محرّم است. و برای آن حرام خواند «۵» آن را [که حرام کرد آن را] «۶»، برای حرمتش، و گفتند: برای آن حرام خواند این ماهها را که انتهاک حرمت در این ماههای «۷» عظیمتر بود، و عرب این ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم کردند تا اگر مرد قاتل پدر و برادر خود را دیدی در این ماه، او را تعرض نکردی «۸» از حرمت این ماهها. و قولی آن است که: رجب را، از این ماههای حرام، برای آن اصم خوانند که در او آواز سلاح نشنیدندی. در جاهلیت چندین حرمت بود این ماهها را، و چون اسلام آمد این ماهها را جز حرمت و فضیلت نیفزود، و علی الخصوص ماه رجب که حق تعالی از ماههای این چهار ماه برگزید، و از چهار ماه، ماه رجب برگزید. و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت:

الا انّ رجبا شهر الله الاصمّ و انما سمی الاصمّ لانفراده من الاشهر الحرم.

و ابو رجاء العطارديّ گفت: این ماه را در جاهلیّت منصل [۷۵-پ] الاسنّه و مضر الاسنّه گفتندی، هیچ آهنی بر رمحی رها نکردندی و آلا بگرفتندی «۹».

(۱). آج، مل، لب: چرا که.

(۲). سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۵.

(۳-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: ماه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: خواندند.

(۷). همه نسخه بدلها: ماهها.

(۸). همه نسخه بدلها: نرسانیدی.

(۹). مل: بر گرفتندی؛ مج: نگررفتندی.

ص: ۲۳۹

و اخبار در فضل رجب و روزه او و قیام «۱» شبهای او بی اندازه است، منها؛ از آن جمله آنچه روایت کردند از حسین - علیه السلام «۲» - که گفت: هر آن که یک روز از رجب روزه دارد، خدای صد هزار حسنه «۳» بنویسد او را، و هر که دو روز روزه دارد، صد هزار گناه از او بسترده، و هر که سه روز روزه دارد، صد هزار درجه ترفیع کند او را. و هر که پنج روز از او روزه دارد «۴»، هفت در دوزخ بر او ببندند «۵» و هشت در بهشت بر او بگشایند «۶» تا به هر کدام [در] «۷» که خواهد در بهشت رود و هر که نیمه رجب روزه دارد منادی ندا کند که: کردار با سر گیر که آنچه گذشت بیامرزیدند تو را. و صادق - علیه السلام - گفت: هر که او یک روز از رجب روزه دارد خدای از او خشنود شود و هر که دو روز از این ماه روزه دارد، خدای از او خشنود شود و او را خشنود کند و هر که سه روز روزه دارد از این ماه، خدای از او خشنود شود و او را خشنود کند و خصمانش ر «۸» خشنود کند و هر که هفت روز روزه دارد، هفت در آسمان برای روح او بگشایند تا به ملکوت اعلیٰ رسد و هر که هشت روز روزه دارد، هشت در بهشت بر او بگشایند و هر که پانزده روز روزه دارد، خدای تعالی جمله حاجات او را روا کند «۹» آلا حاجتی که در [آن] «۱۰» «مأثمی «۱۱» [خواهد] «۱۲» یا در قطیعت رحمی. و صادق - علیه السلام - گفت: هر که او یک روز روزه دارد «۱۳» در رجب در اولش بهشت واجب شود او را. و هر که یک روز در میانه او روزه «۱۴» دارد شفاعت او قبول کند در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که روزی روزه دارد از آخر این ماه، خدای تعالی او را از جمله پادشاهان بهشت کند و شفاعت او قبول کند در جمله خویشان او. و امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت:

هر که او روزی از رجب روزه دارد از اوّل یا میانه یا آخر، خدای تعالی گناه گذشته و آینده او بیامرزد و رسول - علیه السلام - گفت: هر که او

(۱). مع + در.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مع و مل: حسین بن علی - علیهما السلام.

(۳). مل + به برکت آن روز.

(۴). مل + خدای تعالی.

(۵). مل: بیند.

(۶). مل: بگشاید.

(۷ - ۱۰ - ۱۲). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل + از او.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: قبول کند.

(۱۱). اساس: مآثم؛ به قیاس نسخه او و اتفاق نسخ، تصحیح شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: از.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: میانه این ماه روزه؛ مل: در میانش روزه.

ص: ۲۴۰

یک روز از رجب روزه دارد «۱»، خدای تعالی دیواری پدید آرد میان او و میان دوزخ عرض و کثافت او چندان که «۲» از مشرق تا به مغرب، و روزه یک ماهه «۳» بنویسد او را، و وجبت له الجنة البتة، و بهشت واجب شود او را به قطع [و در فضایل رجب کتابهای مفرد کرده‌اند و این قدر کفایت است این جا. ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛ ای] «۴» الحساب المستقیم. «دین» به معانی مختلف آمد، از وجوه [او] «۵» یکی: حساب است و منه

قوله - علیه السلام: الكَيْسُ من دان نفسه و عمل لما بعد الموت؛

ای حاسب نفسه، ای عجب، عدد ماهها که صلاح معاش تو به او متعلق است، خدای تعالی با تو نگذاشت گفت: عند الله فی کتاب الله؛ عدد امامان که صلاح معاد و دین تو با اوست با تو گذارد؟ اگر این عدد که عدد شهور است، من عند الله و فی کتاب الله است عدد آن ماههای دین اولی و احری «۶» که از نزدیک او باشد و در کتاب او باشد آنچه این عدد است و مثل این عدد است و به منزلت از امامت فروتر است، از نزدیک اوست عدد نقیبان بنی اسرائیل مفوض به بعث اوست: وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ... «۷»، و اگر چشمه‌های «۸» آب بود که بر دست موسی - علیه السلام - ظاهر شد، فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ... «۹»؛ به فرمان او خرق عادت از جهت او. و اگر نجات موسی و قومش را راههای دریا بود، هم دوازده از لطیف «۱۰» صنع او و کمال فضل او آنچه نجات و خلاص بهترین امت به آن باشد [و صلاح معاد و معاش به او منوط بود، همانا با رای تو نگذارند تا آن بر تو باشد و] «۱۱» از کتاب تو خوانند آنچه «۱۲» برای تو باشد نه برای تو باشد به صلاحدید من باشد «۱۳». این دوازده ماه، از او چهار حرام کرد. از این دوازده امام، چهار را به یک نام برآورد، چنان که آن را نام در حرامی یکی است، و ذلک

قوله - علیه السلام: الائمة من بعدی اثنا عشر اولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم علی و آخرهم مهدی؛

گفت: [۷۶-ر] امامان از پس من دوازده‌اند؛

(۱). آو، آج، بم، لب + از اول یا میانه یا آخر.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چنان که.

(۳). همه نسخه بدلها: ساله.

(۱۱ - ۵ - ۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: اخوی.

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۱۲.

(۸). اساس: چشمها/ چشمه‌ها.

(۹). سوره توبه (۲) آیه ۶۰.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: لطف.

(۱۲). مل، خلاص و نجات برای دین من باشد، به صلاح دین من باشد.

(۱۳). آو، آج، بم، لب، مج: آنچه برای دین من باشد، به صلاح دین من باشد.

ص: ۲۴۱

اولشان: علی، و او مرتضی است. و چهارمشان: علی، و آن سید عباد و اصفیاست. و هشتمشان: علی، و آن علی بن موسی الرضا است. و دهمشان: علی بن محمد النقی «۱» که او زین اتقیاست. و آخرشان مهدی، که باز پسین خلفاست. چون عدد تمام کردی اطلاق کن و بر خوان و: **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**؛ این دین قویم و صراط مستقیم است، **فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ**؛ در او دو قول گفتند؛ یکی آن که: ضمیر راجع است با چهار ماه حرام، و تخصیص او برای حرمت اوست که امتناع از ظلم اگر چه همیشه واجب است تأکیدش در این ماه ماههای حرام چهارگانه بیشتر است. دگر آن که: او قریبتر است، و ردّ الکنایه الی اقرب المذكورین اولیتر باشد. و قولی دگر آن است که: با جمله ماهها می شود برای عمومش را گفتند، این اولیتر است برای آن که چون بر این حمل کنند چهار ماه در دوازده باشد، و چون بر چهار حمل کنند، هشت ماه از او خارج بود «۲»، و مفسران بیشتر بر قول اولند.

حق تعالی گفت: در این ماهها بر خود ظلم مکنید «۳». در او دو قول است؛ یکی آن که: هیچ گناه مکنید «۴» که هر گاه که کنی ظلم بر خود باشد از آن جا که اضرار به خود باشد. و قول «۵» دیگر آن است که: بر یکدیگر ظلم مکنید که هر ظلم که بر برادرت کنی بر خود کرده باشی که جنس یکی است، (و المؤمنون کنفس واحدة).

وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ؛ و با مشرکان کارزار کنی، **كَافَّةً**؛ ای جمیعا عامّة مؤتلفین مجتمعین علی وجه یکف بعضکم بعضا و یزاحم بعضکم بعضا. و اشتقاقه من الکفّ الذی هو المنع، برای آن که چون جمله باشند [و] «۶» مجتمع، مزدحم باشند. و چون مزدحم باشند «۷» میان ایشان مکافّت و مدافعت و ممانعت بود. **كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً**؛ چنان که ایشان با شما کارزار می کنند مجتمع کلمه واحدة «۸»، بی اختلافی و تکاسلی که هست و از ایشان کمتر مباشی اگر بیشتر نباشی، و نصب هر دو بر حال است.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ و بدانی که خدای تعالی با متقیان است و پرهیزگاران.

و علما خلاف کردند در آن که قتال ماههای حرام، حرام است هنوز یا منسوخ

(۱). آج، بم، لب: النقی.

(۲). همه نسخه بدلها: باشد.

(۳-۴). آو، آج، بم، لب: مکنی / مکنید.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: قولی.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). اساس: باشد؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). آج: کلمه واحده.

ص: ۲۴۲

شد؛ قتاده و عطاء خراسانی «۱» گفتند: قتال در ماههای حرام حرام است، کاری عظیم بود، لقوله: قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ... «۲»؛ پس منسوخ شد بقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ... «۳»؛ و بقوله: وَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً.

زهري گفت: حرام بود قتال در ماههای حرام تا خدای تعالی سورت براءت بفرستاد منسوخ کرد آن را. ابو اسحاق گفت از سفیان ثوری پرسیدم، گفت: اول حرام بود، اکنون منسوخ است و حجت آورد به آن که رسول - علیه السلام - قتال کرد با هوازن به حنین «۴» و با تقیف به طایف در شوال و بعضی ذو القعدة. ابن جریج گفت:

عطاء بن ابی رباح را پرسیدم که: این حکم منسوخ هست یا نه؟ یعنی قتال در ماه حرام. سوگند خورد که منسوخ نیست و بر حکم خود است. و درست آن است که منسوخ نیست، برای آن که دلیلی قاطع نیست بر نسخ او و این آیتها که آورد، در او دلیل نسخ این حکم نیست برای آن که در او ذکر توقیت و تعیین نیست. و مقاتل حیان گفت: این «۵» آیت ناسخ است هر آیتی را که در او رخصتی هست.

قوله تعالی: **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ؛** ابو جعفر و ابن فرج عن البزري «۶» خواندند: **أَمَّا النَّسِيءُ** بالتشديد، بی همز، قلب همز کرد «۷» «با» «یا»، پس ادغام کرد «یا» در «یا». و باقی قراء، به همز خواندند.

و بر هر دو قراءت وزن او فعیل باشد، و روا باشد که مصدر بود، کالحریق و السعیر، و این اسم مصدر بود. و گفتند: فعیل است به معنی مفعول، کالجریح و القتیل، ای الشهر المؤخر. شبلی «۸» روایت کرد از ابن کثیر: «نسی» علی وزن «تسع»، و نساء، تأخیر باشد، يقال: نسأت الابل عن الحوض و نسأتها عن ظمئها یوما، او یومین اذا اخرتها انساها نساء، و یقول: نسأ الله فی اجله و أنسا [۷۶-پ] الله اجله، و منه: النسیئة لما یؤخر ثمنها، و منه المنسأة العصا لأن بها تؤخر. قال الله تعالی: **تَأْكُلُ مِنْسَأَتُهُ** «۹».

اما معنی نسیء و ابتدای او، علما در او چند قول گفتند؛ قتاده گفت: در جاهلیت

(۱). آو: خوراسانی.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷.

(۳). سوره توبه (۹) آیه.

(۴). مج: لب: خبیر.

(۵). آو، آج، بم، آیت.

(۶). مل: النوفی.

(۷). مج: کردند.

(۸). آو، بم: شبیل؛ مل: سدّی.

(۹). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۴.

ص: ۲۴۳

جماعتی کفّار در ماه حرام زیادتی کردند، یک سال منادی در موسم ندا کردی که:

خدایان شما محرم را حرام کردند، حرام دارید ان را. و دگر سال ندا کردی که:

خدایان شما صفر را حرام کردند، حرام دارید آن را، و آن را صفرین خواندند. و جماعتی علما و مفسران گفتند «۱» بالفاظ مختلفه و معان متّفقه که: عرب این چهار ماه «۲» حرام داشتند از عهد ابراهیم و اسماعیل - علیهما السّلام - و کار عرب، حرب و غارت بودی، سخت می آمد بر ایشان که سه ماه پیوسته امساک کنند از حرب و غارت، گفتند: ما را کار این است و ما به توالی این ماههای پیاپی رنجور می شویم و نخواستند که استحلال کنند، به یک بار نسئ کردند، اعنی تأخیر کردند ماه حرام را از محرم با «۳» صفر، تا مدتی بر این بودند که: صفر حرام می داشتند و محرم حلال، و آن را احد الصّفرین خواندند. و بعضی اهل تأویل قول رسول را - علیه السّلام - که گفت:

لا صفر؛

بر این تفسیر داد، آنکه ایشان را حاجت افتاد که از صفر تأخیر کردند تا ربیع، و از آن ماه نیز تأخیر کردند تا بر «۴» دوازده ماه بگردیدند «۵»، تا چون اسلام در آمد به حسابی که ایشان نهاده بودند که هر سال یک ماه تأخیر کردند ماه حرام با محرم افتاده «۶» بود، و این از پس روزگار دراز بود.

مجاهد گفت: عرب هر دو سال حج در ماهی از ماههای حرام کردند؛ دو سال در ذو القعدة و دو سال در ذو الحجّه و دو سال در محرم و دو سال در صفر، این نسئ ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول - علیه السّلام - سورت

براعت فرستاد، حج در ذوالقعدة کردند، پس سال ديگر که رسول - عليه السلام - حجة الوداع کرد، حج با ذوالحجة افتاده بود و خدای تعالی این سورت فرستاد و نسیء حرام کرد. و رسول - عليه السلام - در حجة الوداع خطبه کرد، و در آن جا گفت:

الا انَّ الزَّمانَ قد استدار كهيئةَ يومِ خلقِ [الله] «٧» السَّمواتِ و الارضِ السَّنَةِ اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متواليات ذوالقعدة و ذوالحجة و المحرم و رجب مضر الذي بين جمادى و شعبان؛

روزگار بگردید همچنان که آن روز که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، سال

(١). همه نسخه بدلهای، بجز مل و مج: گفتندی.

(٢). آج، لب + را.

(٣). آج، لب: تا.

(٤). مل: هر.

(٥). آو، آج، بم، مج، لب: بگردید؛ مل: بکردند.

(٦). همه نسخه بدلهای، بجز مج: افتاد.

(٧). اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

ص: ٢٤٤

دوازده ماه، از آن «١» چهار ماه حرام است، سه پیاپی ذوالقعدة و ذوالحجة و المحرم، و رجب که مضر گویند آن را آن که بین جمادى و شعبان است، مراد آن بود که ماههای حرام با جای خود افتاد «٢»، و حج با ذوالحجة افتاد و نسیء باطل شد.

و خلاف کردند در آن که اول کسی که قتال کرد که بود؟ عبد الله عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک گفتند: اول کس که نسأ کرد، بنو مالک بن کنانه بود و از پس ایشان ابو ثمامه «٣»، جنادة بن عوف بن امیة الکنانی هر سال به موسم در آمدی بر خری نشسته گفتی: انی لا اعاب و لا اجاب و لا مردّ لما اقول انا حرّما المحرم و اخرنا صفر؛ مرا عیب نکنند و جواب ندهند و آنچه من می گویم آن را مردی نباشد، ما محرم را حرام کردیم و صفر را تأخیر کردیم. سال دیگر بیامدی و گفتی: انا حرّما صفر و اخرنا المحرم؛ ما صفر حرام کردیم و محرم باز پس داشتیم. کلبی گفت: اول کس که این کرد مردی بود از بنی کنانه، نام او نعیم بن ثعلبه، و او امیر بودی بر موسم، و وقت آن که عرب باز خواستندی گشتن خطبه کردی ایشان را و گفتی: لا مردّ لما امرت انا الذي لا اعاب و لا اجاب، مشرکان گفتندی او را: لبيك. آنچه از او در خواستندی تا نسأ کند یک ماه. او گفتی: امسال محرم حرام است، ایشان سنانها از سر نیزه بکنندى و آنها از بن نیزه بکنندى «٤» و تیغها با نیام کردندى تا محرم

بگذشتی، و اگر گفתי امسال صفر حرام است و محرّم حلال، سنانها با سر نیزه کردند و سلاحها [۷۷-ر] به دست گرفتندی و بنهادندی به دست «۵». و از پس نعیم بن ثعلبه، مردی بود نام او جنادة بن عوف، و او آن بود که رسول - علیه السّلام - او را دریافت. جویر روایت کرد از ضحاک از عبد الله عبّاس که: اول کسی که نسا کرد عمرو بن یحیی بن قمعة بن خندف «۶» بود. عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت: مردی بود از بنی کنانه که او را قلمس گفتند در جاهلیت، و در جاهلیت «۷» این ماههای حرام را عظیم حرمت داشتندی، چون مهمی پیش آمدی و قتال و قتل و کاری که در ماه حرام عادت نبود که کردند، این قلمس گفتیدی «۸»: من امسال ماه حرام با صفر افگندم هما صفران؛

(۱). همه نسخه بدلها + جمله.

(۲). همه نسخه بدلها: بجز مل و مج: با جایهای خود افتند.

(۳). همه نسخه بدلها: بجز مل و مج: امامة.

(۴). آو، آج، بم، لب: بگرفتند.

(۵). همه نسخه بدلها: سلاحها به دست بنهادندی.

(۶). آو، آج، بم: جندف؛ مل، مج: جندب.

(۷). آو، آج، بم: اهل عرب.

(۸). همه نسخه بدلها: بجز مل: گفתי.

ص: ۲۴۵

امسال صفر دو است، سال دیگر آن را قضا کنیم تا محرّم دو باشد، و شاعرشان گفت:

و منّا ناسیء الشهر القلمس

و قال الكمیت:

شهور الحلّ نجعلها حراما

و نحن الناسون علی معدّ

فذلک قوله: **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ؛** حق تعالی «۱» گفت: این نسیء که اینان کردند زیادتى است در کفر برای آن که کافران کردند، و ایشان خود کافر بودند، به این که کردند کفرشان بیفزود. **يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا؛** کوفیان خواندند الا ابو بکر «يضل» به ضم «یا» و فتح «ضاد» علی ما لم یسم فاعله، و یعقوب خواند «يضل» به ضم «یا» و کسر «ضاد» و باقى قراء خواندند: «يضل» به فتح «یا» و کسر «ضاد» من الثلاثى، گفت: به این نسیء و تأخیر، کافران ضال و گمراه باشند یا گمراه بکنند ایشان را. **يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا،** سالی حلال دارند و سالی حرام - چنان که بیان کردیم - به حلال می کنند آنچه خدای به حرام کرد یعنی محرم که ایشان حلال می کنند با دگر ماه می افکنند یا با دگر سال، **لِيُؤَاطُوا** ای، لیوافقوا؛ تا مراعات کنند عدد ماههای حرام را که چهار است، و اگر چه در تعیین، تغییر و تبدیل می کنند [زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ] «۲»؛ بیاراسته اند برای ایشان اعمال بدشان. در مزین، خلاف کردند؛ بهری گفتند: شیطان بود، و بهری گفتند: رؤسا و مهتران ایشان بودند، و بهری گفتند: از روی شهوت بود. **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ،** و خدای تعالی هدایت نکند و ندهد و راه نماید به بهشت کافران را.

[قوله تعالى] «۳»

[سوره التوبة (۹): آیات ۳۸ تا ۵۷]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸) إِلَّا تَتَفَرَّوْا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِلَّا تَتَضَرَّوْهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰) أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲)

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۴۳) لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهِ عَلَيْهِمُ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵) وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ بُيُوتَكُمْ لِنَبَأِهِمْ وَ سَمِعْتُمْ لَهَا وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷)

لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلْبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (۴۸) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئِذْنِي وَ لَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴۹) إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَكَّلُوا وَ هُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ

هَلْ تَرَبُّونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲)

قُلْ أَنْتَقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳) وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارَهُونَ (۵۴) فَلَا تُعْجِبِكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ (۵۵) وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷)

[۷۷-پ]

[ترجمه]

؛ ای آنان که بگرویده‌ای! چه بوده است شما را چون گویند شما را بیرون آیی در راه خدای گران شوی «۴» در زمین، خشنود شدی به

(۱). آو، آج، بم، لب+ در این آیت.

(۲). اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو و معنی عبارت از قرآن مجید افزوده شد.

(۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). آج، لب: گرانی نماید.

ص: ۲۴۶

زندگانی دنیا از آخرت، نیست «۱» برخورداری به زندگانی دنیا در آخرت مگر اندکی.

؛ اگر بنروی، عذاب کند شما را عذابی دردناک، و بدل گیرد «۲» گروهی جز شما و زیان مکنی «۳» او را چیزی، و خدای بر هر چیزی تواناست.

[۷۸-ر]

؛ اگر یاری نکنی او را، بدرستی که یاری داد «۴» او را خدای، چون بیرون کردند او را آنان که کافر شدند دوم دو «۵» چون بودند در غار چون می‌گفت رفیقش را اندوه مدار که خدای با ماست، فرو فرستاد خدای سکونش «۶» بر وی و قوت کرد او

را به لشکرها که شما ندیدی آن را، و کرد سخن آنان که کافر شدند فروتر «۷»، و سخن خدای آن است که برتر است و خدای عزیز و حکیم است.

؛ بیرون شوی سبک و گران و جهاد کنی به مالتان و جانهایتان در راه خدای، آن بهتر است شما را اگر دانی.

؛ اگر بودی مالی نزدیک و سفری میانه از پس تو بیامدندی و لکن دور شد بر ایشان راه دور و سوگند خوردند به خدای اگر توانیم بیرون آییم «۸» با شما، به هلاک می‌کنند جانهایشان و خدای داند که ایشان دروغزن‌اند.

[۷۸-پ]

؛ عفو کناد خدای از تو، چرا «۹» دستوری دادی «۱۰» ایشان را تا پیدا شود تو را آنان.

(۱). آج، لب: پس نیست.

(۲). آج، لب: عوض آرد.

(۳). آج، لب: گزند نرسانید.

(۴). اساس: یاری کند؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۵). آج، لب: یکی از دو تن.

(۶). آج، لب: آرامش خود را.

(۷). آج، لب: زیرتر.

(۸). آج، لب: اگر توانستیمی هر آینه بیرون آمدیمی.

(۹). آو، بم: چون.

(۱۰). آج، لب+ تو.

ص: ۲۴۷

که راست گفتند و بدانی دروغزنان را.

؛ دستوری نخواهند از تو آنان که ایمان آوردند به خدای و روز باز پسین که جهاد کنند به مالهایشان و تنهایشان، و خدای داناست به پرهیزگاران.

؛ [بدرستی که] «۱» دستوری خواهند از تو آنان که ایمان ندارند به خدای و روز قیامت، به شک افتاد «۲» دلهایشان، ایشان در شکشان می آیند و می شوند.

[۷۹-ر]

؛ و اگر خواهند رفتن «۳» بساختند برای او سازی، و لکن نخواست خدای برخاستن «۴» ایشان، گران بکرد ایشان را و گفتند: بنشین با نشستگان.

؛ اگر بیرون آیند «۵» با شما نیز آیند «۶» شما را مگر فساد و بشتابند «۷» در میان شما، طلب می کنند برای شما فتنه و در شما جاسوسند ایشان را، و خدای داناست به ظالمان.

؛ طلب کردند فتنه پیش از این و برگردانیدند برای تو کارها تا آمد حق و پیدا شد فرمان خدای و ایشان ناخواهنده باشند.

؛ و از ایشان کس هست که گوید دستوری ده مرا و به فتنه میفکن مرا، الا در فتنه افتادند، و دوزخ گرد بر آمده «۸» است به کافران.

[۷۹-پ]

؛ اگر به تو رسد نیکویی دژم بکند ایشان را و اگر به تو رسد

(۱). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۲). آج، لب: به گمان است.

(۳). آج، لب: خواستندی بیرون را.

(۴). آج، لب: خروج.

(۵). آج، لب: بیرون آمدندی.

(۶). آج، لب: نفزودندی.

(۷). آج، لب: به شتاب راندندی شتران را.

(۸). آج، لب: گرد در آینده.

ص: ۲۴۸

مصیبتی گویند فرا گرفتیم کار ما از پیش و بر گردند و ایشان بطرکنان «۱» باشند.

بگو نرسد به ما آلا آنچه نوشته باشد خدای ما را، اوست بار خدای «۲» ما، و بر خدای توکل کنند مؤمنان.

؛ بگو گوش می‌داری «۳» به ما مگر یکی از دو نیکویی و ما گوش می‌داریم «۴» به شما آنچه برساند شما را خدای به عذاب از نزدیک او یا به دستهای ما، گوش داری «۵» که ما با شما گوش می‌داریم «۶».

بگو نفقه کنی به رغبت یا به کراهت، نپذیرد «۷» از شما که شما بودی گروهی فاسقان.

[۸۰-ر]

؛ و چه منع کرد ایشان را که بپذیرند از ایشان نفقاتشان آلا آن است که ایشان کافر شدند به خدای و به رسولش، و نیابند به نماز آلا و ایشان کسلان باشند «۸» و نفقه نکنند آلا و ایشان کاره باشند.

؛ به عجب می‌آرد «۹» تو را مالهاشان و نه فرزندانشان «۱۰»، می‌خواهد خدای که عذاب کند ایشان را به آن در زندگانی دنیا و باطل شود جانهاشان و ایشان کافر [انند] «۱۱».

و سوگند می‌خورند به خدای که ایشان از شما اند، و نیستند ایشان از شما و لکن ایشان

(۱). آج، لب: شادان.

(۲). آو، بم، مج: خداوند؛ آج، لب: خداوندگار.

(۳-۴). آج، لب: چشم می‌دارید.

(۵). آج، لب: چشم دارید.

(۶). آج، لب: چشم دارندگانیم.

(۷). آج، لب: هرگز قبول کرده نشود.

(۸). آج، لب: با کسل اند.

(۹). آج، لب: پس باید که به شگفت نیاورد.

(۱۰). آج، لب+ بدرستی که.

(۱۱). اساس: ندارد؛ از میج، افزوده شد.

ص: ۲۴۹

گروهی اند که ترسند «۱».

اگر یابند پناهگاهی یا جایی که فرو شوند یا جایی که در او شوند برگردند بر او «۲» و ایشان سرکشی می‌کنند [۸۰-پ].

قوله تعالی **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** - الایه، حق تعالی در این آیت خطاب کرد با مؤمنان و توییح کرد ایشان را بر تناقلی «۳» و تکاسلی که نمودند [از جهاد] «۴». چون رسول - علیه السلام - به حرب تبوک خواست رفتن، از حرب طایف برگشته بود و مردم پاره‌ای رنجور بودند و روزگار تنگی و عسرت بود، و در آن زمین «۵» قحطی بود و وقت دخل نزدیک بود و میوه‌ها «۶» برآمده بود «۷» مردم را دل نمی‌داد که وطن رها کنند و به غزات روند به تبوک تقاعدی «۸» و تکاسلی کردند.

رسول - علیه السلام - کم بودی که به جایی خواستی رفتن که اظهار کردی **الَّا كُنَيْتَ** «۹» کردی و خواستی تا مردمان احوال او ندانند تا او ناگاه به سر دشمن رود، مگر غزوه تبوک که رسول - علیه السلام - تصریح می‌کرد تا مردم ساز تمام بکنند، چه راه دور بود و دشمن بسیار. مردم از این اسباب تهاون «۱۰» می‌کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ایشان را: ای گرویدگان! **[ما لَكُمْ]** «۱۱» چه بوده است شما را؟ [و] «۱۲» «ما» استفهامی است، و این کلمت عتاب است، صورت استفهام دارد و معنی تفریح و توییح است چون گویند شما را: **انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ النَّفْرُ، ضِدُّ الْهُدُوءِ،** يقال: نفر الى العدو و نفر الى الثغر و ينفر نفرا «۱۳» و نفیرا. و «نفر» جز در مکروه نباشد تشبیها بنفور البهیمة عمّا تخاف او بنفار الطبع عمّا یکره، و نفرت الدابة تنفر نفورا و نفارا، و نفر الحاج من منی ینفر نفرا. و «نفر» هم مصدر باشد و هم جماعت که از آن جا بیایند، **كالرَّكْبِ وَ الشَّرْبِ لِلرَّاكِبِينَ وَ الشَّارِبِينَ. فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛** ای فی الجهاد،

(۱). همه نسخه بدلها: بجز مل: می‌ترسند.

(۲). آو، بم: بدون؛ میج: با او.

(۳). آج، لب: تغافل.

(۱۲ - ۱۱ - ۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: زمان.

(۶). اساس: میوها/ میوه‌ها.

(۷). مل و مج: به برآمده بود.

(۸). آو، آج، بم، لب: تقاعد.

(۹). مج + و توریت.

(۱۰). اساس: تهاونه؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد؛ آو، بم: تهاقب.

(۱۳). آو، آج، بم + نفورا.

ص: ۲۵۰

و جهاد را برای آن راه خدای خوانند که راه دین خدای به او آسان شود، و این لفظ، اعنی فی سبیل اللّٰه، کنایتی معروف است از جهاد. اَنَا قَلْتُمْ، اصله تتاقلتم، «تا» را اسکان کردند و در «تا» ادغام کردند و همزه وصل در آوردند لیعمد «۱» اللسان علیها «۲» فی النطق فصار انا قلم، و کذلک قوله: اذا رکوا «۳» و اطبرنا «۴» و ازیت، و قال الشاعر:

تولی الضجیع اذا ما استافها «۵» خصرا
عذب المذاق اذا ما اتابع القبل

ای، تتابع. و تتاقل، اظهار ثقل باشد در نفس، کالتمارض، و التّغافل، و مثله، التّباطی، و وجهی از وجوه تفاعل این باشد، و خلافه «۶» التّسرّع. و در معنی او دو قول گفتند؛ یکی آن که: به زمین خود مقام کردی و اختیار رفتن نکردی، و یکی آن که:

برای آن که وقت میوه و دخل بود، رغبت نکردی «۷» و تنعم کردی، کقوله: ... أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ ... «۸»، آنکه بر سبیل ملامت گفت ایشان را که: راضی شدی به حیات دنیا از نعیم آخرت، و «من» بدل راست. آنکه ذمّ دنیا کرد، گفت: فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ، «ما»، نفی راست؛ نیست زندگانی سرای دنیا در جنب آخرت و اضافت با او الا اندکی.

آنکه تهدید کرد ایشان را و وعید [و] «۹» زجر نمود، گفت: اگر بنروی «۱۰»، عذاب کنند شما را عذابی سخت به درد آرنده، و شما را ببرد و به جای شما قومی را بیارد جز شما، و شما با او هیچ مضرت نتوانی کردن و هیچ گزند نتوانی رسانیدن. در «ها» «۱۱» خلاف کردند؛ بعضی گفتند: راجع است با نام خدای - جلّ جلاله، و بهری گفتند:

راجع است با رسول- علیه السّلام- و «الّا» در آیت «ان لا» بوده است، «نون» در «لام» ادغام کرده‌اند و «نون» جمع به جزم «ان» بیوفتاده است. و **يُعَذِّبُكُمْ** و **يَسْتَبْدِلُ** و لا يضرّكم، همه جزای شرط است، و آنگه گفت: خدای بر همه چیز «۱۲» قادر است، بر عذاب شما و استبدال شما و نصرت رسولش بی شما.

(۱). مج: ليعتمد.

(۲). آو، آج، بم: اليها.

(۳). آو، آج، بم، لب: ادراك.

(۴). آو، آج، بم: اطير.

(۵). آو، آج، بم: ما استابها.

(۶). همه نسخه بدلهای، بجز مل و مج: و هو خلاف.

(۷). آج، لب: نکردندی.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

(۹). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۱۰). اساس: بنه روی / نبروی.

(۱۱). چاپ شعرانی + لا تضرّوه.

(۱۲). اج، لب: چیزی.

ص: ۲۵۱

آنگه حالی یاد ایشان آورد [و گفت:]: «۱» او را با نصرت من به نصرت شما چه «۲» حاجت است، اگر شما او را نصرت نکنی، خدای - جلّ جلاله - نصرت کرد او را شب غار. **إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا؛** آنگه که کافران او را از مکه بیرون کردند.

چنان که قصه آن برفت فی قوله: **وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ** «۳».

ثَانِيًا اثْنَيْنِ؛ دوم دو، و نصب او بر حال است، يقال: خرجنا ثانی اثْنین و خرجت احد اثْنین و ثالث ثلاثة و رابع اربعة و ثانی ثلاثة و ثالث اربعة، این هر دو گونه گویند، اول بر تقدیر آن که: او دوم است صاحبش را چون به یک جان باشند، و وجه دوم آن که: او دوم یکی باشد، و این خود [۸۱-ر] حقیقت است. و خلاف نیست که آن دو کس که در غار بودند: رسول بود- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- و ابو بکر «۴». **إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ**، «اذ» ظرف الماضي من الزمان. آنچه [که] «۵» ایشان هر دو در غار بودند، **إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ**؛ آنچه می گفت صاحبش را- یعنی ابو بکر را- و صاحب رفیق است این جا: **لَا تَحْزَنَ**؛ اندوه مدار که خدای با ماست به معنی نصرت. و گفته اند:

حزن او ترس و خوف بود، و گفتند: چون او با پیغامبر بود، او می گفت: یا رسول الله! اگر مرا بکشند، من یک مردم و اگر- و العیاذ باللّٰه- تو را مکروهی رسد، امت هلاک شوند.

انس مالک روایت کرد که، ابو بکر گفت: یا رسول الله! اگر اینان یک تن در پای خود نگرند، ما را ببیند. رسول گفت: هیچ اندیشه مدار که خدای با ماست.

مجاهد گفت: رسول- علیه السلام- در غار سه روز بماند. عروه گفت: ابو بکر را گوسپندی چند بود، عامر بن فهیره نماز شام آن گوسفندان «۶» با در آن غار راندی و ایشان از شیر آن گوسپندان می خوردند. و قتاده گفت: عبد الرحمن بن ابی بکر بامداد و شبانگاه طعامی با آن جا آوردی پوشیده، چون خواستند تا بروند دو شتر بیاورد «۷» تا یکی رسول بر نشست و یکی ابو بکر، و چون برفتند چهار کس بودند: رسول بود و

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: چی / چه.

(۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۰.

(۴). اساس+ رضی الله عنه.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آو، گوسپند؛ مج: گوسپندان.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: بیاوردند.

زهري گوید «۲»: چون رسول - عليه السلام - در غار رفت - و نام آن غار ثور بود - حق تعالی بر در آن غار تمام برویاند و عنكبوت را الهام داد تا آن جا خانه کرد، از کرد «۳» او کبوتر «۴» بیامد و آن جا خایه نهاد. چون سراقه بن مالک آن جا رسید - و او پی گیری هول بود - گفت: تا این جا پی است از این جا یا به آسمان رفته است یا به زمین فرو شده است یا در این غار رفته است، و در غار رفتن مصور نیست برای آن که خانه عنكبوت بر جای است و دریده شده نیست و خایه کبوتر شکسته شده نیست و تمام را پای بر نهاده نیست.

راوی خیر گوید که: چون ابو بکر را حزنی می بود، رسول - عليه السلام - او را تسلی می داد و می گفت: ما ایشان را می بینیم و ایشان ما را نمی بینند. آنکه یکی از ایشان خواست تا اراقتی کند، روی به غار کرد رسول - عليه السلام - روی بگردانید و گفت: یا ابا بکر! دیدی «۵» اگر ما را دیدندی این نکردندی و رسول - عليه السلام - دعا می کرد «۶»:

اللهم اعم ابصارهم عنا

؛ بار خدایا! چشمهایشان کور گردان از ما.

حق تعالی شر ایشان صرف کرد از رسول - عليه السلام - و همه کوه «۷» می گردیدند و در غار نشدند.

محمد بن سیرین گوید که: جماعتی در عهد عمر خطاب «۸» به حضور او سخنی می گفتند که در آن سخن، تفضیلی می دادند عمر را بر ابو بکر. عمر گفت: غرض از این سخن آن است که، مرا تفضیل می دهی بر ابو بکر! و الله که آن [یک] «۹» شب از «۱۰» ابو بکر که شب غار بود که او در صحبت رسول بود بهتر بود از همه عمر عمر، و یک روز از او بهتر بود از آل عمر. او آن شب با رسول به غار رفت، گاه در پیش رسول بودی «۱۱»، گاه باز پس استادی، رسول - عليه السلام - او را گفت: یا ابا بکر! چرا ساعتی

(۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۲). مج: گفت.

(۳-۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: کرا و کبوتر؛ مج: از کرا کبوتر.

(۵). مل + که ما را نمی بینند.

(۶). مل، مج + که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: کور.

(۸). اساس + رضی الله عنه.

(۹). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۱۰). اساس: که؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بجز مج+ و.

ص: ۲۵۳

از پیش بروی و ساعتی باز پس استی «۱»؟ گفت: آن ساعت «۲» که از پیش بروم اندیشه کنم که نبادا که کسی در این راه کمین کرده باشد «۳»، تا اگر از کمین بیرون آید یا چیزی بیندازد بر من آید، بر تو نیاید یا مرا گیرد. و چون باز پس ایستم «۴» اندیشه‌ام آن باشد که «۵» اگر کسی به دنبال ما بیاید به من رسد و من سپر تو باشم. چون به غار رسید، رسول - علیه السلام - خواست تا در غار رود، رها نکرد گفت: یا رسول الله! بر جای باش تا من بنگرم نباید که کسی کمین کرده باشد. در غار رفت و گرداگرد برگردید «۶» و بنگرید چون کسی را نیافت، رسول را گفت: در آی. آنکه عمر گفت: آن شب از ابو بکر به بود که همه عمر آل عمر «۷». و در این شب ابو بکر صدیق «۸» این ابیات می گفت:

و نحن فی سدف من ظلمة الغار

قال النبی و لم اجزع فوقرنی

و قد تکفل لی منه باظهار

لا تخش شیئا فان الله ثالثنا

کید الشیاطین قد کادت لکفار «۹»

و انما کید من یخشی بواده

و جاعل المنتهی منهم الی النار [۸۱-پ]

و الله مهلكهم طراً بما صنعوا

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ؛ خدای تعالی سکینه و وقار و طمأنینه خود به رسول - علیه السلام - فرستاد «۱۰». این قول بیشتر مفسران است، و قول بعضی آن است که:

ضمیر عاید است با ابو بکر، برای آن که سکینه از رسول - علیه السلام - جدا نبود هرگز، و دگر آن که: خوف و حزن ابو بکر را بود نه رسول را، او به سکینه محتاجتر بود. و دگر مفسران گفتند: ضمیر عاید است با «۱۱» رسول - علیه السلام - برای آن که جمله کنایات که در «۱۲» آیت هست «۱۳» همه راجع است با رسول، من قوله تعالی: **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ**

(۱). همه نسخه بدلها: ایستی.

(۲). لب: ساعتی.

(۳). لب: بود.

(۴). آج، لب: آیم.

(۵). آو، آج، بم، لب: اندیشه کنم که.

(۶). آو، آج، بم، لب: گرد غار بر آمد.

(۷). اساس: آل عمره؛ به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس + رضی الله عنه.

(۹). اساس: الکفار؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد؛ مل: بکفار.

(۱۰). آو، آج، بم، لب: فرو فرستاد.

(۱۱). آو، آج: بر.

(۱۲). آو، آج، بم، لب + جمله.

(۱۳). مل: در او هست.

ص: ۲۵۴

لِصَاحِبِهِ ... چون در این چهار جای کنایت راجع با رسول است در آن جا همچنان باید که باشد، دگر آن که: خدای تعالی در مثل این آیت تصریح کرد به سکینه «۱» بر رسول - علیه السلام - فی قوله: **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ**

أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا ... «۲»، بلا خلاف این ضمیر عاید جز با رسول - علیه السلام - نیست، چون کنایات از اول آیت تا به آخر همه راجع با رسول است - علیه السلام - آن یکی از میانه نباید که راجع باشد با جز رسول، آنکه گفت: **وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا؛** و قوت [داد] «۳» او را به لشکریایی که شما ندیدی ایشان را، یعنی فریشتگان. **وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛** و کلمت آنان که کافر بودند فروتر کرد و کلمت خدای است که بلندتر است، و کلمت کنایت است از شأن و کار.

حق تعالی گفت: من کار کافران فرو نهادم و سافل و مقهور و مغلوب کردم. و کلمت خدای، یعنی دین او و شرع رسول او همیشه بلند بوده است. و **كَلِمَةُ اللَّهِ**، مرفوع است به ابتدا، و **الْعُلْيَا**، خبر اوست، و **هِيَ** فصل است بنزدیک بصریان. و کوفیان عماد خوانند این را. عبد الله عباس گفت: کلمه کفار کفر است و شرک، و کلمه خدای تعالی کلمه ایمان است، گفتن: لا اله الا الله.

وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و خدای تعالی عزیز است او را به نصرت کس حاجت نیست، و رسول را نه از سر «۴» عجز به غار فرستاد، بل از جهت حکمت.

أَنْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا، ابو الضحی گفت: اول آیت از سورت براءت که فرود آمد این آیت بود. مجاهد گفت: سبب نزول آیت آن بود که: [چون] «۵» رسول - علیه السلام - صحابه را استنفار کرد به جهاد، تعلل کردند و گفتند: در میان ما ثقلاء و خداوندان صنعت و حاجت و اشتغال بسیارند و پراکنده روزگار، خدای [تعالی] «۶» این آیت فرستاد، گفت: به هر حال اگر خفیفی و اگر ثقیلی «۷»، نفر «۸» باید کردن و به جهاد برون باید آمدن، و گفت: این نه عذر باشد.

مفسران خلاف کردند در معنی خفاف و ثقال؛ انس و ضحاک و مجاهد و قتاده

(۱). آو، آج، بم، لب: سکینه را.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۶.

(۳-۵-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب: بهر.

(۷). همه نسخه بدلها: ثقیل.

(۸). آج: نصر.

و عکرمه و شمر بن «۱» عطیه و مقاتل بن حیان گفتند: شیوخا و شبایا؛ اگر پیری و اگر جوان. و حسن گفت: اگر مشغولی و اگر نه. ابو صالح گفت: خفافا من المال او تقالا منه؛ اگر از مال سبکی و اگر گران، یعنی اگر درویشی و اگر توانگر. ابن زید گفت: مراد به تقال، خداوندان حرفت و صنعت‌اند که ایشان را گران آید «۲» از سر کار خود برفتن و آنان که بیکار باشند سبک باشند. عبد الله عباس گفت: اگر بنشاطی و اگر نه ای. عطیه گفت: رکبانا و مشاة؛ اگر سواری و اگر پیاده. مرّة الهمدانی گفت:

اگر اصحاء و مرضی؛ اگر تندرستی و اگر بیمار. یمان گفت: عزّابا و متأهلین؛ اگر عزبی و اگر متأهل. و بعضی دگر گفتند: اگر گرانی از سلاح و اگر سلاح نداری. و گفته‌اند: خفافا، بی‌اندیشه و تقالا و اندیشه کرده. و گفته‌اند: خفافا، بی‌حاشیه و تقالا با حاشیه. و خفاف، جمع خفیف «۳» باشد. و تقال جمع ثقیل باشد. و فعال، جمع «۴» فعلی که به معنی فاعل بود قیاسی مطرّد است، و نصب ایشان بر حال است.

گفت: بهر حال که هستی از این حالات بروی و انگبخته شوی. وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ و در ره خدای به جان و مال جهاد کنی، [نه] «۵» که مال بذل کنی و به جان بخل کنی. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ؛ این بهتر باشد یعنی جهاد شما اگر دانی.

انس روایت کند که: [۸۲- ر] ابو طلحه این سورت می‌خواند، به این آیت رسید فرزندان خود را گفت: یا بنی جهّزونی جهّزونی؛ مرا به ساز بکنی و بیجاری. پسران او را گفتند: تو با رسول غزا کردی و با ابو بکر و عمر جهاد کردی و اکنون پیر شدی ما از تو نیابت می‌داریم، گفت: نه مرا ساز کنی تا بروم. او را ساز کردند به غزات دریا برفت و در کشتی بمرد و هفت روز در کشتی مرده بود نهاده که راه نیافتند به خشک که او را دفن کنند، و او را هیچ تغییری «۶» نبود پس از هفت روز به ساحل رسیدند و او را دفن کردند. زهری گفت: سعید بن المسیب به غزا رفت و یک چشم «۷» او برفته بود، او را گفتند: این بر تو نیست که تو مردی پیری، و بر تو نیست جهاد کردن. گفت:

(۱). آو، آج، بم: شهر بن؛ مج: شم بن.

(۲). آو، آج، بم، لب: آمد.

(۳). مج: خفیفه.

(۴). همه نسخه بدلها: در جمع.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد؛ از چاپ شعرانی، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آو، لب: تغییری.

(۷). آو، آج، بم، لب: و او را یک چشم.

نه، مرا نیز بفرموده‌اند به این آیت که: **انْفِرُوا خِفَافًا [وَقَالَ]** «۱» اگر چه کارزار نتوانم کردن سواد مسلمانان بسیار کنم و متاعشان نگاه دارم.

آنکه در آنان که از غزات تبوک باز پس ایستادند از جمله منافقان خدای تعالی این آیت انزله کرد: **لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا**، اسم «کان» مضمَر است، ای لو کان ما تدعوهم الیه عرضا قریبا؛ اگر این که تو دعوت می‌کنی ایشان را با آن عرضی بودی نزدیک، یعنی غنیمتی عاجل. و عرض، مال دنیا باشد برای آتش عرض خواند که سریع الزوال باشد، کالعرض الذی لا یبقی بقاء الاجسام. **وَسَفَرًا قَاصِدًا**؛ و سفری میانه. و القاصد هینا ذو قصد، من باب تامر و لابن. و قصد، میانه کارها باشد، نه اسراف و نه تقصیر، یعنی اگر راهی بودی نه دور. **لَاتَّبِعُوكَ**؛ متابعت کردندی تو را و با تو در خدمت تو بیامدندی. **وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ**؛ و لکن راه و مسافت بر ایشان دور است. و اهل لغت گفتند: شقه راهی باشد دور که یشق رکوبها علی صاحبها، از مشقت گرفته باشد بر خداوندش مشقت باشد سلوک آن راه. **وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ**، این «سین» استقبال است، خدای تعالی گفت پیش از آن که ایشان آمدند و سوگند خوردند که: این بازماندگان خواهند آمدن تا سوگند خورند که اگر ما توانستمانی آمدن بیامدمانی با تو، و این خبر بود از غیب، و مخبر بر وجه خبر آمد، و این بر سبیل معجز بود، همچنین بود [ایشان] «۲» آمدند و سوگند خوردند که: ما اگر توانستیمانی «۳» بیامدمانی با شما. حق تعالی گفت: **يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ**؛ خود را هلاک می‌کنند به این تخلف که می‌کنند و دروغ که می‌گویند و سوگند دروغ می‌خورند. **وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**؛ و خدای داند که ایشان دروغ می‌گویند.

در خبر می‌آید که: چون رسول - صلی الله علیه و آله - عزم غزات تبوک کرد - و آن مسافتی بود دور تا به حدّ روم - منافقان طمع کردند که چون رسول - علیه السلام - برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند، ایشان نکایتی کنند و بر خانه رسول و صحابه زنند و چیزی که یابند ببرند و زنان و کودکان را برده کنند. خدای تعالی جبریل را فرستاد و از این حال رسول را - علیه السلام - خبر داد. رسول - علیه السلام - گفت: پس چه رای است و چه باید کردن؟ جبریل گفت: خدایت سلام می‌کند و

(۱). اساس: ندارد؛ به قیاس با متن قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۳). آج، مل، مج، لب: توانستمانی.

می‌گوید در این غزات که می‌روی تیغ نمی‌باید زدن، بل صلحی باشد میان تو و ایشان. فرمان من آن است که علی را بر جای خود بداری و محراب و منبر به او سپاری تا هم این «۱» را نیابت کند هم مدینه را حمایت کند، و نیز بدانند که چون با حیات تو صلاحیت نیابت تو و ولایت عهد تو او دارد پس از وفات تو اولی و احری که او باشد که آن را بشاید. رسول - علیه السّلام - علی را بر جای خود بنشانند و مدینه به او سپرد. منافقان چون آن دیدند، بدانستند که کید ایشان باطل شد. چون رسول - علیه السّلام - از مدینه یک منزل برفت، زبان طعن در علی دراز کردند و گفتند: الا انّ محمّدا قد قلی علیّا الا تراه قد خلّفه مع النّساء و الصّبیان؛ محمّد، علی را ببرید «۲»، نبینی که او را با زنان و کودکان رها کرد. امیر المؤمنین - علیه السّلام - این بشنید، سخت آمد او را، برخاست و برنشست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد [۸۲-پ] و از پس رسول - علیه السّلام - برفت. نماز دیگر به او رسید، و رسول - علیه السّلام - از خیمه بیرون آمده بود و به ره نگاه می‌کرد، در نگرید علی را بشناخت، گفت: آری! شمایل علی، شمایل علی می‌بینم. چون نزدیک رسید، رسول گفت:

یا علیّ ما حملک علی الخروج؛

چه حمل کرد تو را بر آن که از مدینه بیرون آمدی؟

گفت: طعنه منافقان و آن که چنین گفتند. رسول - علیه السّلام - گفت:

یا علیّ اما ترضی بانّک وزیر و وصیّ و خلیفتی و قاضی دینی و منجز وعدی لحمک لحمی و دمک دمی و انت منی بمنزلة هرون من موسی الاّ انه لا نبیّ بعدی؛

گفت: راضی نباشی به آن که تو وزیر منی و وصیّ منی و خلیفت منی و قاضی دین منی و منجز وعد منی، گوشتت گوشت من است و خونت خون من است، و تو را از من آن منزلت است که هارون را از موسی، الاّ آن که از پس من پیغامبر نیست. امیر المؤمنین گفت:

رضیت رضیت رضیت،

راضی شدم - آنگه برگردید و این بیتها می‌گفت:

الا باعد الله اهل التّفاق* و اهل الاراجیف و الباطل یقولون لی قد قلاک الرّسول* فخلّاک فی الخالف الخاذل و ما ذاک الاّ لأنّ النّبیّ* جفاک و ما کان بالفاعل فسرت و سیفی علی عاتقی* الی الرّاحم الحاکم «۳» الفاضل

(۱). او، آج، بهم، مل: دین.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: به دشمن گرفت.

فَلَمَّا رَأَىٰ هَذَا قَلْبَهُ * وَ قَالَ مَقَالَ الْاِخِ السَّائِلِ اُمَّ ابْنِ عَمِّي * «۱» فَأَنْبَأْتَهُ * بِارْجَافِ ذِي الْحَسَدِ الدَّاعِلِ فَقَالَ اِخِي اَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ * كَهْرُونَ * «۲» مُوسَىٰ وَ لَمْ يَأْتَلِ

آنکه حق تعالی رسول را گفت: **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ**؛ بعضی گفتند: خیر دادن است [و اذن] «۳» و دستوری رسول ایشان را گناهی صغیره بود. خدای تعالی گفت: عفو بکرد تو را خدای تا چرا دستور دادی ایشان را؟ و درست آن است که:

کلام وارد است مورد تعطف و تلطف و الافتتاح بالدعاء، چنان که یکی از ما گوید:

عفا الله عنک یا عافاک الله و غفر الله لک و رحمک الله لم فعلت کذا و آلا تفعل کذا، و این هیچ خبر «۴» نیست، و همه دعاست در آن حال که این می گوید باشد که بر دل او گذر نکند که آن را که به این کلام خطاب می کند گناهی هست یا نیست، و غرضش از این اکرام و الطاف باشد، که گفتیم. آنکه حق تعالی بیان کرد که چرا ایشان را دستوری دادی دستوری نیاست دادن، گفت: **حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا**؛ تا پیدا شود تو را آنان که راست گویند از آنان که نگویند، چه این فعل و مانند این صورت امتحان دارد، به او «۵» صادق در دعوی پیدا شود از کاذب. جماعتی منافقان که ایشان را اعتقادی درست نبود با یکدیگر «۶» گفتند: چه مهم است ما را برخاستن و به ثغر روم رفتن در موافقت محمد؟ آنگاه اگر چنان باشد که دست ایشان را بود یکی از ما جان به کناره نیاورد، تدبیر آن است که، هر یکی بهانه ای نهیم و علتی جویم که به آن تعلل تخلف کنیم و نرویم. آنکه می آمدند و دستوری می خواستند و می گفتند:

ما ساز نداریم و برگی نکرده ایم و عدتی نیست ما را. اگر ما را دستور باشی «۷» تا روزی چند مقام کنیم و برگی بسازیم و از پس تو بیاییم. حق تعالی از نهان نفاق ایشان رسول را- علیه السلام- خبر داد و گفت: **لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ**؛ دستوری نخواهند آنان که به خدای و قیامت ایمان

(۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: لی؛ به قیاس با چاپ شعرانی، تصحیح شد.

(۲). اساس: کهرون من؛ به قیاس با نسخه آو، و با توجه به وزن بیت، لفظ «من» حذف شد.

(۳). اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

(۴). آج: چیز.

(۵). آو، آج، بم: تا.

(۶). مل: اعتقادی درست با یکدیگر بود.

(۷). آج، بم، لب: دستور باشد.

ص: ۲۵۹

دارند در آن که جهاد کنند به مالها و جانهاشان، برای آن که چون ببیند که تو جهاد می‌کنی و ساز رفتن به جنگ دشمنان خدای، و ایشان دانند که آن بر ایشان واجب است، به دستوری خواستن چه حاجت باشد! پس اگر دستوری خواستن در آمدن نه کار مؤمنان باشد دستوری خواستن در نیامدن چگونه کار مؤمنان بود! آنگه حق تعالی گفت: این اشراط و اعلام برای تو می‌باید تا اینان را بشناسی و آلا من به احوال ایشان جمله و تفصیل و نهان و آشکارا و نیک و بد علمم. **وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ** [۸۳- ر]; و خدای عالم است به متقیان و پرهیزگاران که کیست که «۱» تقوی دارد و کیست که ندارد. آنگه گفت: دستوری در این معنی آنان خواهند که، به خدای و قیامت ایمان ندارند و دل ایشان شک و مرتاب باشد، ایشان در شک و عمیا متردد باشند و متحیر، و این صفت منافقان است چنان که در دگر آیت گفت ایشان را:

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ ... «۲»، و رسول - عليه السلام - گفت:

مثل المنافق كمثل الشاة العائرة بين الغنمين.

و آیت، دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گویند: معارف جمله ضروری است، و خدای تعالی اینان را وصف کرد به آن که دل‌های ایشان شک است، و ایشان در شک متردداند. و این صفت عالم به علم ضروری نباشد.

آنگه حق تعالی گفت: اگر اینان در اول بر عزم بیرون آمدن بودند، ساز او کرده بودند. ساز ناکردن، دلیل آن بوده است که اینان بر عزم خروج نبوده‌اند و در دل نداشتند که بیرون آیند. **وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ؛** انبعات، مطاوع بعث باشد، يقال:

بعثه فانبعث، و آن انطلاق باشد به سرعت، و لکن خدای نخواست که ایشان از جای برخیزند. اگر گویند از این آیت دلیل آن می‌کند که خدای تعالی کاره باشد بعضی چیزها را که فرماید برای آن که ایشان مأمور بودند به انبعات، و خدای گفت: **وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ؛** جواب گوئیم: خدای تعالی کاره نبود انبعات ایشان را بر وجه مأمور، و کاره بود آن را بر وجه معلوم، که خدای را معلوم بود که ایشان اگر برون شوند جز فساد و تخلیط و تضریب نکنند میان مسلمانان و القاء شر و فتنه، و هیچ خیری و راحتی نیاید «۳» از ایشان چنان که در آیت دیگر گفت: **لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا،**

(۱). همه نسخه بدلها+ در دل.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۳.

(۳). آو، آج، بم: نباشد.

ص: ۲۶۰

لا جرم چون چنین بود، **فَنَبَّطَهُمْ**؛ خدای ایشان را مَثْبُط و گران بکرد.

و التَّشْبِيطُ، ضدَّ الاسراع و الحثِّ، تا آنچه در دل داشتند از خبال و فساد بکنند «۱». **وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ**؛ و گفتند ایشان را که: بنشین با نشستگان. در این دو قول گفتند؛ یکی آن که: [این] «۲» گویندگان اصحابان ایشان بودند که ایشان را نهی کردند از آن که با پیغامبر - علیه السَّلام و الصَّلوة - برون شوند. دگر آن که: گویند این قول رسول باشد - علیه السَّلام - بر وجه تهدید نه بر وجه امر «۳»، و اگر این با خدای نسبت کنند هم بر وجه تهدید و وعید باشد، کما قال الشَّاعر:

فاقعد فانك انت الطاعم الكاسي

و این بر سبیل تویخ و تقریع می گوید «۴»؛ نه آن که امر می کنند «۵» مخاطب را به قعود.

مَعَ الْقَاعِدِينَ؛ ای مع النَّساء و الصَّبِيان و الزَّمنی و المرضی؛ با زنان و کودکان و بیماران و مبتلایان.

محمد بن اسحاق گفت: آنان که این دستوری خواستند، رؤسا و اشراف منافقان بودند، چون: عبد الله [بن] «۶» ابی سلول و جند بن قیس و رفاعه بن التَّابوت و اوس بن قبطی، و کذلک ذکره مجاهد.

آنکه حق تعالی آفت و فساد نیت ایشان باز گفت، و گفت: همان به باشد که نیاید با شما، چه اگر بیایند جز خبال و فساد نیفزایند شما را. و خبال، فساد باشد و مرگ باشد و اضطراب امر باشد. **وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَكُمْ**؛ و در میان شما اسراع کنند، و این کنایت باشد از نیمه و سعی به فساد، قال الشَّاعر:

ارانا موضعين لامر غيب

و نسحر بالطعام و بالشراب «۷»

يقال: اوضع اذا اسرع و وضع لغة فيه، قال الشَّاعر:

يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ؛ ای بیغون لکم «۸» الفتنه. و قال «۹» ایضا: بغیته الخیر و الشرّ، ای له؛

(۱). مج، لب: نکنند.

(۲-۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: زجر؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: می‌گویند.

(۵). همه نسخه بدلها: می‌کنند.

(۷). اساس: الشراب، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). اساس: بکم؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: يقال.

ص: ۲۶۱

برای شما طلب فتنه می‌کنند. ضحاک گفت: فتنه، کفر است این جا و کلبی گفت:

فساد و شر و نیمه است. وَ فَيْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ؛ و در میان شما جاسوسانند از ایشان.

و گفتند: مراد آن است که، در میان شما اتباعند ایشان را سمیع و مطیع که از ایشان بشنوند و کار بندند. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ،
 راوی خبر گوید: سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول - علیه السلام - لشکرگاه بزد - بثنیه الوداع - عبد الله ابی «۱»
 لشکرگاه خود با جمع «۲» منافقان [۸۳-پ] به ذی حدّه بزد - فروتر از ثنیه الوداع - و لشکر او کم از لشکر رسول نبودند -
 چون رسول - علیه السلام - از آن منزل برگرفت و بیشتر شد «۳»، ایشان برخواستند و با رسول بنرفتند «۴»، رسول - علیه
 السلام - دلتنگ شد. خدای تعالی این آیت فرستاد به تسلی رسول.

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ؛ آنکه حق تعالی گفت: این همیشه کار ایشان بوده است، پیش از این مطلب فتنه شما کردند و آن که شما را از دین خدای و از جهاد باز دارند به انواع مکر و حیلت و خدیعت، چنان که عبد الله اَبی کرد روز احد- و فصل آن برفت. «۵» وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ؛ و کارها برگردانیدند و زیر و زبر کردند، حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ؛ تا حق آمد، یعنی نصرت و ظفر، وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ؛ و کار خدای پیدا شد، یعنی دین خدای و قوت مسلمانان. وَ هُمْ كَارِهُونَ؛ و ایشان کاره بودند آن «۶» را.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أُنْذَنْ لِي وَ لَا تَفْتِنِّي؛ آنکه گفت: از ایشان، یعنی از منافقان بعضی هستند و «من»، نکره موصوفه است، و آیت در جد بن قیس آمد- و او از رؤوس منافقان یکی بود- که چون رسول- علیه السّلام- به غزات «۷» تبوک خواست رفتن، او را گفت:

یا ابا وهب هل لك في جهاد «۸» بنی الاصر تَتَّخِذُ مِنْهُمْ سَرَارِيَّ «۹» و وصفاء؛

افتد تو را که با بنی الاصر کارزار کنی، یعنی رومیان و از ایشان سرّیت و وصیفتان آری؟ و رومیان را برای آن بنو الاصر خواندند که، حبشه بر روم غالب شدند و از

(۱). آو، آج، بم، مل، مج: عبد الله اَبی سلول.

(۲). آج، لب: جمیع.

(۳). آو، آج، بم، مج، لب: پیش شد؛ مل: پیش رفت.

(۴). اساس: بنه رفتند/ بنرفتند.

(۵). آو، آج، بم: و قصّه آن؛ مل: و ذکر قصّه آن در پیش برفت.

(۶). همه نسخه بدالها، بجز مل: آنان را.

(۷). آو، آج، بم، لب: غزای.

(۸). اساس: جلاد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: سواری؛ به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

ایشان برده آوردند و فرزندان آمد ایشان را از حبشه. پس سواد حبشه و بیاض روم بر ایشان جمع شد زرد بام «۱» بودند. چون رسول - علیه السلام - او را این گفت، او جواب داد و گفت: یا رسول الله! قوم من دانند که من به زنان مولع باشم «۲» و می ترسم که نباید که زنان رومیان را ببینم، از ایشان نشکیم! مرا به فتنه «۳» بد میفکن و دستور باش «۴» مرا تا بشینم. رسول - علیه السلام - روی از او بگردانید و به خشم او را گفت: دستوری دادم هر کجا خواهی رو خدای تعالی این آیت فرستاد، و گفت: از ایشان بعضی هستند که می گویند: **أُذِّنْ لِي**؛ دستوری ده مرا و مرا در فتنه میفکن، یعنی به زنان روم. قتاده گفت: لا تفتنی، ای لا تؤمنی «۵»؛ مرا در اثم و حرج و گناه میفکن. **أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا**؛ ایشان در فتنه افتادند، یعنی در کفر. فتنه دوم «۶» کفر است، حق تعالی گفت: بر سبیل تعجب: این نیک مرد را نگر که می ترسد که در حرج نظر رومیان افتد، و آن خود در دریای کفر غرق «۷» شده است، آن را فتنه می شناسد، و کفر را «۸» فتنه نمی شناسد. **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**؛ و دوزخ به کافران محیط است و گرد بر آمده. چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - بنو سلمه را گفت: من سیدکم یا بنی سلمة؟ سید شما کیست یا بنی سلمه؟ گفتند: جد بن قیس است، جز آن است که او بخیل و بد دل است. رسول - علیه السلام - گفت:

و ای داء ادوی من البخل؛

و کدام درد است بی درماتر از بخل؟

بل سیدکم الفتی الابيض الجعد بشر بن البراء بن معرور؛

بل سید شما این جوان سخی کریم است بشر بن براء بن معرور.

حسان بن ثابت الانصاری در این معنی گفت:

و قال رسول الله و القول لا حق بمن قال منا من تعدون سیدا

فقلنا له جد بن قیس «۹» علی الذی نبخله فینا و ان کان انکدا

(۱). مل: زردفام.

(۲). آو، آج، بم، لب: نباشم.

(۳). لب: در فتنه.

(۴). آج، لب: دستوری باش.

(۵). اساس + مرا در فتنه میفکن، یعنی به زنان روم. قتاده گفت؛ به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید و تکراری، لذا از متن حذف شد.

(۶). آو، آج، بم: روم.

(۷). آو، آج، بم: غرقه.

(۸). اساس: واو؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: جند بن قیس؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

ص: ۲۶۳

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ج ۲۰ ۴۷۸

فقال [و «۱» ای الذاء ادوی من الذی رمیتم بها «۲» جدًا و علا بها یدا

و سوّد بشر بن البراء لجوده و حق لبشر ذی الندی ان یسودا

اذا ما اتاه الوفد انفد «۳» ماله و قال خذوه انه عائد غدا

قوله: **إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ**؛ آنکه وصف کرد افعال و نیّت ایشان را در حق مؤمنان، گفت: اگر خیری و نعمتی و نصرتی [۸۴- ر] و غنیمتی به تو رسد دلتنگ شوند به خیر شما دژم باشند، و اگر مصیبتی رسد به تو از قتلی و وهنی و هزیمتی، گویند، ما کار خود بکرده‌ایم و حذر «۴» خود فرا گرفته‌ایم «۵» و حزم و احتیاط بکرده‌ایم که این جا حاضر نیامده‌ایم و به خانه بنشستیم. **وَيَتَوَلَّوْاْ وَهُمْ فَرِحُوْنَ**؛ و برگردند شادی کنان. «واو» حال است و جمله از مبتدا و خبر در محلّ حال.

آنکه حق تعالی گفت: بگو ایشان را ای محمد! **قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا**؛ به ما نرسد الا آنچه خدای نبشته «۶» باشد ما را. و در مصحف عبد الله [مسعود] «۷» چنین است: قل هل «۸» یصیبنا الا ما کتب الله لنا «۹»، یعنی کتب الله لنا فی اللوح المحفوظ. آن که در لوح محفوظ برای ما بنوشت. حسن بصری گفت: معنی آن است که، کار ما مهمل نیست، بل راجع است با مدبری حکیم که کار ما به تدبیر و حکمت اوست. آنچه خواهد بودن از نیک و بد، در لوح محفوظ بنویسد تا اعلام باشد فریشتگان را و لطف و اعتبار. قولی دگر جبائی گفت و زجاج: معنی آن است که، **إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا** فی عاقبة الأمر من النصر و الظفر؛ نرسد به ما الا آنچه خدای نوشته باشد برای ما در عاقبت کار از نصرت و ظفر، و این بر سبیل تسلی و تشفی باشد. **هُوَ مَوْلَانَا**؛ او خداوند ماست و مدبر کار ما و ما بندگان اویم. قولی دیگر آن است که: او متولی حیاطت و حراست ماست و دفع مضرت او کند از ما. **وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**؛ و بر خدای باید تا توکل کنند مؤمنان، نه بر نصرت و نجات «۱۰» منافقان.

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). اساس و دیگر نسخه بدلها: به.

(۳). اساس: انهب؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). مل: جزای.

(۵). مل، میج: ها گرفته ایم.

(۶). لب: نوشته.

(۷). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۸). اساس: لن، با توجه به نسخه آج تصحیح شد.

(۹). آج، میج، لب+ بگو ای محمد رسد به ما، بر سبیل استفهام و معنی جحد، یعنی نرسد. و هر دو قراءت به معنی یکی است.

(۱۰). مل: یاری.

ص: ۲۶۴

آنکه گفت: بگو ای محمد! **قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ**؛ شما انتظار می‌کنی به ما الا یک کار نیکو از دو کار «۱»: اما ظفر و غنیمت، و اما قتل و شهادت، برای آن که حال کارزار کننده «۲» از این دو بیرون نباشد، یا دست او را باشد یا بر او بود. گفت: اگر دست ما را باشد یک حسنی «۳» است که ظفر باشد و غنیمت، و اگر دست بر ما باشد و ما کشته شویم، نه ما را بهشت و درجه شهادت خواهد بود! ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت که: خدای ضمان کرده

است آن را که در سبیل او شود «۴» از سر ایمان به خدای و رسول که، یا شهادت روزی کند او را یا باز گرداند او را با اهل و خانه [خود] «۵»، آمرزیده «۶»، با مغفرت و ظفر و غنیمت. هذا معنی قوله: **إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ**. و لکن ما نیز مترتبیم و منتظر به شما «۷» احدی السوءتین؛ از دو بدی یکی، اما عذاب خدای تعالی در قیامت اگر از تیغ ما بجهد، ای **بِأَيْدِينَا**؛ یا به دست ما کشته شوند. و گفتند: مراد به عذاب من عنده، انواع عذاب است که به امت سلف رسید از صواعق و جز آن، **أَوْ بِأَيْدِينَا**؛ یا به دست ما، یعنی شما آن نفاق که در دل داری اظهار کنی تا خون شما ما را حلال گردد و به دست ما کشته شوی. اکنون شما انتظار کنی آن را که شیطان وعده داد شما را از غرور و اباطیل و وهن اسلام به مرگ رسول - علیه السلام - که ما نیز بر سر انتظاریم وعدهای خدای را در اظهار دین او و نصرت رسول او.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا؛ آنکه گفت: شما مال نفقه می کنی «۸» بطوع و رغبت یا بکراهت، که از شما هیچ مقبول نخواهد بودن «۹» برای آن که شما فاسقانی، یعنی کافرانی، و چون اعتقاد درست ندارید، عمل بی ایمان و اعتقاد هیچ نفع نکند، یعنی که آفت ردّ صدقات و نفقات شما، و آن که به موقع قبول نمی افتد همه نه آن است که به کره نفقه می کنی که اگر هر چه در زمین مال است بطوع و رغبت خرج کنی از شما مقبول نباشد، برای آن که ایمان نداری.

(۱). آو، آج، بم، لب + را.

(۲). آو، آج، بم، لب: قتال کننده.

(۳). مل: حسنت.

(۴). همه نسخه بدلها: بیرون شود.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). مل: زنده.

(۷). مل: شما را.

(۸). مج: نفقه کنید.

(۹). مل + **إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ**.

ص: ۲۶۵

آنکه این علت مهمل و پوشیده رها نکرد تا بیان کرد که چرا نفقات ایشان به موقع قبول نمی افتد، گفت: **وَمَا مَنَعَهُمْ؛** و «ما»، روا باشد که نفی را باشد و معنی آن بود که: هیچ منع نیست از قبول صدقات ایشان الا آن که ایشان کافرند به خدای و

پیغامبر. و روا باشد که استفهامی بود، و معنی آن باشد که: چه منع می‌کند ایشان را از آن که صدقات ایشان به موقع قبول افتد
آلّا کفرشان به خدای و پیغامبر. و نافع و عاصم و حمزه و کسائی و خلف خواندند: ان یقبل به «یا»، برای آن که فعل مقدّم
است [۸۴- پ]. باقی قراء [به «تا»] «۱»، برای تأنیث لفظ صدقات. آنگه خبر داد از سر ایشان، [گفت: «وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا
وَهُمْ كُسَالَى؛ این اتیان نه آمدن است، از آن باب است که عرب گوید: اتیت الامر اذا فعلته» «۲»] و آنگه [گفت: «۳»] این
نماز که ایشان می‌کنند نه بطوع و طبع می‌کنند، گفت: نماز نکنند و آلّا ایشان کسلان باشند.

«واو»، حال راست و جمله در محلّ نصب بر حال و این علامت نفاق باشد.

در خبر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! من می‌ترسم که نباید که من منافق باشم. رسول - علیه
السّلام - گفت: یا هذا که تنها باشی هیچ نماز کنی؟ گفت: آری. گفت: برو که منافق نه‌ای. و در تاریخ هست که بعضی زندیقان
«۴» را دیدند که نماز نیکو می‌کرد، او را گفتند: این چیست که می‌کنی؟ و این مبین طریقت تو است، گفت: «عادة البلد و
ریاضة الجسد و حماية الاهل و الولد».

وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ؛ و هیچ نفقه نکنند آلّا و ایشان کاره باشند آن را. و «واو» نیز حال است.

آنگه گفت: یا محمد! فلا تعجبک؛ به عجب می‌آورد تو را مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان، آن نه برای کرامت ایشان است،
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ؛ خدای می‌خواهد که ایشان را بر «۵» مال و فرزندان در دنیا عذاب کند: در این چند قول گفتند: عبد الله عبّاس
و قتاده و مجاهد و سدّی گفتند: در آیت تقدیم و تاخیری هست، و تقدیر آن است که:

فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم فی الحیوة الدنیا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فی الآخرة، گفت: به عجب «۶» می‌آورد تو را مالها
و فرزندان این کافران در دنیا. خدای

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲-۳). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بهم، لب: زنادقه.

(۵). همه نسخه بدلها: به این.

(۶). آو، آج، میج: تعجب.

می‌خواهد تا ایشان را در قیامت به آن عذاب کند. بر این قول، حیاة دنیا، ظرف «۱» اموال و اولاد باشد، نه ظرف عذاب. و مثله فی التقدیم و التأخیر، قوله: فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ «۲»، و التقدیر: فآلقه اليهم فانظر ماذا يرجعون ثم تولى عنهم، برای آن که اگر بیامده «۳» باشد «۴» از آن جا نداند که ایشان چه جواب دهند. و این اختیار فرآء است.

وجهی دیگر ابن زید گفت: خدای می‌خواهد تا ایشان را در دنیا به آن عذاب کند از جمع آن و حفظ آن و مصائب در آن و حرمان از انتفاع «۵» به آن، یعنی ایشان چو پاسبانانند آن مال را و ایشان را به آن انتفاع «۶» نیست از بخل و لؤم و خساست طبعشان «۷».

وجه سهام «۸» جبائی گفت، معنی آن است که: خدای تعالی می‌خواهد تا به مال و فرزندان ایشان، ایشان را عذاب کند تا عند کارزار شما مال غنیمت شما شود و فرزندان سبی و غارت شما، منفعت آن شما را بود و در دست ایشان از آن جز حسرت «۹» نماند.

وجه چهارم، بلخی و زجاج گفتند، معنی آن است که: این مال و فرزندان و بالاند بر ایشان، برای آن که خدای تکلیف کرده است ایشان را که مال به خرج کنند و فرزندان را رها کنند تا به جهاد روند، آنگه می‌باید کردن ایشان را این معنی، شأوا، ام ابوا؛ اگر خواهند و اگر نه، چه اگر نکنند مستحق کشتن شوند، پس این انفاق بر ایشان غرامت است و حسرت؛ و نیز ایمان ندارند به ثواب آخرت تا ایشان را تسلی بودی.

وجه پنجم آن است که: خدای تعالی این مال و فرزندان بداد ایشان را تا ایشان ممتّع شدند «۱۰» به آن روزی چند آنگه ایشان را از سر آن به مرگ برد «۱۱» تا حسرت ایشان

(۱). آو، آج، بم + به.

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۸.

(۳). مل، مج: نیامده.

(۴). اساس: باشند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آج: انقطاع.

(۶). آج: انقطاعی.

(۷). مج + این عذابی باشد ایشان را که مشقت کسب و حفظ بر ایشان باشد و انتفاع دیگران یابند.

(۸). آو، بم: سیم؛ آج، مل، مج، لب: سیوم.

(۹). مل + و ندامت.

(۱۰). آو، آج، بم: شوند.

(۱۱). آو، آج، بم، مل، مج: ببرد.

ص: ۲۶۷

عظیمتر باشد از حسرت آنان که آن ندارند. آنگه ایشان را امید مآل «۱» و عاقبت نباشد، که این امید مؤمنان را بود. و نصب فعل مضارع به اضمار «ان» است. قوله: **و تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ [وَهُمْ كَافِرُونَ]** «۲» و جانهایشان هلاک شود و ایشان کافر. «واو»، حال راست، و الزهق «۳»؛ الهلاک و البطلان، قال الله تعالی: **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ** «۴»؛ ای، بطل الباطل. ابو علی گفت: خدای می خواهد که ایشان را با خود رها کند و مخدول گرداند عقوبت علی کفرهم المتقدم.

قوله: **وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ**؛ آنگه حق تعالی ناپاک داری ایشان و جرأت ایشان بر خدای باز گفت، گفت: سوگند می خورند به خدای تعالی که ایشان از شما اند، می گویند: ما از شما ایم و بر دین شما ایم، و حق تعالی تکذیب ایشان می کند و می گوید: دروغ می گویند، **وَمَا هُمْ مِنْكُمْ**؛ که ایشان از شما نه اند «۵»، و لکن [۸۵-ر] گروهی اند که از شما می ترسند، این برای خوف «۶» می گویند، الفرق، الخوف، و رجل فروقه، ای جبان، و الهاء للمبالغة.

آنگه گفت: **لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً**؛ اگر این منافقان حرزی و پناهی یافتندی، **أَوْ مَغَارَاتٍ**؛ جمع مغارة، و یا غاری در کوهی، و آن جایی باشد که بدو فرو شوند من غار الماء، و غارت عینه غورا، و الغور الارض المنخفضة، و النجد خلافة. و عبد الرحمن عوف در شاذ خواند: او مغارات، به ضم «میم» او به مفعول کرده است من اغار، ای موضع غور «۷»، قال الشاعر:

بحرف قد تغیر اذا تبوع

فعدّ طلابها و تعدّ عنها

أَوْ مَدْخَلًا؛ موضع دخول مفتعل باشد از دخول تا جایی که در او شدند. مجاهد گفت: محرزا. قتاده گفت: سربا. کلیبی گفت: نفقا کنفق الیربوع. ضحاک گفت:

ماوی یاوی الیه. حسن گفت: وجهها یتوجه الیه، این جمله متقارب است از روی معنی. ابن کیسان گفت: مدخلا، ای دخلاء؛ دوستانی اندرونی که ایشان را

(۱). اساس: مال / مآل.

(۲). اساس: ندارد؛ به قیاس با قرآن مجید و نسخه مل، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: و الزهوق.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱.

(۵). مل + و لکنهم قوم یفرقون.

(۶). اساس: خود؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). اساس: غرور؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

ص: ۲۶۸

حمایت کنند. **لَوْلَا إِلَهِه**؛ روی بدو نهادندی و عدول کردندی با او. **[وَهُمْ]** «۱» **يَجْمَعُونَ**؛ به شتاب سر در نهاده چنان که اسب سرکش رود. و دابّه جموح اذا ركب رأسها و مضت على وجهها، قال مهلهل «۲»:

حتى رأيت ذوى احسابهم خمدوا

لقد جمحت جماحا فى دمائهم

[سوره التوبة (۹): آیات ۵۸ تا ۷۰]

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸) وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰) وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلُّ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱) يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲)

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳) يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَأُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَ لَتَيْنِ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶) الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ (۶۷)

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (٦٨) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٦٩) أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٧٠)

[ترجمه]

؛ و از ایشان کسی هست که عیب می‌کند تو را در زکات اگر بدهندش از آن خشنود شود و اگر ندهندش از آن چون «۳» ایشان خشم می‌گیرند.

؛ [۸۵- پ]

و اگر ایشان راضی شوند بدانچه داده باشد ایشان را خدای و پیغامبر او، و گویند: بس است ما را خدای - عزّ و جلّ - زود بود که بدهد ما را خدای از فضل خویش و پیغامبر او، که ما به خدای رغبت می‌کنیم «۴».

؛ زکات درویشان راست و آنان که فروتر باشند از ایشان و کارداران بر آن و آنان که دلهای ایشان به دست آرند و در بردگان «۵» و وامداران و در راه خدای و برگذری «۶» فریضه‌ای «۷» از خدای، و خدای داناست و محکم کار.

؛ و از ایشان آنانند که می‌رنجانند رسول را و می‌گویند: او گوشی «۸» است، بگو گوش نیک است «۹» شما را ایمان دارد به خدای و [باور] «۱۰» دارد مؤمنان را، و رحمتی است آنان را که مؤمن شدند از شما [و آنان که] «۱۱» می‌رنجانند رسول خدای را ایشان

(۱). اساس: ندارد؛ به قیاس با قرآن مجید و نسخه آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم، الشّاعر؛ لب: الشّاعر و هو مهلهل.

(۳). مج: چون بگیری.

(۴). آو، آج، بم: رغبت کنندگانیم.

(۵). آو، بم: بستگان.

(۶). آو، آج، بم، مج، لب: رهگذری.

(۷). مج: فریضه است.

(۸). آج: تصدیق کننده است هر چیزی را که می شنود.

(۹). آج، آب: او شنونده به نیکی است.

(۱۰ - ۱۱). اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

ص: ۲۶۹

را عذابی دردمند بود [۸۶-ر].

سوگند می خورند به خدای شما را تا خشنود کنند شما را، و خدای و پیغامبرش سزاوارتر که خشنود کنند او را که «۱» هستند «۲» مؤمنان.

؛ نمی دانند که هر که ممانعت کند با خدای و پیغامبرش، او را بود آتش دوزخ، جاوید باشد در آن جا آن هلاکت «۳» بزرگ.

؛ می ترسند منافقان که فرو فرستند «۴» بر ایشان سورتی که خبر دهد ایشان را بدانچه در دلهای ایشان است، بگو افسوس دارید «۵» که خدای بیرون آورنده «۶» آنچه ترسید از آن.

[۸۶-پ]

؛ و اگر بررسی ایشان را، گویند که ما بودیم می فروشدیم «۷» و بازی [می کنیم] «۸» بگو [ای به خدای] «۹» و آیتهای او و پیغامبر او بودی شما افسوس می داشتی.

«۱۰» «۱۱»

؛ عذر نخواهید بدرستی که کافر شدی پس از ایمان شما اگر عفو کنیم «۱۲» از گروهی از شما عذاب کنیم «۱۳» گروهی به آن که ایشان بودند گناهکاران.

(۱). آو، لب: اگر.

(۲). آج، لب: هستید.

(۳). آو، بم: مج: هلاکی است.

(۴). آج، لب: فرو فرستاده شود.

(۵). آو، بم: فسوس می داری.

(۶). آج، لب: ظاهر کننده است.

(۷). آج، لب: شروع می کردیم.

(۸). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۹). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۱۰). اساس: یعف؛ به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۱). اساس: تعذب؛ به قیاس با قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۲). اساس: عفو کنند؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۱۳). اساس: کنند؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

ص: ۲۷۰

مردان منافق و زنان منافق برخی از ایشان از برخی می فرمایند به زشتی و منکر و نهی می کنند از معروف و فرو گرفته اند «۱» دستهایشان، فراموش کردند خدای را فراموش کرد ایشان را، منافقان ایشانند فاسقان.

[۸۷-ر]

؛ نوید داد خدای مردان و زنان منافق را و کافران را آتش دوزخ همیشه باشند در آن، آن بس است ایشان را و نفرین کرد ایشان را خدای و ایشان راست عذابی مقیم «۲».

؛ چنان که بودند از پیش شما بودند سخت تر از شما به قوت. و بیشتر به خواسته و فرزندان برخوردار شدند به بهره ایشان و برخوردار شدی شما به نصیب شما چنان که برخوردار شدند آنان که از پیش شما بودند به نصیب خود، و در شدید «۳» چنان که در شدند «۴» ایشان راست باطل کارهای ایشان در دنیا و در آخرت و ایشانند زیانکاران.

[۸۷-پ]

؛ نه آمد «۵» به ایشان خبر آنان که از پیش ایشان بودند گروه نوح و عاد و قوم صالح و گروه ابراهیم و خداوندان شهر مدین و زمینهای برگردیده «۶»! آوردندشان «۷» پیغامبران به حجتها، نکرد خدای بر ایشان هیچ ظلمی و لکن آنان بر خود ستم کردند.

(۱). آج، لب: فراهم می آورند.

(۲). آج، لب: ایستاده.

(۳). آو، بم: فرو شوی.

(۴). آو، بم: فرو شدند.

(۵). آج، لب: ای نیاید؛ آو: بیامد.

(۶). آو، بم: برگشته.

(۷). آو، بم: آمدند به ایشان.

ص: ۲۷۱

قوله تعالی: **وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ** - الایه، حق تعالی گفت:

وَ مِنْهُمْ؛ از ایشان، یعنی از منافقان **مَنْ يَلْمِزُكَ**، «من» نکره موصوفه است، و التقدیر:

رجل او انسان؛ کس هست که عیب می کند تو را در صدقات. ابو سعید خدری گفت و عبد الله عباس که: رسول - علیه السلام - غنائم هوازن قسمت می کرد، مردی برخاست که او را ابن ذی الخویصر [ه] «۱» گفتند از بنی تمیم نام او حرقوص بن زهیر و او سر خوارج بود، گفت: عدل کن ای رسول الله! رسول - علیه السلام - گفت:

ویلک

؛ اگر من عدل نکنم در جهان، که عدل کند! یکی از صحابه گفت: دستور باش «۲» تا او را بکشم «۳» یا رسول الله! رسول - علیه السلام - گفت: رها کن که او را اصحابی باشند که یکی از شما نماز و روزه خود در جنب نماز و روزه ایشان هیچ ندارد، و لکن از دین چنان به در آیند «۴» که تیر از نشانه. آنکه در پر آن تیر نگرند هیچ نباشد و در چوبش نگرند هیچ نباشد و در نصل و پیکانش نگرند هیچ نباشد، و در پی او نگرند هیچ نباشد، و این جمله کنایت است از آن که ایشان را «۵» دینی و اعتقادی نباشد. سر ایشان مردی باشد که او را در جای یک دست پاره ای گوشت دارد چون پستان زنان «۶».

بیرون آیند در وقت فترتی، چون ایشان بیرون آیند بکشید ایشان را. پس بکشید و پس بکشید ایشان را «۷». بترین خلقان باشند و ایشان را بهترین خلقان بکشند.

ابو سعید خدری گوید: گوی «۸» دهم و سوگند خورم که این از رسول - علیه السلام - شنیدم و سوگند خورم که با امیر المؤمنین علی بودم در نهروان که اینان را بکشت، یعنی خارجیان را. و آنکه این مرد را طلب می‌کرد و می‌گفت:

و الله ما کذبت و ما کذبت

؛ به خدای که من دروغ نگفتم و با من دروغ نگفتند، تا او را از زیر کشتگان بیرون کشیدند هم بر آن نشان که رسول - علیه السلام «۹» - گفته بود، و امیر المؤمنین او را گردن بزد. خدای تعالی این آیت در او فرستاد.

کلبی گفت: آیت در منافقان آمد، که چون رسول - علیه السلام - قسمتی می‌کرد،

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: رها کن.

(۳). همه نسخه بدلها: تا گردنش بزنم.

(۴). آو، بم: به دراند.

(۵). همه نسخه بدلها + هیچ.

(۶). آو، بم + برون.

(۷). همه نسخه بدلها + که.

(۸). آج، میج، لب: گواهی.

(۹). آو، آج، بم، لب + داده بود و.

ص: ۲۷۲

منافقی نام او ابو الجواظ گفت: این قسمت نه به سویت کردی! خدای تعالی: این آیت بفرستاد.

يعقوب خواند: «يلمزك» به ضمّ «الميم» و باقى قرأء به كسر «ميم»، و هر دو لغت است، يقال: لمزه، يلمزه و يلمزه [٨٨- ر] اذا عابه. و لمز، عيبى باشد بر وجه پوشيدگى، و همز و لمز و غمز، قريب المعنى اند، و هر سه لغت «١» در مستقبل او ضمّ و كسر آمده است، قال الشاعر:

اذا لقيتك تبدي لى مكاشرة
وان تعيبت كنت الهامز اللّمة

قال رؤبه:

قاربت بين عنقى و جمزى
فى ظلّ عصرى باطلى و لمزى

منه قوله: وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٌ «٢».

مجاهد گفت: يَلْمِزُكَ؛ تو را مى آزمايد «٣». عطا گفت: غيبت مى كند «٤» تو را. قتاده گفت: طعن مى زند تو «٥» را. ابن زيد گفت: اين قوم كه اين گفتند، منافقان بودند چون رسول - عليه السلام - قسمت صدقات كردى ايشان را توقع بودى كه رسول - عليه السلام - چيزى بديشان دهد و رسول - عليه السلام - ندادى، كه ايشان اهل آن نبودند، ايشان را سخت آمدى طعن زدندى و گفتندى كه: محمد چيزى كه مى دهد به هوا مى دهد و به آنان مى دهد كه دلش خواهد. خداى تعالى، اين آيت بفرستاد در ايشان، و گفت:

بعضى از اين منافقان آنند «٦» كه قسمت صدقات بر تو عيب مى كنند و در آن بر تو طعن مى زنند، اگرشان چيزى بدهى راضى شوند، و اگر ندهى خشم كنند و نمى دانند كه شرايطى هست استحقاق صدقه را: اول، ايمان است «٧»، آنكه صلاح است و ظاهر ستري، و آنكه درويشى است. ايشان كافر و فاسق و توانگر بودند و چشم صدقه مى داشتند. و خلاف كردند در آن توانگرى «٨» كه باز «٩» آن صدقه حرام باشد؛ بعضى گفتند: هر كس كه او نصابى دارد كه بر آن زكات واجب بود بيست دينار يا دويست

(١). آو، آج، بهم، لب + را.

(٢). سوره همزه (١٠٤) آيه ١.

(٣). آو، آج، بهم، مل، لب: مى آزمايد.

(۴). همه نسخه بدلها: می‌کنند.

(۵). آو، آج، بم، مل: می‌زنند بر تو.

(۶). آج، لب: آنان‌اند.

(۷). همه نسخه بدلها + و.

(۸). آو: تونگری.

(۹). همه نسخه بدلها: با.

ص: ۲۷۳

درم، زکات بدو نشاید داد «۱» «۱». بعضی دیگر گفتند: هر که او را مادّتی باشد از دخلی یا کشتی «۲» اگر مالک نصاب باشد یا نباشد، صدقه حرام است او را. و بنزدیک ما، هر که «۳» هفتصد درم دارد و بدان تصرف نداند کرد «۴» «۴»، زکات بدو شاید دادن. و آن که هفتاد درم دارد و تصرف داند کرد «۵»، زکات بدو نشاید داد «۶». آنکه گفت: اگر ایشان [به حکم قضای خدا رضا دادندی، ایشان را به بودی، گفت: **وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا؛** و اگر ایشان] «۷» رضا دادندی و خرسند بودندی بدانچه خدای تعالی و پیغامبر - علیه السّلام - بدیشان دادی «۸»، و گفتندی: **حَسْبُنَا اللَّهُ؛** ما را خدای بس است، و از سر حسن اعتقاد و وثاقت بر خدای گفتندی: **سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛** خدای تعالی ما را خود از فضل و رحمت روزی بدهد، و نیز رسولش که ما رغبت کرده‌ایم و امید بسته در او، آنکه جواب «لو» «۹» بیفگند لدلالة الکلام علیه و اقتضائه له، برای آن که کلام بر او دلیل می‌کند و تقاضای او می‌کند، و التّقدیر: لکان خیرا لهم، ایشان را به بودی اگر چنین کردند و چنین گفتندی.

آنکه گفت: من قسمت صدقات و زکات پیدا کنم و مستحقّان «۱۰» را معین گردانم تا هر کس طمع نکند، گفت: **إِنَّمَا؛** و بیان کردیم که این لفظ برای اثبات چیز «۱۱» باشد و نفی ما سواه، یعنی زکات اینان راست لا غیر. **الصَّدَقَاتُ،** به اتّفاق مراد بدین صدقات این جا زکات است، و این دو لفظ متداخلند، زکات به معنی صدقه آمد، و صدقه به معنی زکات. حق تعالی گفت: صدقات نیست مگر فقرا و مسکین را.

و خلاف کردند در معنی فقیر و مسکین و فرق میان ایشان؛ عبد الله عبّاس و حسن بصری و جابر بن یزید و زهری و مجاهد گفتند: فقیر آن باشد که او سؤال نکند.

و مسکین آن باشد که او سؤال کند. و ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السّلام - گفت: مسکین نه آن باشد که او را یک لقمه یا دو لقمه نان باز گرداند، یا یک خرما یا دو خرما، و لکن مسکین آن باشد که او را غنایی و کفافی نباشد که بدان مستغنی

(۶-۱). مل، مج، لب: دادن.

(۲). مج: کسبی.

(۳). آو، بم، مل، مج، لب: آن کس که.

(۴-۵). همه نسخه بدلها: کردن.

(۷). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۸). آج، لب: دادندی.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز لب: او.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ آن.

(۱۱). لب: چیزی؛ آو، آج، مل، مج: خیر.

ص: ۲۷۴

باشد از مردمان و از مردمان سؤال نتواند کردن و نداند کردن. قناده گفت: فقیر مرد «۱» زمن محتاج باشد، و مسکین محتاج تندرست باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: فقیر آن باشد که چیزی ندارد، و مسکین آن باشد که او را چیزی بود و لکن کفایت نبود او را بدان. بعضی دگر بر عکس این گفتند، و قومی گفتند: هر دو به یک معنی باشد، قال الشاعر:

وفق العیال فلم یترک له سبد

أما الفقیر الذی کانت حلوبته

این بیت دلیل آن می‌کند که فقیر آن باشد که او را بلغهای «۲» از عیش بود، و حجّت آنان که گفتند این صفت مسکین است، قوله تعالی: أَمَّا السَّقِينَةُ [۸۸-پ] فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ ... «۳»، و کشتی دریای مبلغی ارزد، خدای تعالی صاحب آن را مسکین می‌خواند. ضحاک و ابراهیم نخعی گفتند: فقرا، درویشانی بودند که هجرت کردند، و مسکین درویشی بود که نه مهاجر بود. عکرمه گفت: فقیر از مسلمانان باشد و مسکین از اهل ذمّت. فراء گفت: فقرا، اهل صفّه بودند که ایشان را مأوی و منزلی نبود، و مسکین آنان بودند که ایشان را جای بود. و محمد بن مسلمه «۴» به عکس این گفت، فقیر آن باشد که او را مسکنی بود که در او بنشیند و کسی که او را خدمت کند و او را احتیاجی باشد، و هر محتاجی «۵» را فقیر خوانند، نبینی که خدای تعالی

می‌گوید: یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ... «۶»، و مسکین آن باشد که این هیچ نباشد او را، نبینی که خدای تعالی چگونه تحریص کرد بر اطعام او، چند جای گفت: عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ «۷»، و طعام کفّارات گفت بدو دهید و هیچ حاجت عظیمتر از حاجت به سدّ جوعت نباشد، و مرد منقطع الحیله را مسکین خوانند، من

قوله - علیه السّلام: مسکین مسکین رجل لا زوجة له و مسکينة مسکينة امرأة لا زوج «۸» لها،

و

فی الحدیث «مساکین اهل النار»

و قال الشّاعر:

عليها تراب الدّلّ بين المقابر

مساکین اهل الحبّ حتّى قبورهم

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: مردی.

(۲). آو، آج، بم: بلغتی.

(۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹.

(۴). آو، آج، مل: محمّد بن مسلم.

(۵). مج: و نیز محتاج.

(۶). سوره ملانکه (۳۵) آیه ۱۵.

(۷). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۳۴؛ سوره فجر (۸۹) آیه ۱۸؛ سوره ماعون (۱۰۷) آیه ۳.

(۸). اساس: زوجه؛ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

و فقیر، فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی مقفور، و هو مکسور فقار الظهر من قولهم: فقره [اذا اصاب فقرا ظهره. و اصل فقیر پشت شکسته باشد، و مسکین، مفعیل باشد من السکون] «۱» پنداری که از حرکت نشاط ساکن است، و سخت ساکن است.

وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهِا؛ و آنان که بر آن عمل می‌کنند، یعنی آنان که سعی کنند در آن و جبايت کنند و آن بستانند و جمع کنند ایشان را نصیبی باشد. و در مقدار سهم او خلاف کردند؛ مجاهد گفت و ضحاک: ثم آنچه حاصل باشد او را دهند، و مقدار سهم او خلاف کردند؛ مجاهد گفت و ضحاک: ثم آنچه حاصل باشد او را دهند، و عبد الله بن عمر «۲» گفت و حسن و ابن زید که: بر قدر عمل دهند او را مزد، و این مذهب شافعی است و ابو ثور و روایت عبد الله عباس و عمر خطاب و حذیفه بن الیمان و عطا و ابراهیم و سعید جبیر است. و قول صادق و باقر «۳»، آن است که: مفوض باشد به امام با آنچه صلاح داند بدهد و همچنین قول مالک «۴» است و فقهای اهل عراق. وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ؛ خلاف است «۵» در او، قتاده گفت: جماعتی بودند از عرب که رسول - علیه السلام - دل ایشان را به مال «۶» نرم می‌کرد و استمالت می‌کرد ایشان را تا باشد که ایمان آرند.

مفضل بن عبد الله گفت: زهری را پرسیدم از الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ؛ گفت: آنان بودند که اسلام آوردند از جهودان و ترسانان، گفتم: و اگر چه توانگر باشد؟ گفت: و اگر چه توانگر باشند.

عبد الله عباس گفت: قومی بودند قریب العهد به اسلام، آمدندی بر رسول و از رسول چیزی خواستندی، اگر چیزی بدادی ایشان را، گفتندی: این دینی نیک است! بر آن مقام کردندی، و اگر ندادی برکشتندی.

ابن کیسان گفت: جماعتی بودند از «۷» شجاعان از جمله کافران، رسول - علیه السلام «۸» - ایشان را در خواست تا بدیشان با دیگر قوم کارزار کند، حق تعالی ایشان را [نصیبی نهاد] «۹». کلبی گفت: جماعتی بودند از اشراف قبایل عرب که روز

(۹-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: عبد الله بن عمرو.

(۳). آو، آج، بم، لب + علیهم السلام.

(۴). همه نسخه بدلها؛ و این مذهب مالک.

(۵). همه نسخه بدلها: خلاف کردند.

(۶). آو، آج، بم، مل، لب: ایشان بر ایمان.

(۷). مل + اشراف.

(۸). مل + روز حنین.

ص: ۲۷۶

حنین رسول - علیه السلام - نصیب او فراز غنیمت بدیشان داد - چنان که برفت آن قصه در ذکر حرب حنین - و آن که عبّاس بن مرداس السلمی گفت، و این ابیات رفته است و لکن در این روایت زیادتى هست، [برای آن باز گفتیم] «۱»:

أ تجعل نهى و نهى العبيد بين عيينة و الاقرع

فما كان حصن و لا حابس يفوقان مرداس فى مجمع

و قد كنت فى الحرب ذا تدرء فلم اعط شيئا و لم امنع

أنا افائل [لى] «۲» «اعطيتها عديد قوائمها الاربع

و كانت نهايا تلافيتها بكرى على الناس بالاجرع

و ايقاضى اليوم «۳» لم يرقدوا اذا هجع الناس لم اهجع

و ما كنت دون امرئ منهما و من تضع اليوم «۴» لا يرفع

رسول - علیه السلام - عباس بن مرداس را صد اشتر فرمود «۵» و حکیم بن حزام را هفتاد. حکیم [ابن حزام] «۶» گفت: یا رسول الله! چرا در حق من تقصیر افتاد؟ بفرمود تا ده دیگر «۷» بدادند، آنگه ده دیگر، آنگه ده دیگر تا تمام صد اشتر «۸». گفت: یا رسول الله! مرا این بهتر است یا آن که اول تو دادی؟ [۸۹-ر] گفت: آن که اول من دادم. گفت: و الله که جز آن نستانم و سی شتر رد کرد. راوی خبر گوید: مات و هو اکثر مالا، چون بمرد مالی عظیم بماند او را. راوی خبر گوید، صفوان بن امیه گفت که: رسول - علیه السلام - مرا عطا می داد و در همه جهان از او دشمنتر نبود بر دل من تا چندانی مرا که از او دوست تر بر روی زمین کس را نداشتم، فهذا معنی قوله:

وَالْمَوْلَفَةَ قُلُوبِهِمْ.

خلاف کردند در آن که مؤلفه قلوبهم «۹» در عهد رسول بود «۱۰» یا در هر عهدی باشند.

شعبی و حسن بصری گفتند: این در عهد رسول بود، پس از رسول نبودند ایشان، و این معنی در عهد ابو بکر منقطع شد، و این مذهب فقهای عراق است ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه. و بیشتر اهل علم گفتند: الْمَوْلَفَةَ قُلُوبِهِمْ در همه عهد

(۶-۲-۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۳). او، آج، بم، مل، مج، لب: القوم.

(۴). اساس: تخفض الیوم، او، بم، مج، مل: یخفض القوم؛ آج: یحفظن القوم؛ با توجه به ضبط همین بیت در ص ۲۰۳ همین مجلد و دیگر منابع بیت، تصحیح شد.

(۵). او، آج، بم: بیفزود.

(۷). همه نسخه بدلها: دیگرش.

(۸). همه نسخه بدلها: شد.

(۹). او، آج، بم، لب: مؤلفه قلوب.

(۱۰). مل، مج، لب: بودند.

[باشند] «۱»»، جز که موقوف باشد بر جهاد و وجود امامی عادل نزدیک ما، و ابو علی جبائی همین گفت. و به مذهب شافعی آن است که، ایشان بر دو ضرب‌اند:

مشرکانند و مسلمانان، اما مشرکان ساقطند، و اما مسلمانان سهم ایشان بر جای است. و ابو ثور موافقت کرد ما را در این مسأله. وَ فِي الرَّقَابِ، المعنی و فی فكّ الرّقاب علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، و سهمی صرف کنند در فكّ رقاب.

آنکه در آن خلاف کردند، بیشتر فقها گفتند: مکاتبان باشند که خویشان باز خریده باشند و از بهای خود بعضی داده یا نداده سهمی از زکات بر ایشان صرف کنند تا گردن خود آزاد کنند از بندگی، و این مذهب شافعی است و لیث بن سعد.

و روایت کردند که: یک روز ابو موسی اشعری بر منبر خطبه می‌کرد، مکاتبی بر - پای خواست و گفت: حتّ الناس علی؛ مردمان را بگوی تا در حقّ من سعی کنند.

او گفت: این غلام مکاتب است و می‌خواهد تا خود را باز خرد، او را یاری دهید بر آن. مردم زرّ و جامه و انگشتری «۲» بسیار در او انداختند. ابو موسی گفت: جمع کنی، جمع کردند و پیش او بردند. او بهای غلام بداد از آن جا و باقی صرف کرد هم در «۳» بهای بردگان و آزادشان کرد.

عبد الله عباس گفت و حسن بصری: مراد به رقاب، بندگانند، سهمی از زکات به ایشان دهند و بردگان خردند و آزاد کنند، و این مذهب مالک است و احمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید. سعید جبیر و ابراهیم نخعی گفتند: از سهم رقاب برده تمام نخرند «۴»، و لکن بعضی از بهای او بدهند تا مکاتب شود و از باقی بهای مکاتبی بدهند تا آزاد شود، و این مذهب ابو حنیفه است و ابو یوسف. و محمد زهری گفت: سهم رقاب به دو نیمه باید کردن: یک نیمه در بهای [مکاتبان کنند و یک نیمه در بهای] «۵» بندگان که مسلمان باشند و نماز کن. و مذهب ما آن است که: امام یا نایب او یا آن که صاحب مال باشد در وقتی که امام متصرف نباشد «۶»، مخیر است اگر خواهد این سهم [جمله] «۷» در فكّ رقاب کند از بردگان و مکاتبان اگر بر جمع خواهد «۸» اگر بر

(۷-۵-۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). لب: انگشترین؛ آو، بم: انگشتر.

(۳). مج: بر.

(۴). اساس: خردند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). آج، لب: خواهند.

ص: ۲۷۸

انفراد، و لفظ صالح است هر دو را و جامع هر دو فایده را، این سهم به بندگان و مکاتبانی دهند که در رنج باشند و گردن ایشان آزاد کنند. وَ الْغَارِمِينَ؛ و وام داران به شرط آن که وام که سنده باشند در معصیت و اسراف صرف نکرده باشند، و این قول قناده است. مجاهد گفت: غارم آن باشد که غرامت زده شده باشد از آن وجه که یا خانه‌اش سوخته باشد یا مالش سیل برده باشد، یا وام گرفته باشد برای عیال.

و باقر - علیه السلام - گفت: غارمان آنان باشند که، وام سنده باشند و صرف کرده نه بر معصیت، امام از بیت المال «۱» وام ایشان بگذارد.

ابن زید گفت: غارم، صاحب غرامت باشد از هر چه باشد.

شافعی گفت: غارمان دو نوع باشند؛ یکی آن که وامی سنده باشد و در مصلحت خود و عیال صرف کرده نه بر وجه اسراف و معصیت، آنکه قضا نتواند کردن و عاجز باشد از آن. و صنفی دیگر آنان باشند که، وامی سنده باشند و در دینی «۲» و غرامتی و اصلاح ذات البینی و معروفی صرف کرده، و ایشان را متاعی باشد [۸۹-پ] که اگر بفروشند احوال ایشان مختل «۳» شود، این هر دو گروه را از این سهم نصیب کنند. و شرط هر دو قول آن است که: وام که سنده باشند در معصیت صرف نکرده باشند. و اصل غرامت، خسران و نقصان بود، و منه الحدیث فی الرهن:

له غنیمته «۴» و علیه غرمه

«۵»، و عذاب را از این جا «غرام» خوانند، قال الله تعالی: إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا «۶»، و الغرام، العشق لقولهم: فلان مغرم بالنساء، ای مولع بهن. و غارم من باب تامر و لاین باشد، ای ذو غرامه. وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، جهاد باشد و اصحاب او از غزات و مرابطان چون محتاج باشند و درویش، اگر درویش نباشد در او خلاف کردند؛ مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد، آن است که: اگر محتاج و منقطع به نباشند، چیزی به ایشان نشاید دادن. و شافعی گفت و مالک و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید:

نصیبی از آن به غازیان رسد «۷» اگر توانگر باشند و اگر درویش، و مذهب ما هم چنین

(۱). آو، بم: بیت مال.

(۲). آج، میج، لب: دیتی.

(۳). آو، آج، بم، لب: مختلف.

(۴). اساس: غنمه؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۵). آج: عزمته.

(۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۵.

(۷). همه نسخه بدلها: دهند.

ص: ۲۷۹

است که درویشی اعتبار نیست در غزات، قوله: **وَ ابْنِ السَّبِيلِ**؛ مسافر مجتاز «۱»، و هر که ملازم چیزی باشد او را ابن آن چیز گویند، چنان که مرغابی را ابن الماء گویند، و مرد کارزاری را ابن الحرب گویند، قال الشاعر:

انا ابن الحرب ربّنی ولیدا الی ان شبت «۲» و اکتھلت لداتی

نصیبی از زکات مرد غریب منقطع به را باشد و محتاج، و اگر چه در شهر خود خداوند مال بسیار باشد، این قول مجاهد است و زهری، و مالک گفت و فقهای عراق «۳»- ابو حنیفه و اصحابش «۴»: حاجیان منقطع به باشند. شافعی گفت: کسانی باشند که به سفر خواهند شدن و برگ ندارند- سفری که نه معصیت باشد. و قتاده گفت: مهمان باشد. **فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ**، نصب او بر حال است، من قوله: **لِلْفُقَرَاءِ**، ای هذه الصدقات ثابتة كائنة لهؤلاء المذكورين **فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ**، اما در عهد رسول- علیه السلام- و نایبان او، شرط آن بود که پیش او برند تا او قسمت کند علی ما یری؛ چنان که صلاح داند، و اما عند غیبت امام و قصور ید امام «۵» از تصرف، صاحب مال قسمت کند بر پنج قسمت، بنزدیک ما، فقرا و مساکین و رقاب و غارمین و ابن السبیل، برای آن که عاملان ساقط شوند از آن جا که عاملان و جبات از قبل امام باشند، و چون امام ایشان را نصب نکرده باشد به این کار، ایشان را نصیبی نباشد. **وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ**، از توابع جهاد است، و جهاد را وجوبش بر وجود امام موقوف است، تا امام نباشد جهاد واجب نبود، و همچنین **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** که اسباب و آلات جهاد است.

اما آن که نصیب هر یکی چند باشد، او مخیر است خواهد جمله به یکی صنف دهد و خواهد به یکی شخص دهد و خواهد «۶» تفرقه کند «۷» میان ایشان بسویّت یا به تفاوت چنان که مصلحت بیند، جز که یک شرط معتبر است، و آن آن است که: کمتر از نصیب یک نصاب به یک کس ندهد، اما نیم دینار اگر زر باشد

(۱). مل + باشد.

(۲). اساس: شتت؛ به قیاس با نسخه چابی مرحوم شعرانی، تصحیح شد.

(۳). آو، آج، بم، لب: مجاهد است و زهری و مالک و فقهای عراق.

(۴). آو، آج، بم، لب: ابو حنیفه و اصحابش گفتند.

(۵). همه نسخه بدلها: او.

(۶). مل: اگر خواهد.

(۷). اساس: کنند با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۲۸۰

یا پنج درم اگر درم «۱» باشد پس از آن نصاب دوم عشر دیناری یا یک درم «۲». و مذهب شافعی آن است که: بر هفت قسمت بنهد که قسمت مؤلفه قلوبهم «۳» ساقط است امروز، و یا بر شش قسمت اگر او تولای قسمتش کند، آنگه این شش قسمت هر مستحقّی را از این اصناف «۴» نصیبی دهد و هیچ کس را از ایشان محروم نکند مادام تا در شهر یابد ایشان را. و از شهر خود به شهر دیگر نفرستد مادام تا در شهر خود مستحقّ یابد. و نصیب آنان که در شهر نیابد ایشان را صرف کند با «۵» آنان که در شهر باشند، و این قول عمر عبد العزیز است و عکرمه و زهری. [وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] «۶»؛ و خدای تعالی عالم است به مصالح شما، و حکیم است در آنچه فرماید و ایجاب کند.

آنگه با ذکر منافقان آمد، گفت: وَ مِنْهُمْ؛ از ایشان، یعنی از منافقان، الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ؛ آنانند که می‌رنجانند پیغمبر را.

مفسران گفتند: آیت در حزام بن خالد آمد، و جلاس بن سوید، و ایاس بن قصیر، و مخشی بن خویلد، و سماک بن مرثد «۷»، و عبید بن هلال، و رفاعه بن زید، و رفاعه بن عبد المنذر و عبیده بن مالک که ایشان رسول را - علیه السلام - رنجانیدندی [۹۰-ر].

وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ؛ گفتند: او گوش «۸» است. نافع، تنها خواند: هو اذن، به سکون الذال، و باقی قرآء به ضمّ «ذال»، و نافع اختیار تخفیف کرد، و تخفیف فعل الی فعل قیاسی مطرّد است، کعنق و عنق، و ظفر و ظفر، و خلق و خلق.

مفسران در معنی أُذُنٌ، در آیت خلاف کردند؛ بعضی گفتند: این جماعت منافقان رسول را ناسزا گفتندی، آنگه یکی از ایشان گفت: در غیبت او چنین چیزها مگوی «۹» که نباید که به سمع او رسد، در ما افتد. گفتند: ما اکنون هر چه خواهیم می‌گوییم اگر به او رسد برویم و عذر خواهیم و انکار کنیم که او را از ما بشنود که او اذن است؛ گوش است یعنی هر چه بگویند او را قبول کند، چون گوش که هر چه

(۱). آو، آج، بم، لب: سیم.

(۲). آو، آج، بم، لب + و الله علیم حکیم.

(۳). چاپ شعرانی؛ مؤلفه قلوب.

(۴). اساس: انصاف؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخه‌ها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: بر.

(۶). اساس: ندارد؛ از قرآن مجید، با توجه به نسخه مل، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: سماک بن یزید.

(۸). اساس: گوش؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). آو، آج، بم، مج، لب: مگوید.

ص: ۲۸۱

گویند بشنود. محمد بن اسحق بن یسار و جماعتی دیگر از مفسران گفتند: آیت در مردی آمد از منافقان، نام او نبتل بن الحارث، و او مردی بود سیاه کالیده موی، مویها در هوا شده، سرخ چشم مشوه الخلق، دمیم الوجه «۱»، و او آن بود که رسول - علیه السلام - گفت:

من اراد ان ينظر الى الشيطان فلينظر الى نفيل بن الحارث؛

گفت هر که او خواهد که در شیطان «۲» نگرد، یعنی ابلیس، گو در نبتل «۳» بن الحارث نگر. و او حدیث رسول - علیه السلام - با منافقان نقل کردی، او را گفتند: این مکن که اگر محمد بر این واقف شود تو را ملامت رسد، گفت: آنما هو اذن سامعة؛ او مردی است شنونده، قبول کننده، هر چه بگویند بشنود و قبول کند، و اگر قبول نکند سوگند بخوریم «۴» تا باور دارد. خدای تعالی این آیت بفرستاد و رسول را از گفتار ایشان خبر داد. خلیل گفت: روا باشد که، مرد را به جارحه وصف کنند، گویند: فلان عین ناظره، چون نیک بین باشد، و اذن سامعه، چون همه حدیثی بشنود و قبول کند، چنان که ناب گویند شتر را چون به نه سال رسد، برای آن که نابش، اعنی دنداننش سخت شود. و از این لفظ فعل «۵» بر انگیختند، فقالوا: اذن لكذا يأذن اذنا، اذا استمع اليه، و منه

قوله - عليه السلام: لا يأذن الله لشيء كاذنه لنبي يتغنى بالقران،

یروی: کاذنه لعبد یقرء القران، اذن له،

آن باشد که گوش با او کرد، و قال الشاعر:

فی سماع یاذن الشیخ له

و حدیث مثل ما ذیّ مشار

و قال عدی:

ایها القلب تعلل بدن

ان همی فی سماع و اذن

و قال الاعشى:

صم اذا سمعوا خیرا «۶» ذکر ت به

و ان ذکر ت بسوء عندهم اذنوا

حق تعالی گفت: جواب ده ایشان را و بگو که: **أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ**؛ بگو که: او گوش خیر است خیر نشنود و قبول کند و شرّ قبول نکند. و قولی دیگر آن است که: او گوشی است بهتر شما را، یعنی آن که او بشنود و تصدیق کند شما را به از آن باشد که چون بشنود تکذیب کند و باور ندارد. **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ**، ای یصغی الی الوحی فیصدق،

(۳). اساس و نسخه بدلها: نفیل، با توجه به مآخذ تاریخی و دیگر تفسیرها، تصحیح شد.

(۱). همه نسخه بدلها: ذمیم الوجه.

(۲). آو، آج، بم، لب: دیو.

(۴). آو، آج، بم، لب: بخورم.

(۵). اساس: فعیل؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). اساس: خیر؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

ص: ۲۸۲

یعنی گوش با وحی خدا کند و باور دارد آن را. **وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ**؛ و تصدیق کند مؤمنان را دون منافقان. و گفتند: «لام»، مقم «۱» است کفوله: **رَدِفَ لَكُمْ** ... «۲»، و المعنی ردفکم. و قوله: ... **لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ** «۳»، ای یرهبون ربهم. و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: **يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْإِمَانِ**؛ او مؤمنان را امن «۴» گرداند. **وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ**، جمله قرأء، **رَحْمَةً** خواندند به رفع علی آنه خبر للمبتدا عطفاً علی قوله: **أَذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ**، ای هو اذن خیر و هو رحمة. و حمزه خواند: رحمة، عطفاً علی قوله: خیر، ای اذن خیر؛ و رحمة؛ او رحمتی است مؤمنان را یا «۵» گوش رحمتی است مؤمنان را از شما. آنکه گفت: و آنان که رسول را ایذاء کنند و رنج نمایند، ایشان را عذابی الیهم خواهد بودن، مولم، دردناک.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ، قتاده و سدّی گفتند: جماعتی منافقان، منهم جلاس بن سوید و ودیعة بن ثابت «۶» رسول را ناسزا گفتند «۷»، و گفتند: اگر این که محمد می گوید حق است، پس ما از خر بتریم. کودکی انصاری بشنید این حدیث، خشم گرفت و گفت: بلی همچنین است آنچه محمد می گوید حق است و شما از خر بتری. بیامد و رسول را خبر داد، رسول - علیه السلام - ایشان را بخواند و از این حال بیرسید، انکار کردند و سوگند خوردند که این غلام [۹۰- پ] دروغ گفت. رسول - علیه السلام - برای سوگند ایشان را باور داشت، غلام دلتنگ شد - و نام او عامر بن قیس بود - سر سوی آسمان کرد و گفت: **اللَّهُمَّ صَدِّقَ الصَّادِقِ وَ كَذِّبَ الْكَاذِبِ**؛ بار خدایا راست و دروغ این حدیث پیدا کن تا معلوم شود که راست که گفت و دروغ که گفت. خدای تعالی این آیت فرستاد و آن کودک را راست گوی کرد. و منافقان را دروغزن. مقاتل و کلیبی گفتند: آیت در جماعتی منافقان آمد که از غزات تبوک تخلف کردند، چون مؤمنان باز آمدند تعلل کردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: این منافقان سوگند می خورند برای آن تا شما را که صحابه رسول ارضاء «۸» کنند و خشنود گردانند. **وَ اللَّهُ وَ**

(۱). آو، آج، بم: مفخم.

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۴.

(۴). آج، مل، مج، لب: ایمن.

(۵). مل: تا.

(۶). آو، آج، بم: ردیعة بن ثابت.

(۷). مل: رسول را علیه السلام امین امی گفتند.

(۸). مل: راضی.

ص: ۲۸۳

رَسُولُهُ أَحَقُّ، و خدای و رسول سزاوارتراند به آن که ایشان را خشنود گردانند. و آنکه ردّ ضمیر به لفظ واحد کرد با آن که مذکور دو است: «و الله و رسوله احق ان یرضوهما» نگفت، برای چند وجه را؛ یکی آن که: ضمیر رد کرد الی اقرب المذكورین و هو النبی - علیه السلام - برای آن که در ارضای رسول - علیه السلام - ارضای خدا باشد - جلّ جلاله - پس حصول او متضمّن است به رضای باری - جلّ جلاله - همچنان است که، یرضوهما گفته. وجهی دیگر آن که: [ردّ] «۱» کنایت کرد الی کلّ واحد منهما کانه قال: و الله احقّ ان یرضوه و الرسول ایضا احقّ ان یرضوه، فاکنفی باحدهما عن الاخر. و وجه سهام «۲»، آن است که: تعظیما لله تعالی، ضمیر نام او را ضمیر «۳» نکرد با ضمیر نام غیر، و این جاری مجرای آن باشد که مردی می گفت به حضرت رسول - علیه السلام: من اطاع الله و رسوله فقد فاز و من عصاهما فقد غوی.

رسول - علیه السلام - او را گفت:

بئس الخطیب انت

؛ بد خطیبی تو!

هلا قلت و من عصی الله و رسوله

؛ و هر که در خدای و پیغامبر عاصی شود، مراد آن که چرا ضمیر نام خدای با ضمیر من بیوستی! **إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ؛** اگر ایمان دارند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا؛ نمی دانند این منافقان که هر کس که محادّت و مضادّت کند با خدای و پیغامبر خدای. و محادّه، ممانعت باشد من الحدّ و هو المنع «۴»، و معنی مخالفت و عصیان است. و گفتند: محادّه، مجاوزة الحدّ باشد، و قوله: **أَلَمْ يَعْلَمُوا «۵»**، مخرج او مخرج تقریر و تنبیه است استبطاء لعلمهم «۶» و تقریرا «۷» لهم علی جهلهم.

فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ، چو «۸»، «فا» جواب شرط است، او را باشد بواجب و استحقاق آتش دوزخ و همیشه باشد [او در آن جا. **ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ]** «۹»؛ اینت خزی و عذابی عظیم، و عامل در «ان» **أَلَمْ يَعْلَمُوا** باشد. و زجاج گفت: اگر «ان» به کسر گویند روا باشد در عربیت بر استیناف جز آن که نخوانده اند.

(۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۲). آو، بم: سیم؛ آج، مل، لب: سیوم.

(۳). آج، مل، مج، لب: ضمّ.

(۴). اساس: المعنی؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). اساس: تعلموا؛ به قیاس با قرآن مجید و نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آج: بعلمهم.

(۷). اساس: تفریفا؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). مل: چرا.

(۹). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

ص: ۲۸۴

آنکه حق تعالی گفت از سر منافقان «۱»: [يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ] «۲»؛ می ترسند از آن که سورتی فرود آید به ایشان که در آن جا کشف سر و هتک ستر ایشان باشد، و خبر دهنده بود آن سورت از ضمیر دل ایشان. آنکه بر سبیل تهدید گفت: [بگوی] «۳» ای محمد! این منافقان را که شما استهزا می کنی که: خدای تعالی سر شما پوشیده نخواهد داشتن جز که بر صحرا نهد و آشکارا کند، و شما را از آنچه می ترسی در «۴» افتی.

قتاده گفت: این سورت را «فاضحه» گفتند، یعنی رسوا کننده، و «مثیره»؛ از خاک بیرون آورنده، و «مبعره» «۵»؛ از گور بیرون آورنده از آن جایی که در او کشف اسرار است، فی قوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ**.

ابن کیسان گفت: آیت در شأن دوازده کس آمد از منافقان که در شب بر راه رسول - علیه السلام - کمین کردند بر عقبه در شبی تاریک تا رسول را - علیه السلام - بکشند، بر اشترش «۶» بر مانند تا او را بیفکنند. و گفتند: بیست و هشت مرد بودند، با این همه خایف بودند از آن که خدای تعالی رسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند، و رسول - علیه السلام - بی خبر بود از این حال تا جبریل آمد و رسول را خبر داد. رسول - علیه السلام - امیر المؤمنین را گفت: تو امشب در پیش ناقه من برو، او بیامد و زمام ناقه به دست [۹۱-ر] گرفت و به یک دست تیغ داشت و حذیفه بن الیمان را فرمود تا سائق بود، چون به آن جا رسید که ایشان کمین کرده بودند، رسول - علیه السلام - آواز داد یک یک را به نام: یا فلان! و یا فلان! چون ایشان بدانستند که، رسول - علیه السلام - بر سر ایشان مطلع شد، پیش دویدند. رسول گفت: چه حمل کرد شما را بر آن که ما را رها کردی و از پیش «۷» بیامدی؟ گفتند: ای رسول الله! این جای «۸» است مخوف و کمین گاه دشمن، بیامدیم تا این جایگاه بنگریم تا اگر دشمنی باشد او را برانیم و راه پاک کنیم. و رسول - علیه السلام - گفت: خلاف این است و خدای

(۱). همه نسخه بدلهای: حق تعالی از سر منافقان رسول را خبر داد و گفت:

(۲). اساس: ندارد، با توجه به متن قرآن مجید از آج، افزوده شد.

(۳). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۴). مل + آن.

(۵). آج، مج، لب: مشیره؛ مل: منزه.

(۶). آو، آج، بم، لب: یا شترش را؛ مل، مج: به اشترش.

(۷). آو، آج، بم، لب + ما.

(۸). مج: جایی.

ص: ۲۸۵

مرا خبر داد که: برای چه آمده‌ای و از سر بد و خبث نیت شما مرا آگاه کرد.

امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: یا رسول الله! دستور باشی «۱» تا همه را گردن بزنم. گفت: نخواهم که مردمان گویند که، محمد قوم خود را و صحابه خود را می‌کشد، خدای تعالی کار ایشان مرا کفایت کند به دیبله. گفتند: یا رسول الله! دیبله چه باشد؟ گفت: درفشی از دوزخ که خدای بر دل ایشان زند تا جانشان از آن نیست شود.

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ - الايه «۲». عبد الله عمر، و قتاده، و زيد بن اسلم، و محمد بن كعب، گفتند: مردی از جمله منافقان در غزات «۳» تبوك گفت: ما ندیده‌ایم از قرای ما شكم بزرگتر و دروغزن تر و بد دل تر بنزدیک كارزار. یعنی اصحاب رسول. عوف بن مالك بشنید، بانگ برآورد و او را گفت: دروغ می‌گویی ای منافق. آنکه پیامد و رسول را خبر داد. آن مرد منافق پیامد و رسول - علیه السلام - برنشسته بود و در ركاب رسول می‌رفت و عذر می‌خواست و می‌گفت: **إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ؛** ما بازی می‌کردیم و بر سبیل هزل و مزاح سخنی می‌گفتیم، و قوله: **نَخُوضُ،** ای نخوض فی الحدیث، یعنی ما در میان حدیث رفته بودیم، چون از هر جنسی حدیث رود عرب گویند «۴»: **خاض فی الحدیث،** و خاض فی الماء اذا دخل فيه و این جا عبارت است از آن که هر گونه سخن می‌رفت. **قُلْ أ بِاللَّهِ،** و رسول - علیه السلام - می‌گفت: **أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ؛** به خدای و کتاب خدای و رسول خدای استهزا می‌کردی «۵»! قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در غزات تبوك جماعتی منافقان در پیش رسول می‌رفتند به مسافتی دور و با یکدیگر می‌گفتند: این مرد گمان می‌برد که حصون شام و قصورش گشاده خواهد شدن، او را این ظنی خطا «۶» و تمنایی محال، هیهات هیهات! دور است این کار! خدای تعالی

رسول را خبر داد از این و از گفتار ایشان. رسول - علیه السلام - گفت: بروی و باز داری ایشان را. برفتند و باز داشتندشان. رسول - علیه السلام - گفت: چیزی گفتی «۷» در این راه؟ گفتند: خیر.

(۱). آج، بم، لب: دستوری باشد. در موارد مشابه «دستور باش» به کار می‌برد. رک: واژه‌نامه.

(۲). مج + اگر بررسی از ایشان.

(۳). مل، مج: غزای.

(۴). آو، آج، بم، لب: گوید.

(۵). مل: می‌کنید و تا غایت افسوس می‌داشتی.

(۶). آو، آج، بم، لب: خطاست.

(۷). همه نسخه بدلها: چه می‌گفتی / چه می‌گفتید.

ص: ۲۸۶

گفت: دروغ می‌گویی، که چنین می‌گفتی «۱»، گفتند: یا رسول الله! **إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ**؛ ما در میانه حدیث و بازی بودیم. مجاهد گفت، مردی از منافقان با جماعتی هم از ایشان می‌گفت: نبینی این محمد را خبر می‌دهد که، ناچه فلان که گم شده است به فلان وادی است، او چه داند غیب می‌گوید. خدای تعالی رسول را خبر داد از گفتار ایشان بیامدند و عذر خواستند و گفتند: **إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ**؛ ما بازی می‌کردیم. و ضحاک گفت: آیت در «۲» عبد الله ابی سلول آمد که به مسلمانان و به رسول استهزا کردیدی «۳» چون خدای تعالی خبر داد، گفتند: **إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ**.

حق تعالی گفت: بگو این منافقان را: **لا تَعْتَدِرُوا**؛ عذر خواهی که کافر شدی به این گفتار پس از ایمانتان، یعنی اظهار شما ایمان را، برای آن که کفر کفر «۴» پس از ایمان درست نیاید بر اصل ما چنان که بیان کردیم پیش از این، چه اگر چنین باشد مؤدبی بود با احباط، و معنی آن است که: مظهر کفر شدی پس از آن که مظهر ایمان بودی، یعنی کافر شدی پس از آن که منافق بودی. **إِنْ نَعَفُ «۵» عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ**؛ اگر جماعتی را از شما عفو بکنند، جماعتی را عذاب کنند. و جمله قرآء خواندند: ان يعف و يعذب به ضم «ياء» در هر دو لفظ، و فتح «فا» و جزم «با» «۶» **«۶» على الفعل «۷» المجهول**. و حفص خواند: **إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ** و: **نُعَذِّبُ طَائِفَةً**؛ علی اضافه الفعل الی الله تعالی بلفظ الجمع تفخيما و تعظيما، اگر جماعتی را عفو کنیم، [۹۱- پ] جماعتی را عذاب کنیم.

مفسران گفتند: مراد به طایفه اول، یک مرد است نام او مخشی بن حمیر الاشجعی که هر وقت که ایشان از این «۸» معنی چیزی گفتندی، بر ایشان انکار کردی و معاونت نکردی ایشان را بر آن و مفارقت کردی از ایشان، چون این آیت آمد، پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله! خدا داند که هر گه که آیتی آمدی در شأن منافقان، من دانستمی که من از آن جمله‌ام، پوست من بر تن من بلرزیدی و دل من از آن

(۱). مل + آن جماعت.

(۲). مل + در شأن.

(۳). همه نسخه بدلها: کردی.

(۴). کذا: اساس؛ دیگر نسخه بدلها: کفر.

(۵). اساس: یعف؛ به قیاس با قرآن مجید و نسخه آج، تصحیح شد.

(۶). اساس: یا؛ به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

(۷). آو، آج، بم: دو لفظ و فتح و جزم علی الفعل.

(۸). آو، آج، بم: در این.

ص: ۲۸۷

بجستی «۱». بار خدایا! ایمان آوردم، ایمانی درست. بار خدایا! وفات من قتل کن در سبیل تو بر شهادت، چنان که کس نگوید: منش شستم، و منش کفن کردم، و منش دفن کردم. روز یمامه‌اش بکشند و چندان که جستند او را نیافتند.

و بعضی مفسران گفتند: معنی آیت آن است که: اگر بعضی را عفو بکنند به توبه، بعضی را عذاب کنند به اصرار ذلک «۲» **بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ**؛ این برای آن است که ایشان کافران و منافقان‌اند.

[قوله تعالى: **الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ**] «۳»، آنکه گفت: منافقان از یکدیگرند به منزلت یک نفس، بهری به بهری «۴» **تَوَلَّأ كُنْتُمْ**، امر به منکر کنند و نهی کنند از معروف، بر عکس آن که در عقل و شرع واجب است. و معروف، عبارت باشد از: همه خیری و طاعتی؛ و منکر، عبارت است از جمله معاصی. **وَ يَقْبِضُونَ** **أَيْدِيَهُمْ**؛ دست بیسته‌اند از خیرات و صدقات، و این عبارت است از بخل. و مرد بخیل را ممسک گویند و قابض الید و جعد الکف و کد «۵» **الانامل**، و سخی را منبسط الید «۶» و سبط البنان، الا تری الی قول الشاعر:

اضاف تسعین تقفوها ثلاثها

الی ثلاثة آلاف و تسع مائة

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ؛ ای ترکوا طاعة الله فترك الله ثوابهم «۷»؛ ایشان دست از اطاعت «۸» برداشتند، خدای تعالی ایشان را از ثواب رها کرد. و وجهی دیگر آن است که: ایشان خدای را فراموش کردند، خدای تعالی جزای ایشان از آن فراموشی بداد. وجهی دیگر آن است که: عاملهم معامله الناسی؛ فعل ایشان بر حقیقت نسیان باشد، و فعل خدای تعالی بر سبیل ازدواج. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ که منافقان به حقیقت از فرمان خدای تعالی بیرون باشند.

آنکه گفت: [وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

(۱). آو، آج، بم، لب: بختی.

(۲). مل: آن که.

(۳). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم: بهری، بهری را.

(۵). آو، آج، بم: لد؛ مل: کنز.

(۶). آو، آج، بم، لب: مبسوط الید.

(۷). آج، طاعته فترك ثوابهم.

(۸). آو، آج، بم، لب + خدای.

فِيهَا] «۱»؛ خدای وعده داد مردان و زنان منافق را و نیز کافران را که کفر آشکارا دارند آتش دوزخ. و وعده، تناول باشد خیر و شر را، اما وعید جز در شرّ نگویند. خَالِدِينَ فِيهَا؛ همیشه باشند آن جا، و نصب او بر حال است. هِيَ حَسْبُهُمْ؛ آن بس است ایشان را یعنی دوزخ. وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ؛ و خدای تعالی لعنت کرد ایشان را و از رحمت خود دور کرد. و لعن، طرد و ابعاد باشد. وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيمٌ؛ و ایشان را عذابی باشد دایم.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، یعنی همان کرده‌ای که آنان که پیش شما بودند از کفر و معصیت تا همان دیدی که ایشان دیدند که از پیش شما بودند، جز که ایشان را قوتِ بیش از شما بود، و مال و فرزندان بیش از شما داشتند، ایشان ممتّع «۲» شدند و مغرور به نصیب خود از دنیا، و شما نیز هم مغرور و فریفته و ممتّع «۳» شدی به نصیب شما چنان که ایشان ممتّع «۴» شدند که پیش شما بودند به نصیب ایشان از دنیا.

و خلاق، نصیب باشد. ابو هریره و حسن گفتند: بخلاقهم، ای بدینهم؛ به دین و طریقتشان. وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا؛ و خوض کردی در باطل چنان که ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان و استهزاء به مؤمنان. و «الذی» به معنی الذین است، جاری مجری «من» است که واحد را و جمع را بشاید، و مثله قوله: مَنَلَهُمْ كَمَثَلِ الذِّي اسْتَوْقَدَ نَارًا ... «۵»، ثم قال: ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ؛ و قال الشاعر:

و انّ الذی حانت بفلج دماؤهم
هم القوم کلّ القوم یا امّ خالد

و بعضی دگر گفتند: «الذی»، در آیت جاری مجری «ما» ی مصدریّه است، ای خضتم کخوضهم، و خوض کردی چنان که خوض ایشان. أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ؛ ایشان را [۹۲- ر] عملهاشان باطل شد، یعنی واقع نشد به موقع خود چنان که عمل مؤمنان که بر آن ثوابی باشد. و مراد به حبوط عمل در دنیا آن است که:

خدای تعالی افشای سرّ ایشان کرد تا عملی که ایشان می‌کنند که به آن حکم توان کردن بر ایمان و اسلام صاحبش. ایشان را آن نیست شود به اطلاع خدای تعالی پیغامبر را بر سرّ و نفاق ایشان. و اما در آخرت آن است که، بر آن «۶» ثوابی نخواهد

(۱). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

(۲-۳-۴). آو، آج، بم، لب: ممتّع.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۷.

(۶). آو، آج، لب: آن را.

بودن. **وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**؛ و ایشان زیانکاران باشند.

ابو هریره روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - که او گفت:

لَتَأْخُذَنَّ كَمَا أَخَذَتِ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ ذُرَاعًا بِذُرَاعٍ وَ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَ بَاعًا بِبَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدًا مِنْ أُولَئِكَ دَخَلَ جَحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ

؛ گفت: شما همان طریقت گیری که آنان که پیش شما بودند رش «۱» به رش «۲» و بدست به بدست، و ور به ور «۳» تا اگر [یکی] «۴» از ایشان در سوراخ سوسماری شده باشد شما نیز همچنان کنی. آنکه ابو هریره مصداق این حدیث را گفت؛ و اگر خواهی تا صحّت این بدانی برخوانی قول خدای تعالی:

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا ... الايه. گفتند: یا رسول الله! چنان که پارسیان و رومیان و اهل کتاب؟ گفتند «۵»: نیستند این مردمان مگر از جنس ایشان! عبد الله عباس گفت در این آیت: ما شبه اللیلة بالبارحة گفت:

این بنی اسرائیل اند که ما را به ایشان تشبیه کردند. و عبد الله مسعود گفت: شما مانده ترین مردمانی به بنی اسرائیل به سمت و هدی و طریقت، متابع عمل ایشان چنان که پای نعل با پای نعل ماند و پر تیر با پر تیر، الا آن است که نمی دانم که شما گوساله می پرستی یا نه! و حذیفه بن الیمان گفت: منافقان شما بترند از منافقان عهد رسول، گفتیم: چگونه؟ گفت: برای آن که ایشان نفاق پوشیده داشتند و شما انفاق آشکارا بکردی.

أَلَمْ يَأْتِهِمْ؛ نیامد به ایشان، یعنی همانا نرسید به ایشان یعنی به منافقان خیر آنان که پیش ایشان بودند. آنکه تفصیل «۶» داد آن جمله را، گفت: قوم نوح، مجرور بر بدل الذین قوم نوح بودند «۷» که من ایشان را به طوفان غرق کردم و عاد و قوم هود که ایشان را به باد هلاک کردم، [و ثمود و قوم صالح که ایشان را به رجفه و صیحه هلاک کردم و قوم ابراهیم را - علیه السلام - از نمرود و اتباعش که ایشان را به سراسک

(۲-۱). همه نسخه بدلها: ارش.

(۳). آو، آج، بم، بار به بار؛ مل: ور به ود؛ مج: و در هون.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: گفت.

(۶). آو، آج، بم، مل، مج: تفضیل.

(۷). اساس: گفت قوم بر بدل قوم نوح بودند؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

ص: ۲۹۰

هلاک کردم.] «۱» و مؤتفکات، یعنی زمینهای برگشته از شهرهای قوم لوط که من آن را برگردانیدم «۲» بیغامبرانشان به ایشان آمدند با معجزات. خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد، بل ایشان بر خویشتن ظلم کردند که کافر شدند در خداوند خود تا به جزای آن، خدای ایشان را هلاک کرد. پس خدای عدل کرده باشد و ایشان بر خویشتن ظلم به فعل آنچه به آن مستحق ضرر عقاب شدند.

[قوله تعالی] «۳»:

[سوره التوبة (۹): آیات ۷۱ تا ۸۹]

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلِظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۳) يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنْبَلُوا وَمَا تَقَمُّوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴) وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنْصَدَّقَنَّهُ وَلَنْكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵)

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸) الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹) اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰)

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴) وَلَا تَعْجَبْكُمْ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَ بِهِمُ فِي الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵)

وَ إِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَأَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷) لَكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أَوْلِيَكُمْ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَ أَوْلِيكُمْ هُمْ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)

[۹۲- پ]

[ترجمه]

؛ و مردان گرویده و زنان بهری دوستان بهری اند می فرمایند به نیکی و نهی می کنند از نابایست و به پای می دارند نماز و می دهند زکات و فرمان می برند خدای را و پیغامبرش را، ایشان آناند [که] «۴» رحمت کند بر ایشان خدای که غالب و محکم کار است.

؛ و نوید داد خدای مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را بهشتهایی که می رود از زیر آن جویهایی، همیشه باشند در وی و جایهای خوش در بهشتهای مقام و خشنودی، از خدای بزرگتر است، آن دستی «۵» و ظفری بزرگ است.

؛ ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان و درشتی کن بر ایشان، و جای ایشان دوزخ است و بد جای است آن [۹۳- ر]:

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد؛ مل+ و اصحاب مدین و قوم شعیب که ایشان را به عذاب روز ظله هلاک کردم، و المؤتفكات اتهم رسلهم بالبینات فما كان الله ليظلمهم و لكن كانوا انفسهم يظلمون.

(۲). مع+ اتهم رسلهم.

(۳-۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). آو، بم: دستنی؛ لب: پیروزی.

ص: ۲۹۱

؛ سوگند می خورند به خدای که نگفتند و بگفتند «۱» سخن کفر و کافر شدند پس از «۲» اسلامشان، و همت کردند به آنچه نرسند و چه انکار کردند مگر آن که توانگر بکرد ایشان را خدای و رسولش از فضل او، اگر توبه کنند بهتر باشد ایشان را، و اگر برگردند عذاب کند ایشان را خدای عذابی دردناک در دنیا و آخرت، و نباشد ایشان را در زمین از یاری و نه یآوری.

و از ایشان کس هست که عهد کرد با خدای، اگر بدهد ما را از فضل و روزی اش صدقه دهیم و از جمله نیکان باشیم.

[۹۳- پ]

؛ چون بداد ایشان را از فضلش «۳»، بخل کردند به آن و برگردیدند و ایشان برگشته بودند.

؛ پیدا کردشان «۴» نفاق در دلهاشان تا آن روز که با پیش او شوند به آنچه خلاف کردند با خدای آنچه وعده دادند او را و به آنچه «۵» دروغ گفتند.

نمی‌دانند که خدای داند سر ایشان و راز ایشان، و خدای دانای نهانیهاست «۶».

؛ آنان که عیب می‌کنند تفضّل کنندگان «۷» را از مؤمنان در صدقات و آنان که نه نیابند الا طاعتشان فسوس می‌دارند «۸» از ایشان، فسوس می‌دارد «۹» خدای از ایشان، و ایشان راست عذابی دردمند.

[۹۴-ر]

؛ آمرزش خواه برای ایشان یا مخواه آمرزش برای ایشان، گر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار

(۱). آج، لب: و بحقیقت گفتند.

(۲). اساس: با؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). آو، بم: روزی‌اش.

(۴). آج، لب: پس از پی در آورد ایشان را.

(۵). آو، بم + بودند.

(۶). آو، بم: پنجاهاست.

(۷). آج، لب: متبرّعان.

(۸). آو، بم: می‌کنند.

(۹). آو، بم: کند.

ص: ۲۹۲

نیامرزد خدای ایشان را، این برای آن است که ایشان کافر شدند به خدای و رسولش و خدای ننماید ره بهشت به گروه فاسقان.

؛ خرم شدند باز پس گذاشتگان بنشستشان بر خلاف پیغامبر خدای و نخواستند که جهاد کنند به مالهایشان و جانهایشان در راه خدای، و گفتند: مروی در گرما، بگو که: آتش دوزخ سختر «۱» است از گرما اگر دانند «۲».

بگو تا بخندند اندک و بگریند بسیار پاداشت به آنچه کرده بودند «۳».

[۹۴-پ]

؛ اگر باز برد تو را خدای با «۴» گروهی از ایشان دستوری خواهند از تو بیرون شدن را بگو که بیرون میایی «۵» با من هرگز و کارزار مکنی با من با دشمنی، شما راضی شدی بنشستن نخست بار بنشیننی با زنان و کودکان «۶».

؛ و نماز مکن بر «۷» یکی از ایشان که بمیرد هرگز، و مایست «۸» بر گور [ش] «۹» که ایشان کافرند به خدای و رسولش و بگردند و ایشان فاسق بودند.

؛ تعجب میاراد تو را مالهای ایشان و فرزندان ایشان، می خواهد خدای که عذاب کند ایشان را به آن در دنیا و برود جانهایشان و ایشان کافراند [۹۵-ر].

(۱). سختر / سخت تر.

(۲). اساس: دانید؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). مج + از کردارها.

(۴). آو، بم: وا/ با.

(۵). آو، بم: برون نا آبی؛ مج: بروید میایید.

(۶). آج، بم، لب: بازماندگان.

(۷). آو، بم: ور/ بر.

(۸). اساس: مه ایست.

(۹). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

ص: ۲۹۳

؛ چون بفرستند سورتی که ایمان آری به خدای و جهاد کنی با رسول «۱» وی دستوری خواهند از تو خداوندان مال از ایشان و گویند رها کن ما را تا باشیم با نشستگان.

راضی شدند به آن که باشند با بازماندگان و مهر نهادند بر دلهاشان، ایشان نمی دانند.

؛ لکن پیغامبر و آنان که بگرویدند با او جهاد کردند به مالهاشان و جانهاشان، ایشان را باشد نیکبها و ایشان ظفر یافتگان باشند.

ساخته است «۲» خدای ایشان را بهشتهایی که می رود از زیر آن جویهای، جاویدان باشند در آن جا، آن ظفری است بزرگوار [۹۵-پ].

قوله: **وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** - الآیه. قدیم - **جَلَّ جَلَالُهُ** - بر عادت کریمش چون ذکر منافقان بکرد و اوصاف ایشان بگفت و سیرت و طریقت ایشان به خلقان نمود، عقیب «۳» آن ذکر مؤمنان کرد و صفت ایشان گفت و خلال «۴» خیر ایشان و طریقت پسندیده ایشان با خلقان باز گفت، **وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ**؛ گفت:

زنان و مردان مؤمنان بهری دوستان بهری اند، و بهری به بهری اولتراند، اولیای مودت اند و اولیای نصرت اند و اولیای ولایت اند، به یکدیگر تولا کنند و از یکدیگر باشند، امر «۵» به معروف کنند و نهی منکر کنند و فرمان خدای و پیغامبر برند.

جریر بن عبد الله گفت: از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - شنیدم که [گفت] «۶»:

مهاجر و انصاریان از من «۷» بهری اولیای بهری اند، امر معروف «۸» می کنند یعنی به ایمان و خیر و نهی منکر می کنند یعنی آنچه در شریعت و سنت نشناسند. ابو العالیه گفت:

(۱). آو، بم: وا پیغامبرش.

(۲). آو، بم: بجزارده است؛ مج: بجزارده است؛ آج، لب: آماده کرده است.

(۳). آو، آج، بم، لب: عقب.

(۴). آو، آج، بم، مل: حلال.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و امر.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: مهاجر و انصاریان من.

(۸). مل: به معروف.

ص: ۲۹۴

هر کجا در قرآن امر معروف است آن دعوت است از کفر به ایمان، و هر کجا نهی منکر است منع است از عبادت اوئان و شیطان و فرایض نماز به جای آرند و واجبات زکات بگزارند و اوامر خدای و رسول را اتقیاد نمایند. **أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ؛** ایشان آنان باشند که خدای بر ایشان رحمت کند «۱»، که خدای عزیز است، هیچ چیز او را غالب نیاید، و حکیم است آنچه کند به حکمت و مصلحت کند.

آنکه گفت: آنان که متحلّی باشند به این حیلت و متّسم به این سیما و این نام و این حکم دارند، خدای ایشان را وعده و نوید می دهد چه از مردان و چه از زنان، **جَنّاتٍ؛** و بهشتها که درختان آن زمین آن را بیوشیده باشد، در زیر آن درختان جویهای روان باشد، و ایشان در آن جا خالد و مخلّد و مؤبّد باشند، و نیز وعده می دهد ایشان را مسکنها و جایهای خوش.

حسن بصری گوید از ابو هریره و عمران بن الحصین پرسیدم که: این که خدای تعالی می گوید: **و مَسَاكِنَ طَيِّبَةً؛** در این چیزی «۲» شنیدی «۳» از رسول - علیه السّلام؟

گفتند: علی الخبیر سقطت؛ بر دانا «۴» فتادی، ما رسول را از این پرسیدیم، گفت:

کوشکی باشد در بهشت به یک پاره از لؤلؤ، در او هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ، در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز، در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی از حور العین، در هر خانه هفتاد [خوان نهاده، بر هر خوانی هفتاد لون طعام، در هر خانه هفتاد] «۵» وصیفت، حق تعالی بنده مؤمن را چندانی قوّت و شهوت و نهمت دهد که به یک بامداد بر همه بگردد از طعامها و فراشها. **فِي جَنّاتٍ عَدْنٍ؛** در بهشتهای مقام و جای ایستادن و خلود، یقال: عدن بالمکان اذا اقام به، و منه: المعدن، و قال الشّاعر:

تضافوا الی راجح قد عدن

و ان تستضيفوا الی حکمه «۶»

و رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: عدن، بهشتی است خاصّ از بهشتهای خدای، هیچ چشم مثل آن ندیده است و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته است. در آن جا نباشد جز سه گروه: پیغامبران و صدیقان و شهیدان. حق تعالی گوید: خنک آن

(۱). مل + **إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.**

(۲). آو، آج، بم: خبری.

(۳). مل: شنیدید/ شنیدی.

(۴). مل: دانایان.

(۵). اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: حمله.

ص: ۲۹۵

را که در این جا شود! عبد الله مسعود گفت: هی بطنان الجنة، ای وسطها؛ آن میانه بهشت است، آن جا که از آن به، جای نباشد.

عبد الله عباس از کعب الاحبار پرسید که: جنات عدن، چه باشد؟ گفت: عدن، به سریانی رز باشد و انواع انگور.

عبد الله بن عمر «۱» گفت: جنات عدن، عدن کوشکی است در بهشت پیرامن او بروج و مروج است، یعنی «۲» کوشکها و مرغزارها، او را پنج هزار در است، بر هر دری خیمه‌ای، در آن جا نشود آلا پیغامبری یا صدیقی یا شهیدی.

حسن بصری گفت: جنات عدن، و ما ادریک ما جنات عدن، کوشکی است از زر «۳»، در او نشود آلا به پیغامبری یا صدیقی یا شهیدی یا حاکمی عدل «۴».

ضحاک گفت: عدن، شهرستان بهشت است و در آن جا پیغامبران و امامان و شهیدان باشند، و مردمان پیرامن ایشان باشند و بهشتهای پیرامن آن باشد.

عطاء بن السائب گفت: عدن، جویی است [۹۶- ر] در بهشت، درختان بر کنارهای او، و مقاتل و کلبی گفتند: عدن، بلندتر درجه است در بهشت، و چشمه تسنیم در اوست و بهشتهای پیرامن آن است، و از آنکه «۵» که خدای تعالی آفرید «۶»، پوشیده است، کشف نفرمایند «۷» از او تا اهلش فرو نیایند «۸»، و اهل او، انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند «۹» و آنان که خدای خواهد، و فیها قصور الدرّ و الیاقوت؛ و در او کوشکهاست از درّ و یاقوت و زر. بادی خوش از زیر عرش می‌جهد «۱۰» بر پشته‌های «۱۱» مشک سپید، و آن را در آن کوشکها می‌برد.

عطاء الخراسانی «۱۲» گفت، فی قوله: وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ «۱۳»، کوشکها

(۱). اساس: عمرو؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). اساس: هیچ؛ به قیاس با نسخه آو، و اِتِّفَاقِ نَسَخِهَا تَصْحِيحُ شَد.

(۳). لب: رز.

(۴). مل: بعدل؛ میج: یا عادل.

(۵). مل: و از آن وقت باز.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز میج: آفریده.

(۷). آو، آج، بم، لب: نفرماید.

(۸). آو، آج، بم، میج: لب: نیاید.

(۹). آو، آج، بم: از.

(۱۰). مل: و بادی خوش بجهد از زیر عرش.

(۱۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: پشتها/ پشتها.

(۱۲). آو: خورسانی؛ آج، لب: الخورسانی.

(۱۳). اساس + گفت؛ به قرینه با نسخه آو، حذف شد.

ص: ۲۹۶

باشد از زیرجد و درّ و یاقوت، بوی او می دهد از پانصد ساله راه، و **جَنَّاتٍ عَدْنٍ** قصبه بهشت است و سقف آن عرش خداست. **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ**؛ و رضای خدای تعالی از ایشان، ایشان را از بهشت بهتر و مهتر باشد.

ابو سعید خدری، روایت کند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - که گفت: چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند، خدای تعالی گوید: (یا اهل الجنة)، ای اهل بهشت! ایشان گویند: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَ سَعْدِيكَ. گوید: (هل رضيتم)؛ رضای شدی؟ گویند:

رَبَّنَا وَ مَا لَنَا اِلَّا نَرْضَى؛ بار خدایا! و چگونه رضای نشویم، تو بدادی ما را آنچه کسی را نداده‌ای. حق تعالی گوید: من شما را به از این بدهم. گویند: بار خدایا! به از این چه باشد؟ گوید: رضا و خشنودی من از شما. **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ**؛ رضای که پس از آن هرگز سخط نبود. **ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**؛ این ظفری بزرگ است.

قوله: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**؛ آنکه حق تعالی با رسول خود خطاب کرد و گفت: ای پیغامبر برکشیده «۱» رفیع المنزلة «۲»! جهاد کن با کافران به تیغ و با منافقان.

مفسران در جهاد با منافقان خلاف کردند که چگونه باشد؛ عبد الله مسعود گفت: جهاد با ایشان به دست باشد، اگر نتواند به زبان و اگر نتواند «۳» به دل، و بر وی به دل منکر و مبغض باشد ایشان را، و روی «۴» ترش دارد بر ایشان. عبد الله عباس گفت: به زبان جفا کند ایشان را و رفق و مدارا نکند با ایشان. و ضحاک و ابن جریج گفتند: بتغلیظ الکلام، سخن درشت گوید با ایشان. حسن و قتاده گفتند:

باقامة الحدود عليهم؛ حدهای خدای بر ایشان براند. و روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که: جهاد منافقان به وعظ و تخویف باشد و در قراءت اهل البيت آمده است: (جاهد الکفار بالمنافقين)؛ به منافقان با کافران جهاد کن. و جهاد و مجاهده به یک معنی باشد، و اشتقاقه من الجهد الذى هو المشقة، و الجهد؛ الطاقه. و مجاهده، ممارست کاری باشد سخت. **وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ**؛ و درشت باش بر ایشان. و آن رفق و لطف و خوش خوی «۵» و زفان «۶» خوش که تو را با مؤمنان باشد، با ایشان مکن، درشت خوی و درشت سخن و ترش روی باش بر ایشان، چه جای ایشان دوزخ است و آن

(۱). آو، آج، بم: برگزیده.

(۲). آو، آج، بم، لب: رفیع منزلت.

(۳). مل، مج: نتوانند.

(۴). آو، آج، بم: به روی.

(۵). همه نسخه بدلها: خوی خوش.

(۶). همه نسخه بدلها: زبان.

ص: ۲۹۷

بد جای «۱» است بازگشتن را. و مأوی و مصیر، هر دو یکی باشد من اوی الیه و صار الیه اذا رجع الیه.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا؛ مفسران خلاف کردند در سبب نزول آیت؛ عبد الله عباس گفت: رسول - علیه السلام - در سایه حجره نشسته بود، اصحابان «۲» را گفت: این ساعت مردی به شما آید و در شما نگرده چشم «۳» شیطانی، چون بیاید با او هیچ سخن مگوی. در ساعت مردی آمد «۴» ازرق چشم. رسول او را بخواند و گفت: چرا دشنام می دهی مرا تو و اصحابت؟ مرد برفت و اصحابش را بیاورد و سوگند خوردند که ما نگفتیم، خدای تعالی این آیت فرستاد.

ضحاک گفت: جماعتی منافقان با رسول - علیه السلام - به غزات «۵» تبوک شدند، چون به خلوت با یکدیگر بنشستندی، رسول را - علیه السلام - ناسزا گفتندی. روزی حذیفه بن الیمان حدیث ایشان بشنید و نقل کرد با رسول - علیه السلام، رسول ایشان را بخواند و ملامت کرد. ایشان سوگند خوردند که: نگفتند: خدای تعالی این آیت فرستاد: **يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا**.

کلبی [۹۶-پ] گفت و عروه و محمد بن اسحق که: آیت در جلاس بن سوید آمد، و سبب آن بود که: یک روز رسول - علیه السلام - به «۶» تبوک خطبه‌ای کرد «۷»، و در آن جا ذکر منافقان کرد و ایشان را رجس خواند. این جلاس گفت: اگر محمد در این که گوید راست می‌گوید، ما از خر بتریم «۸». جوانی انصاری بشنید نام او عامر بن قیس، گفت: و الله که محمد راست می‌گوید، و شما از خر بتری، و پیامد و رسول را خبر داد. رسول - علیه السلام - [او را بخواند و آن حدیث مجاری «۹» رفت، او انکار کرد. رسول علیه السلام -] «۱۰» گفت: سوگند خوری؟ گفت: بلی. آنکه هر دو را بنزدیک منبر آورد پس از آن که نماز دیگر گزارده بود. او سوگند خورد که عامر دروغ گفت، سوگندی مغلظ به خدای. عامر نیز برخاست و سوگند خورد به خدای که، من

(۱). آو، بم، میج: جایی.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز میج: اصحاب.

(۳). آج، لب: خشم.

(۴). آو، بم، مل، لب: پیامد؛ میج: برآمد.

(۵). آو، آج، بم، لب: غزای.

(۶). آو، آج، بم: در.

(۷). آو، آج، بم، لب: می‌کرد.

(۸). مل + و کمتریم.

(۹). بم: بخاری. مجاری / مجارا، مجاراة (?)

(۱۰). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

راست گفتم و او دروغ گفت. آنکه دست برداشت و گفت: اللَّهُمَّ انزل على نبيك الصادق الصدق منّا، رسول - عليه السلام - و مؤمنان گفتند: آمین. در حال جبریل آمد و این آیت آورد: يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ. رسول - عليه السلام - این آیت بر جلاس خواند. چون به ذکر توبه رسید که: فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ؛ جلاس گفت: یا رسول الله! خدای تعالی در این آیت توبه بر من عرض کرد، عامر راست گفت و من دروغ گفتم، و توبه کرد «۱» و اسلام آورد «۲»، و حسن اسلامه و توبته.

قتاده گفت، سبب نزول آیت آن بود که: دو مرد با یکدیگر خصومت کردند، یکی غفاری و یکی جهینی «۳»، و جهینی «۴» از حلفای انصار بود، غفاری بر جهینی «۵» غلبه کرد. عبد الله بن ابی گفت: انصرو اخاکم فو الله ما مثلنا و مثل محمد الا كما يقال: سمّن کلک یا کلک؛ سگت را فربه کن تا تو را بخورد. آنکه گفت: لئن رجعنا الى المدينة لیخرجن الاعزّ منها الاذلّ، این حدیث به رسول - علیه السلام - نقل افتاد، رسول - علیه السلام - عبد الله ابی را بخواند، گفت: این سخنها تو گفته‌ای؟

سوگند خورد که: نگفته‌ام. خدای تعالی، این آیت فرستاد. قدیم - جلّ جلاله - گفت:

سوگند می‌خورند که نگفتند آن سخن که بر ایشان حواله است، به این سوگند دروغ که می‌خورند که نگفتند: کلمت کفر می‌گویند، که سوگند به دروغ از مؤمن فسق باشد، و از کافر و منافق کفر باشد که او اعتقاد ندارد. وَ هُمُومًا بِمَا لَمْ يَنَالُوا؛ و همّت کردند به چیزی که «۶» نرسند. مجاهد گفت: آن منافق که آن سخن گفته بود، چون بدانست که مؤمنی بشنید و نقل کند خواست تا او را بکشند تا نقل نکند. سدّی گفت: مراد آن بود که، گفتند: ما چون به «۷» مدینه روییم تا جی بیبراییم «۸» و بر سر عبد الله ابی نهیم، یعنی او را ریاست دهیم بر رغم رسول و مسلمانان. حق تعالی گفت: چیزی در دل دارند که به آن نرسند. کلّبی گفت: آیت در پانزده کس آمد که عهد کردند که شب عقبه رسول را بکشند. چون رسول - علیه السلام - مطلع شد بر احوال ایشان، سوگند خوردند که ما از این معنی هیچ نگفتیم و نسگالیدیم، آنکه گفت: در این معنی همّت به چیزی کردند از کشتن رسول - علیه السلام - که به آن

(۱). آو، آج، بم، لب: کردم.

(۲). آو، آج، بم، لب: آوردم.

(۳-۴-۵). چاپ مرحوم شعرانی؛ جهنی.

(۶). آو، آج، بم، مل، لب + آن.

(۷). آو، آج، بم، لب: با.

(۸). آج، مل، مج، لب: بیبراییم.

نرسند. عبد الله عباس گفت: مردی بود از قریش که همت کرد که رسول را بکشد، نام او ابو الاسود، آنکه گفت: **وَ مَا نَقَمُوا**، چه انکار کردند بر خدای و رسول الا آن که خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد از فضل و کرمش. و سبب این، آن بود که: مولای از آن جلاس را بکشتند، اعنی، پسر عمی را. رسول - علیه السلام - دیت او از قاتل بستد دوازده هزار درم، و به جلاس داد تا او توانگر شد پس از آن که درویش بود.

کلبی گفت ایشان پیش از آن که رسول - علیه السلام - به مدینه آمد، در سختی و جهد و رنج و درویشی بودند. خدای تعالی: ایشان را به غنایم و انفال غنی کرد، و این از مثل مشهور است که گفت «۱»: **أَتَقَّ شَرٌّ مِنْ أَحْسَنِ إِلَيْهِ؛** از شر آن کس بترس که با او احسان کرده باشی. آنکه حق تعالی گفت: **فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ؛** اگر توبه کنند ایشان را به باشد که در دنیا از این مذلت و عار و سمت زشت برهند [۹۷-ر] و در قیامت از عذاب دوزخ. **وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا،** و اگر برگردند و اعراض کنند از ایمان، خدای تعالی عذاب کند ایشان را در دنیا به قتل و خزی، و در آخرت به دوزخ، و ایشان را در زمین یاری و یآوری نباشد که ایشان را حمایت کند.

قوله: **وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ -** الایه. ابو امامة الباهلی گفت: سبب نزول این آیت آن بود که، ثعلبة بن حاطب الانصاری بیامد و رسول را - علیه السلام - گفت: یا رسول الله! خدای را دعا کن تا مرا مالی دهد. رسول - علیه السلام - گفت: و یحک یا ثعلبة! برو قناعت «۲» کن به این که داری، که اندکی را که شکرش کنند به باشد از بسیاری که آن را شکر نکنند. روزی چند برفت، باز آمد، دگر باره گفت: یا رسول الله! از خدای بخواه «۳» تا مرا مالی بدهد، [رسول - علیه السلام - گفت: تو را به من اقتدا نیست که اگر من بخواهم، به عزّ عزّ خدای که کوههای زمین زر و سیم شود برای من برفت، پس از آن باز آمد، گفت: یا رسول الله! از خدای تعالی بخواه تا مرا مالی بدهد] «۴» که من حقّ خدای از او بدهم و حقها بگزارم و به او صلّه رحم کنم.

رسول - علیه السلام - گفت: بار خدایا! ثعلبه را مالی بده، و ثعلبه گوسپندی چند داشت، خدای تعالی زیادت در او نهاد تا چنان که مورچه فزاید آن می‌فزود «۵»، چون

(۱). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۲). آو، آج، بم، مل، لب: برو و قناعت.

(۳). همه نسخه بدلها: در خواه.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). مل: گوسفند او می‌فزود.

مالش بسیار شد «۱»، خویشتن با تعهد و مراعات «۲» مال داد «۳». پس از آن که پنج نماز در مسجد با رسول - علیه السلام - کردی، چنان شد که جای «۴» بساخت بیرون از مدینه که گوسپندش «۵» آن جا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول می‌کردی و نماز بامداد و شام و خفتن آن جا کردی. گوسپند زیادت شد، بیشتر رفت و وادی دیگر بزرگ بود از مدینه دور، آن جا رفت و جای ساخت و هر پنج نماز از مسجد برد، و آن جا بماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا به رسول - علیه السلام - باز ماند، آدینه‌ها «۶» بیامدی و نماز آدینه به مسجد آوردی. چون مال بیشتر شد، از نماز آدینه نیز باز ماند و آن جا «۷» مقیم شد، و اگر کسی آن جا بگذشتی، احوال مدینه از او پرسیدی. رسول - علیه السلام - گفت:

ثعلبه چه کرد؟ گفتند: یا رسول الله! ثعلبه چندان «۸» گوسپند دارد که در هیچ وادی نمی‌گنجد، به فلان وادی رفته است و آن جا جای ساخته و مقام کرده آن جا رسول - علیه السلام - گفت:

یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه؛

ای وای ثعلبه! سه راه «۹».

چون خدای تعالی آیت صدقه فرو فرستاد، رسول - علیه السلام - مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان «۱۰» صدقه بفرمود نوشتن، و گفت: بروی و از ثعلبه حق خدای بستانی، و به فلان مرد سلمی روی - و او شتر بسیار دارد - و از او نیز زکات بستانی. ایشان بیامدند و نامه رسول - علیه السلام - بر ثعلبه خواندند و از او زکات خواستند، او گفت: این جزیت چیست؟ این نیست الا مانند «۱۱» جزیتی، بروی به جای دگر که خواهی رفتن، تا چون باز آیی من رای خود ببینم.

ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلمی رفتند و نامه رسول بر او خواندند. او گفت:

سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله؛ سمیع و مطیعم فرمان خدای را و فرمان رسول خدای را. آنکه در میان شتران افتاد و آنچه رسول نوشته بود از اسنان شتر بگزید خیار و بهترین آن. این ساعیان گفتند: ما را نفرمودند که، خیار مال ستانیم، و انما از

(۱). او، آج، بم، لب: زیادت شد.

(۲). او، آج، بم، لب: رعایت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: داشت.

(۴). آج، مل: جایی.

(۵). مل: گوسفندان.

(۶). اساس: آدینها/ آدینه‌ها.

(۷). مل + مقام کرد و.

(۸). مل: چندانی.

(۹). آو، آج، بم، لب: بار.

(۱۰). مل: اسباب.

(۱۱). آج + خبر.

ص: ۳۰۱

عرض مال بده آنچه می‌دهی. گفت: حاشا که من جز خیار و گزیده مال به خدای و پیغامبر بدهم! ایشان آن بستند و باز آمدند بنزدیک ثعلبه و گفتند: چه می‌دهی بده تا برویم. او دگر باره همان مقاتلت گفت «۱» که: این جزیت است و مانند جزیت است، بروی جایهای دیگر و چون از همه پرداخته باشی با نزدیک من آیی. ایشان برفتند و صدقات بستند و با نزدیک ثعلبه آمدند. او گفت: این نامه مرا دهی که داری. نامه بستند و دگر باره بر خواند و گفت: این جزیت است، شما بروی تا من رای خود در این معنی ببینم، ایشان با پیش رسول آمدند و این حال بگفتند. رسول - علیه السلام - گفت: یا ویح ثعلبه «۲»، یا ویح ثعلبه «۳»! آنکه سلمی را دعا کرد به خیر، و خدای تعالی [در حق ثعلبه] «۴» این آیت بفرستاد: **وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.** [۹۷- پ] **فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛** چون این آیت «۵» در حق ثعلبه بیامد و رسول - علیه السلام - بر صحابه خواند، مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود، آن بشنید، برخاست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت: ویحک یا ثعلبه! خدای تعالی در حق تو سه آیت قرآن بفرستاد.

ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! من صدقه بیارم چنان که فرمایی. رسول - علیه السلام - گفت: بعد از آن که گفتی «۶» آنچه گفتی، خدای مرا فرموده است که: صدقه تو قبول نکنم. او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت. رسول - علیه السلام - گفت: این آن است که من تو را گفتم و تو فرمان نبردی.

او برخاست و بازگشت و با جای خود شد و رسول - علیه السّلام - در آن مدّت با جوار رحمت ایزدی شد و صدقه او قبول نکرد. در عهد ابو بکر بیامد و گفت: صدقه من قبول کن. گفت: رسول صدقه تو قبول نکرد، من نیز قبول نکنم. چون عمر به خلافت بنشست، بیامد و درخواست تا صدقه بیارد. عمر نیز قبول نکرد. [در عهد عثمان بیامد،

(۱). مع: مقاتل کرد.

(۲). مل + سه بار گفت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل + ای وای ثعلبه.

(۴). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۵). مل، مع، لب: آیات.

(۶). او، بم + که این جزیت است؛ آج، لب + اگر جزیت است.

ص: ۳۰۲

او نیز قبول نکرد] «۱»، و او در آخر عهد عثمان از دنیا برفت.

عبد الله عبّاس و سعید و جبیر و قتاده گفتند: ثعلبه به مجلسی از مجالس انصار آمد و گفت: من شما را گواه می‌کنم که اگر خدای مرا مالی بدهد، من از او حقها بگزارم و صدقه دهم و صلّه رحم کنم «۲». او را پسر عمی بود، مالی بسیار داشت فرمان یافت.

و [آن مال] «۳» به او رها کرد. او به آنچه گفته بود وفا نکرد، خدای تعالی این آیت فرستاد.

مقاتل گفت: ثعلبه این حدیث در مجمعی از انصار بکرد و این عهد، گفت: با خدای عهد می‌کنم که اگر خدای مرا مالی دهد، من صدقه دهم از آن و در صلاح خرج کنم. کسی از خویشان عمر پسر عمی «۴» را از آن او بکشت. رسول - علیه السّلام - دیت بستند و به او داد و او توانگر شد، و به عهد خدای وفا نکرد.

حسن گفت: آیت در ثعلبه آمد و معتّب بن قشیر «۵»، گفت که: ایشان عهد بکردند، چون مال به دست آمد وفا نکردند. کلبی گفت: آیت در حاطب بن ابی بلتعّه آمد که او را مالی به شام بود و مدّتی به آن بر آمد و به او نمی‌رسید. او عهد کرد با خدای تعالی که: اگر آن مال به او رسد، او صدقه دهد و خیرات کند. چون مال به او رسید، وفا نکرد بدانچه پذیرفته بود. حق تعالی آیت فرستاد.

وَمِنْهُمْ؛ و از ایشان، یعنی از منافقان. مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ؛ کس هست که عهد می‌کند با خدای. و عهد و نذر با خدای «۶» یکی باشد، و بنزدیک ما فرقی نباشد میان آن که کسی گوید: عاهدت الله، او نذرت الله فی کذا، در آن که وفا واجب بود، و اگر نکند بر او کفّارت واجب بود.

خلاف است میان اصحاب ما که بعضی گفتند: نذر و عهد را اگر مطلق باشد و اگر مقید، وفا واجب بود، و سید-رحمة الله علیه- گفت: عهد و نذر آنکه منعقد شود که مشروط بود چنان که: عاهدت الله ان «۷» کان کذا فعلت کذا؛ با خدای عهد کردم که اگر چنین باشد، من چنین کنم، و نذرت الله ان افعل کذا ان قدمت من سفری او

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). آج، لب+ آنکه.

(۳). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم: عم پسری.

(۵). اساس: معتّب ابن قیس؛ به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۶). آو، آج، بم، لب: هر دو.

(۷). آج، مج، لب: لئن.

ص: ۳۰۳

وصلت الی اهلی، او برئت من مرضی؛ نذر کردم که فلان کار کنم اگر با خانه شوم از این سفر یا از این بیماری به شوم. و لله علیّ کذا ان کان کذا؛ و اگر فلان کار بباشد، خدای را بر من فلان چیز است از روزه و صدقه و حج و مانند این. اگر این عهد و نذر را خلاف کند، بر او کفّارت باشد، برده‌ای آزاد کند یا شست «۱» مسکین «۲» را طعام دهد، یا دو ماه پیوسته روزه دارد. لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ؛ گفت: کس هست از این منافقان که عهد می‌کند که: اگر خدای او را مالی دهد. و مراد به فضل، در آیت مال است. لَنْصَدَّقَنَّ؛ ما صدقه دهیم، و تقدیر آن است که: لَنْتَصَدَّقَنَّ «۳»، آنکه «تا» در «صاد» ادغام کردند «۴» [لقرب المخرج، و بصریان گفتند: «تا» را «صاد» کرد، و «صاد» در «صاد» ادغام کرد] «۵» چنان که بیان کردیم در اذارکوا «۶» و اتّاقلتم و اطّیرنا. وَلَنْكُونَنَّ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ؛ و از جمله صالحان باشیم.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ؛ چون خدای تعالی بداد ایشان را آنچه خواسته بودند از مال، بَخِلُوا بِهِ؛ [۹۸- ر] بخل کردند به آنچه گفته بودند، قوله: بَخِلُوا بِهِ؛ بخل، منع سایل باشد چیزی را که خواهد برای مشقّت اعطا و در شرع عبارت است از: منع واجب،

برای آن بخل، اسم ذمّ است و بخیل مذموم باشد. و بر ترک تفضّل «۷» کس را ذمّ نشاید کردن، اما عرب که اطلاق می‌کنند بر آن کس «۸» که طعام «۹» به مهمان ندهد «۱۰» و عطا به سایل و صلّه به شاعر. و زهیر می‌گوید:

ان البخيل ملوم حيث كان و ل كن الجواد على علّاته هرم

برای آن است که ایشان اعتقاد کرده‌اند که این جمله واجب است، برای آن ذمّ می‌کنند تارک او را. وَ تَوَلَّوْا؛ و برگردید [اند] «۱۱» و پشت برکردند. وَ هُمْ مُعْرِضُونَ؛ «واو»، حال راست؛ در آن حال که اعراض کرده بودند.

آنکه گفت: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا، خلاف کردند در ضمیر مستکنّ که فاعل اعقب

(۱). همه نسخه بدالها: شصت.

(۲). همه نسخه بدالها، بجز مل و مج: درویش.

(۳). اساس: لیتصدّقن؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بم، لب: کرد.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). آو، آج، بم، مل، لب: ادای زکات.

(۷). آو، آج، بم: تفضیل.

(۸). همه نسخه بدالها، بجز مل و مج: بخل آن کس.

(۹). کلمه «طعام» در اساس، مکرّر شده است.

(۱۰). اساس: دهد؛ به قیاس با نسخه او، تصحیح شد.

(۱۱). اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها افزوده شد.

چیست، مجاهد گفت: اعقبهم الله نفاقاً، ای جازاهم، يقال: اعقبه الله - بطاعته کذا، ای اثابه و اعقبه بمعصية کذا، ای عاقبه به «۱». و قال النابغة:

کما اطاعک و ادللّه علی الرشد

فمن اطاع فاعقبه بطاعته

آنکه معنی آن باشد که: خدای تعالی اظهار نفاق کرد که در دل ایشان بود و اعلام کرد رسول را - علیه السلام - که: ایشان بر کفر خواهند مردن و توبه نخواهند کردن، و آن را «۲» اعقاب «۳» و جزا برای آن خواند که، به عقب آن فعل بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعد «۴». و نفاقاً؛ مفعول دوم است و ضمیر «هم» مفعول اول. **إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ؛** تا آن روز که ایشان را ملاقات باشد با خدای. و این آیت ابطال می‌کند تمسک آنان را که تعلق کردند به آن که «لقاء»، رؤیت باشد، برای آن که خدای تعالی در حق منافقان اطلاق کرد، و گفت: تا آن روز که ایشان را با خدای ملاقات باشد، و به اتفاق، منافقان خدای را نبینند، پس معلوم شد از این جا که «لقاء»، دیدار نباشد. و تفسیر این لفظ «۵» آن جا که آید، بر حسب اقتضای معنی یا بر ثواب کنند یا بر عقاب یا بر رجوع و صبرورت با خدای تعالی. و این جا، معنی آن است که: تا به آن روز که با پیش خدای شوند و حاصل «۶» آیند جایی که «۷» آن جا حکم جز او را نبود، و فرمان جز او را نباشد، و علی هذا

قوله - عليه السلام: من احب لقاء الله احب لقاء الله لقاءه؛

هر که لقای خدای دوست دارد، خدای لقای او دوست دارد [و هر که لقای خدای تعالی را دوست ندارد، خدای تعالی لقای او را دوست ندارد]. «۸» و معنی آن است که: هر که خواهد و دوست دارد که با جوار خدای و ثواب خدای شود، خدای خواهد که او را با جوار و ثواب خود برد، و هر که نخواهد که با جوار خدای شود، خدای نخواهد که او را با جوار و ثواب خود برد، چه اگر نه چنین باشد و لقاء را بر دیدار تفسیر دهند، معنی آن باشد که: هر که کاره باشد دیدار خدای را، خدای کاره باشد دیدار او را، و خدای نتواند کردن که او را نبیند با حصول

(۱). آو، آج، بم: ای عاقبه.

(۲). مل: ایشان را.

(۳). مج، مل: عقاب.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: وعده.

(۵). آو، آج، بم: الفاظ.

(۶). آج: حاضر.

(۷). مل، میج، لب+ در.

(۸). اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

ص: ۳۰۵

شرایط رؤیت. پس قدیم را تعالی «۱» او را همیشه باید دیدن به آن که کاره باشد دیدار او را بر کراهت خود، و این فاسد است. آنچه ادا کند با این «۲» هم فاسد باشد. و قولی دیگر آن است که: ضمیر فاعل در اعقب که ضمیر مرفوع مستکن بخل است، و المعنی: فاعقبهم بخلهم نفاقا، و معنی اعقاب، بر این قول ایرات و تخلیف باشد من قولهم: اعقبه اکل الطین صفة اللون، ای اورثه ذلك. و اشتقاق او را از عقب و تعقیب باشد، یعنی آن بخل و خلف وعد «۳» ایشان را به آن جا رسانید و به سر «۴» ایشان آورد نفاقی در دل‌های ایشان. و چون تحقیق کنی این قول هم «۵» راجع باشد با معنی قول اول، برای آن که بخل نتواند کردن هم لا بد تفسیر بر آن باید داد که، خدای تعالی عند بخل ایشان این جزا داد ایشان را، یا باید گفتن: بخل ایشان، ایشان را ادا به نفاق کرد تا از بخل منافق شدند. **إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ**، بر این قول ضمیر عاید باشد با بخل، و معنی جزا بر بخل تا آن روز که جزای بخل خود پیش آید ایشان را. و بر این قول در آیت دو جایگاه مجاز باشد، و بر قول [۹۸- پ] اول مجاز یک جای باشد در **فَاعْقَبْهُمْ**؛ و در **يَلْقَوْنَهُ** نباشد، و تقدیر حذف مضاف نباید کردن **لَأَنَّ التَّقْدِيرَ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ يَلْقَوْنَ** «۶» جزاء بخلهم و يصلون اليه فحذف الجزاء و اوقع «۷» **اللقاء** «۸» علی البخل [پس قول اول اولیتر است - و الله اعلم بمراده من کلامه. **بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ**؛ این «با» مجازات است به آنچه خلاف کردند وعده خدای را. و «ما» هر دو جای مصدریه است، ای باخلافهم وعد الله. و شاید که «ما» ی دوم موصوله باشد، بمعنی الذی، ای الوعد الذی وعدوه. «۹» **وَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ**، این «ما»، مصدریه است نیز، ای و بکذبهم «۱۰»، و به آن دروغ که گفتند.

معبد بن ثابت گفت: این معنی در دل داشتند و به زبان نگفتند، نبینی که حق تعالی گفت: **أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ**؛ و نمی دانند ایشان که خدای تعالی داند سر ایشان؟ یعنی آنچه در دل دارند و با کس نگویند. **وَنَجْوَاهُمْ**؛ و آنچه

(۱). مل: قدیم - جل جلاله.

(۲). همه نسخه بدلها: به این.

(۳). آج، لب: وعده.

(۴). مل، میج: پس.

(۵). همه نسخه بدلها+ را.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: یلقونه.

(۷). آو، آج، بم: و وقع؛ مل: واقع.

(۸). اساس: القیا؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۱۰). مل: کذبهم.

ص: ۳۰۶

به راز با یکدیگر گویند. و سرّ، اخفاء الحدیث فی النفس «۱» باشد، و نجوی، القاء «۲» حدیث باشد الی من یأمن الافشاء من جهته، برای آن که اشتقاق او از نجات است «۳»، کان المناجی يعرف النّجاة من جانبه و یأمن الافشاء. و گفته اند سرّ و نجوی، یکی باشد و لکن تکرار کرد برای اختلاف لفظ، کتوله «۴»:

و هندی من دونها النّای و البعد

و قال ذو الرّمّه:

و فی اللّثات و فی انبایها شنب

لمیاء فی شفتیها حوّه لعس

و اللّمی و اللّعیس، سواد فی الشّفّة. و گفته اند: سرّ نیز آن باشد که با کسی گوید، یقال: اسرّ الیه. قال [اللّه تعالی] «۵»: وَ إِذْ أَسْرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا ... «۶»، و یقال «۷»: سارّه مسارّه و سرارا و اسرّ فی نفسه اسرارا. وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، و خدای تعالی عالم است به غیبها و نهانها. و مورد آیت، مورد توییح و تقریع است، گفت:

نمی دانند، یعنی آن که «۸» واجب است که بدانند.

مسروق روایت کرد از عبد اللّه بن عمر «۹» که، رسول - صلی اللّه علیه و آله - گفت:

اربع من كنّ فيه فهو منافق و من كانت فيه خصلة [من هذه] «١٠» كانت فيه خصلة من التّفاق، اذا حدّث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خصم فجر،

گفت: چهار خصلت «١١» است که هر که را از این چهار خصلت در او باشد، منافق باشد، و هر که را یک خصلت از این خصال در او باشد، در او خصلتی از نفاق باشد:

چون حدیث گوید «١٢»، دروغ گوید، و چون وعده دهد خلاف کند، و چون عهد کند غدر کند، و چون دست یابد فجور کند.

و حسن بصری روایت کند از رسول - علیه السّلام - که او گفت:

ثلاث من كنّ

(١). آو، آج، بم: فی نفسه.

(٢). همه نسخه بدلها، بجز مل و لب: نجوى اللّقاء الحدیث.

(٣). آو، آج، بم، مل: از آن جاست.

(٤). مج + شعر.

(٥). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(٦). سوره تحریم (٦٦) آیه ٣.

(٧). اساس: قال؛ به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخهها، تصحیح شد.

(٨). آو، آج، بم، مج، لب: و معنی آن که؛ مل: و سعی نمیکنند که آنچه.

(٩). آو، آج، لب: عبد الله بن عمرو.

(١٠). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(١١). همه نسخه بدلها، بجز مل + آن.

(١٢). همه نسخه بدلها: حدیث کند.

فیه فهو منافق و ان صلی و صام و زعم انه مؤمن: اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا اؤتمن خان.

عبد الله مسعود گفت: اعتبروا «۱» المنافق بثلاث: اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و تصدیق ذلک فی کتاب الله: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ ... الی قوله: وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. و این حدیثها را ظاهر او موافق اصول نیست، لا بدّ تخصیص باید کردن او را یا تأویل نهادن «۲».

بکیر بن معروف «۳» گفت از «۴» مقاتل حیّان، گفت: من «۵» بر قضای سمرقند بودم، این حدیث خواندم [از] «۶» ابو سعید مقبری از ابو هریره، گفت، که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت:

ثلاث من کنّ فیه فهو منافق: اذا حدّث کذب، و اذا اؤتمن خان، و اذا وعد اخلف

، گفت: این حدیث بر من سخت آمد، و گفتم: که باشد که از این خالی بود؟ و از این حدیث بر خود بترسیدم و بر جمله مردمان. قضا رها کردم و از سمرقند به بخارا آمدم و از علمای بخارا پرسیدم، از ایشان فرجی ندیدم. به مرو آمدم و از علمای مرو پرسیدم، هیچ راحت ندیدم. به نیشابور «۷» آمدم، هیچ فرج ندیدم. شنیدم که شهر بن حوشب به جرجان است، آن جا رفتم و این حال بر او عرض کردم، از او پرسیدم، مرا گفت: من هم چون تو از این حدیث خایفم، و لکن سعید جبیر به ری متواری است، آن جا رو و آن جا طلب کن و از او بپرس باشد که او در این چیزی شنیده باشد که تو را و مسلمانان را در آن فرجی باشد. گفت: به ری آمدم و سعید جبیر را طلب کردم و این حدیث بر او عرضه کردم و معنی خبر از او پرسیدم، گفت:

تو را بر حسن بصری [۹۹-ر] باید رفتن که در این خبر چیزی نمی دانم گفت.

برخاستم و به بصره رفتم. حسن بصری را از این حدیث پرسیدم، و قصّه با او بگفتم، گفت: رحم الله شهرا و سعیدا، از این حدیث نیمه‌ای «۸» به ایشان رسید و نیمه‌ای «۹» نرسید، و آن چنان بود که: چون رسول - علیه السلام - این حدیث بگفت، صحابه دل

(۱). لب: اعتبر.

(۲). مل: باید نهادن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: بکر بن معروف.

(۴). آو، آج، بم، لب: که.

(۵). مل: بکر بن معروف روایت کند که از مقاتل شنیدم که من.

(۶). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۷). آو، آج، بم، لب: نشابور.

(۸-۹). آو، آج، بم، لب: نیمی.

ص: ۳۰۸

مشغول شدند و نیارستند تا از رسول - علیه السّلام - بپرسند. به حجره فاطمه - علیها السّلام - آمدند، و گفتند: یا بنت رسول الله! پدرت امروز حدیثی گفت که ما از آن سخت اندیشناکیم، اکنون تفضّل کن و برای ما «۱» بپرس که معنی آن خبر چیست؟

خاص است یا عام؟ مراد، بعضی مردمانند یا جمله؟ فاطمه - علیها السّلام - بیامد و از رسول - علیه السّلام - پرسید، و این حال بر او عرضه کرد و بگفت که: صحابه سخت دل مشغول شده‌اند از این حدیث. رسول - علیه السّلام - سلمان را فرمود که «۲» آواز داد که: الصّلاة جامعة، تا مردم در مسجد جمع شدند. آنکه به منبر بر آمد و خطبه کرد، آنکه گفت: ای مردمان! من گفتم شما را که سه خصلت هست که هر کس را که آن سه خصلت در او باشد منافق بود «۳»: در حدیث دروغ گوید، و در امانت خیانت کند، و وعده را خلاف کند. به این حدیث شما را نخواستم، منافقان را خواستم اما آنچه گفتم: اذا حدث کذب، در حدیث دروغ گوید، منافقان را خواستم که بنزدیک من آمدند و گفتند: ما به تو ایمان داریم و به نبوت تو مقرریم، [من] «۴» ایشان را باور داشتیم، خدای تعالی آیت فرستاد در حق ایشان: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۵».

اما آنچه گفتم: اذا اوتمن خان؛ چون امینش دارند خیانت کند، آن امانت نماز است.

و شرایط دین، ایشان در آن خیانت کردند و خدای تعالی در «۶» ایشان بفرستاد:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا «۷». و قال: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ «۸». و اما آنچه گفتم «۹»: اذا وعد اخلف، آن بود که ثعلبة بن مالک بیامد و گفت: یا رسول الله! ان لی غنیمات، و انی لمولع «۱۰» بالسّائمة؛ من گوسپندکی چند دارم و من مولع باشم به چهارپای، دعا کن خدای را تا مرا

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + این حدیث.

(۲). همه نسخه بدلها: تا.

(۳). مل + و آن سه کدام اند. اول آن که.

(۴). اساس ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۵). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱.

(۶). مل + شأن.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲.

(۸). سوره ماعون (۱۰۷) آیات ۴ و ۵ و ۶.

(۹). آو، آج، لب: گفتیم.

(۱۰). آو، آج، بم: مولع؛ مل: لی مولع.

ص: ۳۰۹

برکه‌ای «۱» دهد که من حقّ خدای و حقهای دیگر بواجبی بگزارم. من دعا کردم، خدای او را گوسپندی بی‌مر داد. چون وقت صدقه آمد، کس فرستادم، بخل کرد و وعده خلاف کرد. خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ، الی قوله: وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.** صحابه رسول دل خوش شدند و مالی عظیم به صدقه دادند.

و این خبر بر وجهی دگر روایت کردند؛ محمد بن محرم گفت، از حسن بصری شنیدم که گفت، رسول - صلی الله علیه و آله گفت:

ثلاث من کنّ فيه فهو منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا وعد اخلف، و اذا حدّث کذب، و اذا اؤتمن خان،

من گفتم: یا ابا سعید! اگر کسی را بر من دینی باشد و تقاضا کند مرا و من ترسم که مرا محبوس کند و رنجور شوم، گویم: سر ماه تو را گسیل کنم، آنگه وفا نتوانم کردن منافق باشم؟ گفت: این حدیث چنین آمد. آنگه گفت، عبد الله بن عمر «۲» گفت: پدرم را چون وفات نزدیک آمد، وصایت کرد و گفت: دختر مرا به فلان دهی که من او را وعده داده‌ام، نخواهم که وعده را

خلاف کنم که پس با پیش خدای شوم به ثلثی نفاق. گفتم: یا ابا سعید! و مردی باشد که ثلثی از او منافق بود و دو ثلث مؤمن؟

گفت: حدیث چنین آمد. من از آن جا به حج رفتم، عطاء بن ابی رباح را دیدم، این قصه با او بگفتم و آنچه میان ما رفت «۳». مرا گفت: چرا حسن را نگفتی؟ چه گوی در برادران یوسف؟ نه پدر را وعده دادند در حق یوسف و خلاف کردند، و با او حدیث کردند و دروغ گفتند، و پدر ایشان را امین کرد [و] «۴» خیانت کردند، منافق بودند؟ نه یک روایت آن است که ایشان پیغامبر بودند و پدر و جد [۹۹-پ] ایشان پیغامبر بود؟

من گفتم: یا محمد! پس مرا معنی این حدیث بگو و این مشکل حل کن. گفت:

جابر «۵» عبد الله انصاری روایت کرد که: رسول - علیه السلام - این حدیث در حق منافقان گفت که: با رسول حدیث کردند و دروغ گفتند، و رسول ایشان را بر بعضی اسرار امین کرد، خیانت کردند و او را وعده دادند که با او جهاد کنند، خلاف کردند. و گفت: ابو سفیان از مکه بیرون آمد، جبریل رسول را خبر داد که ابو سفیان به

(۱). آو، آج، بم، لب: برکتی.

(۲). اساس: عمرو؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: رفته بود.

(۴). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۵). آج، بم، مل، لب: جابر بن.

ص: ۳۱۰

فلان منزل فرود آمد، لشکر به سر او فرست. رسول - علیه السلام - بگفت با صحابه، و گفت: پوشیده داری. منافقان نامه نوشتند و او را اعلام کردند. خدای تعالی این آیت بفرستاد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ ...** «۱»، و این آیت نیز بفرستاد در منافقان: **وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ، أَلَى قَوْلِهِ: وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.** چون حسن را بینی از منش سلام برسان و بگوی که:

اصل این حدیث این است. گفت: چون بنزدیک حسن رسیدم، گفتم: یا ابا سعید! برادرت عطا تو را سلام می‌کند و این حدیث با او بگفتم. حسن دست من گرفت و مرا به اصحاب خود نمود و گفت: یا اهل العراق! عاجز «۲» آمدی از آن که چنان باشی که این مرد حدیثی شنید از ما که او را موافق نیامد، صبر نداشت تا برخاست و رحلت کرد و اصل و معنی آن حدیث به دست

آورد. عطا «۳» راست گفت، اصل این حدیث در منافقان است و ممکن باشد که شبهه‌ای که حسن را افتاد در آن که فاسق منافق است اصل او از این حدیث بوده باشد. و نیز ممکن است این حدیث را تأویل کردن از وجهی دگر، و آن چنان باشد که گویند: ممتنع نبود که رسول - علیه السّلام - به این حدیث آن خواست که هر که این سه خصلت را کار بندد با اعتقاد «۴» جواز و حسن، او منافق بود.

قوله تعالی: **الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ** مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، رسول - علیه السّلام - صحابه را حث کرد بر صدقات. عبد الرّحمن عوف آمد و چهار هزار درم آورد و گفت: یا رسول الله! من هشت هزار درم داشتم، چهار هزار برای عیال باز گرفتم و چهار هزار صدقه کردم. رسول - علیه السّلام - او را دعا کرد به برکه «۵» گفت:

بارک الله لکن فیما اعطیت و فیما امسکت،

خدای تعالی او را چندان مال داد که چون او را وفات آمد ثمن مال او میان ایشان قسمت کردند صد و شست «۶» هزار درم برآمد هر زنی را هشتاد هزار درم برسید. و هم آن روز عاصم بن عدی بن العجلان بیامد و صد و شست «۷» وسق خرما بیاورد برای صدقه رسول - علیه السّلام - بخشید. و مردی نام او ابو عقیل الانصاری بیامد و صاعی

(۱). سوره انفال (۸) آیه ۲۷.

(۲). مل: عاجز.

(۳). مل: عطاء بن ابی رباح.

(۴). آو، آج، بم، لب: یا اعتقاد کند.

(۵). مل: برکت.

(۶-۷). همه نسخه بدلها: شصت.

ص: ۳۱۱

خرما بیاورد و گفت: یا رسول الله! دی همه روز، کار کرده‌ام دو صاع خرما مرا دادند، یکی برای عیال باز گرفتم و یکی برای صدقه آوردم. رسول - علیه السّلام - گفت: برو بر سر خرمای صدقه کن. طعن زدند منافقان، و گفتند: عبد الرّحمن و عاصم آنچه دادند به ریا دادند، و خدای تعالی مستغنی است از صاعی خرما که ابو عقیل بیارد، و لکن خواست تا نام او در متصدّقان باشد، خدای تعالی آیت فرستاد:

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ، بیان کردیم که «لمز» چه باشد، و اختلاف اقوال در او. حق تعالی گفت: آنان که عیب کنند و غمز و چشم شکنند بر سبیل سخریت بر آنان که تبرّع کنند از مؤمنان در صدقات. و اصل مطوّعین، متطوّعین بوده است، «تا» در «طا» ادغام کرده اند لقب المخرج چنان که در نظایر او برفت، یعنی عبد الرحمن و عاصم. وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ؛ و آنان را نیز عیب کنند که ایشان جز طاقت خود نیابند و مال بسیار ندارند، یعنی ابو عقیل. و بعضی اهل لغت گفتند: جهد و جهد، هر دو لغت است، کالوجد و الوجد.

و شعبی گفت: الجهد فی العمل، و الجهد فی القوت. و قتیبی گفت: الجهد الطّاقة، و الجهد المشقّة. فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ؛ فسوس می‌دارند از ایشان، [خدای از ایشان فسوس دارد، یعنی جزای سخریت ایشان] «۱» بدهد. آنکه جزا به لفظ مجازی بر خواند برای ازدواج، کما قال تعالی: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ... «۲»، و قوله: فَمَنْ [۱۰۰- ر] اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ ... «۳»، و قولهم فی المثل: کما تدین تدان، و قول الشاعر:

دناهم کما دانوا

وَأَلْهَمَ عَذَابُ أَلِيمٌ. ایشان را عذابی مولم، موجه باشد. ابو السّلیل، روایت کند که: مردی روزی بیامد و در قبیله ما بایستاد و گفت: حدّتنی ابی او عمّی، گفت:

پدرم یا عمّم، مرا حدیث کرد که، رسول - علیه السّلام - گفت: هر که امروز صدقه‌ای دهد، من فردای قیامت برای او گوی «۴» دهم به آن، و گفت، پدرم گفت: من عمامه‌ای داشتم، خواستم تا از سر آن پاره‌ای بدرم و به صدقه بدهم، آنکه مرا از آن شرم آمد و بشریت رها نکرد مرا، مردی بیامد که در همه بقیع از او درازتر نبود و از او

(۱). اساس: ندارد؛ از او، افزوده شد.

(۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

(۴). همه نسخه بدلها: گواهی.

ص: ۳۱۲

سیاهتر و کریمه خلقت و زمام ناقه‌ای آستن به دست گرفته که از آن نکوتر ناقه‌ای نبود در همه بقیع، و گفت: یا رسول الله! این ناقه و بچه که در شکم دارد صدقه است.

منافقان با یکدیگر گفتند: این ابله را نگر که شتر «۱» چنین به صدقه می‌دهد! این شتر به است از «۲» او. رسول - علیه السلام - بشنید، گفت: لا بل او بهتر است از تو و هر چه جنس تو باشد، تا سه بار این «۳» تکرار می‌کرد. خدای تعالی این آیت بفرستاد.

آنکه گفت: **اسْتَغْفِرْ لَهُمْ**، صورت امر است و مراد تخییر و معنی نهی؛ استغفار کن برای این منافقان یا مکن، یعنی راست است استغفار تو برای ایشان و ترک «۴» استغفار. خواهی استغفار کن و خواهی مکن، چه اگر استغفار کنی برای ایشان مثلا هفتاد بار که خدای تعالی ایشان را نیامرزد. و آیت وارد است مورد نومییدی دادن از مغفرت ایشان، و تخصیص هفتاد بار برای آن کرد که: این عدد بنزدیک عرب غایتی مستقصی است. و گفته‌اند: برای آن که، او جمع هفت است، و هفت عدد اغلب خلق است چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا. و در بعضی تفاسیر آمد که: تخصیص هفتاد بار برای آن کرد که، رسول - علیه السلام - بر حمزه هفتاد تکبیر بکرد، حق تعالی گفت: اگر به عدد تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار کنی که هم فایده‌ای نبود و ایشان را نیامرزد «۵».

ضحاک گفت: چون خدای تعالی این آیت فرستاد رسول - علیه السلام - گفت:

بار خدایا! اگر استغفار بر هفتاد «۶» بیفزایم ایشان را نیامرزی «۷»؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ... «۸»، و گفتند: آیت در عبد الله ابی سلول آمد که گفت: لا تُتَّفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفِضُوا ... «۹»، الی قوله: وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ «۱۰». پس بیامد و گفت:

استغفر لی یا رسول الله! برای من استغفار کن. حق تعالی گفت: اگر خواهی استغفار کن یا مکن، که خدای تعالی نیامرزد این منافقان را. **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ**

(۱). آو، آج، بم، لب: اشتري.

(۲). مل: كه.

(۳). مل + لفظ.

(۴). آو، آج، بم، لب: تركش.

(۵). آو، آج، بم، لب: نیامرزم.

(۶). آو: استغفاری هفتاد.

(۷). آو، آج، بم: بیامرزی.

(۸). سوره منافقون (۶۳) آیه ۶.

(۹). سوره منافقون (۶۳) آیه ۷.

(۱۰). سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

ص: ۳۱۳

رَسُولِهِ؛ برای آن که اینان به خدای و پیغامبر کافرند، و خدای تعالی هدایت نکند به ره بهشت فاسقان و منافقان و کافران را.

قوله: **فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ**، حق تعالی در این آیت ذکر آنان کرد که ایشان در غزات تیوک از رسول - علیه السلام - باز پس استاندند، گفت: آن مخلفان، باز پس گذاشتگان «۱»، شادمانه‌اند به خلاف و مخالفت رسول و این قول قطرب و مؤرّج است، و نصب او بر مفعول له باشد، ابو عبیده گفت: بعد رسول الله و انشد قول الشاعر:

بسط الشواطب بينهنّ حصيرا

عقب الرّيب «۲» خلافهم فکانما

ای، بعدهم. و دلیل این قول قراءت عمر بن میمون است در شاذّ «خلف»، و نصب او بر ظرف است. و **كَرِهُوا**؛ و نخواستند که جهاد کنند به مال و جانشان در سبیل خدای تعالی. و گفتند یکدیگر را که: در گرمای گرم بیرون مشوی، و غزای تیوک در فصل تابستان بود و گرمای عظیم بود، ایشان به گرما تعلل کردند، خدای تعالی گفت: بگو که آتش دوزخ گرمتر است اگر با این صبر نمی‌داری، با آن چگونه داری اگر در خود دانی.

آنکه گفت: بگو این منافقان را که، اندک خندی که بسیار خواهی گریستن در قیامت. و لفظ، لفظ امر غایب است و مراد نهی، یعنی مخندی و اگر «۳» جای تعجب و خنده باشد هم اندک خندی، و قوله: **وَلْيُبَكُوا «۴»**، [۱۰۰-پ] لفظ امر است و مراد خبر است از آینده، و المعنی: فسیبکون «۵» کثیرا. جزاء، و نصب او بر مفعول له است، یعنی بسیار خواهی گریستن چون عقاب خدای بینی و از آن سبب بگریبی بسیار. و خنده، تفتّحی باشد که در روی و دهن پدید آید عند آن که عجبی «۶» بیند یا شنود یا فرحی. و گریه، تشنّجی باشد که در روی پیدا شود عند غمی با جریان آب «۷» چشم، و

(۱). مل: باز پس گشتگان.

(۲). آو، بم: عفت الدّيار.

(۳). مل + چه.

(۴). اساس: فلییکوا؛ به قیاس با قرآن مجید و نسخه مل، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم: سیکون؛ مل، لب: فستکون.

(۶). آو، آج، بم، لب: تعجبی.

(۷). مل + از.

ص: ۳۱۴

از فعل ما نیست به دلالت آن که موقوف بر اختیار ما نیست، عند قصد و دواعی «۱» ما حاصل نیاید و عند کراهت و صوارف «۲» ما منتفی «۳» نشود، و چون چنین بود «۴» تکلیف متناول نبود آن را، و آنما نهی از اسباب خنده باشد از لهُو و بَطْر و مانند آن. و قوله: جَزَاءٌ؛ دلیل آن می‌کند که **وَلْيُنْكَوَا «۵»**، امری است به معنی خبر، چه اگر نه چنین باشد، «جزا» در این جا «۶» معنی ندهد، یعنی بگریند «۷» عند معاینه عذاب «۸» بر گناهانی که کسب کرده باشند.

قتاده روایت کرد از انس مالک، که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله «۹» - گفت: لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم «۱۰» كثيرا، گفت «۱۱»: اگر آنچه من می‌دانم شما دانستمی «۱۲» اندک خندیدید و بسیار گریستید.

قوله: **فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ، رَجِعْ، هُمْ لَازِمٌ بِأَنَّ** و هم متعدی مصدر لازم رجوع باشد، و مصدر متعدی رجع باشد «۱۳»، يقال: رجعتهم فرجع. گفت: اگر چنان که خدای تعالی تو را با نزدیک گروهی از ایشان برد، و طائفه، جماعتی باشند که: يطوفون في الامور، آنکه عام شد تا نشستگان را نیز طایفه خوانند «۱۴». آنکه ایشان از تو دستوری خواهند تا با تو به جهاد بیرون «۱۵» آیند. ایشان را تمکین مکن، بگو که: شما هرگز با من نیروی و با من نیایی و هرگز با من جهاد نکنی با دشمنی، از دو وجه:

یکی آن که، از شما این نیاید که شما منافقی و اعتقاد وجوب جهاد نداری. و دگر آن که، چون من از شما این دانم، شما را تمکین نکنم از این معنی، چون چنین باشد تا شما باشی با من برون نیایی و جهاد نکنی با هیچ دشمن، چرا «۱۶»: **إِنَّكُمْ رَضِيْتُمْ**

(۱). اساس داعی؛ به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲). آو، بم، آج، لب: عند صوارف و کراهت.

(۳). مل: منتهی.

(۴). آج، لب: باشد.

(۵). اساس: فلیبکوا؛ با توجه به قرآن مجید، تصحیح شد.

(۶). آو، بم، آج، لب: آن جا.

(۷). اساس: نگویند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). آو، بم، آج، لب + و.

(۹). آو، بم، آج، لب، مل: علیه السلام.

(۱۰). آو، بم: لیبکو.

(۱۱). آو، بم، آج، مل: ندارد.

(۱۲). آو، آج، بم، لب: دانستی؛ مل: دانستنانید.

(۱۳). آو، بم، آج، لب، مل: ندارد.

(۱۴). آو، بم، آج، لب، مل، مج: خوانند.

(۱۵). آو، بم، آج، لب: برون.

(۱۶). مل + قوله تعالی.

ص: ۳۱۵

بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ؛ برای آن که شما راضی شدی نخست بار به نشستن «۱». بنشین با خالفان «۲»، در او خلاف کردند؛ بعضی گفتند: مع النساء و الصبیان؛ با زنان و کودکان. و بعضی دگر گفتند: مع المرضى و الزمّنی؛ با بیماران و زمان. و بعضی گفتند: مع المتخلّفين «۳»، يقال: خلف و تخلّف «۴»، به معنی باز پس استادگان.

قوله: وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا، مفسّران گفتند به روایات مختلف که: سبب نزول آیات آن بود، که عبد الله ابی سلول در بیماری کس فرستاد و رسول را به بالین خود حاضر کرد. رسول - علیه السلام - به بالین او شد و او را گفت:

اهلکک حبّ الیهود؛

دوستی جهودان تو را هلاک کرد. گفت: [یا رسول الله! من تو را تکلیف حاضر آمدن نکردم، من از تو استغفار خواستم، برای من استغفار کن] «۵» و مرا آرزوست که پیراهن خود در کفن من کنی و بر من نماز کنی.

چون عبد الله ابی بمرّد پسرش پیش رسول آمد و او را گفت: یا رسول الله! حاضر آی. رسول - علیه السلام - او را گفت: نام تو چیست؟ گفت: الحباب بن عبد الله.

گفت: نه، بل عبد الله بن عبد الله، انّ الحباب هو الشیطان؛ حباب، دیو است، تو عبد الله بن عبد اللهی. آنکه رسول - علیه السلام - برفت. دو روایت است: یکی آن است که، او را کفن کرد در پیراهن خود و نماز کرد بر او، و یک روایت آن است که، کفن نکرد در پیرهن خود، و لکن خواست تا برای «۶» او نماز کند، جبریل آمد و جامه رسول گرفت و او را با پس آورد و این آیت بر او خواند:

و لا تصلّ علی احد منهم مات ابدًا و لا تقم علی قبره،

گفت: بر هیچ کس از این منافقان که بمیرند نماز مکن و بر سر گور او مایست «۷». و روایتی است که: رسول - علیه السلام - خواست تا نماز کند بر او. عمر بن الخطّاب گفت: یا رسول الله! یاد داری که او فلان روز چه گفت، و فلان روز چه کرد؟ رسول را کردار و گفتار بد او یاد می داد، و رسول - علیه السلام - تبسم می کرد. چون بسیار بگفت، رسول گفت: یا عمر! چندین «۸» خواهی گفتن؟ خدای مرا مخیر بکرد در استغفار ایشان، گفت: اگر خواهی استغفار کن برای ایشان، و خواهی

(۱). آج، لب + پس.

(۲). آج، لب: مخالفان.

(۳). مل: مستخلفین.

(۴). آو، آج، بم: یخلف.

(۵). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: بر.

(۷). اساس: مه ایست / مایست.

(۸). همه نسخه بدلها: چند.

ص: ۳۱۶

[۱۰۱- ر] مکن. و اگر من دانستمی که اگر استغفار برای ایشان بر هفتاد بیفزودمی، خدای ایشان را بیامرزیدی بیفزودمی، و آنچه نماز کرد بر او و دفن کرد او را، عقیب آن جبریل آمد و رسول را- علیه السّلام- از نماز بر منافقان نهی کرد و این آیت آورد،

و لا تصلّ علی احد منهم مات ابدًا و لا تقم علی قبره

؛ یعنی به دفن او حاضر میای، من قولهم: قام فلان علی فلان اذا قام بامرہ.

و در نماز مرده خلاف کردند، بعضی گفتند: نماز نیست، دعاست علی عرف اللّغة، برای آن که در او طهارت شرط نیست. و قراءت نیست علی خلاف بینهم، و رکوع و سجود نیست، و این مذهب اهل البیت است، و بنزدیک اهل البیت قراءت مکروه است و این مذهب ابو حنیفه است و ابو یوسف و محمد و ثوری و مالک و اوزاعی. و شافعی گفت: لا بدّ است از قراءت الحمد، چه نماز به آن منعقد شود، گفت: اگر نماز بر مرده به روز کند به قراءت الحمد اخفاف کند، و اگر به شب باشد به قراءت الحمد جهر کند، حملاً «۱» علی صلوات اللیل و النهار. و مذهب احمد.

حنبل همین است. اما تکبیرات در او پنج است، بنزدیک ما یک تکبیر بکند و از پس او شهادتین بگوید، و دوم تکبیر بکند و از پس او صلات «۲» بر محمد و آل محمد بگوید، و سوم «۳» تکبیر بکند و دعا کند مؤمنین و مؤمنات را، و چهارم تکبیر بکند و دعا کند مرده را اگر مؤمن باشد و لعنت کند اگر منافق باشد، و تکبیر پنجم بکند و نماز به او ختم کند. و شافعی گفت: تکبیر اوّل بکند و الحمد بخواند، و دوم «۴» بکند و شهادتین و صلات «۵» و دعای مؤمنان بگوید، و تکبیر سهام «۶» بکند و دعای مرده بگوید، و تکبیر چهارم بکند و سلام باز دهد. و به مذهب ما، سلام باز دادن نیست در نماز مرده. و جمله فقها در این خلاف کردند و میان ایشان خلاف است که: سلام در او فریضه است یا سنّت. اما طهارت در او شرط نیست، و اگر چه اولیتر طهارت باشد، و اگر تیمّم نکند نیز روا باشد، برای آن که او نماز نیست دعاست- چنان که گفتیم. و شافعی گفت: نماز است و بی طهارت درست نباشد و تا آب یابد، تیمّم درست نباشد در او. و باو حنیفه گفت: طهارت باید و اگر آب یابند، و اگر نیابند تیمّم روا بود.

قوله: إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ خارج است مخرج تعلیل برای آن که، ایشان به

(۱). اساس: جملاً؛ به قیاس با نسخه او، تصحیح شد.

(۲). لب: صلوات.

(۳). او، بم: سیم؛ مل، لب: سیوم.

(۴). آج، مل، لب+ تکبیر.

(۵). همه نسخه بدلها: صلوات.

(۶). آو، بم: سیم؛ مل، لب: سیوم.

ص: ۳۱۷

خدای و پیغامبر کافراند. **و مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ**؛ و آنچه که مرده‌اند، بر فسق مرده‌اند، یعنی کفر، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند که: ایمان، اقرار به زبان و عمل به ارکان [باشد] «۱»، چه اگر چنین بودی منافقان را دو ثلث ایمان بودی، خدای تعالی نگفتی: **إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ**، با آن که بنزدیک ایشان، ایمان زیادت و نقصان پذیرد.

قوله: **وَ لَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ** - الایه. تفسیر مثل این آیت برفت، وجهی ندارد اعادت کردن، اما وجه حسن تکرار ابو علی گفت: ممتنع نباشد که «۲» این دو آیت برای دو گروه از منافقان آمده باشد در دو وقت، و چون آیت وارد است مورد مذمت نفاق و اهلش، و وعظ مؤمنان و تحذیر ایشان از آن که چشم دارند به مال و فرزندان، و غبطت کنند بر آن منافقان را، و معلوم است که آنچه چنین باشد از وعظ و تحذیر و تذکیر، تکرار در او نیکو باشد.

وَ إِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً، حق تعالی گفت: چون سورتی فرو فرستد «۳» و در آن جا امر باشد به ایمان و ثبات بر ایمان، و امر باشد به جهاد کافران، آنان که توانگران و خداوندان طول و استطاعت و مال باشند دستوری خواهند از تو و گویند: ما را رها کن تا با نشستگان باشیم با آنان که اهل جهاد نباشند از زنان و کودکان و بیماران و پیران.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ، گفت: راضی شده‌اند به آن که با خوالف باشند، و خوالف گفتند: زنان و کودکان و پیران و بیماران و خداوند عاهت باشند که به آن معذور باشند در تخلف از جهاد. و خوالف، جمع خالفه باشد بر قیاس، و جمع خالف علی غیر قیاس فی حروف شاذة غیر مقیسة، نحو: هالک و هوالک، و فارس و فوارس، و غارب لا علی الموج و غوارب [۱۰۱- پ]، **وَ طَبِعَ «۴» عَلَى قُلُوبِهِمْ**؛ و مهر نهاد خدای بر دل‌های ایشان. و فایده او دو معنی باشد، یکی آن که: مهر، علامتی بود بر دل‌های ایشان که فریشتگان به آن بدانند و فرق کنند میان مؤمن و منافق تا برای این استغفار کنند و بر آن لعنت کنند. و نیز روایت دیگر آن که: فریشتگان را در آن لطفی باشد و اعتباری، و آن علامت مانع نبود از ایمان چنان که مهر بر در خانه مانع نبود ز دخول و لکن علامتی باشد، الا تری قوله: **بَلْ طَبِعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ**

(۱). اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، لب+اگر.

(۳). آو، آج، بم، مج، لب: فرو فرستند.

(۴). اساس و همه نسخه بدلها+الله؛ به قیاس با قرآن مجید و نظر بر مورد آیت، تصحیح شد.

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا «۱». و اگر مانع بودی همه را مانع بودی. وجه دیگر آن که، معنی آن باشد که: ایشان از آن که ایمان در دل «۲» خود راه نمی‌دهند و هیچ اندیشه و نظر در ره معرفت ایزد- عزّ اسمه- و اعتقادات علم و عزم بر کارهای خیر و افعالی «۳» از طاعات که به دل توان کردن نمی‌کنند، به مثبت آنان‌اند که بر دل مهر دارند، و این بر سبیل مذمت و ملامت گفت ایشان را و بر سبیل مبالغت و خبر دادن از آن که، ایشان در باب ایمان نیاوردن «۴» چون مختوم علی قلوبهم‌اند و نمی‌دانند.

لَكِنَّ الرَّسُولَ؛ و لکن رسول خدای و مؤمنان جهاد می‌کنند به مال و جان.

وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ؛ ایشان را خیرات باشد، یعنی حسنات. مبرّد گفت: النساء الحسان؛ زنان نیکو هنرمند «۵» باشند، من قول الشاعر:

و لقد طعنت مجامع الرِّبالات
ربلات هند خيرة الملكات

و این واحد خیرات است، بیانه قوله: فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۶»؛ و ایشان ظفر یافتگان به نجات رسیدگان باشند و مراد یافتگان «۷».

أَعَدَّ اللَّهُ؛ خدای تعالی برای ایشان معدّ کرده است و بیچارده «۸» بهشتهای که در او جویها می‌رود، یعنی زیر درختان او، و ایشان در آن جا مخلّد «۹» مؤید باشند، چنان که در خبر است که: حق تعالی چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ، منادی را بفرماید تا ندا کند:

يا اهل الجنة خلود فلا موت ابدًا و يا اهل النار خلود فلا موت ابدًا

؛ ای اهل بهشت! جاودانی است شما را که با آن مرگ نباشد، و ای اهل دوزخ جاودانی است شما را که با آن مرگ نباشد. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ آن، رستگاری و ظفر «۱۰» و مراد یافتن بزرگوار است - جعلنا الله منهم بفضله و رحمته.

تمت المجلدة التاسعة [و يتلوه] «۱۱» المجلدة العاشرة من المجلدات العشرين. [۱۰۲- ر].

(۲). اساس: دخول؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جميع نسخ، تصحيح شد.

(۳). آج، افعال.

(۴). آو: بیاوردن.

(۵). مل: نیکوی بهر مند.

(۶). سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۰.

(۷). مل + باشند.

(۸). آو، آج، میج: بیجارده.

(۹). آو، آج + و.

(۱۰). آو، آج: ظفری.

(۱۱). اساس: نا خواناست، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد؛ میج + ان شاء الله تعالى؛ آو، میج: فی العاشرة قوله تعالى: وَجَاءَ

الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ.